

A. HOSSAIN.  
BOOK BINDER.

P. 204 *Book 16* *General*





B.I.  
57







Calcutta: Printed by the Royal Asiatic Society of Bengal, 1, Park  
Street, and bound by P. Knight, Baptist Mission Press,  
61A, Lower Circular Road.

Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo ..	Oriental text only .. ..	Re. 0-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only .. ..	.. 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only .. ..	.. 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only .. ..	Rs. 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only .. ..	.. 2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only .. ..	.. 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price-lists. For the calculation of prices, each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its place in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price-lists are cancelled.

CALCUTTA,

1st January, 1939.

The publications or information about them are obtainable from the Royal Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

Messrs. LURAO & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VIe.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

Messrs. THACKER, SPINK & Co., Ltd., 3, Esplanade, East, Calcutta.

Messrs. THE MOORE COTTRELL SUBSCRIPTION AGENCIES, New York,  
U.S.A.

*Residents of Europe should order from the Agents.*

When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

Orders should be addressed to the Royal Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Royal Asiatic Society of Bengal".

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India, books are supplied by V.-P.P.

B. I.  
57

## تاریخ شاہی

(معروف به تاریخ سلاطین افغانه)

تالیف

احمد یادگار

بسمی و تصحیح احقر عباد

محمد ہدایت حسین عفا اللہ عنہ

برای رایل ایشیائیک سوسائٹی آف بنگال  
در مطبع پبلیشٹ مشن - کلکتہ بطبع رسید

سنہ ۱۳۵۸ ہجری قمری مطابق سنہ ۱۹۳۹

مسیحی



## بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس واجب الوجودی را سزا ست که جلال صفات  
جمالش از ضبطِ بدایتِ مبرا - و کمالِ جلالش از تعینِ نهایتِ معرا -  
خدایا تویی خالقِ انس و جان - بحکم تو شد ملک و دین توامان  
بر افراختِ اعلامِ اقبال و جاه - یکی شد پیمبر یکی بادشاه  
تو بخشی هدایتِ بدین پروری - دهی تاج شاهی بهر سروری  
آن خداوندی که بندگان خود را از آخبار و آثار هر خیر  
و شر و بد و نیک سوانحِ رفتگان بیاگاهیده تا ازان عبرت باز مانند -  
و از هر نیک و بدِ جهان فانی که گذشت و درگذر است نظاره نموده  
بهوش پردازند - و سرشته دانش از گُن بگُنِ پیشینیان بدست آرند -  
درود نا معدود بر آن عاقبتِ محمود که ذات پاک او شفیع روز محشر  
و تحیتِ بلا نهایت بر آن امامی که ساقی حوض کوثر است - یعنی سید  
مختار شهنشاهِ میدانِ رسالت - و آن صاحبِ ذو الفقار فارسِ میدانِ  
ولایت و امامت - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، اما بعد چنین گوید بنده  
گناه‌گار - امیدوارِ مرحمتِ آفریدگار - احمد یادگار - که روزی در محفل  
همایون بادشاه عالم پناه ابو المظفر داؤد شاه تاریخِ حمزه آصف خانی  
درمیان بود - از هر جا سخن می‌رفت - درین اثنا آنحضرت بموقف  
این کتاب فرمود که منهاج الدین جرجانی تاریخی بنام سلطان ناصر الدین

ولد سلطان شمس الدین التمش از زمان آدم تا ایام سلطان مذکور گفته -  
و الحق گوهر قیمتی دران سفته - بعد ازان ضیاء برنی از سلطان  
غیاث الدین بلبن تا عهد سلطان فیروز شاه تاریخ فیروز شاهی نوشته  
و اخبار هشت بادشاه ایراد کرده - اما اخبار سلاطین افغانه که بعد  
امانت خان بر تخت دهلی تمکن یافته اند هیچ مورخ بر روی کاغذ  
نیاورده - خوش باشد که تو وقایع چند از سلطنت افغانه ایراد نمائی -  
چون احقر از دیر باز خادم این درگاه عظیم الشان - و بنده این آستان  
ملایک پاسبان بود از امثال امر عالی چاره ندیده بضبط واقعات  
شش بادشاه می پردازد - تا احوال بتمام و کمال بر نسق و ترتیب  
چنانچه گذشته است بمعرض بیان آرد - و یادگاری از گذشتگان بگذارد -  
التوفیق من الله الودود - چون درین طبقه آغاز ریاست از سلطان  
بہلول لودیست اول ذکر انحضرت می طرازد

## بہلول لودی

راویان اخبار و منہیان اعصار کہ غواصان لجہ معانی اند لآلی آبدار  
چنان در رشتہ بیان کشیده اند کہ بہلول برادر زادہ سلطان شہ لودی  
کہ در ایام خضر خان اسلام خان خطاب داشت جوان قابل بہتور  
و جلالت - گوی از دلاوران روزگار رבוہہ بجایگزین عم حکومت سہرند  
مبکر - و شان مجد . آثار بزرگی در ناصیہ او پیدا بود - و علامات  
سروری و جہانگیری درو روشن و هویدا - گویند روزی اسلام خان

در نماز بود که بهلول خان در سن هفت سالگی با کودکان می باخت ناگاه گوی بر مصلای اسلام خان افتاد - سایر کودکان ازان بازی سراسیمه شده ایسازند - بهلول خان رفته آن گوی برداشت - منکوحه اسلام خان او را سرزنش نمود که بلو<sup>(۱)</sup> جای بازی و تکر بازی دیگر است - اسلام خان حرم محترم خود را منع کرد که من بعد بهلول خان را سرزنش نکنی که من در پیشانی او چیزی مشاهده میکنم که بمرتبه بلند و بحشمت ارجند فایز گردد - و این خورد یک چراغست که دودمان را روشن سازد - الغرض بهلول خان در حکومت سپرند سامان رسانیده - روزی بجهت کاری بسامانه رفته بود - قطب خان و فیروز خان که در قرابت او بودند همراه وی بودند - در نواحی سامانه<sup>(۲)</sup> قتا نام مجذوب که از آنجهان خرد کامل داشت نشسته بود - بهلول خان بخدمت او شتافت و ملازمت نمود - آن درویش فرمود از شما کسی هست که بادشاهی دهلی بدو هزار تنکه از من بخرد - بهلول خان یک هزار و سیصد تنکه با خود داشت در پیش آن درویش نهاد - و درویش فاتحه خواند - و فرمود

---

(۱) تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۷ . ملک بهلول که در آن وقت بلو مشهور بود ،

ارقام یافته .

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۳۲ مرقوم است که ملک بهلول دراز ایام که در ملازمت عم خود اسلام خان می بود بجهت بعضی مهمات ضروری یک مرتبه سامانه رسید و دو کس از یاران و مخصوصان خود همراه داشت شنید که سید ابن نام بزرگی در اینجا است انتهی این لفظ ابن در یک نسخه خطی آبرن نوشته و در دیگر نسخه آن و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۸ بخدمت درویشی سیدا نام و در مرآت افتاب نما ، سیدا نام ، ذکر شده .



که سلطنت دهلی مبارک باشد - بعد ازان ایشان را رخصت فرمود - آن دو جوان که همراه بودند به بهلول خان گفتند فقیری را که برای یک تنکه در کوچه میگردد این قدر زر برایشان دادن چه بود - درین کار تمسخر و استهزا میکردند - بهلول خان گفت درین کار بر من زبان طعنه دراز نکید - که از دو شق بیرون نیست - اگر فرموده او اثر میکند من سودای مفت کرده‌ام و اگر نه از خدمت درویش ثواب آخرت خواهد شد - الغرض چون دو سال در سهرند مانده صاحب جاه گشته - درین اثنا اسلام خان وفات یافت - حشم و خزانه و پیلان او که در سهرند بودند بهلول خان برخورد نگاه داشت - پسر اسلام خان که فتح خان بود پیش سلطان محمد استغاثه نمود - بادشاه - حاجی حسام خان را که نایب حضرت بوده با سپاه بلا انتهای<sup>(۱)</sup> نامزد کرد - که بهلول خان را معقول ساخته حشم و پیلان و خزانه حواله پسر اسلام خان نماید - و اگر او بطور دیگر پیش آید سزا دهی - حاجی مذکور با لشکر گران متوجه بطرف بهلول خان شد - بهلول خان باستماع این خبر بافغانی که در وفاداری او کمر بسته بحان خدمتگار او بودند با پانصد سپاه<sup>(۲)</sup> جرّار روی بمعرکه آورد - چنانچه<sup>(۳)</sup> در میان شاه دهوره و خضرآباد طرفین را مقابله و مقاتله

(۱) در اصل نسخه بلا انشاء ، ارقام یافته و در غزن افغانی صفحه ۴۳ ، ما لشکر سیار بر سر ملک بهلول فرستاده ثبت شده .

(۲) در نسخه الف پانصد سوار

(۳) در غزن افغانی صفحه ۴۳ در موضع کرم من اعمال برگنه خضرآباد سادهوره محاربه نظام دست داد - حسام خان حریت یافته بدهلی رفت انتهی و از طقات اکبری جلد اول

روی داد - جنگی عظیم شده - در آخر حسام خان کشته شد - و شکست بر لشکر او افتاد - بهلول خان پیلان و اسپان و حشم حاجی مذکور بدست آورده مظفر و منصور بسپهند باز گشت - درین اثنا سلطان محمد وفات یافته پسرش علاء الدین نام بر تخت برآمد - این علاء الدین مردی زبون بخت - بصورت و سیرت ملایم طور - و شرمناک خوی بوده - چون بیادشاهی مناسبت نداشته اکثر امرا که بصوبها بودند ملوک طوایف شدند - لودیان بلطایف الحیل از لاهور تا پانی پته در تصرف خود در آوردند - احمد خان میواتی<sup>(۱)</sup> از مهورنی تا لادو سرای که قریب دهلی است در ضبط درآورد - سلطان علاء الدین بشهر دهلی با دو سه پرگنه دیگر بادشاهی میکرد - مردم آن عصر میگفتند که ورانی شاه عالم از دهلی تا پالم - درین وقت بهلول خان عرضه داشت نمود که اگر سلطان - یمین<sup>(۲)</sup> خان را از وزارت دور نموده بقتل درآرد و وزارت منصب بحمید خان ارزانی

صفحه ۲۹۵ نیز معلوم می شود که حسام خان شکست یافته دهلی رفته و نیز همین مضمون را متأثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۳۳ ارقام فرموده پس کشته شدن حسام خان چنانکه ارقام یافته صحیح معلوم نمی شود والله اعلم .

(۱) در نسخه الف و ب ، میواتی تمام میوات مالاوله سرای ، اما از طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۶ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۱۳ عبارت را درست کرده شد - در طبقات ، مهورنی ، در فرشته ، مهورلی ، و در تاریخ دورن (Dorn) که در زبان انگلیسی است در صفحه ۳۳ ، مهورنی ، ارقام یافته از از امپیریل گزیتیر چند هفدهم صفحه ۲۳ ، مهورنی ، معلوم می شود و الله اعلم

(۲) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۷ نوشته که ، اگر سلطان محمد - حسام خان را (که حاجی شدنی نام داشت) بقتل رساند و وزارت بحمید خان دهد ، و همین مضمون را صاحب مخزن افغانی نیز ارقام فرموده و الله اعلم .

فرماید من آمده کمر خدمت به بندم - و چهل پرگنه از اطراف و جوانب کشیده داخل خالصه نمایم - چون علاء الدین در امر پادشاهی ناکرده کار بود یمین خان را که پشت پناه او بوده بقتل درآورد - و دستور سلطنت خود برگند - اندک استقامتی که در ملک او بوده آن نیز رفت - بعد آن حمید خان را که از امرای کبار بوده وزارت داد - بهلول خان آمده ملازمت نمود - سی پرگنه از اطراف و جوانب کشیده داخل خالصه کرد - در این اثنا سلطان علاء الدین به بداثون عزم نموده و بهلول خان رخصت بسربرد گشته - رای پرتاب دیو که پدر او را حمید خان کشته بود بعرض رسانید که حمید خان با سلطان محمود پادشاه ماندو درساخته و او را تحریک نموده که با لشکر گران آید که من بطایف الحیل این را بند نموده ام - حمید خان از ما فی الضمیر سلطان دانسته متوهم شد - و باتفاق دولخان از بداثون برآمده با سپاه خود متوجه دهلی شد - و کسان و حرم سلطان را از حصار دهلی برآورد - سلطان علاء الدین از زبونی بخت نتوانست کاری کرد - انتقام بامروز و فردا گذاشته - درین اثنا حمید خان خواست که بجای علاء الدین دیگری را بر تخت نشاند - دو کس را بخاطر آورد - یکی بهلول خان دیگر سلطان محمود والی ماندو - این بهلول خان دریافته با افغانان بسیار بدهلی آمد - و بملاقات حمید خان مشرف گشت - و بمخدمت قیام داشت و هر روز بسلام او میرفت - روزی حمید خان بهلول خان<sup>(۱)</sup> را گفت که پادشاهی قبول کن - او جواب داد که من مردی سپاهی ام چون منی را بسلطنت چه مناسبت - شما بر تخت

برائید ما سپهسالار شما باشم - حمید خان گفت ما را خیال پادشاهی نیست - چون سلطان در امر سلطنت عاری بوده و اسلام در عهد او زبون گشته لاجرم این حرف با تو در میان می آرم - بهلول خان باز درین کار انکار آورد - اما در نهان مرغ سلطنت در آشیانه خیال او بیضه می نهاد - روزی در مجلس خلوت با افغانان گفت که شما در نظر حمید خان دیوانه وار نمائید تا رعب شما از دل او زایل شود - روزی حمید خان جشنی پادشاهانه ساخته بود افغانان دران بزم نقش دیوانگی ظاهر نمودند - بعضی<sup>(۱)</sup> پاپوشهای خود را در کمر بستند - و بعضی بر طاق بلند که قریب حمید خان بود پرو داشته - چون برگ تنبول آوردند با چونه و خوشبوها لیسیدند - حمید خان ازین<sup>(۲)</sup> حرکات که ازینها مشاهده نمود متعجب گشته از بهلول خان پرسید که چرا چنین میکنند - او جواب داد که وحشی اند - غیر از خوردن و مردن چیزی دیگر نمی دانند - جایی که حمید خان نشسته بود غالینهای رنگارنگ و بساطهای ملون انداخته بودند - افغانان گفتند که خان جیو سلامت - بساط شما رنگین و بسیار منقش می نماید - اگر التفات نموده یکی از آنها بما بخشند که بجهت فرزندان کلاها و طاقیها ساخته فرستیم - تا مردم دانند که ما را نیز بمجلس خان قرب تمام است - حمید خان خندید و چند پارچه قماش بایشان بخشید - الغرض بهلول خان در گرد آوردن افغانان سعی داشت - هر روز افغانان برو جمع میشدند از روی ظاهری بهلول خان

(۱) در ب بعضی ها

(۲) در ب از حرکات

چاپلوسی<sup>۱</sup> - مید خان میکرد - و دایم بسلام او می رفت - افغانان معدود همراه او می بودند - چون خمیر مشورت او پخته شد بافغانان گفت که چون من بدرون سرای حمید خان درآیم شما نیز<sup>(۱)</sup> درآئید - چون دربانان منع کنند بگوئید که بهلول خان کیست که من بگفته او بیرون باشم - مرا دشنام گویان درون درآئید - روزی جشنی عالی ترتیب داده - بهلول خان با سیصد افغانان در آنجا رفت - و افغانان نیز در دنبال او می گذشتند - چون دربانان منع کردند شور و غوغا نمودند - بهلول خان را دشنام می دادند - چون غوغا بلند گشت حمید خان گفت چه غوغا است - دربانان عرض کردند که افغانان درون می آیند با وجود که بهلول خان ایشان را منع نموده - حمید خان فرمود اگر بسلام ما می آیند بگذارند<sup>(۲)</sup> که بیایند - از آن روز دربانان دست از ایشان باز داشتند - هر روز افغانان از درون زره پوشیده همراه بهلول خان می آمدند - روزی که عید الفطر بود بهلول خان با<sup>(۳)</sup> هزار افغانان زره پوش و بیرون بجامهائی عید پیراسته بخاطر قرار داده که امروز حمید خان را بدست آرم - یک هزار افغانان را فرمود که چون من حمید خان را بدست گیرم شما جابجا از خزانه و اسپان و پیلان و دیگر کارخانها خبردار باشید - و دروازه های حصار بدست آرید - آنگاه بهلول خان جولان<sup>(۴)</sup> زر در آستین قطب خان نهان کرد و بمردم خود فرمود که بعد جشن طعام چون مردم حمید خان پراکنده شوند هر که آنجا

(۱) در نسخه ب در آید . (۲) در نسخه الف و ب نگذارند .

(۳) در ب با هزار جوان افغانان . (۴) جولان بمعنی زنجیر و بیژی است .

باشد بر هر فرد - دو افغانان بایستند - الغرض بمجلس حمید خان رفتند - بعد جشن طعام چون مردم حمید خان متفرق گشتند جائی که حمید خان بود دو خدمتگاران او ایستاده بودند - بر هر فرد دو افغانان ماندند - قطب خان<sup>۱</sup> باشارت بهلول خان جولان برآورد و شمشیر برون کرد - و بر حمید خان قادر شد (و گفت) که این را پوشید - و روزی چند بگوشه باید بود - او گفت که ما در حق شما چه بدی کرده ایم - ایشان گفتند که ما نیز در حق تو بدی نخواهم کرد - اما چون در حق سلطان علاء الدین دغل باختی اعتماد ما از تو برخاسته - الغرض او را قید ساخته همه جنس و خزانه و پیلان او در ضبط آوردند و طبل شادی زدند - و بسطان علاء الدین نوشت که نا دولتنخواه را که پرورده و از خاک برداشته شما بود و خیال بفی در خاطر داشته او را کشتیم - و در نیابت شما کارخانه سلطنت را که قوی ضعیف<sup>(۲)</sup> شده بود رواج میدهم - و بنده فرمان می شویم - خطبه و سکه شما اندراس گرفته بود جاری میداریم - سلطان علاء الدین در جواب نوشت که من از کار پادشاهی مانده ام و دست وا کنسیده ام پدر من شما را فرزند خوانده تو بجای برادر ما هستی - اگر تقاضای وقت باشد کار را از پیش بردار - من از سلطنت گذشته و ببدائون قناعت نموده ام - چون این نوشته به بهلول خان رسید جشنی عالی ترتیب داده

<sup>1</sup> In the *Cambridge History of India*, Vol. III, p. 228, Sir Wolseley Haig says : 'At one audience Qutb Khān Lodi, Bahlūl's cousin and brother-in-law, produced a chain and, casting it down before Hamīd Khān, informed him that it was considered necessary for reasons of state that he should be confined for a few days.'

و سائبان دوزی فراز و برپا ساخته و فرش ملون انداخته تخت مرصع و همایون زده بتاریخ<sup>(۱)</sup> بست و هفتم ۲۷ شهر محرم سنه ۱۸۵۵ هـ (هشت صد و پنجاه و پنج) جلوس داد- و خود را ابو المظفر بهلول شاه مخاطب ساخته- نثار در از هر طرف بادشاهانه ریختند- و مراسم تهنیت بجا آوردند- مخالفان و موافقان هر همه باو رجوع آوردند- و از طالع میمون او گردن کشان به پیش پایه سریر او سر نهاده دست بر کمر بستند- بعد ازان بضبط ملک در حرکت آمد- اول لشکر بر پرتاب رای کشید- و بعد از تردد بسیار او را دستگیر نموده مال<sup>(۲)</sup> ازو گرفت- بعد ازان بمان دو آب رفت- آن را نیز داخل خالصه کرد- بعد ازان باحمد خان میواتی لشکر کشید- یازده پرگنه ازو گرفت- باقی باو گذاشت- در سال اول جلوس بطرف لاهور توجه نمود- دریا خان لودی و اسکندر شاه سروانی را در دهلی گذاشت- و رغبت بعضی امرای سلطان علاء الدین که بسطنت افغانان راضی نبودند و سلطان محمود شرقی را خواهان بودند باعث آن بود که دختر سلطان علاء الدین در حبالة او بود- بشوهر خود گفت که ملک دهلی از پدر و جد من بود- بهلول خان کیست که ملک مورث فرو گیرد- اگر تو سوار نمی شوی من ترکش در کمر بندم و بر سر بهلول بروم و باو مصاف دهم- سلطان از سخن زن برآشفست- در سنه ۱۸۵۶ (هشت صد و پنجا و شش هجری)

(۱) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۳۷ نوشته که «او (بهلول خان) در هفتم ماه ربیع الاول سنه خمس و خمین و تمانمانه برسر حکومت نشست، و همین تاریخ و ماه را بخون افغانی صفحه ۳۴ ارقام نموده اند»

(۲) در نسخه الف «مالوه»

با لشکر قاهره و یک هزار پیل کوه تمثال بدلی آمده محاصره نمود - دران ایام سلطان بهلول در حوالی سهرند بود - خواجه بایزید و شاه اسکندر سروانی و بی بی متو حرم اسلام خان با تمامی اهل و عیال و افغانان حصار گرفتند - در قلعه مردم کم بودند - بی بی متو عورات (را) جامه مردان پوشانیده بر کنگرهای حصار می فرستاد که باری مردم نمایان شوند - روزی شاه اسکندر سروانی بکنگره حصار نشسته بود - سقای سلطان محمود آب<sup>(۱)</sup> باولی کنگره می برد - شاه اسکندر ناوکی از شست خود بکشاد چنانکه از هر دو طرف گاو پکال در زمین فرو رفت - ازان پس در گرد حصار کسی نمی گشت - چون درآمدن بهلول شاه دیر شد و مردم قلعه کار از دست رفته دیدند و لشکر ساباط<sup>(۲)</sup> و گرگج برآورده حقه های آتش بازی چنان در قلعه می انداختند که مردم درونی را یارای آن نبوده که در صحن خانه بگردند - لاچار عاجز گشته بصلح راضی شدند - خواستند که کلید دروازه های قلعه بکسان سلطان داده بیرون روند - سید شمس الدین کلیدهای قلعه نزد دریا خان لودی که قلعه را محاصره کرده بود برد - و گفت کلبه چند بمخدمت شما عرض دارم

---

(۱) در نسخه الف « آب بالای کنگره می برد، اما این صحیح معلوم نمی شود - کاتب لفظ « بالای، بجای « باولی، غالباً ارقام نموده و باولی بمعنی چاه بزرگ است - البت در تاریخ خود جلد پنجم صفحه ۳ این عبارت را حسب زیرین در انگریزی ترجمه کرده : —

‘One day, Sháh Sikandar Sarwání was seated on the wall (parapet of the fort), when one of Sultán Mahmúd's water-carriers was taking away some water from a well under the bastion. Sháh Sikandar drew his bow, and sent an arrow right through the bullock that was carrying the water-bags.’ The *Tárikh-i-Dāūdī* says it was eleven palms long, and the distance to which it reached was 800 feet; and that though it penetrated the water-bags as well as the bullock, yet the entire arrow was buried on the other side in the earth.

(۲) در نسخه الف « ثبات و کرگج، »



اگر خلوت فرمایند - دریا خان نزدیکان خود را از گرد و پیش دور کرد - سید مذکور عرض کرد که شما سلطان محمود چه نسبت دارید - دریا خان گفت که (هیچ نسبت نیست - من چاکر سلطان محمودام - باز سید برسید که) شما سلطان بهلول چه نسبت دارید - دریا خان گفت که ما هم لودی ام و او هم لودی است<sup>۱</sup> - سید شمس الدین کلیدهای قلعه پیش نهاد و گفت مادران و خواهران را در پرده نگاهدار و یا بغنیم بسیار تا رسوا سازند - دریا خان گفت من چه کنم از طریق برادری دانسته در گرفتن قلعه اهمال نمودیم - اما سلطان بهلول درآمدن بسیار دیر کرد - تو الحال کلیدها نگاهدار و آنچه از دست من برآید تماشا خواهی کرد - دریا خان رفته سلطان محمود حقیقت آن سید و آوردن کلید بیان نمود - سلطان گفت چرا کلیدها نیاوردی - دریا خان گفت شنیده میشود که بهلول با لشکر گران رسید - بهتر آنست که اول فکر او کنیم - اگر او را فتح کردیم دهلی از آن ماست - سلطان پرسید که چه باید کرد - دریا خان گفت مرا و فتح خان را حکم شود که بهلول خان را از پانی پته این طرف آمدن ندهیم - این سخن سلطان محمود را پسند افتاد - این هر دو امرا با سی هزار سوار و چهل پیل جنگی بر بهلول روان کرد - درین اثنا سلطان بهلول به نریله<sup>(۲)</sup> رسیده بود که لشکر سلطان محمود دو

<sup>۱</sup> The *Tārīkh-i-Dāūdī* is fuller:—"We are brothers: he is a Lodi, and I am a Lodi; his mother is my mother and his sister is my sister." This explains the allusion to 'mother and sister' which occurs below. See Elliot, Vol. V, p. 3, note 2.

(۲) در محزون افغانی صفحه ۷۳ ب نوشته که «در نریله که پانزده کروهی دهلی است زول کرد، و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۰۱ نوشته که «بوضع نایره که پانزده کروهی دهلی است فرود آمد،»

کروه این طرف رفته فرود آمد - شب درآمد - سپاه بهلول دو مرتبه گاو و شتر و اسب از لشکر محمود <sup>(۱)</sup> حی؟ کرده بردند - روز دیگر هر دو لشکر صف محاربه آراستند - سپاه بهلول چارده هزار سوار و لشکر محمود بسی و هفت هزار می رسید - لودیان بنوعی در جنگ پیوستند که سپاه محمود انگشت حیرت بدندان گرید - قطب خان بر پیشانی پیل ناوکی زده که تا سوفار غرق گشته آن فیل باز پس شده بر سپاه خود افتاد - در پی آن قطب خان با افغانان چابک دست - دست بقتل آنها دراز کرد - اکثر سپاه محمود در میدان افتادند - درین اثنا دریا خان نزدیک قطب خان رسید - قطب خان بیانگ بلند گفت تو هم قوم مائی و مادران و خواهران تو در بند اند - و تو تلاش بفتح بیگانه می نمائی از چون توی عجب است - دریا خان گفت من می روم اما تعاقب من نکنی - دریا خان پشت داد - افواج محمود بشکست - بهلول مظفر و منصور گشت - پیل و اسب و غنایم دیگر بدست آورد - ازان میدان بخوشدلی و شاد کامی در سامان رفتن دلی شد - و خبر ظفر بشاه اسکندر رسید (سلطان محمود) فرمود که خبر بگیرد که نواختن درون قلعه از چه وجه باشد - مردم او گفتند که امروز مردم قلعه بغایت خوش اند و آواز مبارکبادی شنیده میشود - درین اثنا لشکر محمود زخمی و آواره رسیدند - دریا خان آمد - از چیرگی لشکر بهلول

(۱) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۰۱ نوشته که دو بار شتر و گاری که از لشکر

سلطان محمود بچراگاه می رفت گرفته آوردند ، ،

On the very night of their arrival the enemy twice carried off their bullocks, camels and horses. Elliot, V, p. 4.

و از پراگدگی لشکر خود چندان نمود که باعث بیم مردم او شد -  
و او را چنان ترسانید که محمود در سامان گریز شد - و تفرقه در افتاد -  
درین اثنا بهلول شاه در رسید و تعاقب او نمود - پنجاه پیل و غنایم  
دیگر بدست افتاد - و قطب خان تابست کروه دنبال کرد - و از شکستن -  
محمود از شرمندگی بجونپور رفت - باز سپاه جرّار پیدا کرده بشمس آباد  
آمد - و نواحی آن را نهب و تاراج نمود - بهلول شاه با سپاه گران  
در آنجا رفته قطب خان را با ده هزار سوار جرّار بجنگ او فرستاد -  
دران جنگ دریا خان لودی با سلطان بهلول پیوست - روز جنگ  
ناگاه اسپ قطب خان بدری<sup>۱</sup> خورد و او از اسپ جدا شد - و بدست  
کسان سلطان محمود گرفتار شد - سلطان محمود او را بجونپور فرستاد -  
و هفت سال در زندان بماند - مقارن این حال محمود باجل طبعی در  
گذشت - بی بی راجی مادر او باتفاق امرا شاهزاده بهیکن خان را بر تخت  
نشاند - و محمد شاه خطاب کرد - و او با بهلول شاه صلح نمود -  
هر یک بجانب ملک خود مراجعت نمودند - چون بهلول در نواحی دهلی  
رسید شمس خاتون خواهر قطب خان پیغام کرد که قطب خان در بند بادشاه  
جونپور است - سلطان را خواب چگونه می آید - بهلول شاه متأثر شده  
باز بالشکر گران بر سر محمد شاه رفت - او نیز در برابر آمد - محمد شاه  
بکوتوال خود نوشت که قطب خان و هر دو پسر سلطان محمود<sup>(۷)</sup> را که در  
قید اند قتل نماید - کوتوال در نهان جلال خان را قفا داد - چون این

<sup>۱</sup> The horse stumbled. See Ranking, Translation of Badiūnī, Vol. I, p. 403, note 7.

ماجرا به بی بی راجی برسد قطب خان و دومی<sup>(۱)</sup> شاهزاده را محافظت نمود - کوتوال این حقیقت به محمد شاه نوشت که دست من بآنها نمی رسد - محمد شاه بوالده خود نوشت که بعضی چیز ضروری بآمدن حضرت والده جیو موقوف است - امید که زود باین جانب تشریف ارزانی دارند - آن مستوره در راه بود که دومی شاهزاده را قتل کردند - این خبر در قنوج به بی بی راجی رسید - بتعزیت مشغول شده بهادر غلام را با ده هزار سوار برای محافظت قطب خان فرستاد - محمد شاه بوالده خود نوشت که بسائر شاهزادها همین حال خواهد بود - حضرت والده یکجا تعزیت بجا آورند - درین اثنا جلال خان پسر محمد شاه بدست کسان پهلول شاه گرفتار گردید - عوض قطب خان در بند داشتند - این محمد شاه بد مزاج و خونریز بود همه مردم ازو متنفر شدند - بی بی راجی باتفاق امرا حسین خان را بر تخت نشاند - سلطان حسین خطاب کردند - و همه لشکریان از محمد شاه برگشتند - و ازو جدا شدند - چون محمد شاه لشکر متنفر یافت با چند سوار در باغی ( که دران نواحی ) بود خزید - تمام لشکر بفرموده بی بی راجی آن باغ را محاصره نمود - چون محمد شاه جوان قادر انداز بود بعضی لشکریان با سلاحدار او متفق شده پیکان از تیرها دور کردند - روز جنگ محمد شاه تمام تیرها بی پیکان یافت آخر دست بشمشیر کشاد - چند کس را انداخت - آخر دست گیر گشت - بی بی راجی او را در زنجیر کشیده<sup>(۲)</sup>

(۱) نام این شاهزاده از مخزن افغانی صفحه ۳۹ ب و حسن خان ، معلوم می شود .

(۲) مخزن افغانی صفحه ۴۰ ارقام یافته و ناگاه تیری از کان قضا ... بگلولی محمد شاه

رسید و بهمان زخم از پشت اسب جدا گشت و بخته زمینی افتاد و شهادت رسید .

با خود برد - و سلطان حسین را با لشکر گران بجنگ بهلول شاه فرستاد -  
 سلطان حسین راه صلح درآمد - قطب خان را از همان منزل نواخته  
 پیش سلطان فرستاد - ازین طرف سلطان - شاهزاده جلال خان را  
 باعزاز و اکرام بخدمت سلطان حسین روانه نمود - بعد یک سال سلطان  
 حسین نقض عهد کرده با هفتاد هزار سوار و هزار پیل مست بجنگ  
 سلطان بهلول درآمد - سلطان بهلول سراسیمه شده در مقبره مطهره قطب  
 الاقطاب<sup>(۱)</sup> تمام شب التماس و زاری نموده - نیم شب مردی از غیب  
 پیدا شد - چونی بدست بهلول شاه داد که برو ازین چوب گاو میشان را  
 بران - فردا خوش شده قرار محاربه داد - قطب خان پیغام بحسین خان  
 داد که من پرورده بی بی راجی ام و انواع احسان در حق من بجا آورده -  
 باز صلح کردند - بعد یک سال باز سلطان نقض عهد کرد - این مرتبه بالشکر  
 قاهره در محاربه او رفت - او را شکست داد - و در دنبال او تا  
 جونپور رفته - او گریخته بدر رفت - سلطان بهلول جونپور به پسر خود  
 داد و سپاه بلا انتها همراه او داد - و کالپی باعظم همایون داده بگوالیر  
 توجه نمود - راجه مان پیشکش بسیار گذرانید - گوالیر باو مقرر کرد -  
 از آنجا بدهلی آمد - برتکال گذرانید - بعد طلوع ستاره سهیل یمانی  
 بلاهور روانه شد<sup>(۲)</sup> - چون بسمیرند آمد آن شهر را مبارک دانسته فرمود

(۱) مراد از قطب الافضال حضرت قطب الدین مختار کاکی رضی الله تعالی عنه است

(۲) در نسخه الف و دهانه ۰

تا حرمهای امرا جدا جدا بنام خودها محله آباد نمایند - ازان ایام آن شهر کرامت بهر<sup>(۱)</sup> طور روی در ترقی نهاد .

نقل است دران ایام که بهلول خان حاکم آن شهر بود در بیرون قلعه حویلی مثال خلد برین ساخته بود گاه در آنجا ماندی - درآن نواحی زرگری مسکن داشت - هیا نام دختری داشت لاله روی مشکین موی - اتفاقاً نظر بهلول خان بر وی افتاد شیفته شد - و آن ماه سیما نیز دل باو داد - او چون بر تخت سلطنت متمکن شد پدر او را خوشدل نموده در عقد درآورد - شبی آن دختر در خواب دید که ماه از آسمان جدا شده در آغوش او افتاد - فردا این خواب به بهلول شاه بیان نمود - چون از معبران و کاهنان استفسار کرد - معبران موی شگاف چنین مغز سخن بشگفتند که از شکم این ملکه جهان پسری برآید که تخت گیر و صاحب تاج گردد - و نشان سلطنت و آثار ولایت از آن گیتی ستان بظهور آید - سلطان بغایت مبتهج و مسرور گشت - صدقات باهل استحقاق رسانید - بعد ازان دو سال بسیر و شکار در پنجاب گذرانده متوجه دهلی گشت - دران ایام راجه مان بجهنم رفت پسرش قائم مقام او شد - دریا خان لودی بدین مهم نامزد گشته - پسر مان دوازده پیل و دو لکه روپیه پیشکش داد - و راه فرمان برداری پیش گرفت - و این پیشکش هر سال مقرر کرد - درین اثنا

(۱) در نسخه الف « بهر روی »

سلطان حسین با لشکر گران در نواحِ کالپی آمد - باریک شاه دو سه مرتبه باو جنگ نمود - و در آخر ازو منہزم شد - بسیاری از حشم و اسباب خود باو داد - این خبر بسلطان بہلول رسید - ار ہر جا لشکر بہم رسانیدہ با سپاہ بسیار متوجہ نبرد او گشت - چون نواحی کالپی رسید سلطان حسین - برادر زادہ خود را کہ جلال خان نام داشت فرستاد با سی ہزار سوار جرار - بہلول - سلطان قطب خان و احمد خان و دولخان را از آب گنگ گذار کرد - و فرمود کہ پانزدہ ہزار سوار در کمین شانند - و با پانزدہ ہزار سوار دولخان در مقابلہ او شود - چون لشکر سلطان محمود (حسین) چیرہ دستی کند آنها پشت دادہ روان شوند - جائی کہ قطب خان در کمین باشد بدان راہ بیارد تا آن لشکر در میان آید - بعد آن ہر دو طرف راہ بستہ آنجا بدست برد درآمده بتقصیر از خود راضی نشوند - ایشان بر فرمودہ سلطان عمل نمودہ از سپاہ سلطان محمود (حسین) بسیاری بقتل رسانیدند - و جلال خان نیز کشتہ شد - سی پیل کوہ تمثال و اسپان و غنائم بسیار بدست سلطانی درآمد - از آنجا مظفر بیایہ تخت رسیدند - مبارکی فتح بتقدیم رسانیدند - بعد ازان باریک شاہ را باز بکالپی نشانند - سلطان حسین را قوت جنگ بسلطان بہلول نماند - بکوچ متواتر بجونپور باز گشت - و سلطان جانب دہلی مراجعت نمود - دو سال بعیش و شکار بخاطر جمع در آنجا بسر برد - بعدہ از ہیچ طرفی حادثہ برخواست - چنانچہ در سال ہفتم از جلوس پسری فرخندہ فال و ہمایون طالع تولد شد - چون آن اختر ہمایون طلوع نمود

بحکم سلطان اختر شناسان بر هیئتِ فلکی و بروجِ سماوات نظر انداخته  
پیشِ تختِ عرض داشتند که این شاهزاده والا اقبالِ بدان طالعِ میمون  
در جهان آمده که گلبنِ شاهی ازو سرسبز و شاداب گردد - سلطان  
بهلول بدین نوید بغایت فرح یافته بزمِ عیش بیاراست - و دیده بدیدارِ آن  
نیرِ نورانی روشن ساخت - چون کار همه نظام دید بخطاب والا میان نظام  
مخاطب ساخت - هم درایام خوردی در و درگاه او جدا کرد -  
و سرکار سنبل برو مقرر کرد - و در کنارِ خانانان قرملی سپرد -  
و اورا اتالیق او کرد - چون شاهزاده در پنج سالگی رسید روزی  
با تیر و کمان پیش سلطان بگذشت - سلطان اورا طلبید و بخاطر آورد  
که چون مرا مهم رانا درپیش است از تیر این پسر فال گیرم -  
اگر تیرش بر نشانه خورد مرا البته امیدوارِ فیروزی باید بود - فرمود که  
نظام بیا و بر این گل که بر بوته نمایان ست تیر بیانداز - شاهزاده چون  
برجیس در کمان درآمد و آن گل را بنوک پیکان چنان بر بود که بوته  
نخسید .

سلطان بغایت فرحناک شد و بوسه بر پیشانیِ آن نونهالِ باغستانِ  
بادشاهی زده سرکار سهرند باو بخشید - که آن جای مبارک است - بعد چند  
ایام باز سراپرده بجانب رانا کشید - بکوچ تواتر در آنجا رسید -  
در اجیر رایات جاه و جلال نزول اجلال فرمود - و افواجِ قاهره تعین  
نموده



چترال خواهر زاده رانا با ده هزار سوار در اودی پور بوده -  
 قطب خان آنجا رسید - محاربه بآن کفار تیره کردار واقع شد - اول سپاه  
 سلطانی از حرب درشت آن گفّره روی گردان شده - افغانان کاری دران  
 جنگ بشهادت رسیدند - در آخر قطب خان و خانخانان قرملی جان  
 بر کف دست نهاده بشمشیر و خنجر درآمدند - و دمار ازان تیره رویان  
 برآوردند که چترسال کشته شد - چندان کفار بر روی میدان  
 افتادند که از سر توده برآمد - و از خون ایشان جوی روان شد -  
 و پنج شش پیل و چهل اسب و غنایم بسیار بدست سپاه سلطان  
 درآمد و سپاه رانا منہزم گشت - بعد ازان رانا با سپاه سلطانی صلح  
 نمود و در اودی پور خطبه و سکه سلطان (جاری) نمود - بعد ازان سلطان  
 بهلول لشکر ظفر اثر بجانب نیمکهار کشید - آن ولایت را نہب و تاراج  
 ساخته - غنایم بسیار از آنجا رسید - از آنجا باز در شهر آمده  
 بعد دو سه ماه لشکر بجانب لاهور کشید - چند روز بعیش گذرانید -  
 در آن ایام احمد خان بہتی کہ در ملک سند صاحب جاہ شدہ بود  
 بیست هزار سوار داشت - با والی ملتان سرکشی می کرد - عرضه داشت  
 او رسید کہ احمد خان دیہای ملتان را نہب و تاراج می سازد - اگر خداوند عالم  
 فکر کنند بہتر و الا ماندن ما میسر نخواہد شد - چون من از ملتان  
 بی پا شویم ملتان را در تصرف آورده در تاراج پنجاب سخن خواہد  
 کرد - بشنیدن این خبر سلطان تافتہ شد - عمر خان کہ از امرای نامور بود  
 و شاہزادہ بایزید را با سی هزار سوار جزّار بدان مہم نامزد کرد -

ایشان بوداعِ سلطانی سرافراز شده از لاهور بکوچ متواتر روان شدند - چون در ملتان رسیدند والی ملتان نیز آمده شامل شد - ایشان را راهبری نمود تا بملک او رسیدند - احمد خان بغرور لشکر و دلاوری سپاه خود چندان التفات با سپاه سلطانی نکرد - و خود از جا نجنبید - برادر زاده خود را با پانزده هزار سوار بروی ایشان فرستاد - آن جوان بر لولای عاشق بود - آن زن در حسن و زیبائی چنان بود که نقاش قدرت نقشی زیباتر از او بر روی صفحه روزگار نکشیده - و دیده زمانه مثل آن صورتی رعنا ندیده - چهره داشت که گل بستانی از دیدنش گلاب گشتی - ولولوی رخشان از تاب روی او غرق آب شدی - آن لاله رو را همیشه در سیر و شکار از خود جدا نمی کرد - در روز جنگ نیز آن را در عماری انداخته با خود آورده بود - چون معرکه چنان رو بداد نورنگ خان ده (هزار) سوار همراه داؤد خان داده بروی سپاه سلطانی فرستاد - و داؤد خان بروی سپاه سلطانی عنان در عنان همکاب دست به تیغ برد - ازین طرف نیز سپاه سلطانی هم در آمیخته چنان جنگ شد که چشم روزگار ندیده - و جوی خون از کشتگان روان شد - آخر داؤد خان کشته شد و شکست بر آنها افتاد - چون گریختگان لشکر احمد خان بنورنگ خان رسیدند - نورنگ خان از معشوق خود گریان گریان رخصت شد - و روی بمعرکه قتال نهاده بایشان در رسید - جان در کف - دست بکارزار آورد - اکثری از سپاه سلطانی از تیغ نورنگ خان دو نیم شده از اسب

افتادند - ناگاه گولهٔ روبرک<sup>(۱)</sup> برو خورد - و نورنگ خان را نیز دو نیم نمود - چون خبر افیادن نورنگ خان بآن زن که کار مردان ازو شد رسید - سلاح در پوشید و ترکش زر اندود بر کمر بست و اناغه<sup>(۲)</sup> بر سر زده در سپاه نورنگ خان درآمد - و با برادر او گفت که چون من در فوج شما درآیم مصلحت چنانست که همه سپاه را بسلام من فرستی و آوازه کنی که شاهزاده پسر احمد خان آمد تا سپاه غنیم دو دله شود - و این بخاطر یارند که ما سردار را کشتیم - الغرض همه سپاه از اسب جدا شده بسلام آمدند و نقارهٔ شادیانه بلند آوازه کردند - لشکر سلطان که از چیره دستی خود فتح یاب شده بودند - دو دله شدند و لشکر احمد خان بیکبارگی در افتادند و چنان جنگ کردند که سپاه سلطانی تاب نیاوردند - روی در گریز نهادند - چون خبر انهزام سپاه شاهزاده بازید رسید مردم خود را سرزنش نمود - از آن طرف چون خبر فتح سپاه خود با احمد خان رسید و چاره سازی آن زن شنید انگشت حیرت بدندان گزید - بعد آن سپاه آمد - آن زن همچنان با سلاح مردانه در پیش احمد خان آمد - احمد خان بر دلاوری آن زن و مصلحت او آفرین کرد - و ده هزار روپیه به پیرایه بدان زن بخشید - و این طرف شاهزاده بازید خان لشکر دیگر بمدد طلبید - سلطان دو سه امرای کبار که لشکر بسیار داشتند

(۱) در نسخهٔ ب کوله دلوک و در زبان انگلیسی الیت در حلد پنجم صفحه ۶ حسب دربرین ترجمه کرده ---

" At last, ball from a camel-gun cut him also in half and killed him "

(۲) اناغه - helmet

روانه نمود - چون لشکر بشاهزاده بایزید ملحق شد بر ولایت احمد خان  
 تاخت - بعد تردد بسیار احمد خان را دستگیر کرد و بقتل رسانید -  
 مُلک او داخل خالصه کرد - مظفر و منصور بدرگاه سلطان بهلول رسید -  
 و بنوازشِ سلطانی شاد گشت

نقل است دران ایام که لشکر سلطانی بولایت نیمکهار تاخته بود  
 آن ولایت بتاراج رفته در آنجا بقالی بود که روزگار خود بسپاهگری  
 گذرانیدی - زنی داشت آفتاب روی - و سلسله موی - که از  
 رنگ رخسارش لاله را بر جگر داغ - و از عنبرین زلفش سنبل در پیچ  
 و تاب - شوهر باو دلبستگی تمام داشت - قضا را آن زن در  
 بند افتاد و نا پدید گشت - دران ایام شوهرش جائی رفته بود -  
 چون باز آمد از رفتن زن خبر یافت - و دود از نهادش برآمد -  
 چندانکه با دیده گریان و دل بریان در جست و جوی چپ و راست  
 دوید ازان گم شده اثری ندید - ترک لباس دنیا کرده و خرقة در  
 بر نموده - و ده بده و شهر بشهر در طلب او می گردید - یکسال باین ماجرا  
 گذشت تا بهسرن رسید - روزی بدر حویلی می گذشت دید که زن او  
 کوزه آب بسر کرده دران حویلی می برد - استاده شده آواز گدائی داد -  
 افغان گفت که فقیری بر در ایستاده است او را چیزی دهی - آن زن  
 پاره<sup>(۱)</sup> نان گرفته بر در رسید - بقال گفت من مدتیست که درپ

تو خراب و آواره می گردم - زن هیچ جواب نداد و برگشت - و بافغان گفت که این فقیر نیست که بر در ایستاده است حرامزاده است تا مرا ببرد - و از شما جدا گرداند - افغان شنید - غضب در کاسه سرش افتاد فرمود تا آن بقال را محکم بستند - و آن چنان زدند که جا بجا مجروح شد - در پایگاه انداختند - آنجا افتاده ماندی - چون به شد افغان گفت الحال برو - گفت خان سلامت - الحال من مسلمان شده ام و نان و نمک شما خوردم و غلام شما ام هر خدمتی که از من خواهد آمد بتقصیر از خود راضی نخواهم شد - الغرض کار و بار افغان می کرد - و اعتماد او در سرکار او ظاهر می کرد تا بجائی رسید که یکسال در خدمت افغان مانده معتمد علیه شد - اما زن او هر مرتبه بافغان می گفت که این در کمین منست - هر وقت که فرصت می یابد مرا می برد - افغان می گفت که بسیار کارهای من ازو بنظام می رسد و توازوراضی نیستی - او بحضور من ترا خواهر گفته است - الغرض افغان باو بسیار اعتماد نمود - تمام کار و بار خانه خود باو سپرد - درین اثنا سلطان را مهم دلمو روی نمود - آن افغان نیز همراه لشکر روان شد - چون بنواحی آگره رسیدند - روزی آن افغان روز چوکی خود پیشتر همراه صاحب خود روان شد - و اسباب را فرمود تا از اسپ بر شتران بار کرده بیارند - آن زن را بر تانوی<sup>(۱)</sup> سوار کرده می آوردند - آن روز آن بقال جلو اسپ او کشیده می برد - چون بمنزل رسید پرسید که کنیزک بجا

(۱) غالباً این لفظ اردو است و درین وقت «تنگه» می گویند.

است - گفتند عقب می‌آید - چون دیر شد افغان دانست که او را برد - در ساعت بر اسپی باد رفتار سوار شده بجست و جوی آنها اسپ را سرداد - ازین طرف آن بقال آن زنکه را بر راه دیگر که برده بود در نزدیک فرود آمد - و خود در خواب رفت - آن زن در فراق افغان بیک سو نشسته می‌گریست - ناگاه افغان بدآنجا رسید - زن را نظر چون بر افغان افتاد فرحناک برخاست - و در پایش سر نهاد - گفت نمی‌گفتم که حرامزاده وقت فرصت نگاه می‌دارد که مرا ببرد - آن افغان فرود آمد و بقال را شلقی خوب کرد - و برسن اسپ او را بر بست - و آویزان بدرختی نمود - و خود زین پوش انداخته در خواب شد - و آن زن پای مالیدن گرفت - و باو بازی و خنده می‌گرفت - بعد ازان جام از جام‌دان برکشید و آب انداخته نبات درو تر کرده شربتی طیار نمود و پاره خورد و باقی نگاهداشت و بخواب رفت - زن را نیز خواب در گرفت - بقال همچنان آویزان بود می‌دید که ازان درخت ماری سیاه فرود می‌آید - از همان رسن بر پایش آمد - بقال بخاطر آورد که این بر پای من نیش می‌زند و مرا هلاک سازد - بهتر آنست که ازین محنت خلاص یابم - الغرض آن مار بر تن او گذشته بر زمین رسید - دهن خود دران جام انداخت - آب زهر درو ریخته باز بر تن بقال گذشته بهمان رسن بالای درخت رفت و ناپدید گشت - بعد ساعتی افغان بیدار گشت شربتی که دران جام مانده بود بکار برد و باز بخواب شد - و هم در خواب جان بقابض ارواح داد - ناگاه رسن که بر پای او بسته

بود بشکست و بر زمین آمد - و رسن از پای خود بکشاد - چون چادر از رخ افغان برداشت دید که او خود مرده و وجود او از هم ریخته - زن را بیدار کرد که برخیز و قدرت الهی را تماشا کن که از عالم غیب مرا انصاف دادند - اگر تو اکنون سر از من بکشی برین موال نابود خواهی شد - زن آن واقعه دیده بر خود لرزید و سر در قدم او نهاد - و گفت اکنون تا زیم سر از فرمان تو بیرون نکشم - بقال جامه از تن افغان کشید و بخود در پوشید - و سید اشرفی از کیسه افغان برآمد آن نیز گرفت - و بران اسپ صرصرنگ سوار شد - و زن را بر اسپ دویی سوار کرد و راه مسکن خود گرفت .

نقل است احمد خان لودی را چون جذبۀ ولولۀ الهی دامن گیر آمد شوق زیارت کعبۀ علما شد - از سلطان اجازت یافته همراه حاجیان بر جهاز نشست و روان شد - قضا را آن جهاز تباه<sup>(۱)</sup> گشت - تا در گرداب مهلک افتاده از هم ریخته - جمله راکبان دران آب هول انگیز غرق گشتند - احمد خان و سه کس دیگر بر تخته ماندند - ناگاه باد آن را برداشته بحزیرۀ رسانید - چون ایشان روی آبادانی دیدند - خدا را شکر گفتند - و ازان تخته فرود آمدند - و در نواحی شهر رسیدند - و مردم آنجائی را دُم دار دیدند - آن مردم ایشان را بحضور پادشاه بردند - پادشاه از احوال ایشان استفسار نمود - بعد کاهی احوال از سرکار خود طعام معین فرمود - و بجخت مشکن

(۱) در سجع الف . تامی گشت .

ایشان جائی دلکشا داد - ایشان<sup>(۱)</sup> هر خانه و عمارات شهر را بچونه مروارید آراسته و سفید دیدند - و خوشه خوشه یاقوت سرخ بهر جا تعبیه کرده دیدند - از قدرتِ آله حیران ماندند - در هیچ خانه<sup>(۲)</sup> برکه آب ندیدند - چون از بعضی مردم آن شهر که آشنا شده بودند پرسیدند که اینجا آب در نظر نمی آید این آب شیرین که شربت نبات بآن مزه نباشد از کجا می آرند - آنها گفتند که در نواحی این کوه که بنظر شما می آید درختان کوچک اند و برگها مثل تفرار و غریق - همچو کندو پر آب ماند - هرچند کسی از یک برگ او آب گیرد کم نشود - احمد خان را شوق آن تماشا شد که مشتمل قدرتِ آله بود - گریبان کشان شد - همراه آن آشنا رفته معاینه نمود - درین اثنا بنظاره بود که درویشی زره پوش از غارِ آن کوه نمایان شد - گفت احمد خان کجا آمدی - احمد خان سر در پای آن درویش روشن نهاد - نهاد - و بزاری سرگذشت خود باز راند - درویش گفت آرزوی خانه داری یا خانه خدای عزَّ و جَلَّ - عرض نمود که اگر خدای نصیب کند آرزوی طوافِ کعبه دارم - درویش گفت چشم ببرند - احمد خان چشم به بست - چون کشاد خود را در حرم بیت الله یافت - بعد طوافِ کعبه و ارکانِ حج همراه قافله هند در جهاز بنشست و سلامت در دهلی رسید .

بهلول شاه دران ایام از مهم رانا در شهر آمد - بعد آن بطرف

(۱) در نسخه الف ، ایشان در هر خانه خود عمارات شهر بچونه مروارید ، .

(۲) در نسخه الف ، کوزه آب ، .



مالوه در حرکت آمد که راجه مان در شهر با بعضی مردم سر از متابعت سلطان بهلول برآورده بود - و رای سارنگ نیز قدم در راه نافرمانی نهاده بود - چون آوازهٔ رایاتِ جلالِ اشتهار یافت سه منزل در استقبال آمد - دو فیل و دوازده اسب بخدمت گذرانید - و ازان آتش سوزنده خود را نگاه داشت - از آنجا رایات خسروی بجانب اُجین بلند گردید - چون آن کُفره پای در طریق بنی نهاده بود سر خود را از تیغِ غازیانِ اسلام در دامن خود یافته - رشته در گلو انداخته در رکابِ عالی روان گردید - از قضای الهی در نواحی آگره رسیدند - در راه مرضی بدن مبارک حایل گردید - همچنان کوچ بکوچ راه قطع میکرد - چون چهل گروه مسافت در دهلی ماند آن مرض غلبه کرد - از دهلی شاهزادگان والا گوهر و قطب خان و دریا خان لودی و دیگر ارکانِ سلطنت با استقبال آمدند - در سه هشتصد و نود و چار آن شاه گیتی ستان که اول پادشاهی بود از قوم افغان - و بضرب تیغ - پادشاهی گرفت در جوارِ رحمتِ الهی پیوست - چنانکه شاعری گوید . بیت .

بهشتصد و نود و چار رفت از عالم خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول  
پسرش که شایسته و بایسته جهانداری بود بر تخت برآمد - مثنوی .

چو بهلول بر بست زین ملک رخت . سکندر برآمد بر افراز تخت  
جهان شد چو معمور و بدرام او . ثباتی سکندر شده نام او  
جهان را نمائند بی کدخدای . یکی می رود دیگر آید بجای  
بدیسان بود تا سرانجام کار بنزد خرد گردش روزگار

## سکندر لودی

نغمه سرایان سیرِ بسلطنت رسیدن سکندر لودی چنان الحان برآورده‌اند که او پسر سلطان بهلول بوده - در ایام شاهزادگی نظام خان خطاب داشته - حق تعالی بغایت از حسن و زیبائی آراسته - چنانکه نقاشِ قضا نیکوتر از وی صورتی بر تخته هستی نکشیده - و دیده‌دوران شکلی مصفا تر مثل او ندید - هرکه نظر کردی دل با وی دادی - شیخ حسن<sup>(۱)</sup> نواسه شیخ ابو العلی دلبستگی باو پیدا کرد - شیخ مذکور از صاحبِ کمالات بوده - روزی شاهزاده نظام خان در موسم زمستان در حجره تنها بود - شیخ حسن را هوای دیدن او در دل افتاده - بندگی از صفای طوئیتِ باطن که اهل الله را می‌باشد در مجلس نظام خان که باد را در آنجا گذر نبوده پیدا شد - شاهزاده را عجب آمد - گفت ای شیخ از چندین دربانان بی‌حکم چگونه آمدی - شیخ گفت تو دانی - نظام خان فرمود که شما عاشق ما می‌گویانید - گفت اختیار ندارم - فرمود که بیشتر آئی - شاهزاده سر ایشان گرفته در منقل سوزان بر اخگر نهاد - و از هر دو دست زور کرد - و ایشان هیچ دم نمی‌زدند - درین اثنا

---

(۱) وفات شیخ حس بقول صاحب اخبار الاخبار صفحه ۱۸۷ و معارج الولايت

تاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه نهصد و نه هجری است - و در زمان سلطان سکندر لودی از جونپور بدلی تشریف آوردند کذا فی خزینة الاصفیاء جلد اول صفحه ۴۰۹ هـ

مبارک<sup>(۱)</sup> خان لوهانی در رسید - و از مشاهده این حال تعجب ماند - و از سلطان پرسید که این شخص کیست - فرمود که شیخ حسن است - مبارک<sup>(۱)</sup> خان گفت ای ناخدا ترس چه میکنی - ایشان را ضرر نیست - و تو از ضرر خود نمی ترسی - نظام خان فرمود که عاشق ما می گویند - گفت شما را شکر باید کرد که منظورِ نظرِ بزرگی شده - اگر سعادت دارین می خواهی در خدمت ایشان باش - بعد ازان شیخ حسن را در کوتهری نشاند و بدرش قفل محکم کردند - چون ساعتی برآمد خبر آوردند که شیخ حسن در بازارِ نوآباد رقص میکند - الغرض سلطان منظورِ نظرِ این چنین بزرگان بوده - روزی فرمود باید که بهائیسر رفته کرکبت<sup>(۲)</sup> را بخاک انباشته بایم<sup>(۳)</sup> آنجا در وجه معاش پیموده دهیم - ملک العلماء آن عهد حاضر بوده از شاهزاده پرسید که در آنجا چه چیز<sup>(۴)</sup> باشد - فرمود که حوضی ست که هندوان از هزار<sup>(۵)</sup> دو هزار گروه بعد برای غسل می آیند - گفت از کی بنیاد این شده است - شاهزاده فرمود از سالهای دراز این بدعت برپا شده - باز ملک العلماء گفت پادشاهان پیش از شما چه کردند - گفت هیچ نه - گفت این بار بر سر شما نیست چرا که پیش از شما پادشاهان اسلام باین پرداختند - ازین سخن شاهزاده

(۱) در نسخه الف «مبارا خان» اما ولزلی هِک در تاریخ هندوستان جلد سیوم صفحه ۲۲۳ «مبارک خان لوهانی» ارقام فرموده .

(۲) در نسخه ب «کرکبت» ، (۳) در نسخه الف «چه خیر باشد» ،

(۴) در نسخه ب «هزار در هزار» ،

تافته شده فرمود عجب علمای این زمانه اند - الغرض در آغاز جوانی این چنین در ذمه دین اسلام متعصب بوده ، وقایع دیگر آنکه در زمان بهلول شاه تاتار خان و یوسف خان که صوبه لاهور و ملتان داشتند گردن کش بودند - بعضی پرگنات از خالصه متصرف بودند - شاهزاده نظام خان دران زمان به پانی پته بود - دو سه دیه بنوکران خود داد - این خبر بسطان رسید - بخواجهگی شیخ سعید قرملی نوشت که این کار بمشورت شما می شود - اگر مردانگی دارید از ولایت تاتار خان و غیره بگیرید - شیخ سعید آن فرمان بحضور شاهزاده آورد - شاهزاده فرمود خیر هست - او عرض نمود که خیر - پس آن فرمان در حضور خواند - فرمود عجب فرمان پادشاهی آوردی - قرملی گفت پادشاهی مفت نمی آید - سلطان از همه پسران ترا صاحب شمشیر دانسته مطالبه نمود که اگر این کار از تو برآید پادشاه دهلی تویی - برخیز بخت آزمائی کن - دران وقت شاهزاده دو هزار و پانصد سوار همراه داشت - اول پانصد سوار بر ولایت تاتار خان نامزد فرمود که دو سه پرگنه او را تاراج نمودند - تاتار خان ازین مقدمه آگاه شده با لشکر گران در حرکت آمد - ازین طرف شاهزاده با سپاه در پرگنه انباله رسید - روز دیگر از هر دو طرف صف آرایی کردند - شاهزاده با ساز رو بجنگ آورده - دران هنگام گرد و پیش شاهزاده جوانان کار طلب می رفتند - درین اثنا شیخ سعید دو سه مرتبه بطرف شاهزاده دید - شاهزاده فرمود که چه می بینی - شیخ عرض نمود بنده آن می بیند که گرداگرد شما جوانان چالاک می روند - اگر شما

بسرداری ثابت قدم باشید امید فتح است - باری تماشای این مردم  
 باید کرد که چگونه رزم می نمایند - اگر خدای تعالی کار بر حسب  
 مراد سازد بهتر و آلا نه شما بر باد سوارید کسی بگرد شما نخواهد  
 رسید - شاهزاده بخندید و فرمود که من پای اسپان شما بر زمین می بینم  
 اما پای اسپ خود تا سینه غرق خون می بینم - خواجگی سعید از  
 اسپ فرود آمد و بر پای شاهزاده بوسه داد - و گفت که نشان فتح  
 همین ست و همت سردار بدین گونه باشد - بعد ازان جنگ واقع شد  
 اول کسی که اسپ در میدان جهانید دریا خان لوهانی بود با سی کس میان  
 هر دو صف با یکدلی قرار دادند که در هر جا که یک شمشیر رسد  
 سی شمشیر رسانند - ازان طرف پانصد سوار مقابل ایشان آمدند - هنگامه  
 جنگ چنان گرم شد که اخگر پاره از شمشیرها بجبهید - دریا خان بران  
 پانصد سوار غالب آمد - سه مرتبه تلاش نموده بسیار از مردان کارم  
 تاتار خان از اسپ انداخته آمده بجای خود ایستاد - مرتبه چهارم هیچ  
 کس از سپاه تاتار خان سر بر نیاورد - دریا خان گفت که صلابت  
 ما و اقبال صاحب درین اثنا کار کرد - شما همه درین جا باشید - تا من  
 تنها بر ایشان بتازیم - القصه دریا خان سه مرتبه بر آنها تاخت و باز سلامت  
 آمد - بعد دریا خان<sup>(۱)</sup> و حسین خان با هفتصد سوار از لشکر شاهزاده  
 برآمدند و از طرف تاتار خان هزار و پانصد سوار بر حسین خان ریز  
 کردند سه دفعه - چنانچه دریا خان فتح یافته و حسین خان نیز

(۱) در نسخه الف « بعد دریا خان حسین خان »

فیروزی یافت - عمر خان بحسین خان گفت صد رحمت باد بر شما - و دریا خان کاری کردید که همه کس بر شما آفرین می نمایند - حالا انصاف<sup>(۱)</sup> این برادران خواهید داد - درین بار ابراهیم پسر عمر خان سروانی از پیش پدر اسپ را تند کرد و برآمد و گفت شما را درائی<sup>(۲)</sup> خدا و سوگند نمک شاهزاده اگر اسپ خود را روان کنید - عمر خان گفت بچه سبب - ابراهیم گفت که چنانچه تماشای دریا خان پسر مبارک<sup>(۳)</sup> خان و میان حسین خان کردید نظر توجه در کار ما نیز دارید<sup>(۴)</sup> - این سخن گفته یکه سوار بر آنها که پانزده هزار سوار بودند دو سه مرتبه تاخت نموده هر مرتبه ده دوازده سوار از مردان خوب از اسپان جدا ساخته بر زمین انداخته - عمر خان بعد این مشاهده با فوج خاص بر تاتار خان زد - آن پانزده هزار سوار را مغلوب ساخت و تاتار خان کشته شد - و حسین خان برادر زاده او دستگیر گشت - باقی سپاه رو بگریز نهاد - این چنین فتح بزرگ بشاهزاده روی داد - دران میدان شاهزاده فرود آمده سجده شکر بدرگاه نصرت دهنده بجا آورد - رعب و هراس ازان نصرت در دل گردن کشان جا کرد - و غازیان خود را که دران میدان رستمی<sup>(۵)</sup> از این شان بظهور آمد بنواخت - چون فتح نامه به بهلول شاه رسید آفرین کرد - و در یافت که از همه فرزندان من

(۱) در نسخه الف «حالا انصاف انصاف»

(۲) در هر دو نسخه «درائی» نوشته - شاید «برای» باشد

(۳) در نسخه الف «مارا» (۴) در نسخه الف «در آید»

(۵) در نسخه الف «رستمی»

رشد - نظام خان ست - سر و پا و ده اسپ تازی نژاد و پنج پیل و بخطاب  
والای ولی عهدی خوش دل ساخت - الغرض چون اخبارات سلطان  
بهلول در دهلی رسید با اتفاق امرای کبار رو براه آورد - جمال خان  
را در دهلی گذاشت - اول بخدمت حقایق آگاه شیخ<sup>(۱)</sup> سماء الدین رفته  
عرض نمود که شیخ جیو ما می‌خواهم که در علم صرف کتاب میزان  
در خدمت شما بگذرانیم - بنیاد سبق کرد - استاد گفت بدان اَسْعَدَكَ اللهُ  
تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ یعنی نیکبخت گرداند ترا خدای تعالی در هر دو سرای -  
سلطان گفت باز فرمایند - سه مرتبه تکرار کردند - آنگاه واقعه  
سلطان بهلول و طلبیدن امرا بایشان عرض کرد و رخصت شد.  
و برهنمون اقبال و بمصلحت امرا بسرعت تمام از دهلی خود را بقصبة  
جلالی رسانید و نعلش پدر بدلی روانه نمود - روز جمعه<sup>(۲)</sup> بتاریخ  
هفدهم شعبان سنه ۸۹۴ اربع و تسعین<sup>(۳)</sup> و ثمانمانه قریب (قصبة)

---

(۱) مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و تقوی و ورع - بر لمعات  
شیخ نضر الدین عراق حواشی نوشته که محل معانی آن وافق و کافی است و رساله دیگر دارد  
مسمی بمفتاح الاسرار وفات او شان بهفدم جادی الاول سه احدی و تسعمانه شد و مقبره  
او شان و اولاد او شان بالای حوض شمس است رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى اِنْتَهی مَلَحَصاً از اخبار  
الاخیر صفحه ۲۰۲ و همین واقعه را طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۳۷ و مخزن افغانی  
صفحه ۶۳ ب ذکر کرده و نام حضرت مولانا سماء الدین را با احترام تمام ، حضرت قطب الافغان  
شیخ سماء الدین کنوی دهلوی ، ذکر کرده .

(۲) در هر دو سعه ، روز جمعه بتاریخ سنه قریب جلای ، ثبت شده

(۳) از مخزن افغانی صفحه ۶۳ ب نقل کرده شد .

جلالی بر بالای بلند برکنار آب سیاه<sup>(۱)</sup> در آنجا قصریست که او را قصر فیروز نامند - باتفاق خانجهان و خانخانان قرملی و جمیع امرا در سن هژده سالگی بر سریر سلطنت جلوس نمود - سلطان سکندر خطاب شد - و آن بادشاه عظیم الشان چون بر تخت سلطنت نشست بر امرا منصب زیاده گردانید - دو ماه بر وجه انعام بر سپاه بریخته - و هر کس که نوکران قدیم بودند داخل امرا گردانید - و هر یک را لایق او جاگیر داد - و گویند حسن خلق و مهربانی او بجائی بود که در خطه سنبل شخصی زهین می کاوید آنجا دیگی نمودار شد درو پنج هزار اشرفی بوده - میان قاسم حاکم آنجا تمام زر ازو گرفت و حقیقت را عرضه داشت - حکم شد که آن زر بهمان کس که یافته است لایق آن که بدهد - باز میان قاسم عرضه نمود که بادشاه عالم آن که زر یافته لایق آن نیست که این قدر باو باید داد - باز فرمان شد ای نادان این چه سخن است آن که زر باو داده اگر نالایق می دانست نمی داد - ترا باین کار چه کار - لایق و نالایق همه بنده اویند - هر کرا خواهد بدهد - این زر را باو حواله کن - اگر یک درم بجای دیگر رود بسزا خواهی رسید - تا آن گه او جای زر جای محفوظ طیار نماید از چوکی و پاس خبردار باشی تا دست کسی باو نرسد .

(۱) در یک نسخه خطی عزن افغانی صفحه ۵۹ الف . آب سیاه . و در دیگر نسخه

خطی صفحه ۵۳ ب . آب میاه . و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۲ آب بیاه . و در

طغقات اکبری صفحه ۳۱۳ آب سیاه . ثبت شده .



نَدَنی است که در زمین بندگی میان شیخ محمود مزارعه قلبه رانی  
 میکرد - در زیر قلبه سنگی ظاهر شد - آن مرد قلبه گذاشته بخدمت شیخ آمد  
 و معلوم نمود - ایشان پسر خود را فرستادند - چون آنجا رفته زمین  
 را بشگافت - سنگی نمودار شد - چون سنگ برداشتند در زیر آن جای  
 نمودار شد پر از گنج و آوند زر - و بعضی طبقها برو نام سکندر رومی  
 نوشته بود - همه را قرار بران افتاد که این گنج ذوالقرنین است -  
 علی خان که صوبه دیوبالپور باو تعلق داشت کس خود را نزد شیخ  
 فرستاد که این ولایت تعلق بمن دارد و آن مال هم از آن منست - شیخ  
 در جواب نوشت اگر خدای تعالی بتو می داد مرا و دیگری را دخلی  
 نبود - و چون بمن داد ترا و دیگری را دخلی نیست - علی خان این  
 حقیقت به سلطان نوشت - سلطان در جواب بنوشت که ترا چه می رسد  
 که تقریر مرد درویش میکنی - درین اثنا شیخ مذکور ظرفی چند از طلا  
 که برو نام سکندر نوشته بود بسلطان فرستاد - و اظهار نمود که این قدر  
 زر و ظروف زر بسیار برآمده هر جا که حکم شود رسانم - سلطان  
 فرمان فرستاد که این همه را نزد خود نگاه دار - ما را جواب دادنی ست -  
 و شما را هم - و ملک و مال خدای تعالی است هرکرا خواهد دهد -  
 و آن ظروف باز بخدمت شیخ فرستاد - الغرض حق سبحانه و تعالی آن  
 سلطان را این قدر بی نیازی بخشیده بود - درین ایام اگر کسی چند تنکۀ  
 مس دریابد حاکمان خانه او را تاراج نمایند ۰

دیگر دران ایام والی بیانه بنی ورزیده بود - سلطان - محمد خان

و یوسف خان را بدین مهم نامزد کرد - و رایاتِ جاه و جلال نیز دنبال ایشان بدانجا کشید - والی<sup>۱)</sup> بیانه حصارى شد - و سامان جنگ مرتب ساخت - عمر خان کوچ بکوچ بدانجا رسید در سامان گرگج و ثبات (ساباط) و آلات دیگر حصارگیری جهد نمود - و سلطان بسیر و شکار نواحی مشغول شد - عمر خان در اندک تردد کار بر اهل قلعه تنگ ساخت - بیانه<sup>(۱)</sup> را در ضبط آورد و عیسی خان را والی آنجا ساخته بخدمت رسید - آن روز سلطان در چوگان بازی مشغول بود - خبر آوردند که باربک شاه با جمعی بلا انتهای در گرد و پیش خود داشته بنی ورزیده - سلطان - اسماعیل خان را پیش باربک شاه فرستاد - و فرمان نصیحت آمیز در قلم آورد - و خود نیز عقب او بجانب کنبه و <sup>(۲)</sup>پتالی در جنبش آمد - و باربک شاه بر فرمان عمل ننموده لشکر آراسته در مقابله آمد - صف جنگ آراسته - در عین جنگ قلندری پیدا شد - و دست سلطان گرفت که فتح تراست - سلطان دست ازو کشید - قلندر گفت من فال خوب می دهم چرا دست از من کشی - فرمود که هرگاه در میان دو مسلمان جنگ روی داده باشد حکم بر یک طرف نباید کرد - دران کار که خیریت باشد همان باید خواست - القصه بعد کارزار باربک شاه منهزم شد - و شکست عظیم بدو راه یافت - سلطان بطریق برادرانه او را

(۱) در غزن افغانی صفحه ۳۳ ب و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱۶ نوشته

که در سنه ۸۹۷ سبج و تسعین و ثمانمائه بیانه فتح شد .

(۲) در نسخه الف د تالی . .

همراه او د و به بدائون رسید - روزی او را بحضور طلبید - گفت  
 من در باب تو چه بدی کرده بودم که چنین پیش آمدی - باربک شاه  
 بعجز خود معترف شد - او را باز مرتبهٔ دوم در جونپور آورد -  
 و بر تخت نشاند - و در خدمت او امرای معتبر گذاشته باز بدلی آمد -  
 بعد از چند روز خبر رسید که زمینداران با چوکا سازش نموده قریب  
 یک لک آدمی گرد آمده‌اند - و مبارک خان لوهانی جنگ کرده ازو  
 هزیمت یافته و برادرش<sup>(۱)</sup> بقتل رسیده - و باربک شاه از غلبهٔ ایشان تاب  
 نیاورده پیش محمد قرملی که کالا پهاژ میگفتند رفته<sup>(۲)</sup> - ازین خبر سلطان  
 چوگان از دست انداخته بخانهٔ خانخانان لودی رفته مشاورت نمود -  
 بعد ازان فرمود که رایاتِ جاه و جلال بطرف چوکا بیرون آورند -  
 بعد ده روز آنجا رسیدند - جوی آب کوه محل نزول شد - وز آنجا  
 خبردار رسید - سلطان پرسید که چوکا ازین جا چند کروه است -  
 او گفت که ده کروه است - آن زمان پانصد سوار همراه بود - امرای عرض  
 کردند که فردا توقف باید نمود تا لشکر برسد - فرمود که اسلام غالب است  
 فاتحه خوانده سوار شد - مع قطع مسافت خبردار دیگر رسید پرسید  
 چه قدر جمعیت دارد گفت پانزده هزار سوار و دو لک پیاده دارد -  
 سلطان از آنجا بسرعت راند - چوکا خبر یافته باوجود چندان انبوهی تاب

(۱) در مخزن اعمای صفحه ۵۵ الف و شیر خان برادر مبارک خان ، ارقام یافته .

(۲) این واقعه در سدهٔ سبع و تسعمین و ثماننامه واقع شد کذا فی طبقات اکبری

جلد اول صفحه ۳۱۷ .

اسکندری نیاورده در گریز شد - و جمعیتِ باغیان برهم خورد - تعاقب او نموده تا قلعهٔ جوئند رسید - سلطان حسین شرقی در آنجا رسیده در تپهٔ او خزیده رفته در نواحی آن قلعه فرود آمد - بسطان حسین نوشت که شما بجای عموی من هستید - میان شما و سلطان بهلول هرچه بود گذشت - من با شما خصومتی ندارم - و ادب نگاه میدارم - این قلعه بشما ارزانی باد - غرض آمدن من اینست که این کافر را ادب دهم - سلطان حسین - سید خان را ایلچی فرستاد و جوابهایی نا مناسب پیغام داد که چوکا نوکر منست - بهلول مردی سپاهی بود باو شمشیر می زد - تو طفل نادانی اگر فضولی خواهی کرد پائنداز خواهم زد - سلطان فرمود ای مسلمانان بشنوید که از دهنی که نام کفش برآمده انشاء الله تعالی بهمان دهن خواهد رسید - ایلچی را گفت شما فرزند رسول اید چرا معقول نمی کنید که باز پشیمان نشود - جواب داد که من تابع اویم - سلطان فرمود که معذور دارید فردا انشاء الله تعالی چون او بگریزد شما گرفتار شوید یاد خواهم دهانید - سید خان را وداع کرد - خود بامرا مشورت نمود و قرار بر جنگ داد - و بامرا گفت که شما در کار بهلول جان بازی کردید مرا این کار اول است آنچه لوازم برادری باشد بجا آرید - چون فردا صف آرای شد هراول لودیان شدند - و شاهوخیل در دست راست - قرمیلیان و لوهانیان میمنه و میسره و سروانیان در عقب - و عمر خان که از بهادران آن عصر بود در مقدمه قرار گرفت - سلطان برای ملاحظهٔ لشکر بر فیل کلان

سوار شده بود - ناگاه<sup>(۱)</sup> نظر او بر جوند افتاد - درین اثنا سلطان حسین با لشکر آراسته از قلعه بیرون آمد - افغانان جان بکف دست نهاده بشمشیر و خنجر درآمدند - در اندک تردد افغانان - سلطان حسین رو بگریز نهاد - و میر سید خان ایلچی و چند امرای دیگر دستگیر شدند - دست بسته سر برهنه می آوردند - نظر سلطان بر آنها افتاد - فرمود که سید را دستار بر سر نهید - چون در حضور آوردند فرمود که صد رحمت بر نمک خوردن شما باد - هرگاه او کم بخت باشد شما چه کنید - بعده هر یک امرای باغی را از خیمه جای و طعام معین نمود - چون سلطان حسین از جوند گریخت دران اثنا خبرداران آمدند که او گریخته می رود - درین اثنا مبارک<sup>(۲)</sup> خان بعرض رسانید که اگر حکم شود من تعاقب او کنم - فرمود خبر بیارید که کدام طرف می رود - باز عرض نمود که خبر آورده اند که به بهار می رود - فرمود که از شما نگریخته از قهر خدا گریخته - او همان حسین است که شما مغلوب بودید و او غالب - آن خدای که او را بر زمین زد و شما را از خاک برداشت نظر بر کارها دارید و مغرور نشوید - القصه چون سلطان حسین شرقی گریخته در بهار رفت سلطان سکندر باز بمجونپور

---

(۱) در محزون افغانی صفحه ۵۶ الف . سلطان سکندر سرعت تمام دل برتائید ایزدی بسته بر سر سلطان حسین رفت - درین اثنا سالیان بملازم جوں رسید . این شکست سلطان حسین در سه ماه وقوع یافت کذا فی طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱۹ .

(۲) در نسخه الف . مارا جان .

آمد - باربک شاه را بار سیوم بر تخت جونپور نشاند - بعد ازان سلطان مراجعت نموده در نواحی اوده قریب یک ماه بسیر و شکار گذرانید - باز خبر رسید که باربک شاه از غلبه زمینداران نتوانست آنجا ماند - محمد خان قرملی و اعظم همایون و خانخانان آنجا رفته باربک شاه را مقید ساخته فرستادند - چون مقید بنظر درآوردند او را به هیبت خان و عمر خان سپرد - بعد ازان بچار<sup>(۱)</sup> رفت - سرکشان و گردنکشان را تادیب نموده تا حد بنگاله رفت - و آن عرصه که جای شهریار علیحده است در ضبط درآورد - و خیلی مال از زمینداران بخرانه رسید - چون اسپان سقط شدن گرفتند ازان طرف باز گشت - در دهلی آمد - هوای باران در آنجا گذرانیده بسوی مالوه لشکر کشید - سلطان محمود والی ماندو بعجز پیش آمد و قرار داد که هرسال چندین فیل و مال بدرگاه فرستد - از جلال آباد که قریب کابل است تا ماندو<sup>(۲)</sup> و از ادی پور تا پتنه سکه و خطبه او جاری شده - مساری (مساوی) و شریک نمازند - بعیش و عشرت در مرکز ملک که دهلی باشد مشغول شد - قرار بود که چون یک پهر شب گذشتی طعام می خورد - خود بر تخت بودی و دو کرسی کلان نزد آن تخت می نهادند برو چینی های خاص می نهادند - و از امرای کلان

(۱) در نسخه الف «بچار رفت» اما در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۱۸ ارقام

یافته که «او را به هیبت خان و عمر خان شروانی سپرد - خود از نواحی جونپور بجانب قلعه چار عزیمت نمود» \*

(۲) در نسخه الف «تا ماندو» \*

که در آنجا حاضر بودی پیش آنها نیز می داشتند - سلطان چون از طعام فارغ می شد آن امرا از آنجا برخاسته در صفّه طاق آمده طعام می خوردند - در انصاف ضرب المثل بود \*

نَقْل است یکی از سپاهی بصراف بچه دوستی داشت - خریطه پُر از اشرفی باو سپرد سربهر - آن صراف بچه حیلۀ ساخته اشرفی ازو کشیده گرفت - روپیه درو نهاد - چون آن مرد بخانه رفته بکشاد روپیه برآمد - حیران شده نزد صراف بچه رفته باز نمود که من خریطه پُر از اشرفی سپرده بودم ازو روپیه چگونه شد - صراف بچه گفت چنانچه سربهر بمن سپرده بودی آن چنان بتو باز دادم - میان صراف بچه و او مناقشه در میان آمد - پیش میان بهوه شرح دادند - چون میان بهوه از صراف بچه پرسید او عرض نمود که این مرد بمن اشرفی شمار کرده نداده بود - چنان که خریطه سربهر بمن سپرده بود باو باز دادم - میان بهوه آن سپاهی را دروغی ساخت - آن مرد حیران چه سازد - آخر روزی بود که دران روز سلطان بچوگان بازی بیرون آمد او داد خواه شد - سلطان او را بحاجی سپرد که بهنگام بارِ عام حاضر سازی - آن حاجب او را حاضر ساخت - چو آن عرض نمود و حال خود باز راند و از خریطه سربهر دادنِ خود و آن چنان سربهر دادن صراف بچه نیز عرض کرد - سلطان آن خریطه را ملاحظ نمود - بعد تامل بسیار حیلۀ صراف بچه دریافته آن مرد را فرمود که برو بعد هفته پیش من حاضر شوی - آن روز سروپای سفید پوشید و جامها که

از تن مبارک کشاده در پیش خود داشت و سه جاقصان کارد بدست خود نمود - و بجامه دار حکم شد که چون این جامها از خانه گذر آیند حاضر آری - هنگام شستن چون گذر فوطه کشاد سه جا نقصان یافت - بر خود لرزید بخانه رفوگر رفته آنچه اوخواست بدو داد - چنان رفو کنانید که دیده باریک بینان درنیابد - بدان جامها شسته بجامه دار رسانید - چون حکم بود که جامها بحضور آرد بنظر گذرانند - سلطان آن را ملاحظه نموده فرمود تا گذر را حاضر ساختند - فرمود که در فوطه من دو جا نقصان بود - گذر از ترس حقیقت رفو نمودن باز راند - رفوگر را نیز طلبید و آن فوطه و خریطه را نیز در پیش داشت - آن رفوگر را فرمود که این فوطه را تو رفو کرده - او عرض کرد که قبله عالم من رفو کرده ام - بعد لحظه آن خریطه را نیز باو نمود که این را هم تو راست کرده - گفت بلی - بعده آن صراف بچه را طلبید و گفت که من حیلۀ ترا دریافته ام اگر راستی پیش آئی خلاصی جان تو گردد - و اگر برگ دیگر بر آئی سر خود را بر باد داده باشی - آن صراف بچه جز راستی چاره ندیده آنچه بود بیان نمود و اشرفها بدو باز داد - همه امرا بر دانش سلطان آفرین کردند ۵

دیگر بر علم غیب دست رس داشت - چنانچه بهیکن خان از امرای کبار بود شبی در ایام باران بر بالاخانه در خواب بود - آن وقت کنیزان در گرد او نبودند - چون باران رسید خود و حرم محترم او پلنگ را درون بردند - چون فردا بسلام آمد - سلطان فرمود که از امرای هفت هزاری اند دو سه



کنیز محرم در گرد خود ندارند که در هنگام باران پلنگ را خورد از برون درون می برند \* دیگر لشکر را در ولایت دور دست تعین فرمودی نشانهای آن ملک که خود ندیده بود یک بیک می فرمود - بعضی گویند جنیات مستخر بودند که خبر از غیب می دادند - <sup>(۱)</sup> آن چنان بود که در دهلی کهنه مُلائی بود عبد المؤمن روزی برای غله نهادن در حویلی - چاهی می کند - ناگاه چراغی چهار گوشه برآمد - چون شب درآمد آن چراغ روشن کرد بمجرد رسیدن روشنائی او دو شخص مُهیب پیدا شدند - ملاّ ترسید - اینها گفتند خوف را بخود راه مده که ما موکل این چراغ ایم - الحال کمر خدمت پیش تو بسته ایم هرچه فرمائی بجا آریم - و از غیب که وقوف نداری خبر رسانیم - ان ملاّ بر زنی عاشق بود که باد را امکان گذر آنجا نبود - موکلان او را آنجا بردند - تمام شب بکام دل گذرانید - الغرض از طفیل آن چراغ بسی کام بمحصول انجامید - و از غیب خبر می یافت - بعد آن ملاّ اندیشید که این معامله پنهان نخواهد ماند بوسیله فرید خان که قُرب تمام داشت آن چراغ بخدمت سلطان گذرانید - و حقیقت آن را عرض نمود چون امتحان کرد بانواع نوازش نواخت - بعضی گویند آن موکلان از غیب خبر می دادند - بعضی برانند که ولی مطلق بوده که از آثار ولایت او این دلالت است ،

نقل است که مردی رنگریز هندو زن خود را که رنگ رخسارش

(۱) این قصه چراغ را صاحب مخزن افغانی در صفحات ۶۳ ب - ۶۵ ب بطوالت

گلِ نو بهار را شرمنده ساختی - و قامتِ موزون او سرو بوستانی را  
جلوه‌گری آموختی - از بیانه با گره می‌برد - آن نازنین از غایت نازکی بدوسه  
کروهی آبله در پایش برآمد - ناگاه دو سه سوار در عقب در رسیدند -  
این حال مشاهده نموده بشوهر او گفتند که ای نا خدا ترس چرا این زن  
را هلاک می‌کنی - او گفت چه کنم سامان کرایه ندارم - سواران گفتند  
اسب ما کوتل می‌رود اورا سوار کن - و جلو اورا بدست خود بگیر  
و برو - رنگریز ابا نمود - ایشان حق تعالی را در میان داده سوگند  
خوردند - آن مرد بر آن راضی شد - زن را سوار کرده می‌رفت - چون  
در میان جنگل رسیدند آن سواران قطاعِ طریق بودند - رنگریز را کشتند  
و زن را گرفته طریق دیگر پیش گرفتند - زن گریه می‌کرد و هر زمان  
پس می‌نگریست - سواران گفتند تو هر لحظه عقب می‌نگری کسی  
دیگر همراه داری - گفت نه - گفتند پس چه می‌بینی - زن گفت آن را  
می‌بینم که شما اورا در میان دادید - و شوهر من بامید آن بر اسب شما  
سوار کرده بود - سواران خندیدند - درین اثنا دوسه سوار پیدا شدند  
برقع بر روی فرو گذاشته - آن سواران را کشتند و زن را گفتند که  
شوهر تو بجا افتاده است - آن زن جایی که شوهر او افتاده بود آورد -  
گفتند که سر شوهر خود با قالب پیوند کن - و چادر برو انداز - او همچنان  
کرد - آن سواران روان شدند و زن را گفتند ما انتقام تو گرفتیم آن  
هر دو اسب و متاع آنها را ترا دادم - در همین گفتگو بودند که  
رنگریز زنده شده و چادر از سر برداشت - و از زن خود قصه معلوم

نمود - و در پی ایشان دوید که شما را سوگند بدان خدای که این دولت داده که مرده را زنده می‌کنید - یک مرتبه روحی خود بمن نمائید که شما کیانید که این نیکوئی در باره من کردید - آن سواران برقع از روی خود برگرفتند - رنگریز روی خود بر پائی ایشان نهاد - در طرفه العین آن سواران از نظر او ناپدید شدند - رنگریز با اسپان و متاع در آگره آمد - بخاطر آورد که اگر کسی اسپان شناسد مرا بخون سواران متهم سازد - بهتر است که بکوتوال پادشاه قصه خود شرح دهم - پس با اسپان و متاع بحضور کوتوال آمد - و قصه خود را باز نمود - کوتوال درین باب حیران ماند - ایشان را بحضور سلطان آوردند - تا قصه غریب باز بحضور راند - چون نظر رنگریز بر روی سلطان افتاد بشناخت که این همان مرد است که آن سواران را کشت - درین اثنا ملک آدم کا کر پیدا شد او را نیز شناخت - سلطان فرمود اگر آن سواران را به بینی شناسی - رنگریز گفت یکی قبله عالم بودند و این مرد بود - که شما آن سواران را کشتید و مرا زنده گردانیدید - ملک آدم بعرض رسانید که چه قضیه است بگذارید تا اینها بروند - و حکم شد که اسپان و متاع از آن تست ببر - و ده هزار تنکه انعام داد - ازین سخن غلغله در بارعام افتاد هر که در آنجا بود حیران ماند .

سلطان سکندر پادشاهی بود بکمال تقوی و دیانت آراسته و بعلم و فضل پیراسته - اکثر بعلا و فضلا صحبت داشت - در عهد او اسلام را رونق تمام بوده و کافران مجال نداشتند که بت پرستی نمایند - و یا بآب غسل

توانند کرد - اصنام را در عهدِ میمون او در زیرِ خاک داشته بودند -  
و سنگِ نگرکوت که عالمی را آواره ساخته - آورده بقصابان داده بود که وزن  
گوشت بکنند - و اکثر اوقات بشعر گفتن و خواندن گذاشتی - چون  
بندگی<sup>(۱)</sup> شیخ جمالی دهلوی از طوافِ حرمین و از سیرِ عراق و عرب  
و عجم و روم و شام و مصر و ماوراء النهر در دهلی رسیدند - سلطان دران  
زمان به بداثون بود - از استماع این خبر مسرور گشت - و شوقِ ملاقات  
در خاطر او بیض کرد - این شعر بخطِ خاص خود نوشت - و باو فرستاده  
طلب مهر و ماه که شیخ مذکور نوشته بود نمود - و بحضرت سلطان العارفين  
شیخ سماء الحق و الدین نیز نوشته که هر چون که باشد ایشان را روانه  
سازد -

ه مشنوی<sup>(۲)</sup> :

ای مخزنِ گنج لایزالی      وای زبده فاضلانِ حالی  
الحمد که بعد مدتی دیر      در منزل خود رسیده بالخیر  
هر لحظه خیال تو بیادم      زود آیی و بکن بوصل شادم  
گر ز آمدنِ تو باشد اهمال      کز سیر رسیده بسی سال

(۱) شیخ جمالی نام اصلی او جلال خان است در اوائل جلالی تخلص می کرد و آخر  
ماشارت پیر خود مولانا سماء الدین المتوفی سنه احدى و تسعمائه جمالی تخلص کرد - مسافرت  
بسیار کرده از تصنیفات او سیر العارفين و دیوان و مشنوی مهر و ماه است - دم ذی العده  
سنه اثنین و اربعین و تسعمائه در دهلی فوت شد - اخبار الاخیار صفحه ۲۱۸ و فهرست کتب  
خطی رشتن میوزیم از داکتور ریو جلد اول صفحه ۳۵۳ ،

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۶۷ الف یازده اشعار این مشنوی که سلطان سکندر تصنیف

کرده مرقوم شده .

بهرتر که کتاب مهر و ماهم بفرست بمن چرا که خواهم چون فرمان بشیخ سماء الدین رسید شیخ جمالی را باعث شد که فقرا را از صحبت پادشاهان بسی فایده دنیا ست که مهم چندین مسکینان بوسیله آن فیصل یابد - او را بدلالیت این اجر عظیم است - شیخ جمالی بخدمت ایشان روان شد - چون نزدیک رسید سلطان باستقبال آمده باعزاز و اکرام ایشان را ببرد - چندان از صحبت و شعر او محظوظ گشت - و اکثر همراه بود \*

چون اهل معانی را دوست داشتی سرود چندان مایل بود که در دور او از خوش گویان و خوش آوازان بیمثل و بی همتا جمع آمده بودند - چون یک پاس شب گذشتی بزم سرود بیاراستی و سرود آغاز شدی که مرغ از هوا فرود می آمد - و زهره بر آسمان معلق می زد - چهار غلام بچه بودند که ایشان را بهزار و پانصد دینار خریده بود - یکی چنگی دوم قانون نواز سیوم طنبورچی چهارم بین کار - چنان الحان جان نواز داشتند که از آواز ایشان مرده را جان بتن در می آورد - و از زندگان جان می ربود - در حسن و زیبائی بی نظیر آفاق بودند - و چهره ایشان آبتی از لطف الهی بود - گاهی او از نعمه نازنین مه جبینان مجلس را چنان مدهوش می ساختند که می ناپ در شیشه می ماند - دیگر چهار سرنای نواز بودند - چون نیم شب گذشتی سرنای می نواختند - اول کبداره دوم اژانه سیوم حسی چهارم رام کلی - بران ختم می کردند \*

در زمان او بسی غلهها ارزان بود - خلق آن عصر را بغایت

عیش و عشرت روی داده و بخوشی و رفاهیت گذرانیدند - آن نام نیک تا امروز بر صفحه روزگار باقی مانده .

دیگر ضابطه <sup>(۱)</sup> آن بوده که هر روز جامه خواب و پلنگ نو بودی - آنها را جانی نگاه می داشتند - و به بیوهای که دختران داشتند هنگام عروسی بآنها می دادند - و آنچه خرچ در عروسی می شد زر از سرکار می داند .

دیگر ضابطه آن بوده که یکپاس آخر شب برخاستی و در حمام غسل نموده نماز تهجد ادا کردی <sup>(۲)</sup> و سه سپاره کلام ربّانی دست بسته ایستاده خواندی - و نماز فجر با جماعت ادا نمودی - بعد ازان بر تخت بادشاهی برآمده بداد دهی و انصاف ستانی مشغول بودی - و نگذاشتی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب دیگر تظهر او بخوان که هر هفته جامه خواب و پلنگ نو بودی - آن را جانی نگاه می داشتند - بیوهای غریب را که دختران داشتند آن پلنگ و جامه خواب و زر از خزانه میداد تا کدخدا نمایند - و هر سال هزار دختر از بیوها که دست مایه نداشتند بشوی می رسیدند - دیگر عادات او آن بوده که آخر شب، الخ .  
ضیاء برنی در تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۱۷ مثل این واقعه می نویسد که « ملک الامراء غفر الدین کوتوال از نوادر ملوک عهد سلطان بلبن بوده ... در سیصد و شست روز سال زمستان و تابستان و برشکال قبا و یکتا و پیراهن و ازار و یک دستارچه نو بپوشیدی و هر جامه را که یک کرت پوشید بار دیگر نه پوشیدی - و هرچه از تن او فرود آمدی آن را بصدقه و انعام دادندی و همچنین کھت و فراش او نو بودی - و هرچه ازین بابت جمع شدی در وجه جهاز ایام و دختران مستحقان تمین کرده بود، »

(۲) در هر نسخه الف و ب « تهجد گذاردی تا هنگام طلوع صبح کلام اقه می خواند و نماز، »

که از کسی بر کسی ستمی رود<sup>(۱)</sup> - و در هنگام داد دهی امیر و غریب را برابر داشتی و روی کسی ندیدی \*

### ذکر بعضی عجایب که در عهد سلطان سکندر شدند

سید خان لودی به تسخیر ملک پلنه رفته بود - چون سپاه دران ولایت درآمد آن را نهب و تاراج ساخته در ضبط در آورد - روزی جمعی از بهادران روزگار بطریق سیر و شکار از خیمها برآمده بدامن کوهی رسیدند که با فلک الافلاک دم مساوات زدی - گروهی بر بالای کوه برآمدند - گنبدی دیدند - جوانی دران گنبد درآمد - دید که یک قطره از سقف آن می چکد - یک آدمی دیگر درو درآمد دو قطره چکیدن گرفت - دو جوان دیگر درآمدند چهار قطره می افتاد - حیران ماندند - چون میان سید خان درآمد هر قدر که آدمی در آنجا درآمدند همان قدر قطره می چکید - بعد ازان میان سید خان فرمود که یک یک آدمی ازین جا بدر رود<sup>(۲)</sup> - هر نفر که از آنجا کم می شد قطره نیز کم می گشت - تا همه از آنجا بیرون آمدند میان سید خان تنها ماند - همان یک قطره می چکید - هر چند که فهم کردند این راز سر بسته معلوم نشد \*

نقل است که انار از رائه جودهپور بخدمت سلطان آمده بود - چون خوردند بغایت شیرین و خوش مزه درآمد - فرمود که من انار

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «ستمی کند یا دیگر طور بود» \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «بدر رود - از آنجا یک قطره کم می افتاد ما

سید خان تنها ماند - همان یک قطره ماند هر چند فهم کردند» \*

عراق و فارس و غیره بسیار خورده‌ام اما این مزه ندارد - وکیل رانا  
 بعرض رسانید که از پیران سال خورد چنین معلوم شده که شعبده بازی  
 در جوده‌پور آمد - پیش راجه بیان نمود که در یک روز باغ انبه  
 و انار بکارم که همان روز بار گیرد و پخته بچکد و بمردم بخورانم - راجه  
 فرمود که بکار - او نهالهای انبه و انار بنشانند - در یک روز پخته  
 انبه و انار موجود شد - پیش راجه برد - او خورد بغایت شیرین یافت -  
 راجه یک کس را فرمود که شعبده‌باز را بکش - او در زمان شمشیر  
 برو انداخت - سر او از تن جدا گردانید - و آن باغ بجا ماند - بعد از  
 دو سال پسر آن شعبده‌باز بجهت انتقام خون پدر کمر بسته پیش راجه  
 آمد و گفت که در یک روز فالیز خربوزه کاشته بمردم بخورانم - راجه  
 او را نیز فرمود که بکار - کشت خربوزه طیار نمود - چند خربوزه پخته  
 از آنجا آورد - یکی بر راجه داد و دُو سه به نزدیکان راجه داد -  
 و گفت که وقتی که بگویم - کارد بر آنها برانند - آن شعبده‌باز همراهیان خود  
 را گفت که شما جا بجا غایب شوید - چون آنها برقتند راجه گفت که الحال  
 خربوزه بخورید - راجه کارد بران خربوزه براند - بمجرد<sup>(۱)</sup> کارد بر آنها  
 انداختن سر راجه و آنها که خربوزه بریده بودند در دامن آنها افتاد -  
 یک پسر راجه که کارد بر خربوزه نرانده بود سلامت ماند - او فرمود

(۱) در نسخه ج «کارد راندن سر راجه در دامن افتاد»



تا آن شعبه باز را گردن بزنند - مردم چون<sup>(۱)</sup> تیغ کشیده آمدند او گفت من مسلمانم و حاجت غسل دارم - در آنجا یک کونڈ بوده پر آب - او را گفتند که درین غسل بکن - آن شعبه باز درو غوطه خورد و ناپدید گشت که اثر او پیدا نشد \*

نقل است مردۀ را بر حوض شمسی که در دهلی کهنه است دفن می کردند - یک سنگ کندی‌دند در زیر او گوری نمودار شد - دیدند که پیری با سیای نورانی با ریش سفید و چادر سفید قرآن بر رحل نهاده می خواند - چون مردم را دید پرسید که مگر قیامت قائم شد - گفتند که نه - گفت سر ما را چرا فاش کردید<sup>(۲)</sup> - ایشان ترسیدند آن گور باز پوشیدند - آن مرده را جای دیگر دفن کردند \*

دیگر در سالی بعد سلطان آب گنگ غلبه کرد و گورستانهای شهر را خراب ساخت - اکثر استخوانهای مردگان را آب برد - سادات آن شهر جمع شده گورها را کشادند - که استخوانهای بزرگان خود جای دیگر دفن کنند - گوری کشادند - دیدند که میت با کفن سفید گویا که امروز

(۱) در نسخه ج «مردم شمیر کشیده برو تاختند - او عرض نمود که من مسلمانم حاجت غسل دارم - اگر پاره آب عنایت شود غسل بکنم - بعد ازان هر حکمی که در باب من رود سزاوارم - طام کلان پر آب آوردند - شعبه باز دران نشست و غوطه خورد نا پدید گشته، و معنی لفظ کونڈ در فرهنگ آصفیه جلد سوم صفحه ۵۹۷ ناند - تنار سفالین - کثوثی - خمیر کرنے - کپڑے رنگنے یا دھوئے کی ناند - نوشته \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «فاش کردید - آواز هو از دهن بر آورد و چنان پرید که از نظر غایب شد، \*

در گور نهاده اند - یک بُوته گل رای بیل شکفته و تمام کفن او  
پُر گل شده - و دو سه گل در سوراخ بینی او رسیده - آن میت را  
بهمان حال گذاشتند و گور را باز پوشیدند .

گوری دیگر کشادند دیدند که میت کفن رنگ جوکیان دارد و شاخ  
آهو در گردن آویخته - و روی او سیاه کرده اند - و گور پر از کژدم  
است چنانکه کفن بنظر نمی آید - آن گور را باز پوشیدند .

نقل است پسر تاتار خان فرملی عروس خود را از خانه خسر خود  
می آورد - چون برب آب رسید دُوله را در کشتی نهادند - مردم دیگر  
از کشتی فرود آمدند - مگر یک فقیر که دران کشتی نشسته بود او را مزاحم  
نشدند - و پسر تاتار خان با همه مردم در کشتی دیگر نشست - چون  
کشتی در میان دریا رسید آن نازنین دایه را گفت که من کشتی و دریا را گاهی  
ندیده ام اگر گوئی به بینم - دایه گفت اینجا کسی نیست مگر درویشی  
که در گوشه نشسته است - آن نازنین از دُوله برآمد و بر تخته کشتی  
نشست - و تماشا می کرد - هر مرتبه که بجانب فقیر می دید او را نگران  
خود می یافت - و برکنار پای خود فراز کرد - دایه گفت پا<sup>(۱)</sup>  
این طرف کن - مبادا پای پوش در آب افتد - آن لاله رخسار گفت  
اگر پای پوش من در آب افتد کسی هست که از آنجا بیارد - بوقت گفتن  
جانب آن فقیر دید - فقیر اشارت کرد که من بیارم - آن نازنین فی الحال

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب د پای خود را گرد آر مبادا پایزیر تو در آب ، .

پای پوش در آب انداخت - آن فقیر نیز خود را در آب انداخت - چون ساعتی برآمد آن فقیر بر آب پیدا نشد - آن پریوش حسرت خورد چیده در آب افتاد - دایه شور و غوغا کرد - کشتی که دران پسر تاتار خان بود در رسید - دامها در دریا انداختند - یکدیگر را کنار گرفته بیرون آوردند - در یک دست فقیر پای پوش بود - چون بکناره آوردند مردم را حیرتی روی داد - آخر قرار بر آن افتاد که هر یک را جدا نموده دفن کنند - بزور تمام جدا کرده دفن کردند - بعد دو ماه مردم آن <sup>(۱)</sup> عروس آمدند که آن عروس را از آنجا برآورده در قبرستان خود برند - چون قبر آن دختر کشادند اثری از آن نیافتند - گور آن فقیر نیز کشادند آن قبر نیز خالی دیدند <sup>(۲)</sup> - دران قبر دریچه یافتند - چون در نگریستند باغی بی نظیر که از خُلد برین نشان می داد دیدند - و قصرهای رنگارنگ زرنگار - در صحن آن قصرها حوضهای کوثر مثال - و بر حاشیه حوضی - تختی مکل بجواهر و لالی نهاده و هر دو بران تخت نشسته اند - و گرد برگرد آن پرستاران ماه روی دست بر کمر بسته ایستاده اند - آن مردم آثار قدرت حق تعالی دیده حیران ماندند - درین اثنا سنگی بر در آن دریچه آمد و آن غرفه را پوشید - مردم باز آمده این ماجرا به پسر تاتار خان گفتند - آخر این خبر در شهر شایع شد \*

(۱) در نسخه ج «مردم تاتار خان آمدند» \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب، دیدند - چون پاره زمین دیگر کشادند - دریچه پیدا شد چون درون نگریستند، \*

نقل است که امین خان سروانی را قصد زیارت کعبه علیا شد - منصب خود گذاشته از سلطان رخصت شد - و در گجرات رفته بر جهاز نشست - قضا را <sup>(۱)</sup> آن جهاز از طوفان باد از هم ریخت - چنانکه همه مردم غرق گشتند - امین خان با دو کس دیگر بر تخته ماند - باد آن تخته را برداشته بجزیره رسانید - ایشان ازان تخته فرود آمده بدامن کوه رفتند - درکناره آن شهری آباد یافتند - شخصی ازان شهر بر احوال ایشان مطلع شد - ترحم نمود و ایشان را بخانه خود برد - جانی بجهت ماندن آنها داد - بنان و جامه دستگیری نمود - چون چند روز در آنجا ماندند موافقت پیدا آمد - دران <sup>(۲)</sup> شهر بهر خانه زره و جوشن راست می کردند - روزی امین خان بآن مرد که در خانه او می ماند گفت که درینجا سوداگران نمی آیند - و مسکن شما در دریا ست این را که می خرد - آن مرد گفت هر سال سوداگران می آیند - و خرید نموده می برند - الحال موسم آمدن ایشان است - امین خان گفت چون سوداگران بیایند شما سفارش ما کنید تا ما را بر جهاز نشانند و ازینجا برآرند - باشد که بساحل برسیم - و از آنجا بوطن خود رویم <sup>(۳)</sup> - آن مرد قبول نمود - بعد چند روز آوازه آمدن سوداگران بشهر شایع شد - مردم آن شهر بر بامها و بلندیا برآمده نگاه می کردند - چون جهاز نمایان شد همه مردم شهر باستقبال آنها رفتند - آورده

(۱) در نسخه الف و ب « در نیم راه آن جهاز تاهی شد »

(۲) در نسخه ج « دران شهر امین خان بهر جای و بهر کوچه و بازار می گذشت همین

ذره و جوشن میدید که مردم طیار می ساختند »

(۳) در نسخه ج « بوطن خود توانیم رسید »

درخانهای خود نزول دادند - بعد دو سه روز سودای دادوستد در میان آمد - روزی <sup>(۱)</sup> که آهنگ رفتن کردند - امین خان سفارش ازان مرد که در خانه او می بود درخواست - آن مرد بسوداگران گفت این مرد سپاهیست که بجهت طوافِ خانه کعبه می رفت - از قضا جهاز ایشان از طوفان و باد تباهی شد - و از هم بشگافته همه مردم غرق گشتند - این مرد بر تخته ماند - <sup>(۲)</sup> خدا اینجا رسانید - اگر شما دستگیری نموده بر جهاز نشانید شاید بطفیل شما بمسکن خود برسد احسان شما خواهد دانست - یکی ازان سوداگران راضی شد - دیگری ابا نمود - آخر گفتند که شما نظر بر احوال غریبی او بکنید - آن سوداگران گفتند بشرطی همراه بریم که آنچه ما کنیم نگران باشد - دم چون و چرا با ما نزنند - بدین شرط راضی شدند - روزی که روان شدند امین خان را بر جهاز نشانند - چون دو سه روز راه در میان دریا آمدند آن ذره و جوشنها را که خریده بودند در آب ریختن شروع کردند - چون پاره در آب انداختند امین خان حیران ماند که ایشان چه می کنند - آخر صبر نماند - گفت یاران عجب کاریست که شما چندین زر خرچ نموده اید و این متاع را خریدید چرا رایگان در آب می اندازید - موجب چه باشد - یکی ازان سوداگران که بآوردن امین خان راضی نبود بیار خود گفت که نمی گفتم که این مرد را

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، روز روان شدن آن مرد که امین خان در خانه او

می ماند سفارش نمود که باین مرد تباهی آمد که بجهت ، ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « باد آن تخته برداشته اینجا آورد ، ه

همراه نگیر - تو آوردی - آن مرد امین خان را گفت که ترا چه کار که در میان ما حرف می زنی - اگر بعد ازین حرف زدی ترا درین دریا می اندازیم - امین خان گفت که دل من می سوزد<sup>(۱)</sup> که چندین زر برین متاع خرچ کردید و در دریا پرتاب می کنید - درین چه سرّ است - امین خان را گفتند الحال خاموش باش - وقتیکه ما ترا رخصت خواهیم کرد<sup>(۲)</sup> آن زمان خواهیم گفت - امین خان باز دم نزد - چون در دو روز همه متاع در دریا انداختند امین خان را گفتند که امروز ما ترا رخصت می کنیم امید که سلامت برسی - امین خان گفت شما را سوگند<sup>(۳)</sup> بخدائی که پیدا کننده آسمان و زمین است در آب انداختن این قدر متاع چه سرّ است - آنها گفتند که ما فرشتگانیم و رزق مردم این شهر حواله ما ست - بدین بهانه بایشان رزق می رسانیم - امین خان از قدرت خدای تعالی حیران ماند - بعده امین خان را گفتند<sup>(۴)</sup> که مسکن تو بجای است - گفت دهلی - گفتند الحال بخانه خود می روی یا بخانه کعبه - گفت الحال آرزوی خانه کعبه دارم - فرشتگان گفتند که چشم ببرند - چون چشم بکشاد خود را در حرم دید - بعد

(۱) در نسخه الف «دل من قرار خواهی نمی گیرد».

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «خواهیم کرد با تو اشکارا خواهیم نمود».

(۳) در نسخه ج «سوگند آن خدائی که جز او خدای دیگری نیست» در هر دو نسخه

الف و ب «بدین بهانه زر از خزانه غیب بدیشان می رسانیم و بدین متاع کاری نداریم».

(۴) در نسخه ج «بعده امین خان را گفتند که چشم ببرند - همچنان کرد - چون بکشاد خود را قریب دهلی یافت - چون بخدمت سلطان مشرف گشت اول نکته که (از) مسافرت خود راند این قصه بود - حاضران نیز بدین سرّ در گرداب حیرت شدند».

از زیارت آنجا بر جهاز هند در دهلی آمد - این ماجرا بخدمت سلطان بیان نمود - هرکه بشنید حیران ماند \*

## ذکر بعضی از امرای سکندری که در سخاوت بی عدیل بودند

از بعضی<sup>(۱)</sup> امرای زمان همایون که آستین بر سر کریمان عهد می افشاند - بهیکن خان بوده که منصب هفت هزاری داشت<sup>(۲)</sup> - او را رسم بود هر وقتی که بر سفره می نشست در یک چینی<sup>۳</sup> کلان هر گونه طعام انداخته دو سه بان تنوری بران نهاده و یک اشرفی و یک بیرۀ پان برو داشته اول بفقرای فرستاد - بعد آن دست در طعام می کرد - روزی احمد خان<sup>(۴)</sup> فرملی که مصاحب او بود با اثر ملال بحضور او آمد - بهیکن خان پرسید که احمد خان<sup>(۵)</sup> ترا امروز دلگیر می بینم - موجب چه باشد - او عرض نمود که دیروز آدمی از خانه آمده که کارخیزِ دختر نزدیک رسیده - باید سامان نمود - حالات ما بشما روشن است - بهیکن خان پرسید که چه قدر سامان خواهد نمود - گفت سی هزار تنگ باید - بهیکن خان - غلام بچه را فرستاد که آن صندوق که در زیر پلنگ من است آن را پیش من آر - چون آن غلام صندوق پیش آورد بهیکن خان سه مشت اشرفی در دامن او انداخت - احمد خان<sup>(۶)</sup> مسرور از آنجا برآمد

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « نقل است آنکه دامن کریمانه بر عهدی افشاند بهیکن » \*

(۲) در نسخه ج « عجب ایثاری داشته چون بر سفره طعام » \*

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « سید خان سور » \*

و روان شد - باز آن غلام بچه در عقب دویده آمد که شما پیش نویسندگان بروید تا حساب کنند که چه قدر مبلغ خواهد بود - چون بسر حساب رفتند هشتاد هزار تنکه برآمد - بعد آن احمد خان را باز طلبید و یک مشت اشرفی دیگر در دامن بریخت تا لک تنکه پوره باشد \*

نقل است روزی بهیکن خان بشکار رفته بود - شب در دیهی ماند - زنی ساگ پخته آورد - چون لقمه چند ازان تناول نمود بغایت لذیذ یافت - پرسید که این چه ساگ است - گفت برگ نیب است - اما در پختن این بغایت اشکال ست - خان دست در جیب خود انداخت چار اشرفی برآمد باو داد - و گفت طالع تو کمی کرد همین برآمد - بعده یک خدمتگار خود را فرمود که طریق پختن این ساگ ازو یاد گیرد - دو<sup>(۱)</sup> هزار تنکه بگاه آمدن و رفتن دربار به فقرای داد - و چهل مسجد بنا کرده بود - و هر جا مقری و امام تعیین فرمود - سوای سخاوت - شجاعت نیز داشت - هرگاه معرکه رو بدادی اول تنها بر سپاه غنیم اسپ می راند - دو سه مرد کاری را می انداخت بعد ازان سپاه را فرمودی که بر غنیم بتازد \*

و دیگر از امرای سلطان - دولت<sup>(۲)</sup> خان لودی بوده - عجب دلیری داشت گویا که رستمی دیگر در هندوستان پیدا شده بود - در بیست معرکه فیروزی بافته و هیچ جا پشت نداده - سوای شجاعت سخاوت کمال داشت - که اگر گنج قارون بودی بیک کس بخشیدی -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، یادگیرد - هر روز وقت سواری بانصد تنکه به فقرا انباز (ایثار) کردی ، \*

(۲) در نسخه ج ، دیگر از سلطان - آلهداد خان ، \*



گویند سی<sup>۱</sup> اسپ عراقی از ولایت آمده بودند - پانزده اسپ ساز نموده بدولت خان آوردند - چون یک اسپ گردانیدند از احمد<sup>(۲)</sup> خان که مخلص جانی بود پرسید که احمد خان چه طور اسپ است - او تعریف کرد که خان چو سلامت - عجب نازنین اسپ است - او را بخشید - دیگر اسپ پیش طلبید او را گردانیدند - باز از احمد<sup>(۲)</sup> خان پرسید باز او تعریف نمود او را نیز بخشید - همچنان<sup>(۲)</sup> ده اسپ داد - چون اسپ یازدهم آوردند باز از احمد خان پرسید او ساکت ماند - گفت چرا خاموش ماندی - احمد<sup>(۲)</sup> خان گفت بخشش از حد گذشت - فرمود که از یکیک گرفتن عاجز آمدی - از میر آخور پرسید که چند اسپ مانده که بنظر در نیامده اند - او عرض نموده که چهارتا مانده اند که بنظر در نیامده اند - فرمود که اینها را نیز بخانه احمد<sup>(۲)</sup> خان بسته بیایید \*

دیگر از کریمان آن عهد میان حسین خان بوده - روزی<sup>(۳)</sup> زرگر سه مانگ<sup>(۴)</sup> نیکه<sup>(۵)</sup> مرصع که بجواهر قیمتی مکتل بودند طیار ساخته آورد - هنگام شام بود بر چادر سفید پیش خود نهاده - و شمع را نزدیک

(۱) در نسخه ج « دو صد اسپ از ولایت خریده آورده بودند ازان جمله بیست اسپ بجهت نظر آورده یک اسپ می گردانیدند » \*

(۲) در نسخه ج « از صدر جهان پرسید » \*

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « بخشید - آن چنان پنج اسپ - چون ششم در پیش آمد باز از احمد خان پرسید » \*

(۴) در نسخه الف و ب « بسته بیایید - روزی سه » \*

(۵) مانگ نیکه - ایک قسم کا موتی جزا هوا زیور جسے امیر عورتین مانع پر لگاتی ہیں - فرهنگ آصفیه جلد چهارم صفحه ۲۷۰ \*

داشته - از روشنی شمع مانند اخگر درخشان بود - حمید خان<sup>(۱)</sup> که مصاحب او بود در آنجا حاضر بوده - خان از زرگر پرسید که چه قدر زر بر آنها خرچ شده - گفت یکی پنج لک تنکه - دویی سه لک و سیومی دو لک - درین اثنا<sup>(۲)</sup> از حمید خان پرسید که تو کدام در خاطر آورده که مرا خواهند بخشید - حمید خان گفت برای آنها که طیار ساخته‌اند مبارک باشد - باز<sup>(۳)</sup> حسین خان بتاکید فرمود که باری بگو - حمید خان<sup>(۴)</sup> گفت این سیومی بخاطر من می‌آید - حسین خان خندید که بخاطر تو کوچک گذشته در دل من این کلان بوده - این دومی تنها می‌ماند - این هر سه را بشما بخشیدم - چون آن شب این چنین عطا نمود دولت خان فرملی که با او نقض داشت خبر بیادشاه رسانید که حسین خان مال خود را این طور ضایع می‌سازد - در دل او بود که سلطان باو بد خواهد شد - سلطان فرمود که حسین خان<sup>(۵)</sup> مرا درین کار شکرانه باید کرد که در عهد من این چنین امرای باذل هستند - که مورخان در تاریخها خواهند نوشت - و مردم که بعد ازین ما و شما پیدا خواهند شد - خوانده خواهند گفت که عجب پادشاهی بوده که دران عهد این چنین

(۱) در نسخه ج «حمید خان و یوسف خان نشسته بودند»

(۲) در نسخه ج «درین اثنا حسین خان پرسید که حمید خان کدامی از اینها در

خاطرت می‌گذرد که بمن خواهند بخشید»

(۳) در نسخه الف و ب «باز دولت خان تاکید نمود»

(۴) در نسخه ج «حمید خان بجهت قدغن حسین گفت همین کوچک»

(۵) در نسخه ج «دولت خان مرا»

امرا باذل و جوان مرد بوده اند - پس حسین خان را طلبید و سر و پا داد و منصب و اقطاع زیاده<sup>(۱)</sup> گردانید - و پرگنه ندینه و چاندپور در جاگیر او داد - ازین سخن همه بزرگان بر سلطان آفرین کردند .

### ذکر تتمه از احوال سکندر لودی

روزی حاجی عبد الوهاب که ولی عهد خود بود بسطان گفت که شما پادشاه مسلمانان باشید و ریش نگاه ندارید - از آداب مسلمانی دور می نماید - فرمود که ریش ما بغایت تنگ است اگر نگاه دارم بد نما باشد و مردم بخندند - حاجی گفت که من بریش شما دست<sup>(۲)</sup> می نهم ریش خوب خواهد برآمد - و همه ریشها بسلام این ریش بیایند - کرا مجال خنده خواهد بود - سلطان خاموش ماند - حاجی گفت چرا جواب نمی دهید<sup>(۳)</sup> - فرمود وقتی که پیر من خواهد فرمود نگاه می دارم - حاجی گفت که پیر شما کجا ست - گفت مردیست که در جنگل موضع بهوا از قریات جالسر آنجا می باشد - گاه گاهی بدیدن من می آید - حاجی گفت او ریش دارد - فرمود نه - حاجی گفت که شما بدارید هرگاه او را خواهم دید باو نیز امر معروف خواهیم کرد - سلطان جواب نداد -

(۱) در نسخه ج « زیاده کرد - این سخن بزرگان و اشراف شهر شنیده سلطان را بر فهم او آفرین کردند و ثنای او بر زبان مردم جاری شد و آن نام نیک سالها باقی ماند » .

(۲) در نسخه ج « دست فرود می آرم » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « جواب نمی فرمائید - فرمود پیر من بفرماید خواهم

حاجی بر خاسته بدیره<sup>(۱)</sup> خود آمد - سلطان در عقب فرمود که شیخ می داند که مردم بخدمت ایشان می آیند و پای<sup>(۲)</sup> بوسی می کنند از عظمت ایشان است - اگر من غلامی را بر چوڈول<sup>(۳)</sup> نشانم همه امرا چوڈول او بکشند - شیخ عبد الجلیل در آنجا حاضر بود این ماجرا بحاجی رسانید که در عقب شما این مذکور می شد - حاجی عبد الوهاب فرمود که چون او اهانت فرزند رسول کرده بغلام نسبت نموده انشاء الله تعالی<sup>(۴)</sup> خلق او خواهند گرفت - بعده حاجی عبد الوهاب بی رخصت<sup>(۵)</sup> بوطن خود رفت - بعد یک ماه سلطان را رنجی در گلو پیدا شد - روز بروز زیادت می شد - روزی به شیخ لاڈن که امام او بود فرمود که کفارت قضای نماز و روزه و ریش تراشیدن و گوش و بینی بریدن نوشته فرستد - شیخ مذکور بتفصیل نوشته فرستاد - آنگاه بواقعه نویسان حکم شد که در مدت سلطنت آنچه مثال این جرایم واقع شده باشد و آنچه زر کفارت

(۱) ذبیره لفظ هندی است بمعنی قیام گاه - فرودگاه - خانه و مکان - فرهنگ آصفیه

جلد دوم صفحه ۳۲۲

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، می آیند و پاپوش ایشان می کشند ازان سان

است . »

(۳) در نسخه ج ، اگر غلامی را بر سجاده بنشانم همه امرايان او را بدش بکشند ، - و چوڈول بمعنی محامه - ڈولا - ایک زنانہ سواری جسے کھار اٹھائے ہین - در اصل چوڈول تھا - فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۲۲ »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، انشاء الله تعالی از او انتقام خواهند گرفت . »

(۵) در نسخه ج ، رخصت بوطن خود گشت . »

باشد بعرض رسانید <sup>(۱)</sup> - چون جرایم و کفارت آن بعرض رسید حکم شد  
 خزانه از بیت المال علیحده است ازان بعلم و صلحا رساند - ایشان  
 بخزانه دار گفتند خزانه که از بیت المال جدا ست از بجا بهم رسیده  
 است - گفت که پادشاهان <sup>(۲)</sup> اطراف ممالک تحفه که بسطان می فرستادند -  
 و امرا با عرایض خود پیشکش ارسال <sup>(۳)</sup> می داشتند - هر سال می آمد -  
 حکم بوده که این را جدا نگاه دارند - در هر جا که فرمایم خرج خواهید  
 کرد - امروز حکم شد که بشما بدهند - همه کس بر دانش سلطان آفرین  
 کردند - الغرض <sup>(۴)</sup> بیماری سلطان زیادت شد - چنانکه آب و نان فرو  
 نمی رفت - و راه نفس بسته شد - بروز یکشنبه <sup>(۵)</sup> هفتم ذی الحجه سنه  
 ثلاث و عشرين و تسعمائه رخت از دار فنا بدار بقا <sup>(۶)</sup> کشید - مدت

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « بعرض رسانید چون آن زر بعرض رسید فرمود  
 که زری که از بیت » °

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « پادشاهان اقالیم دیگر » °

(۳) در نسخه ج « پیشکش می فرستاد هر سال جمع می شد - امروز ازان زر بشما حکم  
 شد که بدهد » °

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « الغرض آن رنج در گلوی سلطان زیاده تر شد » °

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « هفتم ذی القعدة » - و در تاریخ بدوانی جلد اول صفحه

۳۲۲ هفتم ذیقعدة و در مخزن افغانی هفتم ماه ذوالقعدة °

(۶) در هر سه نسخه سه رحلت ذکره نشده - این سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه از طبقات اکبری

جلد اول صفحه ۳۲۳ و مخزن افغانی صفحه ۶۹ ب و مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۷۲ درج کرده شده °

سلطنت آن پادشاه دین پناه بیست و هشت سال<sup>(۱)</sup> و پنج ماه و نه روز بود - چنانچه شاعری در باب عدل و اسلام پروری آن شاه فرشته خوی گوید -

شهنشاهی که چون ذو القرن گشت اسلام را بانی  
مسلم شد ازان بر وی خطاب اسکندر ثانی  
بعد از وی سلطان ابراهیم که فرزند شایسته بایسته ارجمند او بوده بر تخت  
سلطنت جلوس نمود

### سلطان ابراهیم لودی

جمعی از مورخان اخبار و سیر چنان ایراد نموده اند که چون سکندر کوس رحلت بعالم دیگر کوفت - دو پسر ازو بیک مادر بودند -

(۱) در نسخه ج بیست و هشت سال و پنج ماه و نه روز بود - چنانکه شاعری گفته :-

سکندر برون رفته زین نارگاه \* مابراهم افتاد تخت و کلاه

#### سلطان ابراهیم

خان غانان	اعظم همایون	هیت خان	دولت خان
دلاور خان	اسلام خان	داؤد خان	عالم خان
میان مانکهن	حسین خان	معروف خان	فتح خان
کالا پهاڑ	نظام خان	فرید خان	رستم خان
حاجی خان	محمود خان	زین خان	آلپ خان
تاتار خان	احمد خان	منصور خان	ملک آدم

جمعی از مورخان اخبار سیر ایراد نموده اند الخ

یکی سلطان ابراهیم دوم جلال خان - چون ابراهیم کلان بود و بحسن صورت و سیرت و سخاوت و شجاعت موصوف بوده قرار دادند که او بر تخت نشیند - و ساعت جلوس آن بادشاه روز پنجشنبه<sup>(۱)</sup> دهم ذی حجه سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه مقرر کردند - آن روز تمام بارگاه شاهی از خیمهای زر اندود و گوهر نگار و به بساطهای رنگارنگ زر تار برآراستند - و تخت اسکندری که مکلل بجواهر قیمتی و گوهرهای گران بها بود بر بساط ملون داشتند - و امرا و ملوک بکسوتهای رنگین و بجامهای زر دوزی چون گلبا<sup>(۲)</sup> بچمن شگفته - و پیلان و اسپان را بسازها<sup>(۳)</sup> و برگستوانهای رعنا - زیب و زینت داده بودند - چون آراستگی آن جلوس در هیچ عهدی و عصری نبوده خلاق را زیب و زینت آن جلوس سالها در نظر ماند - بدین نمط آن شاه جوان بخت را بر تخت جلوس دادند - برادر حقیقی او را که جلال خان نام بود سلطان جلال الدین خطاب داده با امرا و ارکان دولت بسلطنت جونپور با سپاه گران روان کردند - بعد چهار ماه اعظم همایون<sup>(۴)</sup> و خانخانان لودی

(۱) در هر سه نسخه سنه جلوس ارقام بیافته و بجایش بیاض است - و در هر دو نسخه الف و ب هفتم دی حجه ، در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۲۳ و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۲۸۰ سه جلوس روز جمعه پانزدهم ماه ذی حجه سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه ارقام یافته و در مخزن افغانی هشتم ماه ذی قعدة سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه ذکر شده .

(۲) در نسخه ج گلبهای نوبهاری بشگفته .

(۳) در نسخه ج سازهای برگستوان رعنا زیب داده بودند ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب همایون لودی و خانخانان قرملی ،

از جاگیر خودها بجهت تهیت<sup>(۱)</sup> بیای تخت آمدند - و زبان طعن و سرزنش بر امرای حضور کشادند که مشترک داشتن امر سلطنت خطای عظیم بوده که بادشاهی بشرکت برنیاید<sup>(۲)</sup> - و نشنیدید که پیشینیان درین باب گفته اند

✽ بیت ✽

دو جان هرگز به یک پیکر نگنجد ✽ دو فرمان ده بیک کشور نگنجد

از استماع این نکته سلطان ابراهیم عهدی که با برادر بسته بود برطاق نسیان نهاد - بعد مشورت قرار بران افتاد که هنوز شاهزاده استقامت نیافته بملک مستقر سلطنت نرسیده - باید نوشت که بعضی امور ضروری تعلق بحضور آن برادر دارد - باید که آن برادر جریده متوجه حضور گردد - بعد مشورت که<sup>(۳)</sup> صلاح طرفین است بدار الملک خود متوجه گردد - و هیبت خان گرگ انداز را که بخیلگری و روباه بازی مشهور بوده با فرمان فرستاد که بروش تملق پیش آمده شاهزاده را از آنجا روانه حضور نماید - از آنجا که گفته اند دیوار گوش دارد - این ماجرا پیش ازین بشاهزاده رسیده بود - هیبت خان هرچند که براه تملق و چابلوسی پیش آمد و سخنها موافق مزاج او نمود - شاهزاده بافسون و فسانه او فریفته نشد - و بآمدن راضی نگشت - هیبت خان عرضه داشت - سلطان بعضی مقربان دیگر فرستاد - گفته ایشان نیز کارگر نشد - شاهزاده

(۱) در نسخه الف و بجهت مبارکباد سلطنت ، ✽

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « نیاید - چنانکه شاعری گوید ، ✽

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « مشورت که جانبین را صلاح باشد بدار الملک ، ✽



اصلاً بمراجعت اقدام ننمود - بعد ازان سلطان بامرا و جاگیرداران که در آن صوبه بودند <sup>(۱)</sup> بهریک بالتفات و مهربانی فرمان نوشت و بانعام گران امیدوار ساخت تا از اطاعت و موافقت جلال خان احتراز نمایند و بسلام او نروند - بعضی امرای <sup>(۲)</sup> کلان را سرو پای خاص و دیگر التفات در نهان فرستاد که برسیدن این فرمان عنایت نشان سر از جلال خان پیچند و بفرمان او دریایند - چون حکم قضا و قدر جلال خان را امر سلطنت نصیب نساخته بود همه امرای کبار سر از اطاعت او پیچیده از حکم <sup>(۳)</sup> او عدول نمودند - و راه مخالفت پیش گرفتند .

درین اثنا شاهزاده جلال خان تختی بجواهر مکل آراسته و در دیوار قصر بدیبا پیراسته <sup>(۴)</sup> در پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور بران

- (۱) در نسخه ج « بودند - هزار التفات امیدوار ساخته فرمان فرستاد تا از اطاعت ، »  
 (۲) در هر دو نسخه الف و ب « بعضی امرا را یک خدمتگار با سرو پای خاص و اسب و عنایات دیگر در نهان ، در غزن افغانی صفحه ۷۷ ب « بهر کدام ایشان کس محرم معتبر خود را مع اسب و خلعت خاص و کمر و خنجر مرصع فرستاد ، »  
 (۳) در هر دو نسخه الف و ب « حکم او سر باز زدند ، »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « پانزدهم ذی الحجه سنه مذکور ، ارقام یافته در خیال فقیر می آید که جلوس شاهزاده جلال الدین در پانزدهم ربیع الاول سنه اربع و عشرين و تسعمائه بوده - زیرا که در صفحه ۶۶ ذکر یافته که بعد چهار ماه جشن جلوس سلطان ابراهیم که در دم ماه ذی حجه سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه بوده اعظم همایون و خانخانان برای تهیت بیای تخت آمدند - و از گفته ایشان سلطان ابراهیم از برادر خود منحرف گشت و قاصد را برای حضوری شاهزاده جلال الدین فرستاد - در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۳۳ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۸ تخت نشینی سلطان ابراهیم ذکر کرده اما ازین عبارت معلوم می شود که شاهزاده جلال خان نیز تخت نشینی خود ترتیب داده بود .

نت نشست - و مجلس عالی ترتیب داده بار عام داد - بملازمان درگاه و اعیان دولت و سایر سپاه بقدر مرتبه خلعت و شمشیر و کمر خنجر و اسب و پیل و به منصب و خطاب سرفراز فرموده - و عام و خاص را از خود راضی ساخته بفقرا و مساکین ابواب خیرات گشاده - معاش و وظیفه زیاده گردانید - امور سرداری را از سر تازه نموده بسطان ابراهیم مخالفت پیش گرفت - خطبه و سکه بنام خود کرد - چون قوتی بهم رسانید نزد اعظم همایون که دران ایام قلعه کالجری<sup>(۱)</sup> محاصره داشت معتبران را فرستاد که شما بجای پدر و عم من اید - و خود می دانید که از من تقصیری نرفته و نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم شد - قلیل و کثیر از ملک پدر ارث بمن تجویز کرده بود - دران هم دیده دوخت با آنکه برادر حقیقی من است شیشه صله و رحمی را بسنگ بی مروتی می شکند - شما را باید که<sup>(۲)</sup> از جانب حق از دست ندهید - اعانت مظلوم ننمائید - و در اصل<sup>(۳)</sup> اعظم همایون از طرف سلطان آزرده بود ملائمت او درو اثر کرد - دست از قلعه باز داشت - و عهد و پیمان در میان آمد - قرار داد که اول ولایت جونپور در تصرف آورده بعد از ان فکر دیگر باید کرد - بکوچ متواتر جانب اوده رفتند - والی<sup>(۴)</sup>

(۱) در محزون امانی صفحه ۷۸ ب «اعظم همایون که قلعه گوالیار محاصره داشت ، در تاریخ فرشته صفحه ۳۳۸ ، قلعه کالجری ، و در نسخه الف «قلعه کالجری ، و در نسخه ج «کلیجر ، و (۲) در نسخه الف «باید که جانب رعایت از دست ، و (۳) در نسخه ج «در اصل اعظم همایون آزرده خاطر بملازمت جلال خان شناخته و ملائمت او درو اثر کرد دست از قلعه باز داشت ، و

(۴) محزون افغانی صفحه ۷۸ ب «سید خان پسر مبارک خان حاکم اوده تاب مقاومت بیاورده بصوب لکهنو فرار نمود ، و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۸ «خود را ملکهنو کشید ، و در نسخه ج «جانب لکهنو گریخته ، و

آبجا طاق مقاومت نیاورده بجانب کره گریخت - و حقیقت را بسلطان عرض داشت نمود - سلطان خواست که با لشکر چیده و گزیده متوجه بدفع آن فتنه گردد - بمشورت بعضی امرا چهار برادر خود را مقید کرده<sup>(۱)</sup> در قلعه هانسی محبوس نمود - و محمد خان را با پانصد سوار آبجا داشته - بعد ازان همه امرا را منصب و خلعت و زر از خزانه داده راضی و شاکر<sup>(۲)</sup> نمود - و به بخشیان حکم شد که مطالبه سپاه از سرکار دهند و یک ماه انعام فرمود - روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر<sup>(۳)</sup> متوجه جونپور شد - بکوچ متواتر به بهوگانو<sup>(۴)</sup> رسید - درین اثنا<sup>(۵)</sup> خبر آمد که اعظم همایون و پسرش فتح خان از سلطان جلال الدین برگشته بخدمت می آیند - بشنیدن این خبر سلطان شاد گشته در همان منزل مقام کرد - و دربار خود را بیاراست - روز معهود آمدن اعظم همایون جمعی کثیر از امرایان کبار

(۱) در نسخه الف «چهار برادر خود را مقید در قلعه هانسی محبوس نموده» . اسامی برادران اسمعیل خان و حسین خان و محمود خان و دولت خان است و بجهت خدمت هر یک دو حرم مقرر کرده از ماکول و ملبوس و سایر مایحتاج معین ساخت - کذا فی مخزن افغانی - صفحه ۷۸ ب و تاریخ ورشته صفحه ۳۳۹ .

(۲) در نسخه ج «شاکر ساخته و بجهت عرض سپاه گرفته به بخشیان حکم شد که مطالبه از سرکار» .

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۷۸ ب بست و چهارم ذی الحجه سنه ۹۲۳ هـ ثلاث و عشرين و تسعانه و در هر دو نسخه الف و ب «بیست و چهارم ذی الحجه» .

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۷۸ ب «بقصه بهوگانو» و در طبقات اکبری صفحه ۳۳۵ قصه بهوگانو و در نسخه ج «بهوگانو» .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «در آنجا خبر شد» .

باستقبال فرستاد - و هنگام ملازمت بانواع التفات پادشاهانه سر بلند ساخت - و بخلعت<sup>(۱)</sup> خاصه و کمر خنجر مرصع و فیل نامی ارجمند شاکر گردانید - مقارن این حال با لشکر بی اندازه و فیلان جنگی و دیگر ساز بر سلطان جلال الدین نامزد کرد - سلطان جلال الدین جمیع متعلقان خود را در قلعه کالی گذاشته پیش از آنکه<sup>(۲)</sup> این لشکر برسد با سی هزار سوار و چند حلقه فیل بجانب آگره متوجه شده بود - سلطان<sup>(۳)</sup> کالی را محاصره نمود - باندک زمانی بدست آورده بغارت داد - بعد از آن چون رفتن برادر بطرف آگره شنید بواسطه محافظت آگره ملک آدم کاکر را با لشکر گران نامزد کرد - ملک مذکور بسرعت تمام خود را با آگره رسانید - سلطان جلال الدین خواست تا آگره را بانتقام<sup>(۴)</sup> کالی بغارت برد - ملک<sup>(۵)</sup> آدم بطایف الحیل و سخنان موافق مزاج او گفته معطل داشته لشکر دیگر بمدد خود طلبید -<sup>(۶)</sup> و حقیقت را بعرض عالی رسانید -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «خلعت زرنگار» .

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۸۳ ب «قبل از آنکه این لشکر بکالی رسید شاهزاده جلال خان - نعمت خاتون و اهل و عیال قطب خان لودی و عماد الملک و ملک بدر الدین جلوانی و سایر متعلقان حرم خود را در قلعه کالی گذاشته خود با سی هزار سوار و چند زنجیر فلک بحاجت دارالسلطنت آگره متوجه گشته که رفته اگر بتواند آگره بدست آرد» .

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۷ الف «امرای سلطان» .

(۴) در نسخه الف «بطریق کالی» .

(۵) در مخزن افغانی صفحه ۸۳ الف «ملک آدم خود را با آگره رسانید و جلال خان را بحرف و حکایت ملایم و خوشامد که موافق مزاج او بود تسکین داده آگره را از تاراج معطل ساخت» .

(۶) در نسخه ج «طلبیده و زبردستی سلطان جلال الدین معروض داشت» .

سلطان هژده هزار سوار و پنجاه فیل جنگی بامداد نزد ملک آدم فرستاد -  
 از رسیدن لشکر ملک مذکور قوی دل شده به سلطان جلال الدین  
 پیغام داد - که اگر از هوای سلطنت باز آمده<sup>(۱)</sup> بطریق امرا سلوک  
 نمائی و چتر و آفتاب گیر و نوبت و تخت گذاری تقصیر تو از سلطان  
 درخواست نموده صوبه کالپی بدستور سابق بشما مقرر نمایم - سلطان  
 جلال الدین زبون طالع که بکار سلطنت مناسبت نداشت باوجود سی هزار<sup>(۲)</sup>  
 سوار جرّار و یکصد و شصت فیل جنگی بی همتی نموده باین شرط راضی  
 شد - هرچند امرای او گفتند که این چه بد<sup>(۳)</sup> دلی است - سلطان ترا  
 بهیچ وجه زنده نخواهد گذاشت - ما را ده سال باشد که نمک تو  
 خورده ایم پای همت بر بساط ثبات دار - تا دلاوران<sup>(۴)</sup> و جان بازان  
 در کار تو جان بازی نمایند - بخشنده نصرت حق تعالی است - و سلطان  
 تند مزاج است - آخر بامرایان پدر بدسلوکی پیش خواهد آمد - عاقبت  
 همگی سپاه روی توجه بتو خواهد آورد - چون حق سبحانه تعالی قلم قضا  
 در باب او چنان رانده بود که خراب دشت ادبار گردد - بدین شرط  
 راضی شد - و علامات سلطانی از خود جدا کرد - ملک آدم کاکر

(۱) در نسخه الف و ب ، باز آمده چتر آفتاب گیر و نوبت و دیگر علامات پادشاهی  
 بر طرف نموده بطریق امرا سلوک نمائی تقصیر ، ه

(۲) در نسخه ج ، بکار سلطنت مناسبت نداشته بدین شرطها راضی شد - باوجود  
 سی و چهل هزار سوار و پنجاه فیل جنگی بی همتی نمود - هرچند امرا ، د

(۳) در نسخه ج ، در دلی ، شاید بز دل باشد ه

(۴) در نسخه ج ، تا دلاوران تو درکار تو جان نثاری نمایند ، ه

سایر امارات شاهی ازو گرفته بخدمت سلطان فرستاد و التماس<sup>(۱)</sup> او را بعرض رسانید - سلطان قبول نکرد و بدفع سلطان جلال الدین متوجه شد - او ازین خبر پراجه گوالیر پناه برد - و لشکر قدیمی او نیز جا بجا متفرق گشت - سلطان ابراهیم در آگره اقامت نمود - بعضی امرای مخالف در راه اخلاص در آمدند - کریم داد خان طوع<sup>(۲)</sup> را با امرای دیگر بجهت نگاهبانی دهلی فرستاد :

مقارن این حال لشکر سلطان - گوالیر را محاصره نمود - و اعظم همایون را به تسخیر قلعه گوالیر فرستاد - سلطان جلال الدین از آنجا برآمده بجانب مالوه رفت - چون از سلطان مالوه<sup>(۳)</sup> سلوک خوب ندید با معدودی چند<sup>(۴)</sup> بطرف کهره کنتهت رفت - آنجا بدست کنواران گرفتار شد - او را مقید ساخته بجهت خوش آمد سلطان فرستادند - سلطان ازین نوید شاد گشته - مجلسی عظیم ترتیب داده بود که سلطان جلال الدین را دست به فوطه بسته در حضور<sup>(۵)</sup> آوردند - او را

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و التماس جایگز آن نیز عرضه داشت نمود ، ه

(۲) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۳۷ و کریم داد طوع ، و در نسخه ج و طوع ، ه

(۳) در هر دو نسخه الف و ب و سلطان محمود ، ه

(۴) در هر دو نسخه الف و ب و سلوک خوب ندید از آنجا فرار نموده بکهره بک تنکه روت ، در محزون افغانی صفحه ۸۸ الف و بولایت کنکه متوجه شد و در راه بدست جماعه لوبدان افتاد ، و در دیگر نسخه خطی صفحه ۷۲ و بولایت کره کنکه متوجه شد و در راه بدست جماعه کوندان ( افتاد ) در در طبقات اکبری صفحه ۳۳۸ و بولایت کره کنکه رفت ، و در تاریخ مرشته جلد اول صفحه ۳۵۱ و نزد راجه کدھر شتافت چنانچه جماعت کوندان گرفته آوردند ، ه

(۵) در نسخه ج و در حضور آوردند او را در زنجیر کشیده در قلعه قریام مرستاد

و بند نمود ، ه

بقلعۀ هانسی فرستادند - در راه بود که احمد خان را فرستاد که بشهادت  
 رسانید - ✧ قطعه ✧

شربتِ سلطنت و جاه<sup>(۱)</sup> چنان شیرین است  
 که شہان از پیہ<sup>(۲)</sup> آن خونِ برادر ریزند  
 بر سر خویش کلاه خز و اکسون بنهند  
 خاک ادبار بفرقِ دگران در بیزند  
 خون آزرده دلان از پیہ این ملک مریز  
 که ترا نیز ہمین جرعه بساغر ریزند  
 چون<sup>(۳)</sup> بود کار بد و نیک جهان را پاداش  
 خرم آن قوم که با خلق خدا نستیزند

بعد ازان سلطان بخاطر جمع ملک را بی تحاشی و بی شریک در تصرف  
 آورده تردد تسخیر گوالیر می کرد ✧

اتفاقاً راجه مان والی گوالیار که از سالها با سلاطین مقاومت داشت  
 بصدر جهنم رفت - و بکرماجیت پسر او قایم مقام گشته - سلطان بعد از

(۱) در نسخۀ الف «جاه جهان شیرین» و در نسخۀ ج «جاه و جهان» ✧

(۲) در نسخۀ الف و ج «از پی او» ✧

(۳) در نسخۀ الف و ب «عیش دنیا چون ازین رفتن و بگذاشتی است» در غزن افغانی

صفحه ۸۱ ب این اشعار حسب ذیل ارقام یافته — ✧ قطعه ✧

خسروان از پیہ یک روزه حیات فانی ✧ خون صد ساله برادر بتظلم ریزند  
 تاج اقبال بفرق خود از اکسون بنهند ✧ خاک ادبار فرق دگران در بیزند  
 این جهانیت که البته فنا خواهد شد ✧ خنک آن قوم که با خلق خدا نستیزند

جنگهای فراوان قلعه ازو گرفت - و ستورِ مسین که بر درِ آن قلعه بوده و از خود آواز می کرد از آنجا آورده بر دروازه قلعه آگره داشتند - تا زمان اکبر پادشاه بود - بحکم آن پادشاه <sup>(۱)</sup> گداخته ازو توپ ساختند - چون سلطان گوالیر را فتح کرده بدلی آمد - از <sup>(۲)</sup> غرور جوانی بد مزاج شده یکمرتبه بامرایان پدر بد پیش آمد - و سیاست <sup>(۳)</sup> آغازید - و جمیع امرا ازو متوهم شدند - بعضی را مقید ساخت - و میان بهوه را که از امرای کبار و صاحب اعتبار پدر او بود و بیست و هشت سال در سلطنت اسکندر وزیر مطلق او بوده در زنجیر کشیده بملک آدم کاکر سپرد - بگفته بعضی حساد بجهت او و بعضی امرای دیگر ایوانی ساخته - و در زیر او ته خانه نموده - بعد دو ماه که ته خانه خشک شده پنهان به خریطهای دارو پر ساخته - بعد از آن میان بهوه و چندی امرای دیگر که بدفع آن حيله ساخته بود از قید <sup>(۴)</sup> خلاص نمود - و سروها داده دلجوئی آنها نمود - بانعام و التفات دلخوش نموده تا وهم از دل آنها دور شد - روزی آنها را طلبیده فرمود که اسلام خان پرورده و از خاک برداشته پدر من بوده -

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۱ الف و ب. بحکم اشرف در سه ۹۹۹ تسع و تسعین و تسعمانه آن گاو را گداخته و آب ساخته گزیال رختند - و تا حال در سرکار پادشاهی بحس حاضر است .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب د. دلی آمد غرور در سر او بیض کرد بامرایان پدر .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب د. سیاست می نمود .

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۰ ب د. میان بهوه بعد از چند گاه در زندان جان بجان

آفرین سپرد .



واهمه بخاطر آورده بغی ورزیده و سرِ مناققت کشیده - در صفّه که  
 نو ساخته ام بنشینید و مشورت نمائید که مرا چه باید کرد - چون ما را بر  
 رای رزین شما اعتماد تمام است - آنچه بخاطر خواهید آورد دران بهبود من  
 خواهد شد - ایشان بی گمان در آنجا نشستند - بکلمه و کلام مشغول بودند -  
 ناگاه شعله آتشین برخاست - میان بهوه و کسانیکه در آنجا <sup>(۱)</sup> بودند چون  
 برگ درختان که از باد بهوا رود بر باد فنا رفتند - ازین جهت اکثر امرا  
 بر تغیر مزاج سلطان واقف شده لوای مفارقت و مخالفت بر افراشتند -  
 اسلام خان که در کره بود <sup>(۲)</sup> بغی ورزید - و لشکر جمع کردن گرفت -  
 چون خبر آن حادثه به سلطان رسید خواست که لشکر فرستد - ناگاه چند  
 کس از امرای کبار <sup>(۳)</sup> از دهلی فرار نموده نزد اسلام خان رفتند - و قسّه  
 عظیم برپا شد - سلطان امرای دیگر نامزد کرد - چون اینها بنواحی لکهنو  
 رسیدند اقبال خان <sup>(۴)</sup> خاصه خیل اعظم همایون با پنج هزار سوار بر ایشان  
 زد - و خیلی مردم کشته شدند - و لشکر دهلی منهزم شد - سلطان بشنیدن این  
 خبر لشکر دیگر فرستاد - و حکم نمود که اول اهل بغی را بدست آورند -

(۱) در نسخه ج «در آنجا بودند مثل خاکستر شدند»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «اسلام خان در کره بغی ورزید»

(۳) سعید خان لودهی پسر میانی مبارک خان لودی و غیره مقصود مصنف است ببید

فرشته صفحه ۳۵۱

(۴) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۵۱ (مطبوع بمبئی) «اقبال خان غلام اعظم

همایون لودهی» این واقعه نکست فوج سلطانی در بانگرمو نزد قنوج رو داد - ببینید تاریخ

انگلیسی مصنفه الیث جلد پنجم صفحه ۱۵

بعد از آن علاج<sup>(۱)</sup> اقبال خان نمایند - و لشکر اسلام خان با چهل هزار سوار و پانصد پیل جنگی نزدیک رسید که صف محاربه بیارایند - شیخ<sup>(۲)</sup> راجو اهل بنی را نصیحت نمود - ایشان گفتند که اگر سلطان - اعظم همایون را از قید خلاص سازد ما اطاعت بادشاهی بجا آریم - سلطان قبول ننمود - و امرای دیگر بجهت دفع اهل بنی تعین نمود - چون مبارزان میدان جنگ آراستند جنگی شد که چشم روزگار ندیده بود - از طرفین مردان کاری سه چهار هزار سوار بر روی میدان افتادند - و جوی خون روان شد - ناگاه پیل جنگ آور که بر وی اسلام خان بوده تفنگی از طرف سپاه سلطانی بر پیشانی خورد - برگشته بر فوج خود افتاد - باعث تفرقه سپاه مخالفان گردید - درین حال سپاه سلطانی حمله آورد - چون شیوه اهل بنی و حرام نمکی بار خوب نمی دهد اسلام خان کشته شد - و سعید خان با چند امرا گرفتار گردید - و شکست عظیم بر لشکر باغیان افتاد و آن فتنه فرونشست :

چون این خبر بسطان رسید بغایت خوشدل گشت - آن امرا را که تردد و دلسوزی نموده بودند نوازش فرمود - اما کینه امرا از دل او

(۱) در نسخه ج ، علاج فتح خان ، >

(۲) در تاریخ فرشته صفحه ۳۵۱ ، شیخ راجوی بخاری که مقتدای آن عهد بود در میان آمده مانع جنگ شد آن جماعت گفتند ، در اخبار الاخبار صفحه ۱۵۰ نوشته که ، سید صدرالدین راجو قتال بخاری ارادت و خلافت از پدر خود سید احمد کبیر داشت و از برادر خود مخدوم جهانیان نیز دارد و بعد از وی بر سجاد خلافت نشست - و مخدوم جهانیان بر زبان مبارک می راند که حق سبحانه و تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود - وی پیوسته در عالم استغراق بودی و با خلق انبساط و اختلاط نکردی کذا فی التاریخ المحمدی ، انتهى ،

دور نشد . درین اثنا لشکری بر<sup>(۱)</sup> رانای سانکا نیز تعین شد - میان حسین خان<sup>(۲)</sup> و میان معروف خان سپهسالار لشکر سلطان سکندر بودند - و سلطان مذکور ایشان را از همه امرا بمنصب و قرب از سایر ملوک درگاه خود برکشیده بود - ایشان دلاوران روزگار بودند که رستم دستان را آئین حرب می آموختند - در عهد دولت سلطان مرحوم تیغاً زده و قلعه‌ها مفتوح ساخته - ایشان را تابع میان ماکهن<sup>(۳)</sup> کرد - چون لشکر سلطان در ملک رانا در آمد - بعده میان ماکهن را فرمان فرستاد که حسین خان و معروف خان را بدانچه توانی بدست آورده و مقید ساخته درینجا فرستی - میان ماکهن حیلۀ انگیخته پسر معروف خان که دو ماه از فوت او گذشته بود بهیاء تعزیت بذرۀ او رفت - میان حسین خان خبر یافته بسرعت خود را بدانجا رسانید - و گفت که میان ماکهن این خیال محال از خاطر دور کن که میان معروف را گرفته مقید سازی - برخیز و بسلامت رو - که سلطان ما را خلل دماغ شده است - ماکهن از آنجا آمده این ماجرا بدربار نوشت - فرمان آمد که تو بذرۀ کسان چرا می روی سرا پرده در میدان برپا ساز - و خبر بایشان کن که فرمان

(۱) در نسخه ج « بر را تعین شد به سرداری میان ماکهن - حسین خان و معروف خان

که هر دو سپهسالار لشکر سلطان سکندر بودند »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « تعین شد میان حسین خان زر بخش و میان خانخانان

فرملی و میان معروف سپهسالار لشکر »

(۳) در نسخه ح « میان ماکهن که نوکیسه بود کرد »

آمده است <sup>(۱)</sup> - بیا بخوانید - چون بیایند همانجا این هر دو را دستگیر نموده  
 بآهن کشیده روانه نما - ما کهن همچنان <sup>(۲)</sup> کرد - سرا پرده نصب کرد -  
 در پهلوی آن دیگر خیمه برپا نمود و دویست مرد چیده با سلاح غرق  
 ساخته در آنجا نشاند - که چون حسین و معروف بیایند در افتاده  
 دستگیر سازید - بعده آن هر دو را طلید - معروف پیشتر آمد - میان حسین  
 را در راه بعضی مردم خبردار کردند - میان حسین با سه صد کس در  
 آمد - اول طنابهای آن خیمه که در زیر آن سپاه را در نهان نشانده بود  
 پرکند تا آن خیمه بران مردم افتاد - و خود در خیمه ما کهن در آمد -  
 و گفت که میان ما کهن فرمان بادشاه بخوان - میان ما کهن گفت باین طور  
 فرمان خواندن حکم نیست - حسین خان گفت ما را معلوم شد که آمدن  
 فرمان و این لشکر برای جان ما ست - و ما جان را باین رذالت نمی دهیم -  
 پس دست میان معروف بگرفت - و از آنجا بیرون آمد .

(۱) در نسخه الف و ب ، خبر بایشان برسان که فرمان آمده بیائید مضمون فرمان  
 بشنوید - آنجا اول حسین خان را بگیر ما کهن ، .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، همچنان کرد - چون امرا جمع شدند میان حسین خان هزار  
 مرد در آهن غرق ساخته و بیرون جامهای سفید پوشانده بمردم خود گفت که چون من در آم شما  
 در را بسته خبردار شوید - میان ما کهن قریب این سرا پرده دیگر برپا ساخته بود - هزار مرد  
 شمشیر زن دران بنشاند که چون معروف خان در آید شما اول حسین خان را بگیرید - چون  
 حسین خان در نواحی آن خیمه رسید بعضی مردم او را خبردار کردند که در خیمه جمعی را  
 نشانده که شما را و معروف خان را بگیرند - الغرض میان حسین خان در آنجا رسید - و سپاه  
 خود را فرمود تا طنابهای ، .

چون حسین خان دید که از صولت سلطانی خلاصی<sup>(۱)</sup> نیست بخاطر آورد که نزد رانا رود و وکیل خود را نزد رانا فرستاد - و آمدن خود اظهار نمود - نخست<sup>(۲)</sup> رانا ازین مقدمه ترسید که چه باشد حسین خان نزد ما آید - چون از دلاوری او شنیده بود خوف را بخود راه داد که مبادا حيله ساخته آمده باشد - بعد ازان عهد و قول درمیان داده - با چار<sup>(۳)</sup> هزار سوار نزد رانا رفت - رانا برادر زاده خود را باستقبال فرستاد - رفته به رانا ملاقات نمود - میان ماکهن از رفتن میان حسین خان باوجود سی هزار سوار و سه صد فیل کوه تمثال داشته بی دست و پا شد - روز دیگر میان ماکهن چار ناچار سپاه خود ساز کرده بجنگ رانا در میدان آمد - ازان طرف<sup>(۴)</sup> رانا با سپاه خود صف جنگ آراسته - میان ماکهن - معروف خان را که در دست راست بود پیغام داد که شما و حسین خان اتفاق دارید - الحال او حراخواهی نموده بمخالفتان سلطان پیوست - بودن شما درمیان ما چه فایده - معروف خان جواب داد که سی سال نمک سلطان بهلول و اولاد او خوردیم - و در ایام دولت سکندری سپهسالار ما بودیم - و از تردد ما قلعه<sup>(۵)</sup> خود فتح شد - و راجه

(۱) در نسخه ج «صولت بادشاهی صلاحی جان نیست»

(۲) در نسخه ج «رانا ازین آمدن ترسید بعد ازان عهد و قول»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «با هزار سوار»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «رانا و میان حسین خان با سپاه بلا انتها» برآمدند -

و نشان پیلان حسین خان نمایان شد»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «قلعه جوند»

نگرکوٹ را کشته آن سنگ که از سه هزار سال معبود هندوان بوده -  
 از زمان ظهور اسلام تا این زمان اگرچه بادشاهان عالیشان بودند که  
 خود را سکندر و فریدون گفته‌اند و عالمی را در ضبط در آورده -  
 اما بدان قلعه نگاه محاصره نتوانستند کرد - ما مفتوح کردیم - و آن سنگ  
 را آورده پی سپر خلق گردانیدیم - و هفت<sup>(۱)</sup> من طلا از راجه بهار  
 گرفتیم - الحال چون دور دولت سلطان ابراهیم شد - نوخیزگان و نودولتان  
 سر برآورده‌اند - ما را داخل حرام نمکان کرده‌اند - حالا نیز آنچه از  
 دست فقیران خواهد آمد به تقصیر از خود راضی نخواهیم شد - بعد این  
 ماجرا معروف خان از لشکر سلطانی جدا شده ایستاد \*

درین اثنا خبرداران رسیدند که لشکر رانا نزدیک آمد - میان ماکن  
 میمنه و میسره را آراستند<sup>(۲)</sup> - سعید خان فرط و حاجی خان با هفت  
 هزار سوار میمنه و دولت خان و آلهداد خان و یوسف خان بمیسره  
 و میان ماکن در مقدمه قرار گرفت - و میان حسین خان اگرچه از میان  
 ماکن آزرده خاطر بود بواسطه حق نمک سلطان مقابله لشکر سلطانی نشد<sup>(۳)</sup> -  
 چون هر دو طرف صف ارائی کردند - و مبارزان طرفین روی در میدان

(۱) در نسخه ج سه من طلا ، \*

(۲) در نسخه ج میان ماکن سپاه خود آراسته در مقدمه قرار گرفت - میان حسین خان

اگرچه آزرده رفته بود مقابله لشکر سلطانی نشد ، \*

(۳) الیث در تاریخ هد جلد پنجم صفحه ۱۹ می نویسد که در تاریخ داؤدی نوشته که

مان حسین خان سردار لشکر را ما شده جنگ کرد و میان ماکن را شکست داده تا بیان

نماوب نمود \*

نهادند - هوان جان برکف نهاده داد دلاوری در دادند - ناگاه شکست  
 بر لشکر سلطانی افتاد - اکثر مردم خوب و مبارز بشهادت رسیدند -  
 و دیگران جا بجا رفتند - میان ماکن که سپهسالار و سردار بود  
 شکست خورد و خلق خدا را کشانده در ورودگاه خود رسید - دران شب  
 میان حسین خان میان ماکن را پیغام فرستاد که اکنون قدر مردم یکدل  
 دانستید - صد حیف که سی هزار سوار از معدودی چند هندو شکست  
 خورد - اکنون حلال نمکی که در سرشت بندگان یکتا دل نهاده اند تماشا<sup>(۱)</sup>  
 کن - در نهان به میان معروف پیغام فرستاد وقتی که نیم شب گذرد -  
 (لشکر) آماده جنگ ساخته بن ملاقی شوی - که سردار می میان ماکن دیدی -  
 اکنون واجب است که حق نمک سلطان (ادا کنیم) اگرچه قدر بندگان خیر  
 اندیش پدر خود نمی داند - تا<sup>(۲)</sup> مردم ما را و شما را مطعون ن سازند که  
 سی سال نمک سلطان سکندر خوردند و از امرایان کبار بودند شیوه  
 حرام نمکی پیش گرفته جانب مخالفان رفتند - الغرض میان معروف خان<sup>(۳)</sup>  
 شش هزار سوار آماده جنگ ساخته دو گروهی از لشکر میان حسین خان  
 رسیده باو خبر کرد - هر دو لشکر یکجا شدند - لشکر رانا از فتح خود  
 مغرور شده بعیش و عشرت مشغول بودند - و بعضی در خواب - و اجل  
 از بی پروائی ایشان خنده میکرد - ناگاه آواز نقاره و کرنای از چار طرف  
 ---  
 (۱) در نسخه الف و ب امتحان کن - میان معروف را در نیم شب آماده جنگ کرده  
 نزد ما فرست - و میان معروف نیز نوشت که سرداری ، ،  
 (۲) در نسخه الف و ب اما مردم ما را و شما را مطعون خواهند کرد که سی سال ، ،  
 (۳) در نسخه الف و ب میان معروف با شش هزار سوار ساخته جنگ شده ، ،

پنبه غفلت از گوش هوش کافران برآورده سراسیمه شدند - افغانان دست بتیغ برده قتل عام کردند - رانا زخمی شده نیم جانی با معدودی چند بدر رفت - دیگران همه تن به تیغ در دادند - صباح این خبر بمیان ماکن رسید - شرمنده شد - میان بایزید پسر آتا لودی که بخشی<sup>۱</sup> لشکر بوده و بمیان حسین خان رابطه اتحاد داشت - فتح نامه میان حسین خان و میان معروف بسلطان نوشت - بعد ازان میان حسین خان پانزده پیل و سه صد و چهار اسپان خوب و غنایم دیگر بدهلی فرستاد - سلطان ازمین فتح شادیا کرد - فرمود تا نقاره شادیا بلند آوازه نمایند - بعد آن فرمان بصد نوازش در قلم آورده دو خلعت خاص و دو کمر خنجر و دو پیل نامی و چهار اسپ به حسین خان<sup>(۱)</sup> و بمیان معروف فرستاد

درین اثنا اعظم همایون که امیر کلان بود و با پسران دوازده هزاری منصب داشت او را بتسخیر قلعه گوالیر فرستاد - او دران ملک رفته از ترددات ارجمند پرگنات نواحی را در ضبط آورد - و قلعه گوالیر<sup>(۲)</sup> را محاصره نموده مورچل بدلاوران قسمت نمود - و منجیق و عراده درکار آورده بچنگ در پیوسته حقها را آتش داده درون قلعه می انداختند - و هندوان غلافهای پنبه دار بروغن تر نموده و آتش داده در زیر پرتاب

(۱) الیث در تاریخ هند جلد پنجم صفحه ۲۰ از واقعات مشتافی و تاریخ داودی نقل می کند که حسین خان را از حکم سلطان در جدیری قتل کردند - و قاتل را سلطان هفصد اشرفی و ده دیهات بطور انعام داد - و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۸۷ نوشته که در حقه چندیری باشارت سلطان بدست شیخ زادهای اوباش آنجا (حسین خان) کشته شد .

(۲) در نسخه ج « قلعه کالنجر » .



می کردند - از هر طرف آدمیان سوخته می شدند - اعظم همایون از پائین قلعه ثبات (ساباط) بلند برآورده و توپخانه آنجا نهاده آن چنان گوله اندازی می کرد که مردم قلعه در صحن خانه نتوانستند گردید - کار بمردم قلعه تنگ ساخته - و کار نزدیک رسانیده بود که امروز فردا قلعه مفتوح گردد - راجه هفت من طلا و سیام سندر پیل و دختر خود قبول نمود که بسطان فرستد - ناگاه فرمان در رسید که اعظم همایون<sup>(۱)</sup> بر مضمون اطلاع یافته متوجه حضور گردد - چون<sup>(۲)</sup> فرمان خواند دست از قلعه باز داشته در سامان رفتن شد - پسران و خویشان او گفتند که ما<sup>(۳)</sup> خوب دانسته ایم که سلطان قصد جان تو دارد - و مثل دیگر امرا ترا نیز هلاک خواهد کرد - و بعضی امرا که تابع او بودند نیز گفتند که ترا بخدمت حضور رفتن مصلحت نیست - اعظم همایون گفت که چهل سال می شود که نمک این خاندان خورده ام و داخل نیک خواهان بوده ام - الحال روی ازو به پیچم و در زمره حرام نمکان در آیم<sup>(۴)</sup> - محمد خان<sup>(۵)</sup> لودی و داؤد خان سروانی که امرای کبار بودند گفتند که سلطان ما را خلل دماغ شده است در حلال خوارگی و حرام نمکی فرق نمی کند - الحال

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «مضمون و رسید» بدرگاه سلطان آید.»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «چون اعظم همایون فرمان وقوف بافته - دست از محاصره باز داشت - سامان رفتن طیار نمود.»

(۳) در نسخه ج «ما را خوب روشن شد که او مقصد (قصد) جان تو دارد.»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «درایم چه مناسب.»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «محمود خان.»

تو سی هزار سوار همراه داری<sup>(۱)</sup> ازو برگرد - و محافظت جان خود  
نمای - و ما را یقین شده که درین وقت ترا طلبیده مثل بَنَهَوَه و حاجی  
خان خواهد کرد - اعظم همایون گفت این از من نمی شود که ما ریش  
سفید خود سیاه گردانم<sup>(۲)</sup> - هرچه بادا باد - بعد مشورت بجانب دهلی  
در حرکت آمد - چون نیم راه رسید خبر آمد که سلطان محمود<sup>(۳)</sup> سربنی  
و حسام خان شاهوخیل که از امرای کبار بودند سلطان هر دو را  
بکشت - باز محمد خان<sup>(۴)</sup> و الہداد خان گفتند که هنوز چیزی نرفته است  
ازینجا برگشته به پسر خود که در جونپور است برو - اعظم همایون  
گفت که شما راست می گوئید - که افعال سلطان ازین بابت است - اما این  
از من نمی شود - چون اجل اعظم همایون گیراگیر رسیده بود گفته آن  
مخلصان<sup>(۵)</sup> خیر اندیش<sup>(۶)</sup> در گوشِ هوش او نیامد - کوچ بکوچ جانب  
دهلی روان شد - چون نزدیک رسید حکم سلطان آمد که اول پیلان  
و اسپان خود بدرگاه فرستند - او همچنان کرد - بعد این کار همگی سپاه  
ازو جدا<sup>(۷)</sup> شده به پسر او رفت - چون دو گروه<sup>(۸)</sup> از شهر رسید

(۱) در نسخه الف « همراه داری ازین جا به پسر خود برو و محافظت »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « نمی شود که باز پس گردم و سیاه روئی کم - هرچه

نادا باد »

(۳) در الیث جلد پنجم صفحه ۲۱ « محمود سربانی »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « داؤد خان »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « دولت خواهان خیر اندیش »

(۶) در هر دو نسخه الف و ب « خیر اندیش بخاطر نیاورده »

(۷) در هر دو نسخه الف و ب « این کار همه سپاه پریشان شد - چون دو گروهی »

(۸) در هر دو نسخه الف و ب « دو گروهی آمد مخلص »

قریب دیه بهاپور مخلص شرابدار آمد که حکم چنانست که همه حشم و خزانه و هرچه با او باشد ازو <sup>(۱)</sup> بگیرد - و او را بر یابو سوار ساخته بیارد و بزدان سرا سپارد - چون آن خلاص العقیده بزدان درآمد - بسطان عرض نمود که آنچه در خاطر شما خواهد بود خواهید کرد - اما دو حرف ضروری عرض کردنیست بعرض می‌رسانم - یکی آنکه پسر من فتنه انگیز است علاج او کردن ضروریست - دوم آنکه آب وضو و کلوخ استنجا منع نشود - بعد ازان از هیچ وجه عرض نکرد - آخرش سلطان آن چنان پاک اعتقاد را در زندان <sup>(۲)</sup> بکشت - و بیخ سلطنت خود را بدست خود برگرد

اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود که فتح خان پسر او صاحب ده هزار سوار بود - و والی بهار با پسر <sup>(۳)</sup> دریا خان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «ارو جدا سارد و بر سوی حورد سوار آورده» و در نسخه ح «تاتو».

(۲) در نسخه ح در زندان بکشت او کشتن او سلطنت ابراهیم شاه در تحلل افتاد -

ازان هنگام دور پرور فتنه زیاده شد - آن این است درین اثنا دولتخان پسر تاتار خان (۳) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۴۸۷ بعد از چندگاه دربان خان لوحانی فوت شد و پسر او بهادر خان از سلطان برگشته بجای پدر نشست و در حدود بهار فریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت سنبل مصروف شد و خود را سلطان محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد، و همین مضمون در محزون امانی صفحه ۸۳ ب و طبقات اکبری جلد اول صفحه ۳۵۹ و منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۳۰ ارقام یافته تاریخ الت صفحه ۲۲ نوٹ (۴) را ایضاً ملاحظه کنید - و گمان می‌کنم که عبارت مذکوره چنین باشد «ده هزار سوار بود پش والی» بهار پسر دریا خان لوحانی که سهار خان نام داشته روت و در بهار از سلطان، الخ والله اعلم در نسخه ج این عبارت مذکوره از «اول باعث خرابی سلطنت» الی قوله «بهار از تصرف سلطان بدر رفت» ارقام نیافته.

لوحانی که شهباز خان نام داشته - در بهار از سلطان برگشتند - هفتاد هزار سوار برو گرد آمدند - و سلطان محمد خطاب شد - یکجا شده بنی ورزیدند و فتنه عظیم برپا کردند - و بهار از تصرف سلطان بدر رفت - درین اثنا دولت خان لودی پسر تاتار خان که از بیست سال <sup>(۱)</sup> حکومت پنجاب داشت او را از لاهور طلبید - او در آمدن خود اهمال کرد - و پسر خود را که دلاور خان نام داشته فرستاد - سلطان گفت که پدرت چرا نیامد - او عرض نمود که <sup>(۲)</sup> بیماری بدو راه یافته بود ازین جهت مرا فرستاد - سلطان <sup>(۳)</sup> فرمود که اگر پدر تو درین نزدیکی نخواهد آمد مانند امرایان دیگر گرفتار خواهد شد - فرمود تا او را در حبس خانه که بعضی امرای کبار را در دیوار گرفته بودند برده بنماید که حال بی فرمانان چگونه شده است - دلاور خان را در آنجا بردند حال آنها دیده بر خود بارزید و دود از نهادش <sup>(۴)</sup> برآمد - چون باز بحضور آوردند - فرمود <sup>(۵)</sup> کسی که حکم من بجا نیاورد حال آنها دیدی - دلاور خان لرزیده

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «از دیر بار حکومت»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «نمود که همراه خزانه خواهد آمد سلطان فرمود»

(۳) در نسخه ج «سلطان فرمود که شما از سیاست من نمی ترسید و حکم مرا بجا نمی

ارید فرمود تا او را در حبس خانه»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «از نهادش پسر بالا رفت»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «فرمود حال آنها را که بیفرمانی کرده بودند دیدی»

سر بر زمی نهاد<sup>(۱)</sup> - گویند او را نیز خواسته بود تا میل کشد و در دیوار کشد - دلاور خان از هیچ وجه خلاصی از قهر سلطانی ندیده از دهلی گریخت - در شش روز پیش پدر رسید - و حال معلوم نمود که اگر حیات خود خواهی فکر خود کن - و الا<sup>(۲)</sup> نه بزاری و خواری هلاک خواهی شد - دولت خان<sup>(۳)</sup> در اندیشه دور و دراز افتاد که اگر بنی می ورزد بحرام نمکی متهم میشود - و اگر در پنجه فخر سلطان اسیر میگردد جان بر نتواند شد - آخر قرار بران افتاد که رجوع بطرف گیتی ستانی نماید - دلاور خان را نزد بابر پادشاه فرستاد تا آنجا رفته از مزاج بد سلطان و اختلاف امرا و نفرت سپاه بتفصیل بحضرت شاه بابر میرزا عرض نماید<sup>(۴)</sup> - و آمدن آن حضرت بهندوستان نیز بعرض رساند - دلاور خان اولاغ شده در ده روز به بلده کابل رسید - از استادگان پایه سریر عرض رسید که افغانی از هندوستان آزرده شده از پادشاه آنجا آمده است -

(۱) در نسخه ج «زمین نهاد - الغرض دلاور خان واهمه بسیار حورد و شب آینده از دهلی گریخت در شش روز»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «و الا سلطان ترا بزاری و رار خواهد کشت»

(۳) در نسخه ج «دولتخان یکدو روز با خویشان مشورت بجا آورد و قرار بران افتاد که بکابل رفته شاه بابر را آنجا بیارد - در روز نیک پسر خود را که شایسته بوده بکابل روانه ساخته تا آنجا رفته از پیروشی سلطان ابراهیم و اختلاف»

(۴) در نسخه ج «نماید و آمدن آنحضرت بهندوستان نیز بعرض رساند - دلاور خان خدمت گیتی ستانی رفته یک بک رسانید - شاه بابر فرمود»

می‌خواهد که احوال خود بعرض رساند - حکم شد تا حاضر آرند -  
 رفته روی نیاز بر زمین نهاد - و احوال خرابی هندوستان یکیک  
 عرض رسانید - بابر پادشاه فرمود که شما را سی سال باشد که نمک  
 سلطان ابراهیم و پدر و جد او خوردید - و بیست سال<sup>(۱)</sup> صاحب اختیار  
 ملک پنجاب بودید - الحال چه شد که یکباره ازو برگشته آید - و توجه  
 بدین درگاه آورده آید - دلاور خان عرض نمود که چهل سال باشد  
 که پدر من و جد من در کار او و پدر او جان بازی نموده اند - و بنیاد  
 سلطنت او مستقیم نموده - سلطان ابراهیم بامرایان پدر بد پیش آمده -  
 و بیست و سه امرا که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند بی جرم  
 بکشت - و خاندانهای آنها برانداخت - بعضی را در دیوار گرفت -  
 و بعضی را به آتش بسوخت - چون امید سلامتی از قهر او ندیدند - جمیع  
 امرا مرا بملازمت این درگاه فرستاده اند -<sup>(۲)</sup> و همه امرایان بنده و برده  
 پادشاه اند - و چشم انتظار<sup>(۳)</sup> در راه موکب همایون نهاده اند - دران ایام  
 چون طوئی میرزا کامران بوده در باغ شهر آرا - شاه لاله<sup>(۴)</sup> - جشنی عظیم  
 ساختند - و لولیهای عشوه‌گر شیرین‌کار - کبک رفتار و گلهزار - و شکر

(۱) در هر دو نسخه الف و ب بیست سال هست که پدر و جد تو صاحب اختیار

بودند .

(۲) در نسخه ج فرستاده اند - وجدا جدا بخدمت عالی عرضه داشت نموده‌اند - همه سپاه

نده حضرت شده اند و چشم .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب انتظار بر رایات عالیات دارند .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب شاه لالا .

گفتار - در آنجا جمع آمده - و سائبان زرنگار چون ابر نو بهار برپا ساخته - و <sup>(۱)</sup> گلپای رنگارنگ - از تختای چمن نمایان گشته - الغرض جشنی نمودار شده که <sup>(۲)</sup> دیده دوران مثل آن ندیده - چون افغانان را نظر بدان حشمت و صولت مغلی افتاد حیرت زده ماندند - چون جشن عروسی بر مراد نیکخواهان بسرآمد در آن شب شاه بابر بدان باغ ماند - <sup>(۳)</sup> و آخر شب بعد دوگانه بدرگاه مهین کارساز دست نیاز برآورد که آها کارسازا اگر حکومت هندوستان نصیب من و آل من شدنی است <sup>(۴)</sup> از هندوستان برگ تنبول و انبه سوغات دولتخان بیاید - اتفاقاً چون موسم انبه بود دولت خان انبهای نیم پخته در کوزههای شهد نشانده و برگ تنبول به مصحوب احمد خان سربنی بطریق تحفه کابل فرستاد - دلاور خان بعرض رسانید که احمد خان فرستاده دولت خان <sup>(۵)</sup> حاضر است - چون بحضور رسید - ان سوغات بنظر در آمد - شاه بابر از تحت برخاسته روی نیاز بدرگاه بی نیاز بر خاک مالید - و او را یقین شد

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ه در روی چمن گلپای رنگارنگ و سربهای گوناگون از تختای ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ه شد که چشم دورگار ندیده - امان را که در دیده آن حشمت ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ه وقت سحر بعد دوگانه ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ه این مرته از سوغات هد برگ تنبول و انبه بمن بیاید ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ه دولت خان منتظر فتح الباب است - دلاور خان ان را در حضور برده بکشد - چشم بابر میرزا بر انبه افتاده از تحت برخاست ، ه

که حق سبحانه تعالی سلطنت هند کرامت نموده تا دیری بر آل من برقرار خواهد ماند - دلاور <sup>(۱)</sup> خان و احمد خان را اسپ و سروپا داد و ده اسپ عراقی و پارچهای نفیس بجهت دولت خان داده احمد خان را پیشتر روانه نمود - از همان روز در سامان یورش هندوستان شد - و جهانگیر قلی خان را با <sup>(۲)</sup> چار مغول پیشتر روان نمود تا <sup>(۳)</sup> از راه گذر خبردار باشد - و بر جویها کشتی طیار سازد - بروز چهارشنبه <sup>(۴)</sup> دویم شهر شوال سنه ۹۳۲ اثنین و ثلاثین و تسعمائه بآداب و دارات <sup>(۵)</sup> سلطانی توجه نموده کوچ به کوچ به پشاور <sup>(۶)</sup> رسید - آن شهر را بغارت داد - چون رایات جاه و جلال از آنجا پیشتر آمد <sup>(۷)</sup> دولت خان شرف ملازمت <sup>(۸)</sup> دریافت و ده هزار اشرفی و بیست پیل گذرانید .

(۱) در نسخه ح . دلاور خان را اسپ و سروپا داد و از همان روز در سامان ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . جهانگیر قلی خان را با دو هزار سوار مغول روان کرد .

(۳) در نسخه ح . تا از راه و گذرها ملاحظه نماید .

(۴) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۹۳ «روز جمعه غره صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو پای عریض در رکاب توکل اعصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند .»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب . دارات پادشاهان کبار توجه ،

(۶) در نسخه ج . پشور آمد چون رایات عالیات جاه .

(۷) در هر دو نسخه الف و ح . دولت خان نیز آمده ملاقات کرد - ده هزار اشرفی و پیل گذرانید .

(۸) در نسخه ج . دولت خان شرف ملازمت دریافت چون بابر شاه از کابل .



چون، بابر پادشاه از کابل روان شد همگی ده<sup>(۱)</sup> هزار سوار مغل در رکاب سعادت بودند - باتفاق دولت خان در نگاه داشتن نوکر جدید جهد فرمود - تا رسیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمده - و پنجاب در تصرف امرای چغته درآمد - چون سلطان ابراهیم در آگره از آمدن بابر پادشاه خبر یافت - و لاهور تا ملک پنجاب در تصرف او درآمد - حیران<sup>(۲)</sup> ماند و از کشتن میان بهوه و امرای یکدل خود پشیمان شد - اما چه سود که آب از سر گذشت - و مثل بابر شیر غران در بیشه او درآمد - از آگره بدلی آمد - و فرمان بدولت خان نوشت که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که بیست سال حاکم پنجاب بودی این چه کردی که مغل را در ملک موروثی من آوردی - و ستر افغانه بدست خود دور کردی - الحال من بتو صلح می کنم - و در حق تو و فرزندان تو بدی ناندیشم - سوگند کلام ربانی در میان می آرم - بیندیش و فکر خام بدل خود راه مده - دولت خان در جواب نوشت - آری من پرورده و از خاک برداشته و نواخته سلطان سکندرم - تمام عمر من در دولت خواهی او گذشت - آن پادشاه مرحوم چه قدر برداشت امرا می کرد - و بدلقوی پیش می آمد - و بهیچ وجه در هلاک امرا سعی نمی کرد -

(۱) در نسخه الف و ب « دو هزار مغل همراه بودند » .

(۲) در نسخه ج « خبر یافت حیران ماند از کشتن میان بهوه و امرای دیگر پشیمان شد

و فرمان بدولت » .

شما نوجوان باغواى دو سه كوتۀ اندیش بنيادِ سلطنتِ خود خراب  
 كرديد - و چندی بندگانِ پدرِ خود را كه ستونِ بادشاهی بودند تلف  
 نموديد - تا اعتمادِ ديگران از شما برخاست - مغل را من نياورده‌ام -  
 افعال نا پسندیده شما آورد \*

الغرض چون <sup>(۱)</sup> پنجاب تا سهرند و حصار فيروزه بدست امرای  
 چغته در آمد - بجانب دهلي توجه فرمود - چون بنواحی تھانيسر رسيد  
 اکثر فضلا و حفاظ <sup>(۲)</sup> آن شهر کشته شدند - سلطان ابراهيم در سون پتہ  
 بود كه خبر رسيد كه جمعی از امرایان کبار خبر آمدن بابر پادشاه شنیده  
 قريب چهل هزار سوار دهلي را محاصره نموده‌اند - بشنیدن این خبر  
 سلطان متوهم شده باز بطرف دهلي برگشت - تا اهل بني را انھزام دهد -  
 باغيان قرار دادند كه روزانہ مصاف با سلطان خوب نيست كه شرم ولي  
 نعمتی است - شبخون بزيم - در آخر شب بلشكر سلطان رسيدند -  
 دران شب بعضی از امرای ديگر از لشكر سلطان گريخته به مخالفان  
 پيوستند - بعد طلوع آفتاب چون نظر سلطان بر قلب مخالفان افتاده -  
 ديد كه <sup>(۳)</sup> عالم خان با معدودی چند ايستاده است برو بريخت - عالم خان  
 رو بگريز نهاد - چون حرام نمكی اهل بني كارگر نيامده - چهل هزار  
 سوار يك جا شده نتوانست کاری ساخت \*

(۱) در نسخۀ ج و چون لاهور و نواحی آن بدست امرای چغته ، \*

(۲) در نسخۀ الف و ب و فضلا و حفاظ متفق کشته ،

(۳) این عالم خان عم سلطان ابراهيم بود و خود را نام علاء الدن پادشاه اعلان

کرده بود

بعد ازان بابر بادشاه باستماعِ برهم زدگی لشکر سلطان ابراهیم متوجه دهلی گشت - و سلطان ابراهیم در نواحی پرگنه کنور رسید - روزی از منجان پرسید - که از چرخیات فلکی معلوم نموده بعرض رسانید که فتح جانب کیست - منجان نیکو احتیاط کرده بعرض رسانیدند که از گردش سیاره چنان معلوم می شود که تمام اسپان و فیلان ما در لشکر مغل رفته اند - سلطان فرمود پس دلالت این ست که ما بر مغل ظفر یابیم - گفتند که همچون باشد - منجان فتح بابر بادشاه معلوم نموده راه گریز پیش گرفتند - یمین خان از همان منزل گریخته پیش بابر بادشاه رفت - درین اثنا حمید خان خاصه خیل سلطان با چار هزار سوار بامداد سلطان می آمد - محمد همایون شاهزاده <sup>(۱)</sup> بقراولی برآمده بود - باو دو چار شد - جنگ واقع گشت - شکست بر سپاه حمید خان افتاد - اکثری کشته گشتند - و دیگران پراگنده شدند \*

و روز پنجشنبه سلطان همه امرا و سپاه را طلبیده و آنچه اسباب و جامه پوشش همراه داشتند فرمود تا بپوشند - و خیمه و سایبان زر دوزی

(۱) قراول مالفتح در فرهنگ ترکی کسی که سپاهی به بند و فوجی که پیش پیش رود و از سپاهی زد غنیمت خیر دهد چه او هم دندبان است - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۹۵۱ \*

(۲) در نسخه ج «حمید خان افتاد - تمام سپاه او متعرق گشته - سلطان ابراهیم دو گروه از پانی پته نزول کرد و بابر بادشاه از کپرونده کوچ نموده بطرف مشرق آمده خیمه زد - همگی سپاه مغل پانزده هزار سوار بودند - و لشکر ابراهیم پنجاه هزار سوار و دو هزار پیل کوه تمثال - روز جمعه هشتم رجب سنه همان اجل سلطان ابراهیم » \*

و اطلس برپا کرده بزم جشنی بیاراست - و آنچه زر و جواهر و مروارید و اشرفی بود بآنها ریخت - گفت یاران فردا آن روز است که گیراگیرا با سپاه مغل بیاویزم - اگر ظفر بجانب ما ست دلجوئی شما خواهم کرد - وگرنه شما از من خوشنود باشید - تمام روز دران روز به عیش و عشرت گذرانید - فردا قرار جنگ دادند - ازین طرف سلطان ابراهیم کوچ کرده جانب <sup>(۱)</sup> غرب دو گروه از پانی پته <sup>(۲)</sup> نزول نمود - و بابر از سرای کپرونده سوار شده دو گروه جانب شرقیه نزول اختیار کرد - سپاه مغل بیست و چار هزار و لشکر سلطان ابراهیم <sup>(۳)</sup> پنجاه هزار و دو هزار پیل کوه تمثال - اما همه سپاه از سلطان ابراهیم آزرده و از بد سلوکی او نالان بودند - روز <sup>(۴)</sup> جمعه هشتم رجب سنه ۹۳۲ هـ اثنین و ثلاثین و تسعمائه اجل سلطان ابراهیم را گریبان گرفته در میدان

(۱) در نسخه الف «عرب»

(۲) در نسخه الف «پانی پته»

(۳) اگر نامه جلد اول صفحه ۹۹ معلوم می شود که سپاه مغل دوازده هزار زیاده بود و سلطان ابراهیم نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت اما گمان می برم که توپ سلطان بابر کارهای نمایان کرد و باعث شکست سلطان ابراهیم شد - و در مخزن افغانی صفحه ۸۳ ب درباره سلطان ابراهیم نوشته که «عزیمت ملوکانه و همت پادشاهانه سپاه خود را آراسته با یک لک سوار و پنج هزار فیل و پیاده بسیار و آتشبازی بیشمار متوجه محاربه و مقاتله شد و در مقام پانی پته التقاء فریقین واقع شد»

(۴) در تاریخ مخزن افغانی صفحه ۸۵ رور جمعه هفتم ماه رجب المرجب سنه ۹۳۲ هـ اثنین و ثلاثین و تسعمائه و در نسخه الف «چهارم رجب اجل سلطان ابراهیم را موکشان شد فوجها آراستند مقابل برآورد بابر نیز»

آورده - بابر نیز ازان طرف در مقابل آمد - چون <sup>(۱)</sup> طرفین تقارب  
 یکدیگر شدند بابر میرزا <sup>(۲)</sup> فرمود که افواج مغل سه فوج بستند -  
 هراول بجای خود باشد - و دو دفعه دیگر در عقب لشکر سلطان  
 بمحاربه استقبال نمایند - اگرچه سپاه افغانی بلا انتها بود اما اکثر سپاه  
 از بد سلوکی او آزرده و بیدل و رنجیده بودند - میان هر دو پادشاه  
 بطرف مشرق قصبه پانی پته - جنگی عظیم شده که دیده روزگار ندیده بود -  
 اکثر سپاه سلطان ابراهیم بقتل رسید و جمعی که از سلطان آزرده دل  
 بودند بی جنگ روی گردان شدند - سلطان با معدودی چند ایستاده بود -  
 محمود خان بعرض رسانید <sup>(۳)</sup> که کار بغایت تنگ شده است بهتر است که بذات  
 خود از جنگگاه محترز شده بدرآیند - اگر سلامتی پادشاه خواهد

<sup>1</sup> In MSS. A and B and it is translated by Elliot, vol. V, p. 28, line 12, 'and both parties made ready for action'.

(۲) در نسخه ج «بابر میرزا فرمود که افواج مغل سه دفعه شده - هراول بجای خود  
 باشد و دفعه دیگر در مقابل آمد - لشکر سلطان ابراهیم اگرچه سوار بود اما از بدسلوکی  
 آزرده»

Elliot in vol. V, p. 28, note 4, writes 'The original and *Tārīkh-i-Dāūdī* say 'the other two divisions to advance from behind the army of the Sultān and commence the attack'. Dorn in his Translation of *Makẓẓah-i-Afghānī*, p. 78, says, 'Whilst Babur Padishah, who had likewise marshalled the left and right wings, on the second line of the right wing, prepared for the contest'. Bābur in his *Tuzuk-i-Bāburī* (Elliot, vol. IV, p. 254) is clear and explicit, 'I sent orders to the troops stationed as flankers on the extremes of the right and left divisions, to wheel round the enemy's flank with all possible speed, and instantly to attack them in the rear; the right and left divisions were also ordered to charge the enemy. The flankers accordingly wheeled on the rear of the enemy.'

(۳) در نسخه ح «محمود بعرض رسانید چون وقت بر ما تنگ شده بهتر است که ازین

جنگ محترز بوده بدر روتن مار دیگر سپاه را دلاسا کرده کمر پیش برم - سلطان فرمود :

بود سپاه باز بسیار بهم خواهد رسید - و باز با مغل حرب می توانیم کرد -  
 تقاضای وقت دیده کار را از پیش بریم - دیگر آن چه بر رای اعلا برسد  
 صواب خواهد بود - سلطان فرمود که محمود خان - بادشاهان را از معرکه  
 بدر شدن عار است - بنگر اینک امرایان و مصاحبان ما و خیرخواهان  
 و دوستان ما شربت شهادت چشیده اند و جا بجای افتاده اند - اکنون بجا رویم -  
 پای اسپ خود تا سینه غرق خون می بینم - تا زمانی که عهد من بود  
 پادشاهی کردیم - و کام دل راندیم - اکنون فلک غدار بکام مغل شد -  
 از زندگانی مرا چه حظ - بهتر اینست که ما هم میان یاران بخاک و خون  
 یکجا باشیم - این سخن فرمود و با پنج<sup>(۱)</sup> هزار سوار جرّار که از خاصان  
 مانده بود در معرکه درآمد - بغایت قتل مغلان نمود - بعد ازان  
 در آخر روز بشهادت<sup>(۲)</sup> (رسید) چنانکه تاریخ هندی گوید - ساکبی هندوی  
 نوسی اوپر بڑھتا بتیسا پانی پنته مننه بهارته دیسا

(۱) در صفحه ح ۵ با پیمبر سوار که امرا و مصاحبان و نزدیکان و مقربان و خواصان  
 که مانده بودند بر قلب نابرد و قتل رسید - در آنجا که الحال .

(۲) در محرن اصفی صفحه ۸۳ ارقام یافته ، ایام سلطنت سلطان ابراهیم هشت سال  
 و هشت ماه و هزده روز بود و در سواد مغرب رویه قصه پانی پته مدعون گشت - و الحال مدو  
 او جای نرول ارباب سرور و اهل نشاط است - و فیض بخش اهل راز - (در دیگر صفحه  
 قلمی بجای اهل راز ، زوّار ، نوشته ) و هر شب جمعه ندور بسیار بارواح سلطان می آرند -  
 و محمی غریب دست می دهد - و اهل حاجات بحاجات خود می رسند - و در هندوستان بحر از  
 سلطان ابراهیم پادشاهی دیگر بجز شهادت فایز نگشته - اَنَارَ اللّٰهُ سُرْمَانَه ، جَعَلَ الْعَرَادِیْسَ مَكَانَه -  
 مجموع سلاطین و سلطنت لودیه سه کس بودند و هفتاد و پنج سال و کسری سلطنت نمودند ،

چو هـی رجب شکر وارا / بابر جت براهم هارا  
در آنجا که الحال قبر اوست در افتاد \*

چون از شهید شدن او خبر بیادشاه بابر رسید<sup>(۱)</sup> دلاور خان را  
فرستاد تا تحقیق نماید - او در معرکه قتال درآمد - سلطان ابراهیم را در  
خاک و خون افتاده دید - تاج از سر جدا شده و افتاب گیر جدا افتاده -  
دلاور خان از مشاهده آن حال گریست و رفته بعرض رسانید - بابر  
بادشاه<sup>(۲)</sup> بنفس نفیس خود آنجا آمد - آن سلطان چار بالش را در خاک  
و خون دید - در آن حال عبرت بخش برخود لرزید سر او از خاک  
برگرفت - و گفت آفرین باد بر جوانمردی تو - فرمود که پارچهای زربفت  
بیارند و از قند حلوا طیار کنند - دلاور خان و امیر خلیفه و جهانگیر قلی  
را فرمود تا آن سلطان مرحوم را غسل داده در آنجا که مرتبه شهادت یافته  
بود دفن کنند<sup>(۳)</sup> - بعد<sup>(۴)</sup> ازان جا بجا مردم تعیین نمود که از حشم و  
اموال و خیمه و بارگاه و خزانه و پیلان و اسپان و سایر آلات سلطانی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «رسید در قلب که ایستاده بود دلاور خان»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «بابر بنفس نفیس خود آنجا آمد - و سر او را از  
حاک برگرفت و گفت»

(۳) در زمان سلطان شهید نور الله مضجع خلی ارزانی و فراخی در هندوستان بود -  
در تاریخ داؤدی نوشته چیزها و غلها و دیگر اسباب ضروریه چندان ارزان در عهد سلطان شهید  
بودند که گاهی در زمانه سلاطین سابق آنقدر ارزانی نبوده - ببسیب الیث جلد چهارم صفحه ۵۷۴ -  
(۴) در نسخه الف ر ب «دفن کنند» و حکم فرمود که از اموال ابراهیم خبردار  
باشند - همان روز \* v

بدست آورند - همان روز دو هزار<sup>(۱)</sup> و هفتصد اسپ و یک هزار و پانصد  
فیل و خزانه و بارگاه آنچه بوده در لشکر گاه بابر بادشاه آوردند  
روز دیگر از آنجا کوچ کرده جانب غروب که بارگاه سلطان  
ایستاده بود دران نزول فرمود - از آنجا<sup>(۲)</sup> امیر خلیفه و آله وردی خان  
و رستم بهادر را با دو سه هزار سوار جرّار مغل پیشتر روانه نمود تا از  
اموال و خزاین سلطانی که در دهلی و آگره بود محافظت نمایند - از هفتاد  
سال افغانان در حکومت خود صاحب نصاب شده بودند - از مسکن  
و اموال و خزاین دست برداشته راه بنگاله پیش گرفتند - عجب تفرقه بآنها  
روی داد - بعد ازان بابر بادشاه از غنایم آنجا سامان نموده متوجه دهلی  
گشت - در آنجا برسید و بر تخت سلطنت ماضیه جلوس فرمود -

### ذکر بعضی از عجایب عهد سلطان ابراهیم

قل است مردی بود در سامانه که اوقات خود بتجارت می گذرانید -  
او را اتفاق<sup>(۱)</sup> سفر دریا افتاد - خبرداری خانه و اهل خانه بمردی صلاح  
کار همسایه او که یک دیوار در میان بود سپرد و رفت - آن همسایه اکثر  
بر در خانه آن سوداگر آمده بکاروبار امداد می کرد - هر وقتی که آمدی

(۱) در نسخه ج دو هزار و سه صد اسپ و یک هزار و دو صد پیل از خزانه  
و بارگاه آنچه بوده در لشکر بابر بادشاه آوردند - رسم دیگر در عالم پدید آمد - از آنجا کوچ ،  
(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، از آنجا امیر خلیفه و آله داد خان و ترسم بهادر را  
با ده هزار ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، اتفاق تجارت افتاد ،



جوانی ساد. عذار را دیدی که بخانه آن سوداگر آمد و رفت داشتی - آن همسایه بخاطر آورد که این جوان یکی از خویشان او باشد - باز اندیشه کرد که اگر این مرد از خویشان او بودی تیمارداری خانه خود بمن چرا حواله کردی - القصه در پی آن شد که احوال آن جوان معلوم نماید - در دیواری که در میان خانه سوداگر و او بود شگافی کرده - گاه بی‌گاه نگران بودی - شبی دید که زن سوداگر فرشی زیبا انداخته - و پلنگ بجامهای رنگین پیراسته - به نُقل و باده و پان بآن جون مشغول است - چون یک پاس شب گذشت بعیش و نشاط تن در داده - و آن زن طفلی داشت دو ساله - او را جای دیگر خوابانید - وقتی که آن کودک در گریه آمدی آن زن شیر داده باز بر بستر معشوق حاضر شدی - چون طفل از گریه نمی ماند - آن مکاره رفته حلق او را چنان بفشرد که جان داد - و او را بخواب ابد بخوانانید - و باز در آغوش آن جوان آمد - چون دو سه ساعت برآمد - آن جوان پرسید که الحال دیر شد که پسر تو گریه نمی کند موجب چیست - زن گفت اکنون چنان کرده ام که گریه نخواهد کرد - جوان سراسیمه شد - او را بتاکید پرسید - گفت من بخاطر تو آن کودک را کُشتم - جوان بمجرد شنیدن این سخن گفت ای ناخدا ترس - تو از بهر ذوق یک لحظه جگر گوشه خود را کُشتی بمن چه وفا خواهی کرد - در حال جامهای خود پوشید خواست تا بدر رود - زن دامن او گرفت که من بجهت خاطر تو این کار کرده ام - و تو از من قطع تعلق میکنی - از برای

خدا کاری کن تا من رسوا نشوم - یک چغَر در گوشهٔ این خانه بکن تا او را دفن کنیم - جوان خواه نخواه قبول کرد - و زن کُند<sup>(۱)</sup> آورده بدست آن جوان داد - او چغَر طیار نمود - زن طفل را آورده بآن جوان داد تا در خاک پنهان سازد - جوان از مکر زن غافل - از بهر دفن نمودن سرنگون کرد تا طفل را بخواباند - زن مکاره بهر دو دست آن کلند را چنان بر سر او زد که سرش دو پاره شد و بیهوش دران چغَر افتاد و جان داد - زن فی الحال آن را بخاک انباشته برابر نمود - آن همسایه تمام واقعه را مشاهده نمود و حیران ماند - بعد ازان زن فریاد برآورد که پسر ما را گرگ برد - چون بعد مدتی سوداگر از سفر دریا رسید - مردم بجهت تعزیت فرزند او جمع آمدند و فاتحه خواندند - چون همه مردم برفتند آن همسایه سوداگر را گفت ساعتی بخانه ما بیا تا دلگیری تو دفع شود - او را بخانه خود آورد - بعد ضیافت طعام تمام ماجرا - کشتن آن کودک و هلاک کردن آن جوان برو بخواند - و گفت تو بهانه آنکه پاره زر در اینجا دفن نموده ام آن زمین را بکاو تا افعال زن خود را تماشا کنی - آن مرد درخانه در آمد - زن را گفت درین جا صدتا اشرفی نهاده ام - کُند بیار تا آن را برآرم - زن خوشحال شده کلند بدست شوی داد - سوداگر آن زمین را که همسایه نشان داده بود کاویدن گرفت - زن چون دید که سر من فاش خواهد شد

(۱) کُند بضم اول و فتح لام و سکون یون و دال - آله کندن زمین و آن به کلنگ

دران<sup>(۱)</sup> چہر کہ زمین می شگافت - در را زنجیر محکم کرد و<sup>(۲)</sup> آتش در داد - بعد ازان کہ شعلہ برخاست فریاد برآورد کہ ہمسایگان در رسید کہ بخانہ من آتش درگرفت - و شوی من می سوزد - تا رسیدن مردم آن سوداگر بیچارہ کباب شد - ہمسایہ آن را نیز معاینہ می کرد - بعد ازان ہمہ مردم را کہ در جوار او بودند آن ہمسایہ جمع نمود<sup>(۳)</sup> و بکوتوال خبر کرد - حاکم در آنجا رسید - اول مکارہ را گرفت بعدہ احوال کشندگان معاینہ نمود - آن زن را در چار سوی بازار نیم تن بخاک فروبرده تیر باران کردند و تمام اموال او را بخالصہ آوردند \*

نقل است کہ زن جملہ کہ آفتاب بآن روشنی از تاب رخسارش در نقابِ سحاب پنهان شدی از خانہ شوی بمسکن پدر خود می رفت - قضا را از حرارت گرما در سایہ درخت بنشست - درویشی کہ تو نگری آن جهان داشت در آنجا<sup>(۴)</sup> تکیہ داشت - بیک نظارہ شیفتہ جمال او گشت -

(۱) چہر - لفظ ہندی است در فرهنگ آصفیہ جلد دوم صفحہ ۱۳۸ ہوشنہ وہ سائنان جو بھونس سے ڈالا جائے - بھوس کی چھت

(۲) در سحہ ح « در راہ زحیر کرد و از راہ برآمد آتشی ندان چہر داد و فریاد برآورد »

(۳) در ہر دو سحہ الف و ب « جمع نمود کہ در جوار او بودند رفتہ بکوتوال معلوم نمود باین ماجرا آمدہ آن چہر را کشادند آن طفل و آن جوان را نمودند - آن زن را کہ بخون مردم کمر بستہ بود در چار سوی بازار نیم تن را در زمین فرو بردہ »

(۴) در ہر دو سحہ الف و ب « مسکن داشت » و تکیہ بالفتح بمعنی بالاش و نیز مکان بودن فقرا - فرهنگ آصفیہ جلد اول صفحہ ۲۱ ،

و وابسته زلف و خال او شد - هر لحظه که نازنین بجانب او دیدی  
 او را نگران خود یافتی - آن زن نیز دل بدو داد - بعد ساعتی برقع برخ  
 افکند و سوار شد - درویش آن چمن بی لاله رخسار یافت - آهی سرد  
 از دل خود برکشید - و جان بجانان سپرد - بعد یکماه <sup>(۱)</sup> آن زن را  
 باز گذر بد آنجا افتاد - در زیر آن درخت نشست - سو بسو نظر  
 می افکند از شیفته خود نشانی نیافت - در زیر آن درخت قبری تازه  
 دید - از مردم پرسید که این قبر پیشتر اینجا نبود از کیست - گفتند  
 درویشی بود که اینجا می ماند - روزی زنی افتاب روی و سلسله موی  
 در اینجا رسید - چون روان شد جان درویش نیز همراه او رفت - این  
 قبر ازوست - زن از حال گشته خود آگاه شد - فی الحال برقع از رخ  
 برگرفت و آن قبر را در بر خود کرد - ناگاه قبر بشگافت - آن نازنین  
 درو درآمد - و باز بهم پیوست - مردم که همراه آن زن بودند گریه  
 و زاری نموده آن قبر را باز بشگافتند - دیدند که زن در آنجا نیست  
 و مرد حاضر - آن زر و زیور که در گردن و گوش آن زن بوده  
 همه در تن آن مرد است - سرمه که در چشم و سرخی پان که در لب  
 آن زن بود در چشم و لب آن مرد پیدا بود - عشق او را جذب کرد - لاجرم  
 پیرایه آن زن از تن آن مرد برآورده روی براه آوردند .

قل است که شخصی در دهلی از صلحا بوده وقتی که بتلاوت  
 قرآن بودی صورتی بمثل امرد ظاهر شدی - و بر صفحه کلام بنشستی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و بعد هفته ، .

چنانچه حرفها پوشیدی - چون آن مرد دست فراز کردی تا او را بگیرد  
 غایب شدی - هر وقتی که باز خواندن آغاز کردی باز آن صورت آمده  
 ورقها را پوشیدی - آن مرد عاجز شد - بیکی از صاحبها صورت حال باز  
 نمود - آن مرد گفت هرگاه آن صورت ظاهر شود سر و گوش او بگیر -  
 گفت هر چند که میگیرم در دست نمی آید - گفت البته او را بگیر که  
 در دست تو خواهد آمد - چون باز خواندن آغاز نمود باز آن صورت  
 ظاهر شد - و بر صفحه کلام بنشست - آن مرد گوش او گرفت بمجرد  
 گرفتن گوش آن صورت غایب شد - و آن مرد هر دو دست خود در گوش  
 خود یافت :

نقل ست درویشی صاحب حال بقصبه پانی پنه در کسار جوی که  
 بشرق رویه میرود مسکن داشت - زنی جمیله که رنگ رخسارش گل  
 بستانی را شرمنده ساختی و زلف مشکینش سنبل باغی را در پیچ و تاب  
 انداختی با دو سه زن که هم سال و هم رنگ او بودند بغسل آمده بود -  
 لوتنه<sup>(۱)</sup> آب برداشته می رفت - درویش بیک نظاره شیفته جمال او  
 شده آب ازو طلبید - آن پری وش تبسم نمود گفت دست بکشای -  
 درویش دست فراز کرد - آن گل رخ آب می ریخت - درویش نظر سوی  
 او دوخته تا آب تمام ریخته - آن دلبر خندیده رو براه آورد - درویش

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، لوتنه اب در دست داشته می رفت ، لونا لفظ هندی است

در فرهنگ آصفیه نوشته ایکه قسم کا نوئی دار برتن خواه می هو خواه گلی جو اکثر وضو و  
 طهارت وغیره کے کام آتا ہے - مطهره - آبریز - ابریق ، :

در پی او می‌رفت - چون آن لاله رو بدر خانه رسید - نگاهی عاشق نواز  
 نموده درون رفت - درویش را حالتی پدید آمد - تا دیری بر دروی  
 مدهوش ماند - باز بمسکن خود آمد - زاری می‌کرد - و آه سرد از دل  
 گرم می‌برآورد - روز دیگر آن دختر با دو سه پری پیکران باز بغسل آمد -  
 درویش را چون چشم بران کوب رخشان افتاد ذره مثال در تاب آفتاب  
 جمالش ناپیدا گشت - آن نازنین بکرشمه تبسمی نمود که دامن آفاق پر شکر  
 گشت - گفت که آب نمی‌خوری - درویش چون آن مایه جان را مهربان  
 یافت دست دراز کرده آب ازان سرچشمه آبجیات نوش کرد - چون  
 چند روز درین نظارگی بگذشت حکایت عشق آن دو تن در افواه عام  
 افتاد - پدر دختر را از آمدن جوی مانع شد - بیچاره درویش از نظاره  
 جمال جان افزای یار محروم ماند - در گریه و زاری بسر می‌برد تا روزی که  
 روز غسل هندوان بود زنهای شهر خود را بزر و زیور آراسته بیرون آمدند -  
 آن دختر نیز بجامهای زرتار و زیورهای گوهر نگار با زنها بیرون آمد - بد آنجا  
 رسید که درویش بر سر راه بانتظار آن گلدسنه خوبی نشسته بود - چون  
 چشم بران نازنین افتاد دویده سر بر پای او نهاد و جان بجان داد - آن  
 نازنین چون آن حال دید او نیز سر در پای درویش نهاد و مرغ روح  
 خود را به پرواز داد - و این دوهرة از زبان او بیرون آمد - « دوهرة »

هم تو ملی <sup>(۱)</sup> پیتم سوں جای « بوند گئی دریا سمای

خلق بدین نظاره انگشت <sup>(۲)</sup> حیرت بدنجان گزیدند »

(۱) در نسخه الف « هم » (۲) در نسخه ج « نظاره مجاب حیران ماندند »

دربِ خان<sup>(۱)</sup> جلوانی که حاکم آنجا بود خبر یافت - سوار شد و بر سر آن دو مقتولِ خنجرِ عشق آمد - و علمای شهر را طلبیده مسئله پرسید - گفتند که این دختر صادق العقیده از جهان رفته و بقول شرع مسلمان گشته بهیچ وجه سوختن او جایز نباشد - درین اثنا هزاران هندو جمع آمدند که آن دختر را بسوزند - دریا خان گفت این زن مسلمان<sup>(۲)</sup> مرده - حد شما نیست که بسوزید - از هر دو جانب نزدیک بود که آتشِ قتال سر برزند - درویشی<sup>(۳)</sup> ژنده پوش پیدا شد - بدریا خان گفت که<sup>(۴)</sup> شما چرا کاوش می کنید - این دختر را حواله هندوان نموده قدرت الهی را تماشا نمائید - دریا خان رضا داد - هندوان آن دختر را بردند - و هیزمها جمع کرده آتش در دادند - اصلاً افروخته نشد - چنانچه پنبه بروغن تر ساخته آتش می زدند شعله بر نمی خواست - درین کار حیران ماندند - آخر او را در هیزم گذاشته بخانه آمدند - دریا خان و خلائق که آنجا بودند آن دختر را در جنب آن درویش مدفون ساختند - هنگام<sup>(۵)</sup> شب هندوان مردم را فرستادند که آن دختر

(۱) در نسخه ح « بدریا خبر جلوانی که حاکم آنجا بود خبر رسید »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « مسلمان سده چه حد شما باشد که بسوزید »

(۳) در هر سه نسخه « ژنده پوش » اما لفظ صحیح ژنده پوش باشد - ژند بروزن چند

بمعنی خرقه کهنه - ژنده حکیم سنائی گفته - بیت ۱۰

دید وقتی یکی پراگنده      ژنده رر حمامه ژنده

ژنده پوش بمعنی خرقه پوش - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۲۶

(۴) در نسخه الف و ب « شما چرا کینه در میان می آرید این دختر »

(۵) در نسخه هر دو الف و ب « آخر شب »

را از قبر برآورده در آب جمه بیندازند - هرچند گور او را کشادند اثر  
او نیافتند .

نقل است در موضعی از مواضع پالم هندو زنی را با شوی خود  
محبت کامل بوده نه مرد بی او جائی آرام گرفتی و نه آن زن بی شوی خود  
شکيب داشتی - همیشه چون دو گل در یک چمن نشو نما داشتند -  
و کعبتين مراد بر نرد وصال می انداختند - ناگاه زمانه ناسازگار که دو  
دوست را یکجا نمی خواهد - پیمانه عمر آن جوان لبریز کرد - از قضا باد  
اجل - نونهال آن جوان از بیخ برانداخت - و زن در فراق او چون  
ماه<sup>(۱)</sup> بیست و هفتم کاهیده بناله و زاری و سوگواری بسر می برد -  
و در هجر آن یار وفادار - تن بخنجر فنا می سپرد - و مادر و پدر  
آن دختر را بجوانی خو بروی و مشکین موی کدخدا کردند - که  
مگر باو الفت گیرد - و ازین جگر خواری و گریه و زاری باز ماند -  
آن جوان هرچند باو از راه اتحاد و اخلاص پیش آمد - دختر اصلا  
باو ملتفت نمی شد - و بجشتم مهر بسوی او نمی دید - جوان خواست تا  
او را بخانه خود برد - باشد که آنجا تسکین یابد - مادر و پدر آن  
دختر را بزر و زیور آراسته همراه جوان روان کردند - دختر از روی  
ضرورت با دیده گریان و سینه بریان دنبال او می رفت - ناگاه امردی  
صاحب جمال و خوش آواز که مرغ از هوا فرود آوردی سرود گویان

---

(۱) در نسخه ج « چون ماه نو کاهیده بناله » .



از پیش آمد - آن دختر او را ایستاده کرد و گفت باز بخوان - آن مرد  
 بخواند - دومی بود که مضمون او این بیت است -  
 « بیت »  
 تو عهد با دگری نوجوان بهم بستی « دروغ عهد که با مات بود بشکستی  
 خلقی را که دران طرف و این طرف بودند و می آمدند ایستاده کرده بآن  
 امرد گفت از برای خدای یک بار دیگر بخوان - او باز خواند - زن  
 بمجرد شنیدن نعره بلند از دل برکشید و بیفتاد و جان<sup>(۱)</sup> را بجانان  
 باز داد

### ذکر بعضی از امرایان عهدِ سلطان ابراهیم

احمد خان<sup>(۲)</sup> عالی همتی بود - وقتی سلطان او را بجهت تسخیر قلعه  
 ماندو<sup>(۳)</sup> فرستاد - شتران که مبلغ سپاه بر آنها بار بوده مانده شدند - بخشی  
 عرض نمود که حکم شود تا این مبلغ بسپاه برسانم - فرمود خوب - زر  
 بسپاهیان داده تمسک گرفته بنظر خان مشارالیه گذرانید - فرمود که این  
 کاغذ چیست - عرض رسانید که این تمسک از سپاه گرفته ام که وقت برات  
 در علوفه آنها مجری گیرند - فرمود که من بقال نیستم که از ایشان تمسک  
 ستانم - چون ایشان درکار من جان بازی میکنند من این مبلغ را  
 بایشان بخشیدم - آن نه لکه تنکه بود \*

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « جان بجان آفرین سپرد » \*

(۲) در نسخه ج « جلال خان » \*

(۳) در نسخه الف « قلعه مانزو » و در نسخه ج « ماندون » \*

تاتار خان<sup>(۱)</sup> بر عالمی بخشش می کرد - ضابطه او آن بود از هر جا که پیشکش می آمد عهده داران می بردند - اگر در سواری رسیدی جلوداران و چویداران می یافتند - و اگر در مجلس می آمد مصاحبان می گرفتند - و اگر خلوت بودی خدمتگاران می بردند - روزی حجامی حجامت می کرد - زین<sup>(۲)</sup> خان حاکم سنبل سه راوقی<sup>(۳)</sup> خوب مکلف بنقاش غریبه گران بها فرستاد - فرمود تا بحجام بدهند - ملو خان<sup>(۴)</sup> سروانی که مصاحب بوده و راه سخن بخان داشت عرض نمود که اگر<sup>(۵)</sup> اشارت عالی باشد بهای آن را بحجام دهم - و این راوتها من بگیرم - فرمود که ضابطه ما را می شکنی - این سخن اگر دیگری می گفت سزا می دادم

هیبت خان گرگ انداز بود - خطاب گرگ اندازی ازان یافته بود که روزی در نواحی\* بیانیه بشکار رفته بود - در باغ<sup>(۶)</sup> اسکندره جشنی ترتیب داده - دریا خان سروانی و محمود خان لودی و دولت خان

(۱) در نسخه ح «ایمن خان عالی بخشش بوده ضابطه او آن بوده»

(۲) در نسخه ج «احمد خان حاکم سنبل»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «راونی» در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۳۳۶ معنی

راونی نوشته «ایک قسم کا چھونا تنبو - چھولداری - چار طاق چوگوشه خیمه» :

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «بلو خان»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «عرض نمود که این راوقی من بیایم و بهای آن را

ماو رسام»

(۶) در هر دو نسخه الف و ب «در باغ اسکندری»

از امرا در مجلس نشسته بودند - ناگاه دو گرگ کلان - میشی<sup>(۱)</sup> را در ربوندند - غریو از شاناز برخاست - هیبت خان بقضای حاجت رفته می آمد - گرگان نزدیک او رسیدند - تیر و کمان از خدمتگاران گرفت بغایت سخت انداز بود - چون تیر از شست او کشاد یافت ازان دو گرگ بران گذشته بر زمین نشست - از آن روز بدان لقب ملقب شد - در مجلس<sup>(۲)</sup> چندان می بخشید که خلق را حیرت بار آوردی<sup>(۳)</sup> روزی شاعری مومن نام ساکن بیانه قطعه در وصف خان عالی شان بگفت - و بقوالان داد تا در روز جشن خان که دران مجلس امرای کبار باشند بحضور خان بخوانند - قوالان روز جشن بخواندند - بساطی که دران روز پرو نشسته بود بآن شاعر داد<sup>(۴)</sup> و هفت هزار تنکه<sup>(۵)</sup> بقوالان انعام داد - پایه سخاوت او ازین جا فاس باید کرد .

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « رمه در ربوندند »

(۲) در نسخه الف و ب « در مجلس سراب »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « حیرت باز می آورد روزی حلال جان برادر سلطان ا. ا. ه. م. رسید که هیبت خان ننسده ایم که در میسی چیری میختی اگر در هوشاری چیری دهی دایم - هیبت خان اران رور ترک سراب کرد و در هشاری چندان عجب که مردم را حیرت آورد آنچه از صراحی زر و نقره بود و شکسته داد ( زر و نقره بود شکسته بر دمان داد ) روزی شاعری »

(۴) ضیاء برنی در تاریخ میرزا ساهی صفحه ۱۱۳ درباره ملک علاء الدین کشلی خان برادر راده سلطان ابن بوشه « که از سناری پهل و کبریت خود گوی سبقت از حاتم طائی و بوده بود . . . . . حواحه شمس معین - مطربان را غزلی داد که در رور حسن در مدح علاء الدین بخواند - ملک علاء الدین « داد از استیاج غزل تمامی اسپان پایگاه خود را بخواجه شمس معین بخشید و مطربان را ده هزار سکه انعام داد »

(۵) در نسخه الف و ب « دو هزار سکه » شاید صحیح ده هزار تنکه باشد زیرا که در بعضی جای دیگر در نسخه الف و ب دو هزار بوشه و در نسخه ج بجای دو هزار « ده هزار » رقام یافته ببینید صفحه ۹۲ نوت ۱

قطب خان جوانی ساده عذار و صاحب حسن بود - در سخاوت و شجاعت آیتی بود - سلطان او را داخل مصاحبان ساخته بود - دران روزها که سلطان بجانب کالی توجه نمود قطب خان روزی بشکار برآمد - ناگاه آهوی سپید پوست بنظرش درآمد - اسپ را بسوی او راند - آهو آهسته آهسته می رفت تا بحدیکه از لشکر جدا افتاد - چون پیشتر رفت میدانی وسیع در نظرش درآمد - دید که در آنجا خیمه ها برپا است - آن آهو در سراپرده درآمد - قطب خان نیز در دنبال او رسید - دید که بساط ملون انداخته در و جواهر در حاشیه او ریخته - و تختی مرصع بر آن داشته - اما آدمی نمی نماید - حیرت زده ایستاده ماند - نه امکان که برگردد و نه زهره که درو درآید - در خیال بوده که سر رشته آن سر بسته حکمت معلوم نماید که چیست و صاحب خیمه کیست - درین اتنا دختری آفتاب عذار - با لطافت گل و گلزار - با قامت خوش - و صورت دلکش - از سراپرده بیرون آمد - و لب در شکر گفتاری کشاد که قطب خان چه حیرانی - از اسپ فرود آی - و کاشانه ما را روشنی افزای - نا راز که سر بسته آنی بر تو کشاده شود - قطب خان بدان دلاوری که داشت از اسپ فرود آمد - و اسپ را بطناب خیمه بست - چون بسرپرده درآمد نیم<sup>(۱)</sup> روز بود - چون به سراپرده دوم درآمد دید که شب است - هزاران چراغ افروخته - و بساطی انداخته و تخت

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب د نیم روز بود - بمجردی که بحیثه درآمد دید

که شب . .

مکمل بجوار بران داشته - و نازنین پری پیکر بران نشسته - و گرد  
 بر گرد او لاله رخان دست بر کمر بسته - چون چشم آن لعبت چینی بر  
 قطب خان افتاد از تخت فرود آمد - دست او گرفته با خود بر اورنگ برد -  
 و پیاله از می ناب داد که بخور و خوف را بخود راه مده - قطب خان  
 دو سه پیاله شراب ناب خورد - و نشئه شراب او را بدماغ رسبد -  
 و سرودی آغاز شد که ساکنان عالم علوی در سماع آمدند - و زهره  
 بر آسمان معلق می زد - قطب خان در مجلس خلد آئین و بآن حوران  
 خورشید جبین دور می خورد - و از نظاره آن سیمین قامتان دیده را  
 جلا می داد - هیچ از اسپ و خانه یاد نبامد - چون شب بانجام رسبد  
 و ستاره صبح سر برآورد - قطب خان را از مستی و سیخوان نوم غلبه  
 کرد - اندک چشمش غنود - چون چشم بکشد ازان مجلس و خیمه  
 و خورشید رویان اثری ندید - دید که اسپش بچوبی بسته اند و دانه و کاه  
 پیش او ریخته - حیران ماند خواست تا بیاد آن پری پیکر ان گریبان جامه  
 جان چاک زند و دیوانه گردد - باز خود را بخود آورده چار ناچار با  
 حیرانی سوار شد - و راه لشکر<sup>(۱)</sup> گرفت - این ماجرا پیش سلطان بیان  
 نمود - سلطان نیز حیران ماند - و از بعضی دانایان استفسار نمود - گفتند  
 که در<sup>(۲)</sup> عالم سفلی عالم سماوی باو نمودند - قطب خان تا زیست این حیرانی  
 از خاطر او دور نگشت و یاد آن لاله رویان از خاطر او محو نشد .

(۱) در هر نسخه الف و ب « راه شهر پیش گرفت »

(۲) در نسخه ج « گفتند که عالم سیما بایشان نمودند »

## ظهر الدین<sup>۱۱</sup> بابر شاه

صرافانِ گوهر معانی این گوهر<sup>۱۲</sup> تابدار را چنان در سلک انتظام کشیده‌اند که چون در سه ۹۳۲ هجری اثنین و ثلاثین و تسعمائه شاه بابر گیتی ستان دران معرکه فیروزی یافته بود یک هفته دران<sup>۱۳</sup> میدان - فتح انجام - مقام کرد - آنچه اموال از پیل و مال و سایر آلات سلطان ابراهیم بود در تصرف آورد - آن سر زمین را مبارک شمرد - جمیع بزرگان<sup>۱۴</sup> آن شهر را طلبید - هر یک را بانعام عام خود سرفراز و خوشدل ساخت - و سلطان محمد اوغلی را<sup>۱۵</sup> با ده هزار سوار که از وی دران جنگ جلادت و تهور

(۱) در نسخه ج		مار نادشاه گیتی ستانی	
شاهزاده محمد همایون	مرزا کامران شاهزاده	میرزا عسکری شاهزاده	
امیر نظام الدین	مهدی حواجه	امیر هدو بیگ	
شاهم حان	امیر علی دیوانه	محمود بیگ	
قرا بیگ	صوفی سلطان	فوس بیگ	
ابراهیم افشار	حکو بیگ	نورم بیگ	
بختیار بیگ	میرک بیگ	میر حسین	
نورنگ بیگ	قراچه بیگ	قاسم بیگ	
احمد بیگ	آقا رصی	اعظم بیگ	
میرک بیگ	حلاطیر حان	تردی بیگ	

(۲) در نسخه ج « این لالی آب دار را چنان در سلک آورده »

(۳) در نسخه ج « هفته در آنجا مقام کرد »

(۴) در نسخه ج « جمیع معارف »

(۵) در نسخه ج « محمد اوغلی را که از وی دران جنگ جلادت ظهور »

بظهور آمده بود حاکم بانی پته ساخت و مواجب یک فصل باو بخشید -  
 بعد آن بحاجب دهلی در حرکت آمد - مردم دهلی و قصبات از شوکت  
 معلی ترسیده متفرق شده بودند - مردم خوب خوب که از هند  
 بودند بجهت تسلی بزرگان و معارف دهلی و قصبات تعیین نمود -  
 تا ایشان را بمراجعت و عنایات پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه گیتی پناه  
 آوردند - چون نزول ریایات جاه و جلال بسون پته واقع شد - بزرگان  
 شهر از چودهریان و سپاهیان و صرافان جوق جوق و طایفه طایفه  
 بدرگاه والا می رسیدند و سرافراز و نواخته می شدند - در اول<sup>(۱)</sup> ماه  
 جلوس حضرت گیتی ستانی التفات و عنایات در باره مردم بظهور آوردند  
 که بیم و هراس از دل آنها دور شد - راغب دولت او گشتند -  
 و یک ماه و چند روز در نواحی قلعه اندیشه بر لب دریای  
 چون جائی دلکش - آرمگاهی ساخته آنجا توقف نمود -<sup>(۲)</sup> امیر خلیفه  
 و امیر فلی سلطان را<sup>(۳)</sup> با آگره تعیین نمود - که مادر سلطان ابراهیم

(۱) در سحه الف و ب ، در اول دو ماه جلوس .

(۲) در طقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۶ « فرمان سعادت نشان بغداد یافت که شاهزاده  
 عالمیان محمد همایون میرزا و امیر حواجه کلان و امیر محمدی کوکلتاش و امیر یوس علی  
 و امیر شاه مصور برلاس و جمعی دیگر بطریق ایلغار بخان آگره رفته آن قلعه را تصرف  
 نمایند - و جرانه اش را از تصرف عوام و حواص محبوط دارند - و متعاقب ایشان آل حضرت بر  
 عان عریضت محاسب آگره معطوف داشته دران بلده برول احلال فرموده ، و در مآثر رحیمی  
 جلد اول صفحه ۴۹۹ « در همان روز فتح - امرا را در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آسیانی  
 مصوب دار الملک آگره که پای تحت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند »

(۳) در سحه الف ، در سته باگره تعیین .

و اهل و عیال افغانان در آنجا بودند - ایشان بکوچ متواتر در آنجا رسیدند -  
 (۱) مادر سلطان ابراهیم تذکره اموال از خزاین و اشرفی و طلا و آلات  
 و جواهر آلات و از فیل و اسب و شتر و خیمه و بارگاه و غلام  
 و کنیزک همه را بدفعات دران نوشت و بخدمت خلیفه فرستاد - و احوال  
 خلاصی خود التماس نمود - محمود خان غلام سلطان ابراهیم آمده آن دفعات  
 در حضور خلیفه خواند - خلیفه آن را بخدمت گیتی ستانی روان نمود -  
 و خود با لشکر (۲) جرّار در محافظت درویشان قیام می نمود

درین اثنا خبر رسید که بعضی امرای سلطان ابراهیم در جونپور  
 یک جا شده دست بغارت دراز کرده اند - گیتی ستانی - امیر قلی بیگ

(۱) در خلاصه التواریخ مصححه ظفر حسن صفحه ۲۸۸ نوشته « والد و فرزندان و  
 واستگان سلطان ابراهیم را مشمول غایات ساخته اموال و خزاین حاصه ایشان را  
 بایشان مرحمت فرمودند - و اضافه بران همت لک تنکه از ممکن اشتقاق بوالده سلطان بطریق  
 - بورعال مقرر گشت - والد سلطان معنوی غایت فی غایب گردیده یک قطعه الماس که هشت  
 مثقال وزن داشت و تحمین بمصران حواهر شناس قیمت آن نصف حراج رور مره ربع مسکون  
 بود و گفته شد که آن الماس از حرانه سلطان علاء الدین است که او را از اولاد راجه بکرماجیت  
 بدست آمده بود پیشکش حضرت مادشاه نمود - این عبارت خلاصه التواریخ از اکبر نامه  
 جلد اول صفحه ۹۸ اخذ شده است - اما در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۸۱ می نویسند  
 « بکرماجیت راجه گویار که همراه پادشاه ابراهیم بود در جنگ کشته شد - و مردم او که در  
 قلعه اگره بودند شاهزاده محمد همایون الماسی بوزن هشت مثقال که از حرانه سلطان علاء الدین  
 حلّی مالوهی دست بدست بایشان رسیده بود و جوهریان قیمت آن نصف حراج یکروزه تمامی  
 ربع مسکون کرده بودند پیشکش نمودند - شاهزاده محمد همایون آنرا بطور پادشاه در آورد و آن  
 حضرت قول کرده ناز شهراده بخشد »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « در محافظت قلعه درویشان قیام می نمود که یکی از  
 درویشان بیرون نرود و اموال و خزاین ضایع نشود »



و شاهزاده میرزا کامران را بدان بواحی رخصت کردند - و ایشان<sup>(۱)</sup> روارو نموده بدآنجا رسیدند - افغانان از آمدن شاهزاده اقبال مند خبر یافته بجانب پشته فرار نمودند - جونپور در تصرف درآمد - شاهزاده - امیر قلی بیگ را با لشکر گران در آنجا گذاشته بخدمت باز رسید - بعد ازان بصوبه پنجاب<sup>(۲)</sup> تعین یافت - و میرزا قلی بیگ بملتان نامزد گشت - و مهم تهنه باو دادند - محمد همایون میرزا که پسر کلان و ولی عهد حضرت بوده در حضور ماند - چون جایجا از شاهزادهای کامگار و امرای شوکت شعار فرار گرفت از بغی حسن خان میواتی و رانا سانکا<sup>(۳)</sup> خبر رسید که با لشکر گران در مبوات یک جا شده اند - حکم شاه گردون سریر چنان شد که نوکر جدید چاکر گیرند - و خزاین ابراهیم شاهی بر سپاه بریزند - حسن خان چون<sup>(۴)</sup> صاحب سکه و خطبه از چند پشت بود از عهد فیروز شاه دولت و جاه در خاندان ایشان جمع آمده بود - و رانای سانکا<sup>(۵)</sup> نیز دران ایام رانای کلان بود بحسن خان پیغام داد که مغول در هندوستان قدم نهاد - و سلطان ابراهیم را کشت - و ملک در تصرف در آورد - یقین است که بر ما و شما نیز لشکر خواهد کشید -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «اسان بکوج دراز بدانجا رسید»

(۲) در نسخه الف و ب «پنجاب رخصت شد - و میرزا عسکری صوب کابل نامزد

گشت - و مهم تهنه باو فرمود که تردد نماید - و محمد همایون مرزا»

(۳) در نسخه ج «رانا سانکاپیر»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «چون دران ایام صاحب تخت از پشت به پشت بوده

تا دور فیروز شاه»

اگر شما بمن اتفاق کنید یک جا شده در ملک خود دخل ندهیم -  
 حسن خان بغرور جمعیت خود و اغوای رانای مذکور پیشکش که بجهت  
 گیتی ستانی طیار کرده بود فرستاد - وکیل شاه بی غرض از آنجا باز گشت -  
 این معنی در آگره بسمع شریف گیتی ستانی رسید - میرزا هندال و محمد  
 مهدی خواجه داماد خود را با سپاه بلا انتها روانه نموده خود نیز در پی ایشان  
 در حرکت آمدند - چون خبر افواج قاهره بحسن خان رسید رانای سانکا<sup>(۱)</sup>  
 را پیغام داد - و از آمدن سپاه گیتی ستانی او را آگاه گردانید -  
 رانا نیز از مسکن خود<sup>(۲)</sup> سپاه جمع ساخته بر اراده جنگ از جا بجنبید -  
 با حسن خان یک جا شد - چون اخبار رسیدن افواج قاهره یافتند در نواحی  
 فیروز پور<sup>(۳)</sup> میدان مصاف آراستند - رانا سانکا<sup>(۴)</sup> حسن خان را  
 بطرف راست فرستاد و خود سوی چپ استاد - چون در نهان  
 با حسن خان آزرده خاطر بود میخواست که او را بهر بهانه تلف سازد -  
 در نهان با<sup>(۵)</sup> میرزا هندال و خواجه مهدی در ساخت - وکیلی فرستاد که  
 من بنده و فرمان بردار بادشاهام - خطبه و سکه حضرت قبول دارم -  
 و حسن خان مرا بزور بجنگ آورده و من در برابر افواج پادشاهی

(۱) در نسخه ج «رانا سانکابر»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «مسکن خود لشکر هدوان جمع نموده»

(۳) در نسخه ج «نواحی فیروز پور حورکه صف میدان آراستند»

(۴) در نسخه الف و ب «رانکا سانکارا حسن خان طرف راست قرار داده خود»

(۵) در نسخه ج «در نهان با هدو» یک در ساخته و زر سیار فرستاده نوشت که من

بنده فرمانبردارم»

نخواهم شد - و در اندک صدمه شما<sup>(۱)</sup> رو بگریز خواهم آورد - شما تردد چنان کنید که حسن خان گرفتار گردد یا کشته شود - اگر او را کشتید ملک میوات نیز در تصرف شما آید .

الغرض چون از هردو طرف مقابله و مقاتله دست داد جنگی عظیم شد - مهدی خواجه بر حسن خان ریخته او را فرصت جنگ نداد - حسن خان<sup>(۲)</sup> رو بگریز آورد - و مردم لشکر او متفرق گشته جا بجا رفتند - لاد خان - غلام حسن خان با خواجه خود بد بوده با برادرانش درساخته باغواي آنها با مربی خود بیوفائی نمود - چون مردم حسن خان از مقربان و نزدیکان او هیچ کس نزد او نماند - برلب چاهی فروود آمد - و غلام خود را گفت اگر چیزی برای خوردن داری بیار - او چند نان و کباب مرغ در پیش حسن خان نهاد - لقمه چند تناول نموده بود که امیری از لشکر شاه بابر نزدیک رسید - حسن خان سراسیمه برخاست که سوار شود - آن غلام شمشیر برو انداخت و زخمی کرده در چاه رها کرد - اسپ او گرفته رو بگریز

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « صدمه شما طرح داده خواهم رفت »

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۶ . و درین معرکه حسن خان میواتی که طریقه ارتداد ورزیده بآن کافر حرق موافقت نموده بود باوجود سی هزار لشکر خاصه او - بروی تیری می رسد که مردم لشکر خودش در جای انداخته می گیرند ، و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۰۸ حسن خان میواتی ضرب تنگ در گردن او رفت ..... و بعضی دیگر تعاقب رانا سانکا تعیین شدید - و کوس کامرانی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - و شیخ زین صدر تاریخ این فتح پادشاه اسلام (۹۳۳) یافت .

آورد - ازان طرف <sup>(۱)</sup> رانا سانکا نیز گریخت - هندو بیگ دنبال او نمود و لشکر او را بغارت برد <sup>(۲)</sup> - و سپاه گیتی ستانی را چندان غنایم از اسب و شتر و اسلحه بدست افتاد که سالها ایشان را کفایت نمود - و فتحی عظیم دست داد - آن ملک سراسر در ضبط در آمد - و عامل جا بجا نصب شدند - سکه و خطبه جاری شد - و در جاگیر اقبالمند شاهزاده همایون دادند و باز با گره آمدند

بعد یک سال از جلوس - میرزا کامران از <sup>(۳)</sup> لاهور آمد - خیلی زر و اسب از بهنیان و کھوهران آورده بدفعات بنظر <sup>(۴)</sup> گیتی ستانی گذرانید - درین اثنا از جونپور خبر رسید که سلطان محمد افغان که در بهار صاحب خطبه و سکه شده بود - لشکر بر میرزا هندال آورده - او طاقت نیاورده از جونپور گریخت - و سپاه سلطان محمد در دنبال آمده <sup>(۵)</sup> مقابله دست داد - جنگی شد - اکثر سپاه میرزا بقتل رسید - گیتی ستانی سلطان جنید برلاس <sup>(۶)</sup> و جهانگیر قلی بیگ را با مغلان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «طرف چون گریخته بود»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «بغارت داد - کسی از آنها بجگ رو نداد و ساء

گیتی ستانی را غنایم از اسب و شتر و غیره بدست آمد که در شمار نیاید و فتحی»

(۳) در نسخه ح «از پنجاب آمد»

(۴) در نسخه ج «به نظر عالی خدایگانی گذرانید»

(۵) در نسخه الف و ب «دنبال آمد - بعد ازان میرزا باو مصاف داد - اکثر سپاه»

(۶) در نسخه الف و ب «برلاس و حیدر ملک حولک را با مغلان»

دیگر<sup>(۱)</sup> نامزد کرد - سلطان جنید دو منزل را یکی نموده در آنجا رسید - و با لشکر سلطان محمد مقابله و مقاتله دست داد - جنگی<sup>(۲)</sup> شد که چشم روزگار ندیده - افغانان از موشگافی<sup>۳</sup> ناوک مغلان طاقت ایستادن نیاوردند و رو بگریز نهادند - جوپور باز بتصرف در آمد - و فتح نامه با غنائیم و اسیان در آگره بدرگاه گیتی ستانی فرستادند - حکم شد که سلطان جنید در آنجا باشد - و میرزا هندال را بملازمت فرستد - سلطان جنید با افغانان چنان پیش آمد که روی بطرف جوپور نمی کردند - و رعب و هیبت او در دل افغانان و گردن کشان آن ناحیت افتاد - گیتی ستانی میرزا هندال را بقتدهار فرستاد که ازان طرف خبردار باشد

و بسال دوم جلوس حضرت گیتی ستانی بر لب دریای جون باغی بینظیر بناد کردند - طرح بندی خیابان اول در هندوستان نمودار شد - و الا در هندوستان یش ازین طرح بندی خیابان نبود - روز و شب با مغلان در عیش و عشرت مشغول شد - با مصاحبان و نزدیکان دران گلشن<sup>(۴)</sup> مینو شان بودی - و با لولیان شیرین کار و لاله رخسار<sup>(۵)</sup> داد نشاط می داد - و مغلان را که سالها در آرزوی هندوستان بودند بعنایت الهی حکومت میسر شد - در عیش و نشاط بودند - و بر ترتیب این باغ

(۱) در نسخه الف و ب «مغلان دیگر» لکن همد نامزد»

(۲) در نسخه ح «جنگی عظیم شد»

(۳) در نسخه الف و ب «گلشن مینی پوشان بودی»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «لاله رخسار سرود ساری و شاهد ماری می کردند»

میرزا کامران در لاهور باغی دیگر ترتیب داد - امیر<sup>(۱)</sup> خلیفه کار سلطنت می‌راند - و حکم او مثال حکم سلطان بود - الغرض چون در هندوستان امر بادشاهی باحسن الوجوه استحکام پذیرفت و فرمان در بحر و بر چون آب جاری روان گشت - راجه چندیری بغی ورزید - و سر از فرمان بادشاهی برتافت - ارغون خان که دران صوبه بود باو جنگ نموده<sup>(۲)</sup> شکست داد - ارغون خان بامیر خلیفه اعلام فرستاد - برادر ارغون خان را با سپاه گران روان کردند - کوچ بکوچ آنجا رسید - راجه چندیری از شکستن ارغون خان چیره شده بود - با سپاه خود از چندیری بیرون آمد - در میدان پادهره که دهی است از مضافات آن آنجا مصاف داد - برادر ارغون خان را نیز شکست داد و غنائیم بسیار بدست آورده مظفر و منصور در چندیری باز رفت - چون از انهزام آن سپاه - امیر خلیفه بعرض کشور سنائی رسانید حکم شد که کارخانهای گیتی سنائی طیار نمایند - بعد سامان کارخانها بآداب و دارات پادشاهان عالیشان از آگره بیرون آمده - بکوچ متواتر توجه بدان جانب نمود - امیر هندو بیگ را با شش هزار سوار جرّار پشتتر روانه فرمود - و آله وردیخان شاملو را که در مالوه بود نیز فرمان صادر شد که باتفاق امیر هندو بیگ بجبهت

(۱) در نسخه ح . امیر خلیفه کار ملکی می‌راند - چون امیر خلیفه صاحب مدار سلطنت بوده - سپاه و سروران سپاه امرا موافق امیر شهرناری بوده ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب باو جنگ نمود - و خزانه که بمحضرت روان کرده بود - در راه عارت نمود - گیتی سنائی برادر ارغون خان را و احمد سلطان را با سپاه گران روان کرد - کوچ بکوچ ، .

تادیب آن کافر روی نهد - ایشان هر دو بطرف چندیری روی نهادند - راجه چندیری غرور در سر کرده و مردم از هر طرف جمع نموده برادر زاده خود را بجنگ آن دو امیر که دلاورانِ عهد و صف شکنانِ روزگار بودند فرستاد - بکنار دریای جون مضاف داد - در اول حمله کافران جان بر کف نهاده چنان کارزار کردند که اکثر مردم لشکر گیتی ستانی در میدان محاربه شهید شدند - چون آن دو امیر سپاه خود را از صدمه کافران بیدل دیدند ازان میدان باز پس گشته در باغی فرود آمدند - برادر زاده راجه شیرک<sup>(۱)</sup> شده در مقابله ایشان فرود آمد - از انهمام آن دو امیر چون خبر بگیتی ستانی رسید بکوچ دراز متوجه آن طرف گشتند - چون آن دو امیر از آمدنِ رایاتِ عالیات خبر یافتند در شبی که تاریک تر از دل ظالمان بود دو فوج بستند و به شبخون بران کافران افتادند - و دمار ازان سیه رویان<sup>(۲)</sup> برآوردند - برادر زاده راجه بقتل رسید و دیگران اسیر و دستگیر گشتند - چندان غنایم ازان لشکر کفار بدست سپاه گیتی ستانی درآمد که سالها ایشان را کفایت نمود - و سرهای ایشان را توده کردند - و جوی خون روان ساختند - و فتح نامه بحضرت فرستادند - گیتی ستانی نیز متوجه به چندیری شدند - چون راجه از احوال لشکر خود

(۱) شیرک بمعنی دلیر و جری و با لفظ ساحت و شدن و کردن مستعمل - فرهنگ

اندراج جلد دوم صفحه ۶۰۶ و در نسخه ج « برادر راجه » ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « دمار از ایشان بر آوردند - اکثر ته کاران را قتل

آوردند - باقی ماندگان اسیر »

کشتن برادرزاده شنید سراسیمه شد که <sup>(۱)</sup> صاحب شمشیر آن تبه کار بدکردار او بود - چار ناچار جمعیتی گرد آورده مقابل سپاه سلطانی آمد - آن مقهور ندانسته که پشه را با باد صرصر پای ایستاد بجا است - و صعوه را با باز بجا بال پرواز - مغلان در حمله اول آن سیه <sup>(۲)</sup> رویان را انداختند - چون سر <sup>(۳)</sup> آن راجه دَبَه پیل مست شد رایات جاه و جلال در نواحی چندیری نزول اجلال فرمود - دلیران مقدمه لشکر عالی - قلعه چندیری بضبط آوردند - اهل و عیال راجه را اسیر ساختند - و به پایه سریر اعلی رسانیدند گلرختی که جز چشم ستاره چهره آنها ندیده و باد گرم بر روی ایشان نوزیده - دو دختر راجه که در حسن و جمال نظیر خود

(۱) در هر دو نسخه ح - سراسمه شد که مردم کاری او همه در میدان پایمال  
اسیان گشتند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب - در حمله اول آن سیه روی را انداختند - و از لشکر او حوی خون روان شد - چون سر آن راجه ( میدنی رای ) دبه بای پیلان مست شد ،

(۳) در نسخه ح - سر آن کافران دبه پیل مست شد ، دبه در پای پیل انداختن - رسم است که پیلان را برای دلیر ساختن دنها ( دبه بالفتح و تشدید با - طرفی معین و مقرر که از چرم خام سازند اکثر دران روغن برکنند ) بر ار کلوح و غیره کرده در پای آنها می اندازند و می چنانند تا از آنها صداهای مکرر موحش برآید و چون اینها بران ثبات ورزند در معارک از آواز نعلبگ و غیره بر سر وحشت نمی آیند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۲۳ در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۱۲ نوشته ، صباح چهار شنه هفتم جمادی الاولی ( سنه ۹۳۳ ) نهصد و سی و چهار فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش ست و فتح دار الحرب تاریخ این تائید آلهی است - و بعد حصول این مامول چندیری را باحد شاه نبیره سلطان ناصر الدین عایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد .



نداشتند . یکی بمیرزا کامران فرستاد و <sup>(۱)</sup> دومی بخدمت عالی میرزا محمد همایون دادند - و دیگران بسرداران سپاه بخشیدند - و سه ماه <sup>(۲)</sup> بسیر و شکار آنجا گذرانیده متوجه آگره شدند

در سال سیوم جلوس رایات جاه و جلال <sup>(۳)</sup> بسرهند رسید  
 راحه کهلور بخدمت عالی آمد - <sup>(۴)</sup> سه من طلای احمر بنظر گذرانید -  
 زمینداریی آنجا برو مقرر ماند - چون علم آسمان فرسای در نواحی لاهور  
 سایه افکند میرزا کامران بشرف ملازمت مشرف شد - و <sup>(۵)</sup> زمینداران  
 نواحی را بیایه بوسی گیتی ستانی آورد - و اردوی پادشاهی در نواحی لاهور  
 نزول کرد - سرپرده آفتاب گیان (پوی) در باغ میرزا کامران نزول شد -  
 دران باغ فردوس نشان طوی فرموده که چشم ستاره پیاله خوان آن بوده -  
 سه روز در آنجا جشن واقع شد - بعد ازان رایات حضرت گیتی ستانی بریا  
 شده داخل قلعه لاهور شدند - دران روز که داخل قلعه می شدند  
 میرزا کامران بازار لاهور بنجامهای ابریشمی و زر دوزی مانند عروس

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «دوم را بخدمت میرزا محمد همایون شاهزاده مقرر کردند»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «دو ماه» از اکثر نامه حلد اول صفحه ۱۱۲ معلوم می شود که بعد چهار روز ازان جا مراجعت نمودند

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «جلال طرف لاهور روان شد تا سهند راحه»

(۴) در هر دو نسخه الف «هفت بار و سه من طلا نظر»

(۵) در نسخه ج «مرزا کامران آمده بخدمت پابوسی مشرف گشت و زمینداران عرصه بنده جدا جدا گذرانند نزول شاهی در باغ مرزا کامران افتاد دران باغ»

زیبا نگار آراسته - و تمام سپاه <sup>(۱)</sup> با علّهای سرخ و زرد بمثل نوبهار  
 پیراسته - از درِ باغ تا دروازه شهر دو رویه ایستاده - و پیلان مست  
 بجلهای زرنگار و زر و زیور بسته پیش موکبهای خاص می آوردند -  
 از سر دروازه شهر تا دروازه قلعه بفقرا و محتاجان زر ریزی کرده  
 در قلعه درآمدند - مجلس عالی در کوشک سکندر لودی آراستند <sup>(۲)</sup> -  
 الغرض چون سیر و شکار نواحی پنجاب خوش آمد یکسال در آنجا توقف  
 فرمود - و میرزا هندال از کابل آمده بیای بوسی مشرف شد - انواع  
 سرافرازی درباره او رفت - ایام زمستان گذرانید - باز بکابل مراجعت  
 فرمود - و بوقت وداع دو فیل و چار اسپ و کمر خنجر مرصع  
 و یک لک روپیه عنایت شد

بناریخ چهارم شهر رجب باز بطرف آگره <sup>(۳)</sup> توجه فرمودند -  
 چون بسرهند <sup>(۴)</sup> رسیدند یکی از اشراف سامانه استغاثه نمود که  
 موهس <sup>(۵)</sup> منداهر دیه و املاک ما زده و سوخته و آنچه مویشی در آنجا

(۱) در نسخه ح «سپاه با علّهای رنگارنگ و پیلان مست ما سار گوهر نگار رزّار  
 پیش کوکّه عالی داشته ار دروازه شهر تا دروازه قلعه فقرا و اهل احتیاج در ربری ساخته در  
 قلعه درآمد جشن عالی در کوشک»

(۲) در نسخه ج «آراستند - چون آب و هوای آنجا خوش آمد یک سال توقف شد»

(۳) در نسخه الف و ب «طرف آگره رایات جاه و جلال حضرت گیتی ستانی

برپا شدید چون»

(۴) در نسخه الف «سهرید»

(۵) در نسخه الف «موهن منداهرو به»

بوره بغارت برده و پسر ما را بجان گشته - حضرت گیتی ستانی علی قلی  
 همدانی را با سه هزار سوار نعین نمود که کینه<sup>(۱)</sup> نقار از منداهر بکشد -  
 علی قلی بدآنجا رفته بدیهی که آن منداهر متوطن بود تاخت - اتفاقاً  
 کارخیر پسر آن منداهر بود منداهران بسیار جمع شده بودند - آنها بجنگ  
 پیش آمدند - ایام زمستان بود - سپاه سلطانی تمام شب راه رفته سحرگاه  
 بدآنجا رسیدند - از سرما دست بسته گشته که کجا کشیدن نتوانستند -  
 منداهران در خانهای خود از پیش آتش - گرما گرم برخاسته بجنگ  
 درآمدند آن چنان کانداری کردند که سپاه را طاقت ایستادن نماند - اکثر  
 مغلان نامدار بروی میدان افتادند - اگرچه<sup>(۲)</sup> علی قلی در تردد تقصیر نکرد -  
 اما منداهران نگذاشتند که گرد دیه کسی بگردد - سپاه از آنجا  
 برگشته در جنگلی درآمده همه بسیار جمع نموده سوختند - سپاه  
 از سرما آسوده شدند - باز بران دیه تاختند - اما سودی<sup>(۳)</sup> نکرد - چون  
 خبر در بانی پتھه بحضرت گیتی ستانی رسید ترسم<sup>(۴)</sup> بهادر و نورنگ بیگ را  
 با چهار<sup>(۵)</sup> هزار سوار و پیلان بسیار نامزد کرد - ایشان شبشب خود  
 را بدآنجا رسانیدند - اتفاقاً در آن شب کار خیر منداهران دیگر بود -

(۱) در نسخه ح ، نعین نمود که غوررسی او نماید او بدآنجا رسید بدیهی که آن منداهر ،

و لفظ نقار تکرر اول ، رای مهمله بمعنی کینه و عادت - عات اللغات صفحه ۴۷۵

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، علی قلی تردد نمود بخائی نرسید ،

(۳) در نسخه ح ، تاخته منداهران کانداری کردند چون حر ،

(۴) در نسخه ج ، رسم بهادر ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، باشش هزار سوار ،

شراب خورده در عیش بوندد - آخر شب مغلان سه فوج طیار ساخته - ترسم بهادر فوج بغروب رویه و علی قلی بجانب شرق ایستاده و نورنگ بیگ بطرف شمال تمک بسته - ترسم بهادر از طرف مغرب آمده خود را نمودار کرد - منداهران از شکستن علی قلی چیره شده بجنگ در آمدند - ترسم بهادر آنچه قرار یافته بود پشت داده روان شد - منداهران دنبال کردند - چون یک گروه دیه را گذاشتند - نورنگ و علی قلی چون بلای ناگهانی بران دیه افتادند و آتش زدند و قتل عام کردند - منداهران آتش را دیده باز بجانب دیه دویدند - ازان طرف ترسم بهادر برگردید - سپاه سلطانی ایشان را در میان گرفته دست به تیغ بردند - قریب هزار آدمی بقتل رسید و نزدیک هزار زن و بچه آنها باسیری آمدند - و جوی خون روان شد - و از سرها<sup>۱</sup> تودها برآمد - آن منداهر<sup>۲</sup> زنده دست گیر آمد - فسخ نامه آن دیه بحضرت گیتی ستانی فرسنادند - و آن دیه را برابر خاک ساخته<sup>۳</sup> که یک صد و سی سال برآمد آن دیه ویران ماند باز آباد نشد - الغرض امرایان غنایم فتح برداشته بپابوسی سریر آستان نظیر - رکاب گران گردانیدند - آمده غنایم فتح را یک بیک پیش تخت گذرانیدند - گیتی ستانی آن همه زنها دید - بیست

(۱) در نسخه ح ۰ از سرها حرم حرم آمده - چون سپاه را فتی چیر میسر شد آن دیه را برابر خاک ساخته .

(۲) در الٹ جلد پنجم صفحه ۳۱ - ص ۳۲ و موهی ریده دست گیر آمد .

(۳) در نسخه الف و ب ۰ و آن دیه با الی یوما از برگه کهنیل ( کینیل ) که یک صد

و شصت سال برآمده حراب افتاده است .

تن . خدمت تخت داشته باقی همه را با ما بخشیدند - آن منداهر را که زنده آورده بودند نیم تن او را بخاک فرو برده تیر باران کردند - آن چنان رعب سپاه شاهی در دل مردم هند افتاد که بعد ازان کسی دم مخالفت نزد - و سر از فرمان نبرد .

بعد ازان حضرت گیتی ستانی دو ماه در نواحی دهلی بسیر و شکار بسر برده با گره آمد - و شاهزاده والا اقبال محمد همایون میرزا را با لشکر گران در صوبه <sup>(۱)</sup> سنبل تعین فرمود - که بعد عد روانه شود - گویند شی در زمستان حضرت پیاله نوش جان کرده بودند - بواسطه کاری محمد همایون مبرز را طلبید - چون آن نونال بوسنان شاهی بحضور آمد - گیتی ستانی چون مست بودند سر ببالین نهاده در خواب رفتند - شاهزاده همچنان دست بسته ایستاده ماند - چون نیم شب گیتی ستانی از خواب برآمد ایشان را ایستاده دیدند - فرمودند که تو کی آمدی - شاهزاده عرض نمود وقتی که حضرت مرا یاد فرموده بودند - پادشاه را یاد آمد - بسیار رضامند شدند - فرمودند که اگر خدای تعالی ترا تخت و افسر نصیب گرداند برادران را نکشی - اغماض فرمائی - شاهزاده سر بر زمین نهاد و قبول نمود - بعد ازان بخطاب والای ولی عهدی سرفراز و خوشدل ساخته رخصت ارزانی فرمودند <sup>(۲)</sup> - و ازان وجه بود که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال صد گونه بی ادبی کردند

(۱) در نسخة الف « سنهل »

(۲) در نسخة ح « رخصت ارزانی فرمودند » و ازان تکسری در بدن مبارک .

و بجنگ پیش آمدند چون ایشان بر آنها ظفر یافتند آن افعال ناشایسته ایشان بخاطر نیاوردند - چون بحضور می آمدند صد چندان التفات می فرمودند - و کرده ایشان گاهی بر روی ایشان نمی آوردند - الغرض شاهزاده را با لشکر گران در صوبه سنبل که ماوای مواس بوده فرستادند - بعد دو سه ماه تکسری در بدن مبارک حضرت گیتی ستانی ظاهر شد - دران باغ که بر لب آب جوی ساخته بودند بردند - امیر نظام الدین خلیفه بتداوی ایشان قیام می نمود - و کار و بار پادشاهی نیز سرانجام می داد - چون اثر بیماری<sup>۱۱</sup> تزیاد شد در دل آورد که حالات مرض<sup>۱۲</sup> آشنایی باین نمط رسید فکری باید کرد که این ملک در خاندان صاحبقران ماند و به بیگانه انتقال ننماید - الغرض چون بیماری حضرت کشور ستانی روز بروز زیاده بود بقضای الله سبحانه و تعالی در<sup>۱۳</sup> روز جمعه بتاریخ چهارم سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه

(۱) در هر دو سحه الف و ب . چون تکسر روز بروز زیادت می شد - در دل ،

(۲) در اکبرنامه فردوس مکانی برای سلطان نادر و جت آشنایی برای همایون بادشاه

استعمال کرده - اما این حا از جت آشنایی مراد بار پادشاه است .

(۳) در سحه الف و ب . تاریخ ۹ بهم دی الحجه سه ( سه مذکور نیست و در هر دو

سحه بیاض است ) - و در طقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ نوشته ، در پنجم جمادی الاول

سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه از محنت سرای اس عالم قدس شتافته - ایام سلطنت این

شهریار گیتی مدار سی و هشت سال بود - ازین جمله در هندوستان پنج سال - در س دوازده

سلطنت رسید - و در پناه سالگی جهان را پدرود کرد ، و در فرشته جلد اول صفحه ۳۹۳

نوشته ، روز دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه داعی حق را ایک اجابت

گفت ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۱۸ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت سنه

وفات داده ،

در آگره ازین جهان فانی به بهشت جاودانی <sup>(۱)</sup> خرامید -  
 أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ

### محمد <sup>(۲)</sup> همایون بادشاه

راویان اخبار و داهیان آثار از گلستان <sup>(۳)</sup> معدن الاخبار چنین  
 گل چیده اند که چون بتاریخ چهارم آبان سنه ۹۳۷ سبغ و ثلاثین  
 و تسعمائه شاه کشور ستانی در آگره از جهان فانی رفت - امیر نظام  
 الدین خلیفه که دران وقت صاحب اختیار و مدار کارخانه سلطنت برو  
 بود از شاهزاده جوان بخت محمد همایون میرزا بواسطه بعضی امور که در  
 معاملات دنیاوی واقع میشود بیم و هراس داشته - بسلطنت ایشان  
 (۱) و در سخته الف و ب « خرامید - اربین گلشن خار دار تحت سوی گلزار جنت  
 رَحِمَ كَشِيدُ التَّوْفِيقِ مِنْ اللَّهِ الْوَدُودُ »

(۲) در سخته ح محمد همایون مادشاه

خلال الدین محمد اکبر ساهراده	محمد حکیم ساهراده	میرزا کامران برادر	میرزا عسکری برادر
میرزا همدال برادر	بزم حان	حواجه معظم	بابا دوست
محمد حیدر	میرزا قلی	علی قلی شیبانی	حسن قلی
اسکندر حان	شاه ابو المعالی	حضر حان	اسکندر خان
حواجه بردی	ساده بداغ حان	کمان حان	حواجه قلی
عمر رنگ دیوانه	بولاد رنگ	احمد رنگ	ابراهیم رنگ

(۳) معدن الاخبار یا معدن اخبار احدى از نصیف احمد بن بهل بن حال کم گو المشتر  
 تکوین است - در عهد سادات جهانگیر بن اکبر شاه در سنه ۱۰۲۳ یک هزار و بست و سه نالیف  
 شده و مشتمل بر تاریخ عالم از حضرت آدم علی سبیا و علیه السلام تا جهانگیر است - ببینید  
 فهرست کتب خطی برتس میوزیم از داکتور ریو - جلد دوم صفحه ۸۸۸ "

راضی نبوده - و دیگر شاهزاده‌ها دور بودند - چون مهدی خواجه داماد حضرت فردوس مکانی جوانی سخی و باذل بامیر خلیفه رابطه اتحاد داشت خلیفه قرار داد که او را بیادشاهی بردارد - این سخن در مردم شهرت یافت - همگان بسلام او می رفتند<sup>(۱)</sup> - روزی مهدی خواجه بدربار آمده بود - اتفاقاً امیر خلیفه بدیدن او رفته و او در خرگاهی تنها بوده - بغیر از خلیفه و خواجه مهدی و مقیم هروی دران خرگاه نبوده - چون ساعتی برآمد امیر خلیفه رخصت شد - مهدی خواجه تا در خرگاه مشابعت نموده درمیان در ایستاد - خواجه مقیم رعایت ادب نموده در عقب او ایستاده ماند - بنابر آنکه مهدی خواجه نشاء جنون داشت از بودن او خالی الذهن شد - بعد وداع خلیفه دست بر ریش خود کشید و گفت اِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى تَرَا پُوسْت بَکَنَم - بمجرد گفتن از بودن مقیم هروی خبردار شد - او را با محبت گفت<sup>(۲)</sup> هی تاجیک - مصرع

زبان سرخ سرسبز بر باد می دهد

(۱) در نسخه ح - سلام او می رفتند - مهدی خواجه این معنی دریافته سلوک پادشاهانه نمود گرفت - در رمان اشتداد مرض حضرت فردوس مکانی روزی مهدی خواجه بدربار آمده - اتفاقاً امیر خلیفه ، و در نسخه الف - سلام او می رفتند روری مهدی خواجه بدربار آمده بود - قطع نمط محیی بر روی کار آورد - اتفاقاً امیر خلیفه نشست - بعد ازان خواجه مقیم هروی آمد - چون ساعتی برآمد ،

(۲) در نسخه الف - هی تاجیک زبان سرخ سرسبز می دهد ، و در نسخه ح - رمان سرخ سرسبز بار می دهد ، در فرهنگ آندراج جلد دوم صفحه ۲۶۵ نوشته - « رمان سرخ معروف - مرزا عبدالمی قبول -

سرسبز از زبان سرخ خود بر باد داد آن کس ، که با اهل سخن چون طوطی از تقلید سر بر زد



بعد ازان خواجه مقيم رخصت گرفته برون آمد - و بسرعت خود را بخليفه رسانيد - و گفت باوجود محمد همایون ميرزا و ديگر برادران رشيد چشم از حلال نمکی پوشيده می خواهيد که اين دولت به بيگانه انتقال نمايد - هرآينه نتيجه آن بغير ازين نخواهد بود - و سخن مهدی خواجه بيان نمود - خليفه در ساعت کسی بطلب محمد همایون ميرزا که در سنبل بوده فرستاد - و يساولان را فرمود که مهدی خواجه را بگویند که بخانه خود برويد - دران وقت مهدی خواجه خوانچه طعام کشيده بود و سفره گسترده - يساولان از پی بهم آمده خواه ناخواه او را بخانه اش فرستادند - بعد ازان امير خليفه منادی کرد - که کسی بسلام مهدی خواجه نرود - و او نیز بدربار نيايد - درين اثنا شاهزاده محمد همایون از سنبل رسيد - بسی امير نظام الدين خليفه که وکیل و رکن السلطنت بود در نهم جمادی الاول سنه ۹۳۰ هجری قمری و هفت بر تخت جلوس نمود<sup>(۱)</sup> - و لوازم نثار و ايثار بتقدیم رسانيد - امرا و اعيان حضرت از مراجع خسروانه سر بلند گشتند - و مناصب و اشغال که

(۱) در طغات اکبری جلد دوم صفحه ۲۹ بر همین تاريخ و سن ذکر شده و نیز ارقام يافته که بر تخت سلطنت و مسد ایالت جلوس فرموده آگره را رشک عالم ساخت - در اکثر نامه جلد اول صفحه ۱۲۱ می نویسد که ولادت ما سعادت حضرت جهان بانی جت آشیانی (همایون نادشاه) شب سه سه چهاردهم ماه ديهعه (۹۱۳) هجری قمری و سیزده در اَرک کال از هن مقدس ماهم بیگم واقع شد - و آن هفت پناه سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند - و قتیکه فردوس مکانی (بابر نادشاه) پیرش فریدان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال داشتند آن عصمت قباب را در حاله عقد درآورده بودند انهی ملخصاً

در زمان فردوس مکانی داشتند بحال خود و دستور سابق مقرر داشت -  
و هریک را بناییتی تازه و لطفی مجدد خوشدل ساخت .

در همان ایام میرزا هندال از بدخشان رسید - بانواع الطاف  
نوازش یافت - و بانعام خزانه از خزاین سلاطین سلف که بدست افتاده  
بود مباحی گشت - چون زر بکشتی تقسیم کردند گشتی زر تاریخ<sup>۳۷</sup>  
شد - فی الجمله تقسیم ولایت نیز کردند - میوات<sup>۱۱</sup> بجاگیر میرزا هندال  
مقرر شد - و پنجاب و کابل بمیرزا کامران - و سرکار سنبل<sup>۱۲</sup> بمیرزا  
عسکری - و هرکس از امرا بزیادتی جاگیر و ادرار سرفراز گشت -  
سرانجام مهام سلطنت داده رایات جاه و جلال بجانب قلعه کالنجر<sup>۱۳</sup> در  
حرکت آمد - راجه آنجا از راه عبودیت پیش آمده داخل دولت  
خواهان گردید - چون دران ایام سلطان محمود پسر سلطان سکندر لودی

(۱) در نسخه ح « ولایت نمودند میوات بجاگیر میرزا کامران و سرکار سسل مرزا عسکری  
را عایت شد هرکس از امرا ، و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ ، سرکار الور بمیرزا هندال  
مکرمت فرمودند » - و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ ، میوات بجاگیر میرزا هندال  
مرحمت شد ، و الیث جلد پنجم صفحه ۱۸۹ نوٹ (۱) نوشته که الور و میوات هر دو یک اند  
(۲) در نسخه الف « سنبل »

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۲۳۲ ، بعد از انتظام مهمات قلعه کالنجر لشکر  
کشیده مسخر ساخت ، و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ ، بعد از پنج شش ماه تسخیر قلعه  
کالنجر متوجه شدند - و وریب یکده آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ  
شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد ،

باغواى بيز<sup>(۱)</sup> و بايزيد از امرای افغان بگلبه و استيلا<sup>(۲)</sup> علم مخالفت بر افراخه ولايت جونپور و نواحى آن فرو گرفته بود - ازان جا رايات جهانکشای بدفع و رفع او نهضت فرمود - و بفتح و فيروزی منسوب شد - و هم رکاب کامياب و کامرانی با گره معادت نمود<sup>(۳)</sup> - و جشنی عظيم ترتيب داد - و هر يك از امرا و اعبان سلطنت بخلعتهای فاخره و اسپان باد رفتار سرفراز گشتند - گویند که دران بزم عالی دوازده هزار کس از امرا از<sup>(۴)</sup> بالا پوشها<sup>(۵)</sup> به تکمه مرصع کاری زر دوز بانعام ممتاز شدند - از انفاقات غریبه آنکه دران ایام محمد زمان بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (بايقرا) که سابق از بلخ پناه بحضرت فردوس مکانی آورده بود داعیه مخالفت نمود - گرفتار<sup>(۶)</sup> گشت - او را مشغله بیانه داده بودند حکم میل فرمودند - مردم یادگار بیگ چشم او را از آسیب میل محافظت نمود - در اندک زمانی از حبس فرار نموده پناه بسطان بهادر گجراتی برد

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ «س بايزيد و امرای افغان» و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ «در سه (۹۳۹) هجری و سی و نه «س و بايزيد»

(۲) در نسخه الف «افغانان اسلای علم»

(۳) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ «سلطان حسد برلاس را جونپور و آن حدود مرحت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند»

(۴) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۳ «دوازده هزار کس از امرا بانعام خلعت ممتاز شدند - ازان جمله دو هزار کس بالا پوشها به تکمه مرصع زردوزی شرف اختصاص یافتند»

(۵) در نسخه الف «از امرا بالا پوشها» تکمه زردوز بام خلعت، در نسخه ج «دوازده هزار بالا پوشها»

(۶) در نسخه الف و ب «گرفتار شد و او را به بیانه فرستاد و حکم»

هم دران ایام محمد سلطان میرزا<sup>(۱)</sup> با دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا بقنوج رفته بنیاد مخالفت نمود - حضرت همایون شاه مکاتبات محبت اسلوب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان نمود - سلطان مذکور از تکبر و تجبر جواب ناملایم داد و سرکشی نمود - غیرت و حمیت بادشاهانه در حرکت آمد - عزم گجرات و گوشمال سلطان بهادر در ضمیر الهام پذیر مصمم ساخت

درین اثنا رایات نصرت آیات بطرف گوالیر نهضت فرمود - دو ماه آنجا در سیر و شکار گذرانیده معاودت فرمود - اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه - قلعه چتور محاصره نمود - و با رانا سانکا محاربه داشت - و تاتار خان لودی را که از امرای کبار ایشان بود از روی کمال دلیری به تسخیر قلعه بیانیه و نواحی آن فرستاد - و او قلعه بیانیه را بتصرف در آورده<sup>(۲)</sup> تا آگره دست اندازی نمود - آنحضرت - میرزا هندال را بدفع او نامزد کرد - اکثر لشکر او از خبر یافتن میرزا هندال متفرق و پریشان شدند - او با سه صد کس در برابر آمد - و بر فوج خاص میرزا تاخت و حرب صعب نمود - با تمام همراهیان کشته گشت - بیانیه و مضافات آن بتصرف درآمد - سلطان بهادر از شنیدن این خبر حیران و سراسیمه شد \*

(۱) در نسخه الف و ب « دران ایام سلطان محمد میرزا و پسر خورد الغ میرزا فرار

نموده بقنوج » \*

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ « تا آگره دست انداز کرد » \*

دریر. وقت پادشاه گوشمالِ سلطان بهادر بخاطر آورد و از آگره<sup>(۱)</sup> متوجه گشت - درین حال سلطان بهادر مرتبهٔ دوم از گجرات آمده به محاصرهٔ چتور اشتغال داشت - همدین سال<sup>(۲)</sup> میرزا کامران از لاهور بقندهار رفته فتح نمود - تفصیل این اجمال آنکه چون شاه طهماسب حکومت هرات را از<sup>(۳)</sup> اگر نواز شاملو تغیر داده نامزد صوفیان خلیفه ساخته بود - اگر نواز - سام میرزا برادر شاه را اغوا کرده بر سر قندهار برد تا به بهانهٔ فتنه قندهار گریزگاهی جهت خود بهم رساند - خواجه کلان بیگ که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود محصور گشت - و سام میرزا و اگر نواز هشت ماه قلعهٔ قندهار را محاصره نمودند - اما خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دان بود قزلباشان را کاری پیش نرفت - کامران میرزا بکومک خواجه کلان بیگ از لاهور روان شد - در نواحی قندهار با سام میرزا مصاف داد - بتدبیر خواجه و کاردانی او ظفر یافته اگر نواز در معرکه گرفتار گردید - و سام میرزا شکست یافته پیریشان حال پیش شاه رفت - چون سلطان بهادر از توجه رایات جهانکشای آگاه شد قرعهٔ مشورت در میان انداخته - اکثر لشکریانش گفتند که ترک محاصره باید نمود - صدر خان که بزرگترین امرای او بود گفت

(۱) تاریخ این توحه هماونی را اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۶ حمادی الاول تا صد

و چهل و یک ذکر کرده

(۲) در نسخه الف «میرزا کامران لاهور و قندهار فتح نموده»

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ «اگر نواز حاکم نادر داده»

که ما کفار را محاصره نموده‌ایم درین زمان پادشاه مسلمانان بر سر ما آید - حمایت کفار کرده باشد - این معنی تا قیام قیامت در میان مسلمانان گفته خواهد شد - بهتر آنست که استقامت نمائیم - چه گمان ما آنست که آن حضرت درین وقت بر سر ما نیاید - چون آنحضرت در سارنگپور از بلاد مالوه رسیدند این سخن بعرض رسانیدند - سبب توقف شد تا سلطان بهادر قلعه<sup>(۱)</sup> چتور را بکشاد - و غنایم بسیار یافت - بشکرانه این فتح طوی عظم ترتیب داد - آنچه یافته بود بلشکریان انعام داده متوجه جنگ حضرت شد - آن حضرت نیز بشنیدن این خبر فتح بجانب او کوچ کرده - در نواحی مندسور که از توابع مالوه است هر دو لشکر بیکدگر رسیدند - هنوز خیمه نزده بودند که سید علیخان و خراسانخان که هراول سلطان بهادر بودند از صدمه افواج قاهره شکست خورده بساطان بهادر پیوستند - لشکر گجرات بیدل شده فرود آمد - سلطان بهادر با امرای خود در باب جنگ مشورت کرد - صدر خان گفت که<sup>(۲)</sup> فردا صف جنگ باید کرد - چه سپاه ما از فتح چتور قوی دل شده اند - و هنوز لشکر مغل گیراگیر نرسیده - رومی خان که صاحب اختیار توپخانه سلطان بهادر بود گفت که در جنگ صف توپ بکار نمی آید - و توپخانه بسیار بهم رسیده که بغیر از قیصر روم

(۱) از مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۲۵ معلوم می‌شود که قلعه چتور در نهد

و چهل و یک مفتوح شد

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۳ « فردا جنگ صف باید کرد » .

چنین توپخانه کسی ندارد - صلاح در آنست که بر گرد لشکر خود خندق زده هر روز جنگ انداخته شود - لشکر مغل چون برابر آید از ضرب توپ اکثر هلاک خواهند شد - سلطان بهادر را رای او پسندیده آمد - گرد اردوی خود خندق کافتند - مدت دو ماه هردو لشکر در مقابل بودند - اکثر ایام جوانان کار طلب بیرون آمده تلاش می نمودند - مغلان در برابر توپ کمتر می رفتند

درین اثنا آن حضرت افواج قاهره تعیین فرمود - اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره نموده منع آمدن غله و کاه و هیمه نمودند - چون چند روز بدین منوال گذشت - در اردوی سلطان بهادر قحط شد - و غله نایاب گشت - <sup>(۱)</sup> اسب و شتر و مردم هلاک شدند - سلطان بهادر چون دانست که لشکر گجرات بیدل شده دیگر توقف موجب گرفتاریست با پنج کس از امرای مقرب یکی قاسم خان و دویم قادر شاه که حاکم مالوه بود <sup>(۲)</sup> و سه کس دیگر از عقب سرا پرده برآمده <sup>(۳)</sup> بطرف مندو گریخت - و لشکریان چون از فرار سلطان خود آگاهی یافتند هر کسی بطرفی فرار نمود - تاریخ این واقعه ذل بهادر <sup>۱۴۲۹</sup> یافته اند - القصه آن حضرت از فرار او آگاهی یافته بتعاقب ایشان سوار شد - بصدر خان که بجمعیّت بسیار

(۱) در هردو نسخه الف و ب « نایاب گشت و علی که دران نزدیک بود تمام شد -

بشتر مردم ازان لشکر هلاک گشتند - لشکر گجرات بیدل شد - سلطان بهادر چو دانست ، »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « مالوه بود و دولت خان و الغ خان از عقب ، »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « جانب مالوه گریخت ، و در نسخه ج « ماندون ، »

براه ماندو می‌رفت رسید - بگان آنکه سلطان بهادر است قصد او نمود - دران وقت که آنحضرت را خبر شد جز سه چهار هزار سوار همراه نبود - باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند - بسیاری از لشکریان گجرات بقتل رسیدند - آن حضرت تا پائین قلعه ماندو تعاقب نمود - سلطان بهادر در قلعه ماندو حصارى شد - چند روز محاصره امتداد یافت - آخر سپاه ظفر پناه شبى قلعه برآمدند - سلطان بهادر در خواب بود که غوغا بلند شد - گجراتیان مضطرب شده رو<sup>(۱)</sup> براه گریز آوردند - سلطان بهادر با چار سوار دران شب براه گجرات رفت - و صدر خان<sup>(۲)</sup> و سلطان عالم در قلعه سونگ که نواحى قلعه ماندو بوده پناه آوردند - بعد از یک روز بیرون آمدند -<sup>(۳)</sup> صدر خان که زخمى بوده ملازم آن حضرت گشت - سلطان عالم را بی بردند

بعد آنحضرت از قلعه ماندو یابان آمده متوجه گجرات گشت - و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چانپانیر داشت با خود گرفته به احمدآباد روانه گشت - آن حضرت بقلعه چانپانیر رسید - سلطان بهادر طاقت نیاورده از احمدآباد گریخته بطرف کنهیاچ<sup>(۴)</sup> رفت - و احمدآباد (۱) در نسخه الف «رو براه آوردند - سلطان بهادر با چهار هزار سوار براه گجرات رفت ،»

(۲) در نسخه ح «صدر خان قلعه ، در طبقات اکبری صفحه ۳۳ ، قلعه سونگر ،

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۳ صدر خان را که زخم دار بود بد کردند و سلطان عالم

را بی بردند - بعد ازان صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد ، در نسخه الف «خان عالم را بی بردند ،»

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳۳ «کبایت ،»



تصرف در آمد - غارت و تاراج یافت - و غنائیم بسیار بدست سپاه آمد - باز آن حضرت تعاقب سلطان بهادر نمود - چون (سلطان بهادر) بکنه‌های رسید اسپان مانده شدند - اسپان تازه تبدیل نمود - (و به بندر دیب رفت) - آخر آن حضرت بهمان روز که بهادر رفته بود بکنه‌های رسیدند - روز دوم شخصی برسم دادخواهان بر سر راه آمده فریاد نمود که امشب مردم اطراف و نواحی بر شما شبخون خواهند افتاد - آن حضرت فرمودند که ترا مهربانی باین لشکر از چه پیدا شد - در جواب گفت که پسر من دستگیر است خواستم که حق بر شما ثابت کنم و پسر خود را خلاص سازم - آن شب تمام لشکر در کمال احتیاط گذرانید - قریب صبح شش هزار سوار و پیاده شبخون آورد - لشکریانی که آگاه بودند از خیمه‌ها بر آمده<sup>(۱)</sup> در اردو جمع شدند - آنچه بیرون اردو بود بغارت رفت - چون صبح شد مغلان از اطراف و جوانب گجراتیان را در میان گرفته و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند - جام فیروز که سابق حاکم نژده بود و از لشکر ارغون شکست یافته بگجرات آمده دختر خود را بسطان بهادر داده بود - بوقت شکست سلطان بهادر بدست لشکریان آن حضرت گرفتار شده بود - دران شب محافظانش بمظنه آنکه فرار نمایند بقتل رسانیدند :

روز دیگر اردوی شاهی بجانب قلعه جانیانیر کوچ کرد - آن قلعه محصور شد - و اختیار خان که ضابط آن قلعه بود لوازم حصار داری

(۱) در نسخه ج «خیمه‌ها برآمده حردار شدند در اردو بهارت افتادند» در طبقات اکبری

صفحه ۳۵ «از خیمه بیرون آمده در بیرون اردو جمع شدند و آنچه اردو بود بغارت رفت»

آورد - روزی آن حضرت به نواحی قلعه سپهر می فرمودند - نظر  
 جمعی افتاد که از جنگل بیرون آمده این لشکر را دیده باز بختل  
 خریدند - آن حضرت جمعی را فرستاد که چندی از آنها بسته آوردند -  
 معلوم شد که بوسیله زمینداران (نواحی) غله و روغن در قلعه در  
 می آوردند - درین محل کوه بغایت بلند - یک انداز و تیغه دار بود -  
 آنحضرت بنفس نفیس بهمان راه که غله بالا می کشیدند تشریف بردند -  
 و باحیاط ملاحظه آن محل نموده باز مراجعت نمودند - بخاطر اشرف  
 اقدس رسید که ازین طرف قلعه - بواسطه محکمی و استحکام کوه -  
 اهل قلعه را جمعیت خاطر بوده پاسبانی کمتر می نمایند - میخ پولاد بسیار  
 ساخته - دران روز جنگ از هر طرف انداختند - با سه صد کس  
 بهمان راه میجا را چپ و راست محکم کرده بالا رفتن شروع کردند  
 و می رفتند - چون خاطر مردم قلعه ازان طرف جمع بوده آگاهی  
 نیافتند - و سه صد کس<sup>(۱)</sup> که آخر ایشان بیرم خان بوده بالا رفتند -  
 آنحضرت بنفس نفیس خود بالا برآمد -

(۱) در سعه الف و سه کس که آخر ایشان بیرم خان بوده بالا رفتند، در اکبر نامه  
 جلد اول صفحه ۱۳۷ «محکم عالی میجای آهین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - فاصله یک گز  
 چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی  
 برآیند - سی و نه نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرم خان بموقف  
 عرض رسانید که این مقدار بوقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند - آنگاه خود متوجه  
 شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرم خان حضرت جهانبانی خود بدولت  
 و انبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند و در طبقات اکبری صفحه ۳۶ سی و نه  
 کس که آخرین ایشان بیرم خان بود - چون به بالا رفتند آنحضرت بیر بنفس نفیس به بالا  
 برآمدند »

شجاعت مهین زیور آدمی است . نماینده جواهر آدمی است  
 بود فخر مردان ز سر باختن رسد پردلان را سر انداختن  
 تا طلوع آفتاب آن سه صد کس بدرون قلعه درآمدند - و همین موضع  
 محل انبارهای روغن و غله بود - چون روشنی شد مردم لشکر یکباره  
 متوجه قلعه شدند - آن حضرت از بالای قلعه تکبیر گویان متوجه دروازه  
 شدند - دروازه را بروی لشکر کشادند - و قلعه بآن استحکام مفتوح  
 شد - و اختیار خان بقلعه ارک که بمولیان<sup>(۱)</sup> مشهور است پناه برد -  
 و اکثر اهل قلعه بقتل رسیدند - و بسیاری از<sup>(۲)</sup> زنان جوان خود را  
 از قلعه انداختند و هلاک شدند - و اختیار خان<sup>(۳)</sup> پایان آمده  
 آن حضرت را ملازمت نمود - چون از گجراتیان - بفضل ممتاز بوده  
 تربیت یافته داخل ندیمان خاص شد - و خزاین پادشاهان گجرات که  
 بسالهای دراز اندوخته بودند بنصرف درآمد - بلشکریان قسمت شد -  
 امتعه و اقمشه از روم<sup>(۴)</sup> و زنگ و خطا و اکاف عالم جمع شده بود

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۳۸ « اختیار حان ار حانی که بود بالاتر بر سر  
 کوهچه (که انرا موله گوید) بر آمده محصّس شد و یکی از فضلا تاریخ این فتح اول هفته ماه  
 ۹۴۳  
 صفر یافته است » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ « اختیار حان بقلعه ارک که بمولیا  
 مشهور است پناه برد »

(۲) در نسخه الف و ب « ار ساکان آن خود را »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « اختیار حان بامان بیرون آمد »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « روم و فرنگ و خطا »

بدست لشکریان افتاد - بواسطه آنکه زر و اسباب بی نهایت بدست سپاهیان افتاده بود دران سال هیچ کس متوجه تحصیل ولایت گجرات نشد - رعایای گجرات کس به نزد سلطان بهادر فرستاده پیغام داد که چون اکثر پرگنات گجرات گماشته مغل ندارد - اگر فوجی تعیین شود مال واجبی خود را واصل سازیم - سلطان بهادر غلام خود را که عماد الملک نام داشت و شجاع ترین امرا بود فرستاد - چون نزدیک احمد آباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار برو جمع آمده - چنانچه پنجاه هزار سوار فیا س می کردند - در ظاهر احمد آباد نزول کرد و در تحصیل زر شد .

چون این خبر بعد فتح چانپانیر بآنحضرت رسید زر بسیار از غنایم گجرات کُرت ثانی بر سپاهیان بریخت و چانپانیر را به تردی بیگ سپرده متوجه احمدآباد شد - میرزا عسکری را با میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ هراول لشکر ساخته از خود یک منزل پیشتر روانه نمود - در نواحی محمود آباد <sup>(۱)</sup> که دوازده گروه از احمد آباد است عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرد و شکست یافت - و بسیاری از <sup>(۲)</sup> لشکر او بقتل رسید - این ضعیف از پدر خود که دران زمان وزیر میرزا عسکری بوده شنید که در نیمروز که هوا در غایت حرارت

(۱) در نسخه الف «واجی محمود اباد و جریر عمادالملک با میرزا عسکری» ار اگر نامه صفحه ۱۳۰ معلوم می شود که این جنگ میان قصبه رباد و محمود اباد واقع شد و شکست بر میرزا عسکری افتاد .

(۲) در نسخه ج «بسیاری از طرفین بقتل»

بوده گجراتیان از احمدآباد سرعت رسیدند - میرزا را آراستن فوج میسر نشد - با معدودی چند در خاربند زقوم خود را محکم ساخته ایستاد - گجراتیان بمیرزا نپرداختند و متوجه بغارت شدند - غنایم بسیار گرفته پراگنده شدند - درین اثنا میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ با فوجهای خود نمایان شدند - گجراتیان رو بفرار آوردند - و میرزا عسکری از خاربند بیرون آمد - علم و نقاره خود را برپا ساخته تا احمدآباد تعاقب آنها کرده زیاده از <sup>۱۱</sup> دو هزار آدمی دران معرکه بقتل رسیدند - القصه بعد از فتح آنحضرت احمدآباد را با توابع بجایگیر میرزا عسکری داد - و نهرواله و پتن بمیرزا یادگار ناصر - و بهروج بامیر هندو بیگ و چانایر به تردی بیگ <sup>۱۲</sup> و بروده بقاسم حسین بیگ مرحمت شد - و خان جهان شیرازی و دیگر امرا بکومک ایشان مقرر کردند - آنحضرت از آنجا بکامیابی و اقبال بطرف برهانپور تشریف برد و از آنجا بماندو رفت

(۱) در نسخه الف و ب ، ده هزار ، در طقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۸ ، زیاده بر دو هزار آدمی دران معرکه قتل رسیده بود .

(۲) در نسخه الف ، تردی بیگ ، و موسم بروده ، قاسم بیگ ، در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۳۱ ، پس را بمیرزا یادگار ناصر عایب فرمودند و قاسم حسین سلطان را بروج و بوساری و نندر سورت عایب فرمودند و دوست بیگ ایشک آفا کبایت و بروده یاف و محمود آباد بمیرزا چونکه نهاد اختصاص گرفت ، و در همایون نامه مصحفه گلبدن بیگ صفحه ۳۹ ارقام یافته ، احمدآباد را بمیرزا عسکری عایب فرمودند - و بهروج را قاسم حسین سلطان دادند و پتن را به یادگار ناصر میرزا دادند .

بعد از مدتی یکی از امرای سلطان بهادر در طرف نوساری که قریب سورت است جای محکم پیدا ساخته در مقام گرد آوردن لشکر شد - و نوساری را بتصرف در آورد - رومی خان از بندر سورت با خان جهان منفق گشته بر سر بهروج آمدند - قاسم حسین طاقت نیاورده بچاپانیر گریخت - و همچنین گجراتیان از اطراف و جوانب آغاز بنی و طغیان کردند - از هر طرف خلل برخاست - اتفاقاً شبی میرزا عسکری بر زبان آورد که پادشاه ظلّ اللّهم - غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر قاسم حسین بوده آهسته گفت که هستی اما<sup>(۱)</sup> خوش مستی - همنشینان او خنده کردند - میرزا خنده ایشان معلوم نموده در غضب شده غضنفر را در زندان سرا فرستاد - او از حبس گریخته نزد سلطان بهادر رفت - و او را بآمدن احمد آباد ترغیب نموده گفت که من از کنکاش مغلان خبردارم که همه قرار بفرار داده بهانه می جویند - مرا مقید داشته بر سر مغل روید - اگر مغلان<sup>(۲)</sup> بجنگ اقدام بنمایند مرا بسیاست رسانند - سلطان بهادر باتفاق زمینداران ولایت سورت متوجه احمد آباد گشت

درین وقت امیر هندو بیگ میرزا عسکری را بران داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده لوای سلطنت بر افرازد تا سپاهیان در

(۱) در نسخه الف «اما خود نیستی» ای در حالت خودی و هشیاری نیستی و در نسخه ح «غضنفر که از کوکهای مرزا و برادر قاسم حسین بوده است ما همنشینان حده می کرد میرزا حقیقت خنده معلوم نموده»

(۲) در نسخه ج «اگر مغلان همه تحت اقدام بیایند»

ملازمت و جان سپاری نمایند - میرزا عسکری قبول<sup>(۱)</sup> ننمود - و همدستان نشد - آخر<sup>(۲)</sup> الامر بعد رد و بدل قرار بر فرار افتاد - میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امیر هندو بیگ و امرای دیگر از احمد آباد (برآمده) در عقب اساول<sup>(۳)</sup> محاذی سرکیج لشکرگاه ساختند - سلطان بهادر در سرکیج فرد آمده بود - اتفاقاً از لشکر میرزا عسکری توپ انداختند - بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کرد - سلطان بهادر مضطرب شده غضنفر را بحضور طلبیده در مقام سیاست ایستاده نمود - غضنفر عرض نمود که تا وقت صف آرایی مرا موقوف دارید - که بمن خبر رسیده که میرزا عسکری امشب فرار خواهد کرد - چون شب شد میرزا باتفاق امرا چادرهای زیادی را گذاشته روانه چانپانیر شد - در ده کروهی رفته فرود آمد - سلطان بهادر تعاقب نموده خود را نزدیک رسانید - درین وقت میرزا عسکری<sup>(۴)</sup> و امرا بجنگ او باز گشتند - آخر فرار نمودند - چون چانپانیر رسیدند تردی بیگ بایشان مخالفت نموده متحصن شد - و آنحضرت را اعلام داد که میرزا عسکری قرار مخالفت دارد - عزیمت آن کرده که خود را با گره رسانیده لوای سلطنت برافرازد - پیش از آنکه

(۱) در نسخه ح «قبول کرده همدستان شد» .

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۹ . آخر بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که مرزا عسکری ، ، .

(۳) اساول در سواد احمدلاد است - الٹ جلد پنجم صفحه ۱۹۸ نوٹ نمبر ۱ .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳۹ . میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده حرکة المذبوحی نموده مراجعت کردند ، ، .

میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید - واقعه طمان همان قدر سخن که امیر هندو بیگ در باب پادشاهی مذکور گفته بود باوجود آنکه میرزا قبول نکرد (بحضرت جنت آشیانی نوشتند که میرزا عسکری اراده مخالفت دارد) آنحضرت بسرعت تمام از ماندو متوجه آگره شدند - در راه میرزا عسکری بملازمت رسید - و حقیقت حال بعرض رسانید - سلطان بهادر چانپانیر از تردی بیگ بصلح گرفت -

در اول آن سال شاه طهماسب بانتقام سام میرزا بر سر قندهار آمد - خواجه کلان بیگ قلعه را خالی کرده بلاهور رفت - گویند خواجه کلان چینی<sup>(۱)</sup> خانه خود را ترتیب داده در وقت فرار فرشهای نفیس و ظرفهای لطیف آراسته رفت - شاه را بغایت پسندیده افتاد - و شاه قندهار را بامرای خود سپرده بعراق رفت - باز میرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود - قزلباشان طاقت مقاومت نیاورده در هنگام محاصره بامان بیرون آمدند - بار دیگر قندهار بتصرف در آمد -

چون آنحضرت در آگره رسیدند یکسال<sup>(۲)</sup> بعیش و عشرت گذرانید - سابق سلطان بهادر در آوان شکست خود محمد زمان میرزا را بهندوستان فرستاده بود که در آنجا رفته حلل اندازد - محمد زمان وقتی که میرزا کامران بقندهار رفته بود - آمده لاهور را محاصره کرد - چون خبر مراجعت آنحضرت شنید باز بگجرات آمد - چون شیر خان افغان ولایت

(۱) در نسخه ج ۱ خس خانه خود را ،

(۲) در نسخه ج ۱ یک سال قرار گرفته سابق سلطان ، \*



بهار و نپور و قلعه چنار را متصرف شده بود - درین مدت که آنحضرت در ولایت گجرات رفته بودند فرصت یافته قوت و مکننت تمام گرفته بود - آنحضرت دفع فتنه او را اهمّ مهمات دانسته بتایخ ۱۳ چهاردهم شهر صفر <sup>(۱)</sup> سنه اثنین و اربعین و تسعمائه <sup>(۲)</sup> با لشکرهای قاهره متوجه شدند - چون چنار محل نزول رایات جهانکشای گردید رومیخان که از نزد سلطان بهادر بملازمت آنحضرت آمده بود و رعایت کلی یافته - متعبد فتح شد - آنحضرت او را مطلق العنان ساختند و فرمودند که هرچه خواهد بجهت سرانجام قلعه طلب نماید - رومیخان اطراف و جوانب قلعه را دیده معلوم کرد که آنچه از قلعه چنار متصل خشکی است بغایت مستحکم است دست تدبیر او ازان طرف نمی رسد - بنابراین از جانب دریا کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - <sup>(۳)</sup>

(۱) در نسخه ح « شهر صفر سنه ۹۳۵ » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۳۸ چهاردهم شهر صفر سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه « و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ چهاردهم شهر صفر سنه اثنین و اربعین و تسعمائه و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۰۳ « تاریخ هجدهم ماه صفر سنه اربع و اربعین و تسعمائه متوجه جونپور شد - و دران آوران تیرخان امان چون به نگاله رفته بود پادشاه پای قلعه چنار رفته محاصره فرمود . . . و آنحضرت محمد رومی خان را که از بهادر شاه گجراتی جدا گشته بخدمت آمده بود نوازش فرموده فتح حصار چنار بعهده او رجوع نمود »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب بیاض است و سنه مذکور نیست »

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۴۱ « کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - و چون مقابل کوب مرتفع گشت و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد یک کشتی دیگر ازیں طرف و یک کشتی ازان طرف آورده کشتی اول بسته مقابل کوب را دیگر ناره مرتفع ساخت - و بهمین طریق هرگاه کشتی طاقت حمل نیاوردی دیگر امداد نمودی -

چون مقابل کوت مرتفع گشت و یکبار کشتی طاقت حمل نیاورد یک کشتی دیگر بکشتی اول بسته مقابل کوت دیگر باره مرتفع شد و یکبار مقابل کوت بقلعه متصل ساخته قلعه را مفتوح ساخت - سرداران و اهل قلعه چون کار از دست رفته دیدند در شبی براه آب در کشتی نشسته بدر رفتند - آنحضرت رومیخان را نوازش فرمود - توپچانی که اندرون<sup>(۱)</sup> قلعه بودند مقطوع الید ساختند - شیر خان افغان درین ایام با حاکم بنگاله جنگ داشت - حاکم بنگاله گریخته بدرگاه جهان پناه آمد - آنحضرت بکوچ متواتر

تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده - یکبار مقابل کوت را قلعه متصل ساخت - و قلعه مفتوح گشت - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۵۹ نوشته : بر کشتها ترتیب سابط نمود و از قطهای پخته بر روی تخته آن چنان سطح مرتب ساخت که حردمدان انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان بقها بدیوار فروربرد که تاش زدن آن مافذ رمین و رمان در لرزه آمد - و قلعه تصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما موید نیگ دولدی تسویل دستهای ایشان را فرمود که بدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است و این چنین تحکمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند انهنی ملخصا پس اریں عارت معلوم می شود که قطع دست توپچان ار حکم حضرت جهانبانی نبود و جوهر نیز ارفام نموده که چون پادشاه ارین واقعه خردار گشت حیلی خشنماک گردید و رومیخان را ملامت نمود - بسینید ایضاً همایون پادشاه مصطفی پروفیسر اس - کے - نیزخی صفحه ۲۰۳ - در غزن افغانی صفحه ۹۶ نوشته : رومی خان که میر آتش باری و توپخانه پادشاهی بود در دریا سرکوها ساخت و اهل قلعه را زبون کرد - مردم درون بابر ضرورت صلح نمودند و قلعه را حواله گماشتهای پادشاهی کردند .

کوت بر وزن حوت بزبان هندی قلعه را گویند - برهان قاطع صفحه ۶۱۳ ه  
سرکوب - عمارتی بلد که مشرف بر عمارتی دیگر باشد و لهذا پشته را که مقابل قلعه سازند رای گرفتن قلعه آن را نیز سرکوب گویند و دهمه نیز همان است - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۰۸ .

(۱) در نسخه الف و ج « توپخانه که اندرون قلعه بود داخل کرده مقطوع ساخته » .

متوجه بنگاه شدند - شیر خان پسر خود<sup>(۱)</sup> جلال خان و خواص خان را  
 بمحافظت کرهی<sup>(۲)</sup> که بر سر راه بنگاله واقع است گذاشته - آن کرهی جائی  
 است بغایت محکم که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم - و جانب دیگر  
 دریای گنگ متصل است - آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را نامزد کرد - میرزا  
 هندال تا مُنگیر در رکاب ظفر انتساب بود - بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا  
 و الغ میرزا و شاه میرزا که از آگره<sup>(۳)</sup> گریخته در ولایت خلل می کردند  
 بجانب آگره مرتخص گشت - و محمد زمان چون در گجرات کاری  
 نساخت ایلچیان نزد آن حضرت فرستاده التماس امان نمود - امان یافته متوجه  
 درگاه گردید - جهانگیر قلی بیگ در کرهی رسید - جلال خان ولد شیر خان  
 و خواص خان ایلغار کرده در اثنای فرود آمدن (لشکر رسیده) جهانگیر  
 قلی بیگ را شکست دادند - و او زخم خورده لشکر بای داده بملازمت  
 آنحضرت رسید - بادشاه از آنجا کوچ کرده در دروازه کروهی کرهی رسیدند -  
 جلال خان و خواص خان تاب مقاومت آنحضرت نیاورده فرار نمودند -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۴۱ « شیر خان پسران خود جلال خان و خواص خان را  
 بمحافظت کرهی ، الح ارقام یافته اما در مخزن افغانی صفحه ۹۴ « شیر خان پسر خود جلال خان  
 و خواص خان پسر ملک سکها را که سپه سالار او بود با لشکر بسیار به تسخیر بنگاله فرستاد ،  
 و در بداؤنی جلد اول صفحه ۳۲۹ « خواص خان مشهور غلام شیر خان ، ثبت شده پس  
 خواص خان پسر شیر خان بود چنانکه در طبقات نوشته

(۲) در نسخه ج « کدهی ، بوسته و در بداؤنی صفحه ۳۳۸ « گذهی ، برای مزید تحقیق  
 بسیند الپت جلد چهارم صفحه ۳۶۷ نوت دوم .

(۳) در نسخه ج « که ازان حضرت گریخته ،

آنحضرت از کوهی گذشته به بنگاله در آمدند - شیر خان تاب مقاومت نیاورده از راه چهارکند بجانب رهناس رفت - آنحضرت سه ماه در بنگاله توقف نمود و شهر گور را جنت آباد نام نهاد .

میرزا هندال در سنه (۹۳۳) ثلث و اربعین و تسعانه در آگره فرصت یافته باغوی واقعه طلبان بنیاد مخالفت نهاد - شیخ بهلول<sup>(۱)</sup> را که از مشایخ عهد بود و بدعوت اسما امتیاز داشت - و آنحضرت باو بسیار حسن اعتقاد داشتند - بسخن ارباب غرض که می خواستند که میرزا را از آنحضرت بگردانند - بهانه آنکه با شیر خان اتفاق دارد بقتل رسانید و خطبه و سکه بنام خود کرد - چون این خبر بآنحضرت در بنگاله رسید بنگاله بجهانگیر قلی بیگ داد و پنجهزار سوار انتخابی بکومک او گذاشته متوجه آگره شدند - و محمد زمان میرزا دران وقت از

(۱) از اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۵۴ چنین مستفاد می شود که شیخ بهلول را جنت آشیانی نزد هندال میرزا فرستادند تا از خیالات فاسده باز آید اما از اغوی مفسدان شیخ بهلول را علانیه بقتل رسانید - و در همایون نامه مصنفه گلبدن بیگم صفحه ۴۰ ارقام یافته و مشیخت پناهی بدگی شیخ بهلول درین وقت جیب و بکیم و اسباب سپاهگری در تحته پنهان کرده و در اراها بار کرده بشیر حان و میرزایان می فرستد - میرزا هندال باور نمی کردند - آخر بحمت تفحص این امر میرزا نور الدین محمد را فرستادند - جیب و بکیم ها را یافتند - بدگی شیخ بهلول را بقتل رسانیدند ، و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰ ارقام یافته و در سنه خمس و اربعین و تسعانه میرزا هندال - شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را که از اکابر اهل دعوت اسمای تسخیر بود و پادشاه نسبت باو اعتقاد و اخلاص تمام داشتند باغوی مقتنان واقعه طلب بگشت و سال تاریخ آن واقعه مقدمات شهید<sup>(۲)</sup> یافته اند - و میرزا هندال درین سال در آگره خطبه بنام خود خواند ، ببینید ایضا کتاب پروفیسر بینرجی موسوم به همایون شاه صفحه ۲۱۶ نوت ۵۲

گجرات با خجالت تمام بملازمت رسید - آن حضرت از گناه او در گذشته سخنی بر روی او نیاوردند - چون دو سه ماه در بنگاله توقف واقع شد در آنجا از هوای بنگاله اکثر اسپان سپاه تلف شدند - با بی سامانی بچوسا رسیدند - امرائی که در جونپور و چنار بودند بملازمت آمدند - شیر خان از پریشانی لشکر آگاهی یافته نزدیک آمد و اقامت نمود - مدت مقابله سه ماه کشید - میرزا هندال<sup>(۱)</sup> معاودت بادشاه شید و قوت و غلبه شیر خان دریافته عزیمت آگره نمود - چون بدلی آمد - میر نضرعلی - میرزا یادگار ناصر را در قلعه در آورده حصاری شد - هر چند میرزا هندال سعی نموده فتح دهلی نتوانست کرد - درین اثناء میرزا کامران از لاهور بنواحی<sup>\*</sup> دهلی آمد - میرزا هندال ناچار با وی ملاقات نمود - میر نضرعلی از قلعه بر آمده میرزا کامران را دید و گفت که میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را از دست نخواهد داد - بهتر آنست که شما متوجه آگره شوید - اگر آن ولایت بدست شما آید دهلی نیز بشما تعلق دارد - لاجرم میرزا کامران متوجه آگره شد - دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شد - و بجانب الور رفت \*

چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدلی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب سه ماه کشید - میرزا کامران بعد مراجعت سمر قندهار ب لاهور از مخالفت میرزا هندال و معاودت بادشاه بی سامان و قوت و غلبه شیر خان اطلاع یافته عزیمت آگره نمود .

و آگره بآنحضرت رسید باعث تفرقه خاطر گردید - دران اثنا شیر خان شیخ خلیل<sup>(۱)</sup> نام درویشی را که مرشد خود میگفت بخدمت بادشاه فرستاد - و پیغام داد و صلح درمیان آورد که (من) بعد بدون بنگاله تمام ولایت را باز گذارد - بسوگند کلام الله صلح قرار داد - و سکه و خطبه آنحضرت نیز قبول کرده - خاطر از دغدغه جمع نمود و سپاه آنحضرت را که تمام شب بیدار می بودند جمعیت خاطر گشت - چنانچه<sup>(۲)</sup> شب روز دوم شیر خان بد عهدی نموده نیم شب بر لشکر بادشاهی تاخت و افواج پادشاهی را فرصت سلاح بستن نداد - تفرقه در سپاه آنحضرت افتاد و لشکر تمام بی جنگ روی گردان گشت - افغانان خود را پیشتر به پل رسانیده پل را شکستند<sup>(۳)</sup> و تیر اندازان بر پل نشاندند - و هرکه بر کنار دریا می رفت به تیر و نیزه غرق می کردند - محمد زمان میرزا در آب غرق شد - آنحضرت اسب را در آب

(۱) در محزون افغانی صفحه ۹۸ الف «شیخ خلیل نبیره حضرت شیخ فرید شکرگنج را که مرید او بود بملازمت جنت آشیانی فرستاد و تا چند روز سخن صلح درمیان بود آخر الامر قرار داده بدست نسج خلیل بعد و سوگند موکد مقرر نمود که از سرحد کرهی تا ولایت بهار بتصرف اولیای دولت می گذارم - ولایت بنگاله را بمن گذراند - خطبه و سکه دران دیار بنام پادشاهی می خوانم »

(۲) در نسخه ج «شب دوم نیم شب بد عهدی نموده بر لشکر »

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۴۴۰ پل را شکسته بودند - و بکشتیها درآمد بر روی دریا بر شده ار اهل لشکر هرکرا در آب می یافتند به نیزه زده غریق بحر فنا می کردند »  
و در نسخه ج «پل را شکستند و مردم خود را بر پل نشاندند تا که مردم بادشاهی را بر کنار دریا یافتند به بیر و بر در آب غرق می ساختند »

انداخت - «<sup>(۱)</sup> بیم غرق بود که سقائی در رسید و بمدد مشک ایشان را از آب برآورد - فرمود که چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - ازان<sup>(۲)</sup> پس متوجه آگره شدند ،

میرزا کامران قبل ازین بآگره رسیده بود - و میرزا هندال در الور بخجالت روزگار می گذرانید - چون آن حضرت با چند سوار که همراه بودند ایلغار کرده بآگره رسیدند میرزا کامران اصلا خبر نداشت - یکباره بسرپرده او در آمدند - میرزا کامران شرف پای بوس دریافت - هر دو برادر آب چشم ریختند - میرزا هندال چون گناه او بخشیدند آمده ملازمت نمود - محمد سلطان یز که مخالفت ورزیده بود بملازمت آمد - مشورت کردند - میرزا کامران<sup>(۳)</sup> را درین وقت داعیه لاهور پیدا آمد - توقعات بی اندازه نمود - آن حضرت جمیع ملتسمات او را غیر از معاودت قبول فرمود - خواجه کلان بیگ در مراجعت میرزا کامران ساعی بود - این گفتگو بدو ماه<sup>(۴)</sup> کشید - درین

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «ردیک غرق» پروفیسر سرجی در کتاب خود همایون بادشاه صفحه ۲۳۱ نوشته که بر پشت پیل همایون بادشاه سوار بود اما این درست نیست بر اسپ سوار بود رسید بدواؤنی صفحه ۳۵۱ و طبقات اکبری صفحه ۳۴

(۲) در مستجب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۲ نوشته که «این واقعه در سنه ست و اربعین و تسعمائه روی داد»

(۳) مستجب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۳ «و بظاهر غن میرزا کامران این بود که چون لشکر پنجاب تازه زور است بادشاه مرا رحمت فرماید تا بدفع و رفع شیر خان کوشیده انتقام از وی کشم و خود بفرانت در پای تحت بآسایش و عیش مشغول باشند - چون پادشاه این معنی را قبول نفرمودند - میرزا را داعیه رفتن پنجاب پدید آمد و توقعات بی اندازه می نمود که رنگ تکلیف ما لایطاق داشت و باو سود آن بادشاه جمیع ملتسمات او را اجابت فرمودند غیر از مراجعت»  
(۴) در هر دو نسخه الف و ب و طبقات اکبری صفحه ۳۴ و بدواؤنی صفحه ۳۵۳ و فرشته صفحه ۳۰۷ «شش ماه»

اثنا میرزا کامران بیمار گشت - سخن اربابِ غرض بخاطر آورد که بیماری از زهر است که بفرمان آن حضرت باو داده اند - همچنان متوجه لاهور گشت - و خواجه کلان را پیشتر فرستاد - قرار داده بود که اکثر لشکر خود را بطریق کومک در آگره گذارد - بخلاف قرار داد همه را همراه برد - دو هزار کس بسرداری اسکندر در آگره گذاشت - میرزا حیدر دغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود نزد آن حضرت توقف نموده رعایت کلی یافت - میرزا کامران بسیاری از مردم بادشاهی را همراه برد .

بواسطه این نفاق که در میان برادران بهم رسید شیر خان دلیر گشته <sup>(۱)</sup> بکنار گنگ آمد - و لشکر بکالی آورد - قاسم حسین سلطان ازبک باتفاق میرزا یادگار ناصر و اسکندر سلطان بافغان جنگ کرده یک پسر شیر خان را که سردار آن لشکر بوده با جمعی کثیر بقتل رسانید - و سر اورا با آگره فرستادند - آن حضرت بجنگ شیر خان بکنار گنگ متوجه شدند - در برابر قنوج از آب گذشت - و مدت یک ماه در برابر غنیم نشست - درین وقت عدد لشکر پادشاهی یک <sup>(۲)</sup>

(۱) در نسخه ج . دلیر گشته نزدیک آمد و لشکر بکالی آورده ، \*

(۲) در منتخب التواریخ بداونی جلد اول ص ۳۵۳ . پادشاه با جمعیت فراوان که بیک لک سوار می کشید بدفع شیر خان متوجه شد و از آب قنوج گذشته تا مدت یکماه در برابر غنیم نشستند - و لشکر شیر خان مجموع از پنج هزار سوار زیاده نبود ، - اما در یک نسخه خطی بداونی بجای پنج - پنجاه هزار سوار نوشته و این صحیح است و نیز در فرشته صفحه ۳۰۸ . جنت آشیانی ساز سفر فرموده با یک لک سوار روان شد - در نواحی قنوج از آب گنگ گذشت فریب یکماه مقابل لشکر شیر خان افغان که پنجاه هزار سوار بود نشست ، \*



لک سوار و عدد لشکر افغان پنجاه هزار سوار بود - درین محل سلطان میرزا و فرزندان او دیگر باره بیوفائی کردند - و از لشکر انحضرت فرار نمودند - و جمعی که میرزا کامران گذاشته بود گریخته بلاهور رفتند - این رسم<sup>(۱)</sup> معهود شد - بسیاری از لشکریان<sup>(۲)</sup> متفرق گشته باطراف هندوستان بدر رفتند - درین اثنا برسات رسید و باران نازل گشته جائی که نزول سپاه بود پر آب شد - قرار بران افتاد که از آنجا کوچ کرده بر جائی بلند فرود آیند - وقتیکه مردم بخیمه فرود آوردن و بار بستن مشغول بودند شیر خان چون بلای ناگهانی درافتاد - این معرکه در دهم محرم بوده<sup>(۳)</sup> اکثر سپاه بی جنگ فرار نمودند - قلیلی از جوانان مردانه بکارزار در آمدند - اما چون کار از دست رفته بود<sup>(۴)</sup> برگشته فرار نمودند - آن حضرت در دریائی گنگ از اسب جدا شدند - بسی شمس الدین محمد کوکه که در آخر اتکه خلیفه الهی شده بخطاب خان اعظم سرفراز شد از آب بیرون آمده متوجه آگره شدند - چون مخالفان نزدیک رسیده بودند آنجا نیز توقف ننمودند - بلاهور روان شدند - در غرة ربیع الاول سنه مذکور جمیع سلاطین و امرای چغته

(۱) در نسخه الف « این رسم بی معهود شد » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۵  
این رسم معهود گشته »

(۲) در نسخه ج « بسیاری از لشکریان فرار نمودند درین اثنا »

(۳) سنه سبع و اربعین و تسعمائه بود - مداونی جلد اول صفحه ۳۵۳ و فرشته صفحه ۳۰۸

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « از دست رفته دیدند هزیمت بر لشکر افتاد »

در لاهور جمع آمدند - سلطان میرزا و فرزندان او که در لاهور بودند گریخته بجانب ملتان رفتند - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر صلاح رفتن جانب<sup>(۱)</sup> بکرونه دیدند - و میرزا کامران درین فکر بود که زود این جمع متفرق شود تا او بکابل برگردد .»

چون آن حضرت را یقین شد که نفاق برادران و امرا کار بر باد داد ملول خاطر شدند - بعد مشورت بسیار میرزا حیدر را با جمعی که قبول<sup>(۲)</sup> خدمت کشمیر کرده بودند بآن طرف فرستاده مقرر ساختند که خواجه کلان بیگ متعاقب میرزا حیدر روان شود - چون میرزا حیدر بنوشهره رسید و خواجه کلان بیگ سیالکوٹ رفت - خبر بآنحضرت رسید که شیر خان از آب سلطان<sup>(۳)</sup> پور گذشت - بنابراین در غره رجب سال مذکور آنحضرت از آب راوی عبور نمود - میرزا کامران بعد از نقض عهد و سوگندهای غلاظ که از اتفاق بدانچه قرار یابد عدول ننماید - بنابر مصلحتی تا نواحی بهیره<sup>(۴)</sup> همراهی کرد - و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده (از سیالکوٹ) بابلغار باردو آمد - میرزا حیدر با کشمیریان اتفاق داشت - آمده میرزا حیدر را بردند - بقوت ایشان بی جنگ و نزاع کشمیر در تصرف

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۴۶ ، بجانب بهکر و نهنه دیدند ، و در بداونی صفحه ۴۵۵ ، بهکر و تته دیدند ، در نسخه ج ، بجانب ملتان بکرونه دیدند ،

(۲) در نسخه الف ، قبول خدمت آورده بودند ، .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۴۶ ، شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده بی کروهی

لاهور رسید - و در غره رجب سال مذکور حضرت جنت آشیانی از آب لاهور گذشتند ، »

(۴) در نسخه الف ، تا نواحی بهیره ، .

در آورد - میرزا کامران در نواحی بهیره با میرزا عسکری که از آن حضرت جدا شده بود باتفاق خواجه کلان بیگ بجانب کابل رفت - آن حضرت بسبب نفاق برادران و بیوفائی امرا از سلطنت هند مایوس شده بجانب سنده متوجه گشت - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند - در کنار دریای سنده در اردو حقط افتاد - و کشتی بجهت عبور بهم نرسید - بخشولنگاه کشتی بسیار مملو از غله باردو رسانید - نوازش بسیار یافت - از آب سنده گذشته متوجه بهکر<sup>(۱)</sup> شدند - و قصبه لهری محل نزول مخیم اقبال گشت - میرزا هندال از آب سنده گذشته بقصبه پاتر رفت که آنجا ما محتاج لشکر بفرغت بهم می رسید - و از لهری تا پاتر پنجاه کروه راه است - و میر طاهر صدر بایلچی گری نزد<sup>(۲)</sup> شاه حسن ارغون حاکم تهته رفت - و سمندر بیگ که از نزدیکان آن حضرت بوده خلعت بارغون مذکور برده اورا ترغیب ملازمت کرد - خلاصه پیغام آنکه آمدن بولایت<sup>(۳)</sup> بهکر و تهته از روی ضرورت است - غرض استخلاص گجرات است - اکنون بملازمت باید آمد که مشورت تسخیر گجرات شود - شاه حسن چار پنج ماه بطایف الحیل گذرانیده جواب داد که ولایت بهکر بیحاصل است - اگر<sup>(۴)</sup> اردو بولایت تهته نزدیکتر شود بهتر است - چه

(۱) در نسخه ج « بهکر »

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۴۷ و دیگر جاها « شاه حسن ارغون » نوشته و نیز در همایون نامه صفحه ۱۵ « شاه حسین » ارقام یافته

(۳) در نسخه ج « بولایت یکرونه »

(۴) در نسخه ج « اگر دو ولایت نزدیکتر شود بهتر است چه گفت و شنود درمیان

دو سه ماه گذرد بعد نزدیک شدن آنچه شود بعمل آرد ،

تاگفت و گوی سخنان دو سه ماه در میان می‌گذرد - بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح وقت باشد بعمل آرد - چون در بهکر غله نایاب بود آن حضرت کوچ کرده به پاتر که محل نزول میرزا محمد هندال بود تشریف بردند - در آنجا حضرت بیگم حمیده بانو را که مریم مکانی و والده حضرت خلیفه الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه شد در سلسک عقد<sup>(۱)</sup> در آوردند - در اردوی میرزا هندال بعشرت گذرانیدند - و میرزا هندال را از رفتن قندهار مانع شدند - بار دیگر بقصبه لهری رفتند .

قراجه خان میرزا هندال را عرایض نوشت و طلب آمدن قندهار نمود - و میرزا کوچ کرده متوجه شد - آنحضرت اطلاع یافته از بی التفاتی برادران متحیر شد - میرزا یادگار ناصر که ده<sup>(۲)</sup> کروه از بادشاه فرود آمده بود و آبی در میان بود اراده رفتن قندهار کرد - این معنی نیز بعرض رسید - آنحضرت میر ابوالمعالی<sup>(۳)</sup> را بجهت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد - و میرزا یادگار ناصر را از رفتن قندهار مانع شد -

(۱) گلبدن بیگم بنت بابر بادشاه در همایون نامه صفحه ۵۳ می‌نویسد : غرض که بعد از چهل روز در ماه جماد الاول سنه ۹۳۸ نهصد و چهل و هشت در مقام پاتر روز دو شنبه نیم روز بود . . . . . که ساعت سعد را اختیار کرده میر ابوالبقا را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند - مبلغ دو لک نکاحانه بمیر ابوالبقا دادند - و در نسخه ج پاتر محل نزول میرزا عسکری ، ارقام یافته اما این درست نیست .

(۲) در نسخه ج ده کروه از بادشاه فرود آمد آبی در میان بود ازو رفتن قندهار ، •

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۸ میر ابوالبقا ، •

بوقت مراجعت از دریا جمعی از قلعه بهکر بیرون آمده اهل کشتی را تیر باران کردند - تیری بر مقتل میر ابوالمعالی آمد - شهادت رسید - آنحضرت برفوت میر تاسف بسیار کرد - از هجرت سرور کائنات بحساب ابجد نهصد و چهل و هفت تاریخ شهادت او شد \*

القصه میرزا یادگار ناصر از آب گذاشته باردوی پادشاهی در آمد - بعد از مشورت مقرر شد که میرزا یادگار در بهکر باشد - آنحضرت به تسخیر تهنه روان شوند که از حسن ارغون آثار دولت خواهی ظاهر نشد - چون روان شدند اکثر لشکریان جدا شدند - میرزا یادگار در بهکر ماند و قوت گرفت - چه دران سال بمزروعات آنجا نقصانی نرسیده بود - آنحضرت بکوچ متواتر بقلعه سیوهان رسیدند - آن قلعه را محاصره نمودند - اما قبل از رسیدن لشکر سلطانی جمعی از امرای شاه حسن بقلعه در آمده بدانچه مقدور بود در پاسبانی قلعه سعی می نمودند - میرزا حسن چون از توجه ایشان و محاصره قلعه اطلاع یافت بکشتی در آمد و نزدیک اردو رسیده فرود آمد - راه آمد و شد غله باردو مسدود گشت - و کار بر لشکریان تنگ شد - چنانچه اکثر مردم بگوشت حیوانات اوقات میگذرانیدند - اما فتح میسر نشد - کس نزد میرزا یادگار به بهکر فرستادند که فتح قلعه موقوف بآمدن شما است - چه اگر بجنگ شاه حسن و دفع او متوجه شویم مردم قلعه خلاص یافته ذخیره بقلعه در می آرند - بواسطه بی نمکی و عسرت در پای قلعه توقف ممکن نیست - اگر از ان طرف شما بطرف شاه حسن روان شوید او طاقت مقاومت ندارد - میرزا یادگار ناصر جمعی از لشکریان خود

بمدد فرستاد - اما آمدن آنها فایده نکرد - دیگر باره کس بطلب میرزا رفت - شاه حسن نیز کس خود را نزد میرزا یادگار فرستاد و فریب داد - وعده اطاعت و دختر دادن و خطبه و سکه بنام میرزا خواندن کرد - میرزا از کمال شادی فریب خورد - و بآنحضرت در مقام مخالفت درآمد - چون شاه حسن از میرزا یادگار ناصر خاطر جمع کرد - پریشانی و بی سامانی لشکر پادشاه دیده نزدیک تر آمد - کشتیهای بادشاهی بتصرف درآورد - دیگر آنحضرت در پائین قلعه بودن ممکن ندید ناچار بطرف بهکر برگشت - از میرزا یادگار چند کشتی بجهت عبور طلب نمود - میرزا که بمردم تهنه موافق بود پیغام داد که شما آمده کشتیهای خود ببرید - صباح عذر کرد و گفت که شب کشتیا را مردم تهنه بردند - آنحضرت چند روز بواسطه کشتی معطل ماند - آخر بعضی زمینداران بهکر بملازمت آمدند - و کشتیا<sup>(۱)</sup> از آب بر آوردند - آنحضرت عبور فرمود - میرزا یادگار ناصر از عبور ایشان خبردار شد - از غایت حیرت و خجالت بی آنکه بملازمت آنحضرت مشرف شود کسان میرزا شاه حسن را که غافل بودند تاخته بسیاری از ایشان بقتل رسانید - و جمعی را اسیر ساخته مراجعت نمود - شاه حسن تهنه رفت و میرزا یادگار شرمسار و خجل بملازمت آنحضرت آمد -

(۱) در طبقات اکبری صعه ۱۰۰ چند کشتی که در آب غرق کرده بودند بیرون

آوردند ، ه

و سرهای مخالفان بنظر در آورد - بار دیگر آنحضرت گناه او بخشیده و گذشته بر روی <sup>(۱)</sup> او نیاورد.

میرزا شاه حسن باز بمیرزا یادگار خطها روان کرد - و بجانب خود کشید - میرزا شاه حسن از میرزا یادگار دو زمیندار که کشتهها بآنحضرت داده بودند طلب نمود - آنها مطلع شده پناه باردوی خاص آوردند - میرزا کس فرستاد که باین دو کس از معاملات <sup>(۲)</sup> دریانست - پادشاه چند کس فرستاد که اینها را بحضور میرزا برده بعد تنقیح معامله باز بملازمت آرند - چون کسان پادشاهی آن دو زمیندار را بحضور میرزا یادگار بردند فی الفور ایشان را از مردم پادشاهی بزور گرفته نزد شاه حسن فرستاد - و دیگر باره بر سر مخالفت رفته بملازمت نیامد - مردم اردوی پادشاهی بغایت پریشان حال بودند یک یک دو دو نزد میرزا یادگار رفتن گرفتند - منعم خان و برادرش <sup>(۳)</sup> فضایل بیگ نیز همین اندیشه داشتند - این معنی ظاهر شد - بحسب ایشان حکم فرمود - میرزا یادگار از غایت بی آزاری اراده نمود که بآن حضرت جنگ ننماید - باین اراده سوار

(۱) در نسخه ج «آن حضرت گناه او بخشید - میرزا یادگار آن دو زمیندار که کشتی آورده بودند طلب نمود آنها ازان مطلع شده، و در نسخه الف روان کرد و اتفاق نموده بجانب خود»

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۱ «باین دو کس معاملات مال ولایت بکر که بجاگیر من عنایت شده دریانست» و در هر دو نسخه الف و ب «معاملات باقی دریانست»

(۳) در نسخه ج «برادرش فضایل بیگ نیز همی اندیشه کردند - این معنی ظاهر آن حضرت دانسته که توقف اینجا موجب جدا شدن و پیوستن بمیرزا یادگار واستهای این جانب است لاجرم بجانب مالدیو»

شد - پادشاه نیز بقصد جنگ طیار گشت - هاشم یگ نامی که نزد میرزا اعتبار تمام داشت او را ازین کار منع نمود - که بی ادبی ازحد نباید گذرانید - چون ظاهر شد که اگر اینجا توقف میشود مردم جدا شده نزد میرزا یادگار میروند و او بغایت بی آزرَم است - آخر الامر قباحتی خواهد کرد - لاجرم بجانب مالدیو که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود و بقوت و حشمت او در هند دیگری نبوده روان شد - و آنکه خان را فرستاد - چه مکرر مالدیو عرایض فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود - آن حضرت براه<sup>(۱)</sup> جیسلیور رو آورد - حاکم جیسلیور خاک بیمرقتی بر فرق خود بیخته جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد - با جمعی قلیل که همراه داشتند جنگ کردند - آن جماعه منهزم گشته - اما بسیار مردم ازین طرف زخمی شدند - پادشاه ایلغار نموده خود را بولایت مالدیو رسانید - و آنکه<sup>(۲)</sup> خان را بار دوم نزد مالدیو فرستاد - چند روز در همان منزل توقف فرمود \*

میرزا هندال چون قندهار نزدیک رسید قراجه خان باستقبال آمد و قندهار را بایشان تسلیم نمود - میرزا کامران برین معنی اطلاع یافته متوجه قندهار گشت - و چهار ماه قلعه قندهار را محاصره نمود - و آخر میرزا هندال مضطرب شده بصالح بیرون آمد - قندهار<sup>(۳)</sup> را بمیرزا کامران

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۲ و نیز در همایون نامه صفحه ۵۵ ، براه جیسلیور

اما در نسخه الف و ج ، براه جیل ارقام یافته \*

(۲) در نسخه الف ، ابکه خان ، و در نسخه ج ، تکه خان ،

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۵۲ ، قندهار را میرزا کامران بمیرزا عسکری داد \*



و میرزا عسکری داد - قراجہ خان میرزا ہندال را بغزنی آورد - بعد چند روز غزنی را نیز ازو تغیر داد - میرزا ہندال دانست کہ میرزا کامران در مقامِ نفاق ست بضرورت ترک سلطنت کردہ در کابل مُنزوی گشت - و میرزا کامران در کابل و قندھار و غزنی مستقل شدہ خطبہ و سکہ بنام خود نمود .

آن حضرت در سرحد ولایت مالدیو انتظار معاودت اتکہ خان داشت - و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاہ شد کہ جمعی قلیل ہمراہ اند اندیشمند شد - چہ در خود طاقت مقاومت شیر خان پداشت - شیر خان ایلچی بمالدیو فرستادہ وعدہ و وعید بسیار کردہ بود - مالدیو از کمال بیمروقی بران شد کہ آن حضرت را اگر تواند بدست آورده بخصم سپارد - چہ ولایت ناگور و توابع آن در تصرف شیر خان درآمدہ بود ملاحظہ نمود کہ شیر خان ازو آزردہ شود - جمعی کثیر را بدین نیت بجانب آنحضرت فرستاد - و اتکہ خان را بواسطہ آن کہ آنحضرت را آگاہ سازد رخصت نمی داد - و خان از طرح ما فی الضمیر او فہمیدہ بی رخصت او معاودت نمود - و یکی از رکابداران آن حضرت کہ بوقت شکست از ہندوستان بجانب مالدیو رفتہ بود درین وقت عریضہ بدرگاہ فرستاد کہ مالدیو در مقام غدر است - ہرچہ زودتر از ولایت او بدر شوند بہتر است - بسی اتکہ خان و تاکید عریضہ رکابدار همان لحظہ بجانب امرکوٹ کوچ واقع شد - دو کس از ہندوان کہ بجاسوسی آمدہ بودند بدست افتادند - نزد آن حضرت آوردند - بجهت

انکشافِ حقیقتِ حال و از روی راستی معلوم نمودن حکم بقتل یکی فرمود - آن هر دو خود را خلاص ساخته از دو شخص که نزدیک ایستاده بودند کارد بدست آورده هفده جاندار را از مرد<sup>(۱)</sup> و زن هلاک کردند و خود بقتل رسیدند - و اسب خاصه سوارمی آن حضرت ازیشان بوده - جلوداران چون اسب دیگر بجهت سواری نگاه نداشته بودند - از تردی بیگ اسب طلیدند - او خاک بیمروق بر سر بیخته در مقام مضایقه شد - آن حضرت بر شتر سوار شدند - و ندیم کوکه خود پیاده بود و مادرش بر اسب سوار بود - اسب بنظر اشرف در آورد - و مادر خود را بر شتر سوار کرد \*

چون آن راه تمام ریگ بود و آب نایاب - لشکریان آن حضرت محنت بسیار کشیدند - در هر لحظه (خبر) قرب وصول لشکر مالدیو می رسید - آن حضرت بجهت دفع ایشان تیمور سلطان و منعم خان و جمعی را حکم فرمود که به <sup>(۲)</sup> تائی و آهستگی در عقب لشکر بیایند - اگر مخالفان برسند جنگ کنند - بحسب اتفاق چون شب در میان آمد راه گم کردند - قریب صبح سپاه مخالفان بنظر در آمد - شیخ علی بیگ

(۱) در طقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۳ و هفده جاندار از مردان و اسب بزخم ایشان هلاک شد و هر دو بقتل رسیدند و اسب خاصه آن حضرت از جمله آنها بود \*

(۲) در نسخه ج به باطلی و آهستگی ، و در نسخه الف به ثباتی و آهستگی ، \*

و درویش بیگ، کوکه و جمعی دیگر که مجموع ایشان بیست و دو کس بودند و روشن بیگ ولد باقی بیگ جلایر ازان جمله بود بطرف مخالفان روان شدند - و از حسن اتفاق<sup>(۱)</sup> آن که وقتی که بهندوان رسیدند بدره تنگ در آمده بودند - شیخ علی بیگ به تیر اول سردار مخالفان را بر خاک انداخته - بهر تیر که از شصت این جماعه کشاد یافت یکی از معتبران مخالف بر زمین خفت - آخر طاقت نیاوردند - لشکری عظیم از اندک جماعه گریزان شد - و بوقت گریز بسیاری از مخالفان بقتل رسیدند - و اسب و شتر بسیار بدست لشکریان آن حضرت در آمد - چون خبر فتح یافتند مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیدند .

بعد ازان<sup>(۲)</sup> بر سر چاهی رسیدند که اندک آب داشت و امرا که شب راه گم کرده بودند رسیدند - موجب زیاده خوشحالی شد - روز دیگر کوچ فرموده - سه روز آب یافته نشد - روز<sup>(۳)</sup> چهارم بر سر چاهی رسیدند - که چون دلو نزدیک می رسید دهل می زدند تا آن که گاو می راند ایستاده می شد - القصه مردم از<sup>(۴)</sup> غایت تشنگی بی طاقت

(۱) در نسخه الف و ح « و از حسن اتفاق وقتی بهندوان رسیدند که روز تنگ بود شیخ علی بیگ » .

(۲) در نسخه ج « بعد ازان بر سر چاهی که اندک آبی داشته محل نزول گشته - امرایانی که راه گم » .

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۴۱ بعد از سه روز بمنزلی رسیدند که بجهت مقابله آب بر سر چاه دهل می نواختند تا آواز آن بجائی که گاو آبکش می بود می رسید .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « از غایت تشنگی ناله و فریاد می کردند ازین نوع مردم » .

شده چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو می انداختند و طناب شکسته باز دلو در قعر چاه می افتاد - <sup>(۱)</sup> ازین نوع مردم بسیار تلف شدند - آخر بمشقت بسیار بامرکوٹ رسیدند \*

و رانا مانی <sup>(۲)</sup> حاکم امرکوٹ که بمروت اتصاف داشت باستقبال آمد - بدانچه قدرت او بود در طبق عرض نهاد - لشکریان چند روز از محنت خلاص یافتند - آنچه آنحضرت در خزانه داشت بر لشکر بریخت - چون بمجمعی نرسید از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته دادند - رانا و فرزندان او را بانعام زر و کمر و خنجر مرصع سرافراز کردند - چون شاه حسن ارغون پدر رانا را بقتل آورده بود رانا از اطراف و جوانب خود لشکری جمع آورده در رکاب آن حضرت می بود - کوچ و بنه در امرکوٹ توقف نمود - و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط آن جماعت تعین گشت - کوچ بکوچ بطرف بهکر روان شدند <sup>(۳)</sup> - چون در پرگنه جون رسیدند یک ماه در آنجا توقف فرمودند - جمعی کثیر که در اطراف و جوانب جمع آمده بودند در ایام توقف متفرق گشتند - و شیخ علی که سردار و دلیر و صاحب جود بوده در یکجا از پرگنات

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۳۰ مان نوع خلق کثیر از تشگی تلف شدند \*

(۲) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۲ حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت ، و نیز نوشته که این واقعه بدم جمادی الاول سنه ۹۳۹ هجری و چهل و نه وقوع یافت \*

(۳) در نسخه الف و ب روان شد و خطها نوشت و آن حضرت چون در پرگنه جون رسید ، در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۶ بهکر روان شد و خطها نوشته در محافطت شاهزاده عالمیان مبالغه فرمودند تا آنکه حضرت جت آشیانی به پرگنه جون رسیدند ، \*

تهته بدست لشکریان شاه حسن ارغون بقتل رسید - و یک یک از لشکریان آنحضرت فرار نمودن آغاز کردند - چنانچه منع خان نیز گریخت - آنحضرت دیگر در آنجا توقف صلاح ندیدند و عزیمت قندهار فرمودند .  
 بیرم خان<sup>(۱)</sup> از جانب گجرات درین وقت بملازمت رسید - بادشاه کسر نزد میرزا شاه حسن ارغون فرستاده طلب کشتی بجهت عبور از دریا نمود - شاه حسن این مرتبه سی کشتی و سه صد شتر فرستاد - آنحضرت از آب عبور فرموده متوجه قندهار گشتند .

درین اثنا شاه حسن بمیرزا عسکری و میرزا کامران پیغام<sup>(۲)</sup> داد که آنحضرت جانب قندهار روان شدند - میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که سر راه گرفته پادشاه را دستگیر سازد - میرزا عسکری کفران نعمت نموده اقدام کرد - آنحضرت چون نزدیک قصبه سال زمستان<sup>(۳)</sup> رسیدند از قندهار ایلغار کرده چولی اوزبک را بواسطه

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۵ « در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) بهصد

و پنجاه بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بیایه سریر مقدس رسانیده »

(۲) در نسخه الف و ب « کس فرستاد و اعلام داد که آنحضرت »

(۳) در نسخه ج « آنحضرت چون فقیر سال زمستان رسید » و در اکبر نامه صفحه ۱۹۰

« چون موکب عالی بمحدود شال ( که از قندهار قریب سه فرسخ است ) بزل فرمود ، و در طبقات اکبری صفحه ۱۷۵ « نزدیک قصبه سال زمستان رسیدند ، در نسخه الف و ب « شال دهتان » و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۲ « در هنگامی که قصبه شال مشانک بزل او ( آنحضرت ) بود میرزا عسکری از قندهار ایلغار کرده چولی بهادر نام ازبکی را برای خبرگیری فرستاد و او یک سره تاخته بمنزل بیرم خان نیم شبی آمده خبردار ساخت ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۱ « سال و هستان » در امپریل گزئیئر جلد بیست و یکم صفحات ۱۳ و ۲۰ نوشته که نام کوئنه - شال یا شال کوئ بود »

خبرگیری و تحقیق راه پیشتر روانه نمود - چون او پرورده نمک آن حضرت بوده از میرزا عسکری اسپى توانا طلب نموده خود را سرعت تمام باردوی پادشاه رسانید - چون قریب دولت خانه رسید از اسپ فرود آمده آمدن میرزا عسکری بجهت گرفتن آنحضرت به یرم خان گفت - خان مذکور در همان لحظه از عقب محل خبر آمدن میرزا عسکری را بعرض رسانید - حضرت فرمودند که بواسطه قندهار و کابل چه کرایه <sup>(۱)</sup> میکند که با برادران بیوفا نزاع کنیم و این بیت بر زبان راندند -

☆ فرد ☆

عرش است <sup>(۲)</sup> نشیمن تو شرمت بادا

کائی و نزاع بر سر خاک کنی

همان لحظه سوار شدند - خواجه معظم و یرم خان را باآوردن مریم مکانی فرستادند - ایشان سرعت رفته آن ملکه را سوار ساخته بآن حضرت رسانیدند - چون <sup>(۳)</sup> اسپ در سرکار کمتر بود از تردی یگ اسپ طلبیدند - آن بیمروت باز مضایقه نمود - از آنجا بعزیمت پیشتر

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «بواسطه قندهار و کابل چه گران می کند»

(۲) در هر سه نسخه: —

«عرش است ترا نشیمن تو» سهل است ترا نزاع بر خاک کن

در تاریخ بداؤنی جلد اول صفحه ۴۳۳ «این قضایا در سال نهصد و پنجاه دست

داد»

(۳) نسخه ج «چون اسپ بجهت سواری آنحضرت دیگر نبود»

با چند<sup>(۱)</sup> کس روان شدند - چون از یوفائی که عادت قدیم روزگار است آن ایام نه بر وفق مرام آن حضرت بوده بیش ازین طاقت نیاورد - بهمگی فلک ساعی آن شد که تلافی آن پریشانی<sup>۲</sup> خاطر چند روزه بنوعی نماید که اثر آن تا دامن آخر الزمان بر صفحه روزگار باقی ماند - یعنی بتاریخ پنجم (۵) روز یکشنبه شهر رجب المرجب سنه<sup>(۳)</sup> تسع و اربعین و تسعمائه فرخنده ترین طالع چهار گهزی روز گشته بود که دیده دولت آن حضرت بنور طلعت فرخنده ترین فرزندی که غرض از تزویج و تکوین آبای علوی و امهات سفلی بوجود فایض الجود او بود روشن گشت - زبان حال بدین مقال مترجم گشت -

تا تو به هستی نهادی<sup>(۴)</sup> قدم ننگ بسی داشت وجود از عدم  
تردی یگ<sup>(۵)</sup> نزدیک ایمن آباد این خبر رسانید - آن حضرت بموجب

(۱) در بداؤنی جلد اول صفحه ۳۴۳ با بیست و دو نفر که «برام خان و خواجه معظم ازان جمله اند سوار دولت شدند»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب سنه را ارقام نکرده - و این سنه در نسخه ج و طبقات اکبری صفحه ۵۵ ذکر شده و در اکبر نامه صفحه ۱۸۳ شب یکشنبه پنجم رجب (۹۳۹) نهصد و چهل و نه تاریخ ولادت داده - گلبدن یگم در همایون نامه صفحه ۹۹ ارقام فرموده اند «بعد از متوجه شد آن حضرت (به یکر) سه روز گذشته بود که بتاریخ چهارم شهر رجب المرجب سنه نهصد و چهل و نه وقت سحر روز یکشنبه بود که تولد حضرت مادشاه عالم پناه عالم گیر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی شد»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «تا تو درین کوی نهادی قدم» در نسخه ج «نهادی قدم»

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۵۶ «تردی سگ خان در نزدیکی امرکوت این خبر رسانید» و در همایون نامه صفحه ۹۹ «حضرت در پاترد کروه می بودند که تردی محمد خان خبر رسانید - حضرت سیار بسیار خوش حال شدند و از مژده و بشارت این خبر تقصیرات ما تقدّم تردی محمد خان معاف کردند»

الهام غیبی حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر نام قرار داده موسوم گردانید - حکم شد که آن دُر سلطنت را در دامن تربیت مامم انکا<sup>(۱)</sup> سپرده - چون حرارت آفتاب بغایت گرم بوده همانجا در اردو نگاهدارند - و حضرت مریم مکانی را طلب داشتند و همراه بردند ؛

چون میرزا عسکری بعد دو ساعت باردو نزدیک آمد خبر یافت که آن حضرت سلامت رفتند - جمعی را بضبط اردو تعین فرمود - روز دیگر از غایت بی آزر می بدیوانخانه عالی فرود آمد - آنکه خان<sup>(۲)</sup> - شاهزاده والا گوهر را نزد میرزا عسکری برد و گرفتار گشت - و محصلان بتحقیق بیوتات و ضبط اموال آنحضرت تعین نمود - و میرزا عسکری شاهزاده را بقندهار برد - و بسطان بیگم کوچ خود سپرد - او در لوازم مهربانی از خود بتقصیر راضی نمی شد - آن حضرت با بیست و دو کس که بیرم خان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن علی وغیره این همه امرای کبار بودند روان شدند - چون پاره راه رفتند بلوچی<sup>(۳)</sup> دو چار شد - راهبری نموده بمشقت بسیار بقلعه بابا حاجی رسیدند - بغایت جای زیبا و فرحناک دیدند - و سگان آنجا آنچه داشتند بر طبق

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ « مامم آغا »

(۲) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ « میر غزنوی و مامم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش

عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا ( عسکری ) آوردند »

(۳) در نسخه ج « بلوچی دو چار راه بری نموده »



عرض نهادند - چون بواسطهٔ بی‌مروتی برادران و خویشان جای توقف نیافتند - بالضرورت آنجا چون جای فرح بخش دیدند بجهت مسکن خود اختیار کردند - بمخاطر جمع از درد سر آزار برادران خلاص شده رخت قامت در آنجا انداختند - تتمه ذکر این پادشاه آسمان جاه باز در محل خود ایراد خواهد یافت اَنْشَاءَ اللهُ تَعَالٰی - الحال خامهٔ عنبرین شمامه در ذکر فرید بن حسن بن ابراهیم که در ایام دولت خود شیر شاه عالم خطاب یافته<sup>(۱)</sup> روان شود بهتر است - اَلتَّوْفِیْقُ مِنَ اللهِ الْوَدُوْدُ ۝

### شیر شاه<sup>(۲)</sup>

راویان اخبار و واهبان آثار<sup>(۳)</sup> و اخبار سریر مرکب خامه را

(۱) در نسخهٔ ج و شیر شاه عالم خطاب یافته که در تعاقب در لاهور آمد آنجا بر تخت نشست و الله اعلم ۝

(۲) در نسخهٔ ج قبل از حالات این فهرست امرا درج شده: —

شیر شاه عالم

شاه زاده عادل شاه	شاهزاده جلال خان	خواص خان	پنجو سور
جلال خان خلیفه	داؤد میانه	عیسی خان حجاب	قطب خان سور
هیبت خان	اعظم همایون	زین خان نیازی	برمزید کور
جلال خان سور	غازی خان	شهاب خان	شمس خان
دولت خان	احمد خان	سید خان نیازی	تاج خان
شهباز خان	الف خان	پاژ خان	داؤد خان
چاند خان	ملک چالاک	ککر خان	بهادر خان
کالا پاژ	محمود خان	محمد خان	عبسی خان نیازی
فیروز خان	مونکر خان	حیدر خان	۝

راویان اخبار و داهیان آثار اخبار سریر الخ ۝

(۳) در نسخهٔ الف و ب داهیان اعصار تاریخ نظامی و معدن الاخبار امدی،

مرکب خامه ۝

چنان جولان داده‌اند وقتی که سلطان بهلول بحکومت هند <sup>(۱)</sup> امتیاز یافت ابراهیم سور با پسرش <sup>(۲)</sup> حسن آزرده بهندوستان آمد - در خدمت یکی از امرای او قیام <sup>(۳)</sup> داشته - بعد چندگاه حسن را به حکومت <sup>(۴)</sup> حصار فیروزه فرستاد - چنانکه فرید در حصار متولد شد - و چند مدت در تارنول نیز ساکن بود - چون حسن در حکومت آنجا <sup>حسن</sup> سلوک نمود در زمان دولت سلطان ابراهیم لودی داخل امرآگشت - او را پرگنه <sup>(۵)</sup> سهرانو و خاص پور <sup>(۶)</sup> تانده جاگیر دادند - حسن بدانجا رفت - و فرید از بعضی امور از حسن رنجیده بجونپور رفت - حسن باقربای خود که در آنجا بوده نوشت که فرید را تسلی نموده فرستند - <sup>(۷)</sup> که او را بمعلم سپارم که چیزی بخواند - فرید برفتن آنجا راضی نشد که جونپور به نسبت سهرانو شهر بزرگ است - همین جا خواهیم خواند - الغرض فرید آنجا از هر علم و قوفی بهم رسانیده کافیه را با شرح تمام کرد - بعد ازان حسن بجونپور آمد - اقربای او در میان آمده فرید را با حسن آشتی دادند - فرید در پای پدر افتاده می‌گریست - درین اثنا

(۱) در نسخه الف و ب « هند اختصاص یافته » .

(۲) در نسخه ج « با پسرش حسن آزرده آمد در خدمت » در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۶ از ولایت روه که مسکن افغانه است ..... و روه عارت است ار کوه « الخ »

(۳) در نسخه الف و ب « قیام نموده » .

(۴) در نسخه الف و ب « حکومت حصار دادند » .

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۸۶ « سهرام » .

(۶) در نسخه ج « تانده دادند » .

(۷) در نسخه الف و ب « فرستند ما می‌خواهم که چیزی » .

درویشی<sup>(۱)</sup> رنده پوشی پیدا شد - حسن را گفت چرا پادشاه دهلی را دلگیر میکنی - ازین سخن افغانان که در آنجا بودند حیران ماندند - الغرض چون حسن در فرید رشد خوب دید<sup>(۲)</sup> حکومت سهرانو و خاص پور تانده بفرید سپرد - فرید چون جوهر قابل داشت رفته جاگیر حسن را بحسن سلوک ضبط نموده آباد ساخت - بعضی دیها که فرید را ندیده بودند<sup>(۳)</sup> دویست زین طیار نمود - و اسپان بعاریت گرفته بران دیها تاخته و مورچل و ثبات (اباط) ساخته از تردد خوب غالب آمد - آنها را قتل نمود و جنگل را<sup>(۴)</sup> برید - و رعایای غریب را استمالت داد - و غنایم بسیار بدست آورده جاگیر رو بآبادانی آورد - چون حسن بعد دو سال در جاگیر خود آمد - معمور و آبادان یافت - فرید را تحسین و آفرین نمود - و بانعام وافر خوشدل گردانید - برادران رشک بردند

(۱) رنده - بمعنی خرقه کپه :

(۲) در نسخه الف و ب « حکومت جاگیر خود فرید داد »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « ندیده بودند و مواس بودند » و در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « مقدمان بعضی مواضع که متعبد و سرکش بودند - فرید را ندیدند - فرید در مقام تنبیه آن جماعت شده »

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ « بعد ازان بعضی از متعبدان که در نواحی و پرگات او بزور و قوت و مکنات خود و اعتقاد جنگل اسظهار داشتند و فرید را در نظر نمی آوردند و مواضع و پرگات او را آزار می رسانیدند - جمیع تمام نموده بر سر آنها رفت و قریب مواضع ایشان فرود آمد - گرد خود را قلعه ساخته هر روز جنگل ایشان می برید تا بقلعه رسید و سرکوبها ساخته غالب آمد »

و حسن را پنج پسر بوده - فرید و نظام از افغانی بودند و مادر ایشان مرده بود - بجای او کنیزکی صاحب جمال در خانه حسن بوده ازو سه پسر بودند - سلیمان و احمد و مدا و حسن باو میل خاطر داشته تعلق پیدا آورده بود - روزی آن کنیز بحسن گفت که شما وعده کرده بودید که چون پسران تو بُرشد و تمیز برسند حکومت جاگیر خود بایشان خواهم داد - حسن چون فرید را فرزند رشیدی دانست لاجرم این سخن بر روی فرید نمی آورد - فرید ما فی الضمیر پدر دانسته دست از حکومت باز کشیده پیش دولت خان که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود رفته بخدمت او قیام نمود - روزی فرید بعرض رسانید که پدر من پیر و ضعیف شده و بسحر و جادوی کنیز هندی گرفتار است - اگر سپهرانو و خاص پور تانده <sup>(۱)</sup> بمن مرحمت شود تا برادر من نظام بپانصد سوار اینجا بخدمت سلطان حاضر باشد - و من آنجا سربراهی جاگیر نمایم - دولت خان این ماجرا بسطان ابراهیم رسانید - سلطان فرمود که بد مردی است که از پدر خود گله و شکایت دارد - این مهم موقوف ماند - دولت خان تسلی فرید نمود که خاطر خود جمع دارد - باز در محل نیک بعرض سلطان رسانیده جاگیر پدر تو بتو نامزد می نمایم - درین اثنا حسن

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۸۹ و مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب ۱۰ اگر آن پرگنات بما

هر دو برادر عنایت شود یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد و یکی سرانجام پرگنه و سپاهی نموده خدمت پدر نیز می نموده باشد »

بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود - دولت خان جاگیر حسن <sup>(۱)</sup> بفرید دهانید -  
 برادران او پیش محمد خان که حاکم چونده <sup>(۲)</sup> بود رفتند - و تعدی  
 فرید اظهار نمودند - او گفت شنیده می شود که بابر پادشاه در لاهور  
 آمد - و آن ملک سراسر گرفته - الحال با او و سلطان ابراهیم جنگ  
 خواهد شد - اگر فتح سلطان می شود دیگر جاگیر دلخواه بشما می دهانم -  
 محمد خان کس نزدیک فرید فرستاد که برادران را <sup>(۳)</sup> از میراث پدر محروم  
 مکن - فرید گفت این روا نیست که میراث باشد - این ملک پادشاه است  
 چون مرا داد دیگری را دعوی باو نمی رسد - در این اثنا با سلطان ابراهیم  
 و بابر پادشاه جنگ واقع شد - و بتقدیر الهی سلطان ابراهیم کشته گشت -  
 و سلطنت دهلی ببابر شاه انتقال یافت - کار افغانان زیر و زبر شد  
 و احوال عالم دگرگون گشت - فرید پیش <sup>(۴)</sup> پسر بهار خان که در  
 بهار صاحب سکه و خطبه شده و سلطان محمد خطاب یافته بود رفته نوکر  
 او شد - و او التفات بسیار نموده داخل امرا گردانید - روزی سلطان

(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ « پرگنات پدر را بجایگزین فرید و برادر او نظام گرفت  
 و فرمان حکومت پرگنه سهرام و حاص پور تانده نام فرید درست ساخته او را رحمت نمود  
 فرید در جاگیر رفته پرگنات را متصرف شد و بسرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت سلیمان  
 با فرید سلوک نتوانست نمود رنجیده و دلگیر شده پیش محمد خان سور رفت »  
 (۲) در اکبر نامه صفحه ۱۳۸ « در حدود سهرام در جنگستان جونه ( پرگنه  
 ایست از رهتاس ) »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « برادران را دلخونی کن - فرید گفت این روا نیست  
 که میراث پدر دعوی کنند - این ملک پادشاه است هرکرا خواهد بخشید »  
 (۴) در منتخب التواریخ صفحه ۳۵۸ و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ فرید بملازمت  
 « بهار خان ولد دریا خان لوحانی که در بهار خطبه و سکه نام خود خوانده بخطاب سلطان محمد  
 مخاطب شده بود رفت »

محمد بشکار رفته بود در آنجا شیری مهیب پیدا شد - و اکثر مردم را کشت و زخمی گردانید - فرید بدلاوری تمام آن شیر را کشت - سلطان محمد او را شیر خان خطاب داد - روزی شیر خان در دولت خانه سلطان محمد نماز می کرد - سلطان محمد از اندرون برآمد - و گفت شیر خان از بس که نماز میکردی سهرانو و خاص پور تانده را گرفتی - الحال بهار ما را می گیری - فرید عرض نمود وقتی که خدای تعالی شما را پادشاهی دهلی بدهد شما بهار ما را خود خواهید داد - بعد ازان سلطان محمد - شیر خان را اتالیق پسر خود که جلال خان نام داشته نمود - و جاگیر پدر او باو داد - شیر خان بجایگزین رفت و بحسب الضرورت در آنجا از وعده زیاده ماند - روزی سلطان محمد فرمود که دیر شد شیر خان نیامد - <sup>(۱)</sup> محمد خان عرض رسانید که شیر خان حیلہ باز است - علاج آوردن آنست که از دیرباز سلیمان و مدا و احمد که برادران اویند و قایم مقام پدر بودند اینجا حاضر اند - اگر جاگیر او باینها دهند شیر خان زود حاضر شود و آنجا نماند - سلطان محمد بواسطه حقوق خدمت او بتغیر جاگیر راضی نشد - به محمد خان گفت هر طوری که برادرانش راضی شوند تقسیم پرگنات شیر خان نموده تسکین فتنه کن - محمد خان بشیر خان پیغام داد که برادران را از حصه

---

(۱) نسخه ج « شیر خان نیامده محمد خان حیلہ باز گفت آوردن او آنست که از دیرباز ، و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ ب « محمد خان حاکم چونند وقت یافته بعرض رسانید که شیر خان واقعه طلب است انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد باین سخن مزاج سلطان محمد را منحرف ساخت گفت علاج آوردن او آنست » .

محروم نگذارد - شیر خان راضی نشد - محمد خان - شادی غلام را با سپاه گران  
فرستاد که حصه جاگیر سلیمان و احمد و مدا از شیر خان بدهانی - اگر بحساب<sup>(۱)</sup>  
پیش نیاید سزای خوب دهی - شادی آجا رفت - شیر خان<sup>(۲)</sup> دران وقت  
جائی رفته بود - سکه پدر خواص خان و قطب خان با جمعیت مقابل<sup>(۳)</sup> آمد -  
جنگی عظیم شد ناگاه سکه بقتل رسید و لشکر شیر خان منهزم شد -  
شیر خان ازین حال خبر یافته اراده طرف دیگر کرد - و جانب سلطان  
جنید<sup>(۴)</sup> برلاس که از طرف شاه بابر صوبه دار<sup>(۵)</sup> جونپور بود قصد کرد -  
بعضی خویشان او گفتند که نزد سلطان محمد در بهار رفتن خوب می نماید -  
شیر خان گفت محمد خان از امرای کبار اوست بجهت من خاطر او را  
از دست نخواهد داد - رسل و رسایل نموده با تحفهای لایق پیش  
جنید برلاس رفت - میان او و جنید برلاس صحبت راست آمد - بعد  
اندک زمانی فوج گران ازو گرفته بجایگز خود آمد - محمد خان ازو فرار  
نموده بکوهستان رهناس در آمد - شیر خان جایگز خود را قبض کرد -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۱ « چون محمد خان بجایگز خود که چونند بود آمد شادی

نام غلام ، و در نسخه ح « اگر خوب پیش نیاید » »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « شیر خان حاضر نبود » »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « مقابل شد و صف قتال رسید و لشکر شیر خان » »

(۴) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۱۳۸ « فرید پسر او ( حسن بن ابراهیم ) از زیاده سری

و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود  
« چنگاه در اوده ملازم قاسم خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت » »

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۹۲ « جنید برلاس که از جانب حضرت بابر پادشاه

حکومت کوزه مانک پور داشت » »

کومکیان را بانعام وافر خوشدل ساخته باز فرستاد - و بعضی از اقارب او که در کوه<sup>(۱)</sup> بودند طلبید - و جمعیت ساخته محمد خان را پیغام فرستاد که شما بجای ولی نعمت من اید ما را غرض از انتقام برادران بود - شما از کوهستان<sup>(۲)</sup> برآمده پرگنات خود را متصرف شوید - محمد خان خوش دل شده بجایگز خود آمد - بعد ازان شیر خان - نظام بردار خود را در جایگز خود گذاشته پیش سلطان جنید برلاس رفت - اتفاقاً<sup>(۳)</sup> چند روز آنجا ماند - روزی سلطان جنید - شیر خان را همراه خود کرده بخدمت بابر بادشاه رفت و بنظر شاه گذرانیده تا سفر چندیری همراه بود - چون طرز و سلوک مغل دید - روزی با یاران خود گفت که مغل را از هندوستان بدر کردن بسی آسانست - گفتند بچه تاویل - گفت که پادشاه ایشان بسکه عیاش است - معاملات سرکار خود را بر پیش دستان گذاشته خود بکار کمتر می پردازد - و عیب افغانان همین است که اتفاق ندارند - اگر ما را خدای تعالی دست رس دهد افغانان را متفق ساخته مغلان را باندک تردد از هندوستان برآرم - یاران او درین کار تمسخر و خنده می کردند :

روزی سلطان جنید برلاس - شیر خان را بخدمت شاه بابر برد و مجلس طعام شد - کاسه ماهیچه پیش او نهادند و قاشق نبود - شیر خان

(۱) در نسخه ج «در جونپور بودند» و از کوه مراد کوه رهناس است چنانکه در طبقات اکبری صفحه ۹۲ نوشته «چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوه رهناس درآمد»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «تنگی کوهستان»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «اتفاقاً جنید برلاس روانه حضور شاه بابر می شد -

شیر خان را همراه برد و بنظر»



کارد کشیده ، ماهیچه را بریده بنان پاره خوردن گرفت - شاه بابر  
 بگوشه چشم میدید - سلطان جنید فرمود که این افغان عجب کاری کرد -  
 و مرا چشم این افغان بفته انگیزی دلالت میکند - خواست تا شیر خان  
 را بگیرد - شیر خان ما فی الضمیر شاهی دریافته از آنجا بگریخت -  
 از مغلان مایوس شده باز پیش سلطان محمد رفت - سلطان محمد همان  
 منصب داد - درین اثنا سلطان محمد فوت شد - جلال خان پسر او قائم  
 مقام او گشت - در ایام دولت او شیر خان قوی تر شده - بلطایف الحیل  
 حکومت تمام بهار در تصرف خود در آورد - چون والی بنگاله شنید که  
 شیر خان ضابط بهار شد قطب خان که از امری کبار او بود  
 بتسخیر بهار فرستاد که اول شیر خان را بدست آرید بعده فکر بهار  
 دارید - شیر خان هر چند در صلح زد کارگر نشد - بجنگ پیش آمد  
 چنان<sup>(۱)</sup> جنگ شد که چشم روزگار ندیده - آخر قطب خان کشته شد  
 و شکست عظیم بر بنگالیان افتاد - چون شیر خان آنجا رسید که قطب خان  
 فتاده بود از اسپ فرود آمد و سر<sup>(۲)</sup> او را در کنار گرفت - مردم آن  
 اعصر را قصه سکندر و دارا معاینه افتاد - بعد آن تمام حشم و اسبان  
 و پیلان و سلاح و غنایم فراوان در کف شیر خان افتاد - سبب قوت  
 و حشمت او شد<sup>(۳)</sup> - روزی لوحانیان که با شیر خان بد بودند بجلال خان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « جگی بزرگ شد که چشم روزگار در ظاهر آن  
 خیره گشت »

(۲) در نسخه ج « سر او را بران خود نهاد »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « حشمت او شد - لوحانیان بر وی رشک بردند

در اصل لوحانیان با شیر خان »

گفتند که شیر خان فتنه انگیز است<sup>(۱)</sup> تو او را برگزیده و ترا زبون ساخته است - بهتر که این را از میان برداریم - شیر خان ازین<sup>(۲)</sup> مقدمه آگاه شد - و خود<sup>(۳)</sup> را پاس میداشت - و بجلال خان نوشت که امرایان شما با من<sup>(۴)</sup> نفاق دارند - جلال خان نیز بدو بدگمان شده بود او نیز قرار داد که بعضی پرگنات بهار بوالی بنگاله دهد - و کومک ازو طلبیده شیر خان را دفع گرداند - بدین قرار شیر خان را بر روی مغل داشته بخدمت بادشاه بنگاله رفت - شیر خان در عقب ایشان در بهار استعداد تمام بهم رسانید - لوحانیان در آنجا رفته از والی\* بنگاله سپاه بلا انتها بر شیر خان آوردند - شیر خان قلعه مستحکم ساخته بود - هر روز جمعی را بیرون می فرستاد - و بر فوج غنیم غالب می آمدند - بعده ازان قرار صف جنگ افتاد - لشکر بنگاله<sup>(۵)</sup> جنگ آراسته بر روی میدان آمد - آتش بازی بسیار تعمیه کرده و فیلان جنگی بروی میدان داشته - شیر خان نیز سه فوج طیار ساخته یک فوج را تسلی<sup>(۶)</sup> نموده درون قلعه گذاشت - و یک فوج بر روی غنیم فرستاد - و گفت وقتی که سپاه

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « فتنه انگیز است - از میان باید برداشت »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « شیر خان ازین معنی خبردار شد ، »

(۳) در نسخه ج « خود را گرد آورد ، »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « که امرایان شما بن حسد دارند - عاقبت جلال خان

نیز بدفع شیر خان راضی شد - قرار دادند ، »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « بنگاله ساخته جنگ شده ، »

(۶) در نسخه ج « فوج را دلداری داده ، »

بنگاله بجنگ برآید و تیراندازی نماید شمایان پشت داده روان شوید که ایشان از جائی که آتش بازی و فیلان ترتیب داده بیرون<sup>(۱)</sup> روند - این قرار به سپاه داده بر روی بنگالیان فرستاد - و خود با<sup>(۲)</sup> چهار هزار سوار دلاور که اعتماد بر ایشان داشت فوج بسته در دامن کوه که جای امن بود در کمین نشست - چون فوج دویم شیر خان در میدان آمد بنگالیان ایشان را دیده یکبارگی حمله کردند - فوج شیر خان چنانچه قرار داده بودند در حمله اول پشت داده رو بگریز آوردند - بنگالیان شاد شده تعاقب نمودند - چون همگی سپاه ایشان از جای آتش بازی و پیلان بیرون آمدند - شیر خان آن وقت را غنیمت شگرف دانسته چون بلای ناگهانی بر سر ایشان افتاده دمار از روزگار ایشان برآورد - جلال خان زخمی شده با نیم جانی بدر رفت - اکثر سپاه او و لشکر بنگاله بقتل رسیدند - تمام حشم و پیلان و توپ خانه و غنایم بسیار در کف شیر خان افتاد - اسباب سلطنت بروگرد آمد - و بهار بی مدعی و شریک در تصرف خود کشید .

درین اثنا تاج خان افغان که از جانب سلطان ابراهیم لودی حاکم چنار بود زنی داشت لاد ملک نام که<sup>(۳)</sup> مصور قضا چون او صورتی زیبا بر تخته هستی نکشیده بود - عارضی داشت که گل بستانی ز شرم عذارش

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و بیرون آیند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و سه هزار .

(۳) در نسخه ج لاد ملک نام که مصور صورتی زیبا مثل او بر صفحه دیبا نکشیده

بود و تاج خان بدو میل داشته .

گلاب گشتی - و گوهر درخشان از تاب روی او چون آفتاب در آب  
 نهان ماندی - تاج خان بدو میل خاطر بغایت داشت - و تمام خزانه  
 و اموال بدست آن زن بود - دیگر پسران تاج خان از مادر دیگر بودند -  
 خیال کشتن او در خاطر داشتند - تاشی یکی از ایشان شمشیر بر لاد ملک  
 انداخته زخمی کرد - تاج خان شمشیر کشیده آمد تا آن پسر را  
 بکشد - آن ناخلف پیش‌دستی کرده پدر را بکشت - شیر خان دران  
 نواحی بوده بسرعت خود را رسانید - لاد ملک و پسران تاج خان را  
 بدست آورده در بند داشت - بعد چند روز که زخم لاد ملک به شد او  
 را بعقد خود درآورد - و شش من طلا و هشت آثار گوهر گران بها  
 که یکدانه او هزار دینار بدهند از او به شیر خان رسیده و <sup>(۱)</sup> ده پیل  
 و هشتاد اسپ تازی نژاد و اقمشه و <sup>(۲)</sup> امتعه بسیار و دیگر اموال بی شمار  
 در تصرف او درآمد - <sup>(۳)</sup> دران مقارن سپاه بسیار برو گرد آمده ازان پس  
 روزگار او در ترقی برآمد - خیال تسخیر بنگاله نمود - نوزده هزار سوار دو  
 اسبه براهی که کس نرفته یکایک درگور رسید - با بادشاه بنگاله مقابل آمد -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « نوزده پیل ».

(۲) در نسخه الف و ب « امتعه که همه این نه لک روپیه را بوده در تصرف  
 او درآمد ».

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « تصرف او درآمد - و سپاه بیکران بهم در رسید -  
 بعد ازان در تسخیر بنگاله در حرکت آمده براهی که کس نرفته درگور بنگاله رسید - بادشاه بنگاله  
 با سپاه بیکران و فیلان مست در مقابله آمد - از تردد بسیار او را نیز شکست داد ».

او را نیز شت داد - درین اثنا که او در بنگاله بود<sup>(۱)</sup> بابر شاه  
 بفردوس اعلیٰ رحلت فرمود - همایون بادشاه بر تخت جلوس فرمود -  
 چون مدتی همایون بادشاه بتردد سلطان بهادر گجراتی در نواحی گجرات  
 ماند - شیر خان فرصت یافته باین پایه رسید - درین اثنا سلطان محمود  
 پسر سکندر لودی<sup>(۲)</sup> جمعیت افغان کرده احمد بیگ که حاکم جونپور بوده برو  
 تاخت - امرای همایون بادشاه جهت تسکین این فتنه لشکر کشیدند - سلطان  
 محمود - شیر خان را طلب نمود - شیر خان پیغام فرستاد که سامان نموده  
 می‌رسم - چون سلطان محمود در جونپور آمد - امرایان همایون بادشاه  
<sup>(۲)</sup> طاقت نیاورده رو بگریز آوردند - دران وقت همایون بادشاه بقلعه  
 کالنجر تشریف داشتند - چون خبر طغیان افغانان شنیدند عنان توجه  
 بدفع آن طایفه معطوف داشتند - چون شیر خان از سرداری بین  
 و بایزید که پیش‌دست پسر سکندر شده بودند ناراض بود - بطریق  
 نهانی بامیر هندو بیگ پیغام کرد که من پرورده نمک بابر پادشاهم  
 و در هنگام جنگ سبب هزیمت ایشان من خواهم بود - شما مجرای ما را  
 بخدمت پادشاه خواهید کرد .

الغرض همایون پادشاه بسرعت خود را بمقابل افغانان رسانید -

(۱) در نسخه ج « در بنگاله بود بادشاه فوت شد - همایون بادشاه بر تخت نشست » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « لودی که واقعه طلب بود جمعیت و افغان بسیار

بروگرد آمده باحمد بیگ » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « امرای همایون پادشاه بی جنگ روی گردان شدند » .

چون هر دو لشکر روبرو شدند شیر خان از میدان طرح داده بدر رفت -  
 از رفتن او افغانان بیدل شده متفرق گشتند - سلطان محمود گریخته  
 بملک پته <sup>(۱)</sup> رفت - همایون بادشاه متوجه آگره شد - و امیر هندو بیگ  
 را بجونپور <sup>(۲)</sup> داشته که نزد شیر خان کس معتبر فرستد و قلعه چنار ازو  
 بگیرد - دران ایام شیر خان به بهار بوده - هندو بیگ از شیر خان قلعه  
 چنار درخواست نمود - شیر خان امروز فردا کرده میگذرانید - چون  
 هندو بیگ بجدّ شد که حکم چنین است البته قلعه باید داد - شیر خان در  
 جواب نوشت که چنار بمن اجاره دهند آنچه محصول باشد بخزانه عامره  
 رسام و پسر خود را با جمعیت بسیار در خدمت پادشاه می دارم -  
 باز هندو بیگ نوشت که ملک پادشاه است هرکرا خواهند بدهند - چون  
 این نوشته بشیر خان رسید جواب داد که شما وزیر پادشاه آید البته شکایت  
 من بپادشاه خواهید نوشت - چون پادشاه ما را تنگ خواهند گرفت بهار  
 را گذاشته به بنگاله خواهم رفت - چون بنگاله را با من نیز نگذارند  
 او را گذاشته <sup>(۳)</sup> باشام می روم - همایون بادشاه عیاش است - و هوا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « پته رفت - جونپور باز در تصرف درآمد -  
 همایون بادشاه ، در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۸ نوشته « سلطان محمود بولات پته رفته  
 گوشه گرفت و ترک سپاهی گری داد - تا در سنه تسع و اربعین و تسماعنه در ولایت اودیسه  
 وفات یافت ، »

(۲) در نسخه ج « جونپور داشت از آگره نزد شیر خان کس معتبر فرستاد که  
 قلعه چنار ، »

(۳) در نسخه ج « گذاشته جای دیگر خواهم رفت ، »

مخالف - اینج' دیر نخواهد ماند - برگشته بآگره خواهد آمد - آن زمان در ملک نوعی فتنه برپا خواهم کرد که یکی را خبر دیگری نخواهد شد - هرچه باداباد - اگر شما<sup>(۱)</sup> گفته من قبول ندارید این سخن ما را یاد خواهید کرد \*

بعد ازان همایون بادشاه بعزیمت چنار توجه<sup>(۲)</sup> نمود - شیر خان عرضداشت کرد که من پرورده و از خاک برداشته بابر پادشاهم و در جنگ پسر سلطان سکندر سبب فتح آنحضرت من شده‌ام - اگر قلعه چنار بمن گذارید پسر خود را با چهار هزار سوار بخدمت پادشاهی فرستم - چون دران زمان خاطر آن حضرت از دغدغه سلطان بهادر گجراتی جمع نبوده بصلح رضا داد - شیر خان پسر خود جلال خان<sup>(۳)</sup> را با چهار هزار سوار با عیسی خان حجاب در خدمت فرستاد - سلطان بهادر چون در نواحی اجمیر آمد همایون پادشاه بمهم او پرداخت - پسر شیر خان<sup>(۴)</sup> از راه گجرات گریخته نزد پدرآمد - شیر خان فرصت یافته تمام بهار و کرهی و بنگاله در تصرف خود درآورد \*

(۱) در نسخه ج « شما گفته من نمی شنوید گفته و مرا یاد خواهید کرد ».

(۲) در نسخه الف و ب « چار بسیار بجد شد ».

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۹ « شیر خان - قطب خان پسر خود را » و در

غزن افغانی صفحه ۹۶ ب نیز نوشته قطب خان پسر شیر خان بود \*

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « پسر شیر خان تا اجمیر همراه بود از آنجا فرار نموده

نزد پدر خود آمد » \*

وقتی که همایون پادشاه از سفر گجرات برگشته بآگره رسیدند احوال شیر خان و تغلب او معلوم کرده بجهت دفع او لشکر به چنار کشید - شیر خان - غازی سور را در چنار گذاشته خود بطرف کوههای چهارکند<sup>(۱)</sup> رفت - و جلال خان پسر او در کرهی بود - همایون پادشاه جهانگیر قلی را با دو سه امرای کبار بجهت دفع پسر شیر خان بکرهی نامزد کرد - جلال خان کرهی را گذاشته بطرف پدر رفت - شیر خان بخاطر آورد که خیلی خزاین از کرهی و چنار بر من گرد آمده - اگر قلعه رهناس بدست<sup>(۲)</sup> من آید در آنجا محفوظ باشیم - بدین نیت جلال خان را در چنار گذاشته در نواحی رهناس آمد - و براجیه پیغام داد که همایون بادشاه در قصد من است - و من از دست او آواره و پریشان میگردم - اگر مروت و دوستی بخاطر آرید و مردم ما را در پناه خود<sup>(۳)</sup> سا دهید من در عمر خود طوق احسان تو در گردن دارم - چون این پیغام رسید راجه مردم خود را جمع کرد - و مشورت<sup>(۴)</sup> نمود -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۹ « کوهستان بهرکده » و در محزون افغانی صفحه ۹۹ « کوهستان بهرکده که در نواحی بهار واقع است برفت » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « بدست من افتد مردم و حزانه در آنجا داشته تا بخاطر جمع بآن حضرت مقابل تواند شد بدین نیت » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « جا دهید بهتر باشد و عمر باقی بمنون شما خواهم بود چون این پیغام » .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « شرط مشورت بجا آورده کنش در میان نهاد همه را رای بران افتاد که این جای دادن دزد را خانه بچراغ نمودن است » .



همه را رای بران افتاد که این جای دادن خوب نمی نماید - درین اثنا زنارداری بود که بسیر کواکب و سیاره چرخ و قوفی تمام داشت و راجه را بر کار دانی او اعتبار تمام بود - و او را صاحب اخبار ساخته بعرض رسانید که ما را از هیئت فلکی چنان معلوم شده که این افغان درین نزدیکی بر سریر سلطنت دهلی جلوس نماید - و عروس ملک در کنار گیرد - بهتر این ست که باو مدارا باید کرد - راجه بشنیدن این خبر سر در گریبان تفکر نهاده چار نا چار رخصت داد<sup>(۱)</sup> .

شیر خان سه صد ذوله طیار کرد و دو جوان دلاور در هر ذوله نشانند - و چهار<sup>(۲)</sup> کهار بر هر ذوله که از قوم رهیله بوده - اول در چهار ذوله از قسم لولی و مطرب زنان بجمت امتحان و تفحص مردم راجه نشانند - و بافغانان قرار داد که شما اول سر از ذوله برآورده بر مسکن راجه در افتید - چون ستاره دولت شیر خان روی در ترقی داشت لشکر راجه بمهی رفته بود - راجه با معدودی چند در آنجا بوده - الغرض چون ذولها از سر دروازه اول گذشتند مردم راجه بجمت تفحص از یک ذوله پرده برداشتند - زنها بنظر در آمدند - پنجو سور بانگ بر آنها زد که ای یاران ما مردم افغانیم و در پناه شما

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « رخصت داد - پنجو سور مسرور باز گشت و بشیر خان باز نمود - شیر خان سید » و در طبقات اکبری « یک هزار دلی ترتیب داده ، و در مخزن افغانی صفحه ۹۷ ب « شیر خان هزار و دویست دلی ترتیب داده ، »

(۲) در نسخه الف « چهار کهار که آن هم روحله بودند ، و در نسخه ج « از قوم رهیل و دلازاک بوده ، »

آمد مناسب آنست که ناموس ما نگاه دارید - چون بدروازه  
 رسیدند آنجا درباری بود ناگاه از یک ذوله نعل<sup>(۱)</sup> شمشیر  
 نبرد خواست تا فریاد کند - دریا خان لوحانی در رسید و فوطه  
 در گلو انداخته چنان تنگ گرفت که طاقت فریاد نماند - همچنان در  
 ذوله درکشید که یارای فریاد نماند - القصه چون همه ذوله در قلعه  
 در آمدند اجل راجه را گریبان کشیده بجهت تماشا آورد - جوانان  
 که عروس ذولها شده بودند از ذوله بر آمده دست بتیغ بردند - اول<sup>(۲)</sup>  
 براجه تاختند و بقتل آوردند - دران آوان شیر خان فوجها بسته بر دروازه  
 رسیده بود که افغانان در رسیده دروازه‌های قلعه را بکشادند - او با لشکر  
 گران درون قلعه رسید و قتل عام نمود - از طالع روز افزون شیر  
 شاهی آن چنان قلعه که سیاحان ربع مسکون و مساحان کوه و هامون  
 در چهار دانگ هندوستان مثل آن قلعه نشان نمیدهند<sup>(۳)</sup> بآسانی در کف  
 اقتدار شیر خان در آمد - اول مقدمه فتح خود دانست - اموال بیقیاس  
 و خزانه بلا انتها که از هفت کرسی راجه یکجا جمع شده بود داخل  
 خزانه شیر شاهی شد - مردم خود را در آنجا داشته خاطر خود جمع  
 گردانید \*

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « از یک ذوله شعله شمشیر نمایان شد - دربانان متحیر  
 ماندند و دریافتند که درین دوله مرد است - خواست تا فریاد کند »

(۲) در نسخه ج « قضا اجل راجه » و در هر دو نسخه الف و ب « بتیغ بردید اول  
 راجه را که با معدودی چند ایستاده بود بقتل آوردند بعد آن سپاه بقلعه درآمد قتل عام کردند »

(۳) در نسخه ج « نمی دهند از تردد و تدبیر بدست آورده اول مقدمه »

درین اثنا همایون بادشاه در آگره بود که عرض داشت جهانگیر قلی بیگ رسید که سلطان بهادر گجراتی در نواحی<sup>(۱)</sup> اجمیر با بیست هزار سوار آمده فتنه عظیم پیدا آورده - همایون بادشاه آن طرف کوچ نموده در بیانه رسید - احمد چپ و ابراهیم بیگ را با ده هزار سوار جرّار پیشتر روانه ساخت - ایشان در نواحی سانکانیر رسیده<sup>(۲)</sup> جنگی عظیم کردند - بهادر گریخت و تفرقه عظیم در سپاه گجرات افتاده غنائیم بسیار از آن لشکر بهم رسید - چون خاطر شاهنشاهی از دغدغه بهادر جمع شد میرزا کامران را با سی هزار سوار در اجمیر گذاشته خود بسیر و شکار دران نواحی که آب و هوای آنجا معتدل بوده پرداخت - دران جا عرضه داشت هندو بیگ رسید که شیر خان سر بر آورده و خیالات بیهوده در سر او بیضه کرده - و بجایه بازی قلعه رهناس بدست آورده و سخنها ازو سر میزند که لایق باز نمودن نیست - الحال که شعله سر برنیاورده باندک آب تدبیر فرونشاندن آسانست - چون زبانه کشد بصد آب شمشیر کشته نگردد »

همایون پادشاه چون خبر طغیان شیر خان معلوم نمود فرمان صادر شد که محمود بیگ و قر بیگ<sup>(۳)</sup> دیوانه که بصوبه سنبل اند روی بروی

(۱) در نسخه ج « نواحی اجمیر آمده بادشاه آن طرف منوجه شد - احمد چپ » .

(۲) در نسخه ج « رسیده مصاف دادند نصرت یافتند پادشاه نیز در عقب آنها رفته سیر و شکار دران نواحی بسر برده در آنجا عرضداشت هندو بیگ » .

(۳) در نسخه ج « محمود بیگ و کمر دیوانه » .

او گذارد - و متعاقبِ رایاتِ جاه و جلال در آنجا رسیده داند - شیر خان بعد بدست آوردنِ قلعهٔ رهناس سر بفلک برد و در خیال ملک‌گیری کمر چست بر بست - خواص خان را با چهار هزار سوار بر اجه چهارکهند فرستاد - که سیام سندر پیل ازو بگیرد - و آن پیلی بود که چند چیز عجایب داشت - یکی سفید پوست بود خاک بر سر نمی انداخت - و همیشه مست بودی و روز هیجا پیل دیگر در مقابل او نمی شد - و قتیکه خواص خان را بدان مهم فرستاد با فغانی چند که در حضور بودند گفت که من در دل خود فال بسته ام - اگر آن فیل بدست من آید حق سبحانه تعالی سلطنتِ دهلی بمن کرامت گرداند - و گر نه خیال بیهوده از سر بدر کنم - و بملک بنگاله که متصرف شده ام قناعت نمایم - در پیش شما که یاران ما آید عهد میکنم که اگر بخشندهٔ بی منت مرا از خاک بردارد و بر تختِ دهلی نشاند دو کار کنم - یکی آنکه <sup>(۱)</sup> ده لکه روپیه در رضای حق سبحانه تعالی بفقرا و مساکین رسانم - دویم در عهد دولتِ سلطانِ ابراهیم بر سادات چانسو از برادر زادهٔ رانا ستمی رفته و پورنمل دیهای سادات زده و عورات آنها بطوایف داده تا سرود و رقص بیاموزند - آن سادات همواره در دربار عام سلطان مذکور فریاد می‌کردند و داد میخواستند - او تغافل میکرد - من در آنجا حاضر بودم - در دل گذرانیدم اگر حق تعالی مرا دست‌رس دهد انتقام ایشان

از آنها بکشم - اگر خدای تعالی این آرزو در کنار من نهد این دو مهم در حضور شما شرط می کنم \*

الغرض خواص خان را سروپا داده رخصت کرد - خواص خان چون آثار دلاوری در ناصیه او پیدا بود با سپاه چیده براه<sup>(۱)</sup> کوهستان که گذرگاه آدمی نبود رفت - چون راجه از آمدن فوج اطلاع یافت - پیل را در شعب جبل پنهان کرد - خواص خان جابجا<sup>(۲)</sup> منیان تعیین نمود - و براجه پیغام داد که من به نندگانو میروم ما را راهبری کن - کنواران بغرور جمعیت خود درین کار انکار کردند - سه چهار هزار سوار سلاح غرق شده راه بندی کردند - خواص خان بدین بهانه قریب دیه آنها رسید - و آب را عبره کرد - درین اثنا جاسوسی خبر رسانید که در فلان کوه غاریست در آنجا فیل را پنهان کرده اند - چون راجه<sup>(۳)</sup> را گمان آن نبوده که ایشان بجحت پیل آمده اند همگی یک جا شده در پی جنگ شدند - و<sup>(۴)</sup> جمعی را که در محافظت پیل گذاشته نیز طلبید - خواص خان - دریا خان لوهانی را با دویست سوار از لشکر چیده با پیلانان که همراه آورده بود فرستاد - تا ده دوازده پیل بانان که آنجا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « براه مهیب کوهستان که گذر او بحال بود درآمد »

(۲) در نسخه ج « خواص حان آدمی در تفحص او تعیین کرد - راجه را گفت که من »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « چون راجه را واهمه آن بود که سپاه بحال ما آمده

است همه یکجا »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « و جماعتی که در محافظت آن بودند آنها نیز بایشان ملحق

بودند همه را کشته پیل را روانه نمودند - و بخواصان پیغام فرستاده که ما پیل را بدست آوردیم و از کوه برآمده‌ایم - آن ملاذ زود از آنجا برآیند - بعد از آنکه پیل دو سه کوه از آنجا برآمد براجیه خبر شد - ناگاه <sup>(۱)</sup> دو سه هزار پایک دنبال ایشان کردند - خواص خان در دامن کوه پنهان شده آن همه کفار دنبال پیل تاختند - چون همه از آن راه پیشتر گذشتند در عقب ایشان تاخته و دریا خان از پیش برگشته آن سیه رویان را در میان گرفته دست به تیغ درآوردند - خیلی کفار را بر روی خاک نگونسار ساختند - و از خون ایشان جوئی خون روان کردند <sup>(۲)</sup> - پیل سیام سندر و غنایم بسیار بدست آروه مظفر و منصور باز گشتند - نزدیک رسیده زیور از نقره و طلا طیار ساخته و با جل زرین پیراسته بنظر شیر خان درآوردند - شیر خان بسیار خوشدل شد و سجدهات شکر بجا آورد - و امیدوار فتح دهلی گشت - آن روز جشنی عظیم ترتیب داد - و دربار خود را از خیمهای ابریشمی و زردوزی مثل عروس زیبا نمود <sup>(۳)</sup> - و بامرای خود در سخن آمد که الحال مرا یقین شد

(۱) در نسخه الف و ب « خواص خان چون دید که سپاه کفار دنبال می‌آید بر گردید از آن طرف دریا خان در عقب تاخت - کفار لعین را در میان گرفته ،

(۲) در نسخه الف و ب « روان کردند - سی و دو اسب و چهار صد شتر و دیگر غنایم بدست آمد - خواص خان مظفر و منصور با پیل سیام سندر باز گشت - چون نزدیک رسید یک هفته مقام نموده زیور که از نقره و زر ببارت آورده بودند طیار ساخته و با جل زرین ، »  
(۳) در هر دو نسخه الف و ب « زیبا نموده تا آن پیل را بحضور آوردند و بامرای

که کریم کار از بنده نواز سلطنت دهلی بمن کرامت فرماید - شما که خویشان و امرای منید یکدل شده کار را از پیش برگیرید .

ازان طرف <sup>(۱)</sup> همایون بادشاه خبر طغیان شیر خان شنیده خواست تا بدفع او خود متوجه شود - فرمود تا کارخانهای شاهی طیار نمایند و عرض سپاه گیرند - و بجهت نگاه داشت نوکر جدید به بخشیان حکم شد - <sup>(۲)</sup> یک لک و هفت هزار سوار در معرضگاه بقلم آمد - و هزار و هفصد فیل - در سنه <sup>(۳)</sup> بناریخ یازدهم شوال بآداب و دارات پادشاهان کبار از آگره در حرکت آمد - آغاز در آمد <sup>(۴)</sup> موسم باران بود - کوچ بکوچ در نواحی کره <sup>(۵)</sup> مانکپور رسید - دو ماه برشکال در آنجا بسر برد - چون ستاره سهیل نمودار گشت و آب راهها کم شد - جهانگیر قلی یگ و احمد چپ و قمر <sup>(۶)</sup> دیوانه و شاه بداغ خان را با سی هزار سوار بطریق مقدمه پیشتر روانه نمود - و خود

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « از آگره چون همایون پادشاه » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « چون عرض سپاه کردند - هشتاد و چهار هزار سوار

در معرضگاه بقلم آمد و دو هزار و هفصد فیل » .

(۳) در هر سه نسخه سنه مذکور نیست و از منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰

معلوم می شود که در سنه خمس و اربعین و تسعمانه این امر واقع شد .

(۴) در نسخه ج « هوای برسات بوده » .

(۵) در نسخه ج « کره رسید - آنجا چند روز بسر و شکار گذرانده جهانگیر » .

(۶) در نسخه ج « کمر دیوانه » .

نیز در عقب ایشان متوجه گردید - ازان طرف شیر خان نیز از نواحی رھتاس در حرکت آمد - در نواحی مومن آباد نزول نمود - چنانچه ہژدہ کزوہ مسافت در میان ماند - شیر خان جا بجا مردم خود را تعیین نمود تا رسد غلہ بلشکر مغل نرسد - چون از ہر طرف درآمد غلہ مسدود گشت در لشکر گرانی غلہ بغایت بہم رسید - ہمایون پادشاہ - یعقوب بیگ را با چہار ہزار سوار نامزد کرد تا بنجارہا<sup>(۱)</sup> کہ غلہ می آوردند ہمراہ نمودہ در اردو بیارد - یعقوب بیگ تا سی کزوہ رفت - چہار ہزار گاو از ہر قسم غلہ بار کردہ<sup>(۲)</sup> بطرف اردو روانہ نمود - چون این خبر بشیر خان رسید ولیداد خان را با ہزار سوار افغان فرستاد - تا غلہ در اردوی ہمایون بادشاہ نرسد - ولیداد خان بسرعت تمام خود را بہ یعقوب بیگ رسانید - جنگی عظیم شد - یعقوب بیگ ہر چند تردد نمود کارگر نشد - ولیداد خان چہار ہزار مغل را ہزیمت دادہ غلہ را باردوی شیر خان رسانید - شیر خان خوش دل شد - و اول مقدمہ فتح خود دانست - ولیداد خان را نوازش نمودہ بعنایات بزرگ امیدوار ساخت • چون گرانی غلہ در اردوی آن حضرت بسیار شد و غلہ نایاب گشت ہمایون بادشاہ شیخ بایزید را در پی این مہم تعیین نمود - او بتردد بسیار غلہ باردوی پادشاہی آورد - و بنوازش سربلند

(۱) بنجارا - لفظ ہندی است - در فرہنگ آصفیہ جلد اول صفحہ ۳۰۹ نوشتہ • اناج

کی سوداگری کرنے والا - ایک قوم کا نام بھی ہے جو غلہ کی سوداگری کرتے ہیں • •

(۲) در نسخہ الف دہر کردہ • •



گردید - و فتح جنگ خان خطاب یافت - روز دوم از انجا کوچ نموده بر لب دریای گنگ نزول اجلال فرمود - شیر خان نیز<sup>(۱)</sup> از ورودگاه خود برگشته کروهی از گنگ آن طرف مقابل لشکر پادشاهی نزول کرد - چنانچه خیمهای هر دو لشکر بیک دگر در نظری آمدند - روز دوم<sup>(۲)</sup> قرار جنگ در دادند - روز جمعه بتاریخ ... شهر ..... سنه<sup>(۳)</sup> ..... سواران مقدمه طرفین بر روی میدان آمده داد دلاوری در دادند - دران روز اکثر افغانان کاری از سپاه شیر خان بقتل آمدند - بدین نط تا یک ماه جنگ در میان بود - شیر خان چون دریافت که سپاه مغل چیره اند بمقابل روزانه کار از پیش نمیروند حیلها می جست - آن حضرت شیخ بایزید را نزد شیرخان فرستاد که روباه بازی چه می کنی - اگر مردی اب گنگ را عبره نموده در میان میدان در آی تا فلک ابواب ظفر بروی که کشاید - شیرخان جواب داد که من همان فرید غریم که نوکر تو بودم - مرا چه زهره که با بادشاه چار دانگ هندوستان آب گنگ را عبور نموده بمیدان در آیم - تو صاحب یک لک سواری - از ملاحظه نمی توانی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « شیر حان بیر ازان طرف در پیش آمده دوسه گروه  
مقابل اردو رول کرد » u

(۲) در سحیح « روز دویم سپاه یزک از لشکر پادشاهی با سپاه مقدمه لشکر شیر خان جنگ واقع شد اکثری مردم کاری از لشکر شیر خان قتل رسیدند بدین خط »

(۳) از تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۰۶ معلوم می شود که این واقعه در سنه ۱۰۱۲ و آرمین و تسفانه بود و از اکبر نامه صفحه ۱۵۹ نیز معلوم می شود که این واقعه در ماه صفر سنه ۱۰۱۲ و چهل و شش بود - ایضاً ببینید صفحه ۱۹۹ نوٹ (۵) و صفحه ۲۰۲ نوٹ (۳) .

که باین طرف بیائی - چون این جواب رسید آنحضرت به حمیت پادشاهانه برآشفت - فرمود تا آب گنگ را پل پستند که لشکر از آب بگذرد - ندانست که همین پل وبال لشکر من خواهد شد ۵

الغرض چون لشکر پادشاهی بدان طرف آب نزول نمود تمام شب سپاه سلاح بسته بر گرد لشکر پاس میداشتند - روزی شیر خان شیخ خلیل<sup>(۱)</sup> را بخدمت عالی آن حضرت فرستاد که اگر پادشاه کرم فرموده ولایت بهار و قلعه چنار بمن گذارند بطریق امرا سلوک نمایم - و خطبه و سکه آن حضرت رواج دهم - در مهمهای عظیم بکار آن حضرت خواهیم آمد - چون خاطر پادشاه از دغدغه سلطان بهادر گجراتی جمع نبود چار نا چار بصلح راضی شد - و ملک بهار باو گذاشت و شیر خان از رسد غله که جابجا بسته بود دست باز داشت - خاطر آن حضرت نیز جمع شد - و لشکر از جنگ و از بیدار بودن شبها خلاص یافت - شیر خان<sup>(۲)</sup> سامان رفتن بهار می کرد - و انتظار<sup>(۳)</sup> آمدن خواص خان می کشید - بعد از چند روز خواص خان<sup>(۴)</sup> آمد - در آن روز کوچ کرده دوسه گروه از لشکر پادشاهی دور رفته فرود آمد - چون شیر خان رفت هندو بیگ پادشاه عرض نمود که چون غنیم از اقبال پادشاهی مطیع شد - بهتر آنست که حضرت نیز آنطرف

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « شیخ خلیل و رفیع الدین را ، »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « از سامان جنگ سامان رفتن بهار ، »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « جلال خان و خواص خان ، »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « خواص خان که بهم راجه اندرون رفته بود آمد ، »

آب رفته نزل فرمایند - <sup>(۱)</sup> آن حضرت فرمودند که امروز درینجا مانده فردا آنسوی آب رفته نزول می نمایم - چون شب شد سپاه پادشاهی را به نسبت دیگر شبها که بیدار بودند فراغت روی نمود \*

نقلست که دران <sup>(۲)</sup> شب شیر خان در خواب دید که ایوانی رفیع است - و حضرت رسالت پناه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ <sup>(۳)</sup> در آنجا جالس اند و همایون پادشاه را ازان ایوان بیرون می فرمایند و مرا می گویند که درون درآی - بعد ازان فرمودند که شیر خان بدانکه حق سبحانه و تعالی ملک خود را چند گاه حواله بتو نمود - ملک الهی را بعدل و انصاف معمور داری و آبادان گردانی - چون شیر خان ازین خواب کام بخش بیدار شد افغانان را طلبید و خواب <sup>(۴)</sup> را بیان نمود <sup>(۵)</sup> - و جشنی عظیم بپاراست - دران مجلس شیر خان گفت که از زبان دُرر بار آن حضرت سرور کائنات صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ برآمده که چند گاه ملک بتو حواله کرده شد - شاید که ایام سلطنت من اندک باشد - و مغل باز بهندوستان دست یابد -

(۱) در نسخه ج « بادشاه فرمود که وقت پگه روانه آگره می شوم چون شب » \*

(۲) در نسخه ج « دران شب که شیر خان بر لشکر پادشاهی شبخون افتد خواب دید » \*

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « رسالت و سلطان تخت گاه نبوت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

در آنجا جاشین » \*

(۴) در مخزن افغانی صفحه ۸۶ ب نوشته « بعد فتح جنگ این خواب بافغان ظاهر ساخته گفت اگر من این خواب را قبل از فتح می گفتم همه کس تصور می کرد این نتیجه پرداخت شیر شاه است ترغیب بر جنگ می کند » \*

(۵) در نسخه ج « خواب را بیان کرد - و شادی نمود باز شیر خان گفت » \*

(۱) الغرض آنچه شدنی ست بشود - الحال یک دل شده کار از پیش باید برد - بعد مشورت قرار افتاد که چون نیم شب بگذرد بر لشکر سلطانی شبخون بزنید - شیر خان سه فوج آراسته نمود که یکطرف دریاست - از سه جانب (۲) بر لشکر درآیند و دست به تیغ برند هرچه بادا باد - چون دو پاس اول (۳) از شب گذشت لشکر مغل دران شب چون قرار بصلح افتاده بود (۴) بی دغدغه در خواب بود که افغانان از سه طرف چون بلای ناگهانی باآواز نقاره و کرنای در (۵) افتادند - و قتل عام شدن گرفت - بعضی امرا که در چوکی (۶) حاضر بودند آن حضرت را سوار

(۱) در نسخه ح « دست باید الحال یکدل شده نکوشید بعد مشورت »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « از سه جانب لشکر در آمده ر افتند »

(۳) در نسخه ح « دو پهر از شب گذشت » پاس - یک حصه از هشت حصه شبانروز - و یک حصه شب یا روز را یکپاس ازان گویند که نوبت پاسبانان تبدیل یابد و بدل می کردند - خفتگان بجای سداران می آیند چنانکه درین زمان نیز مقرر است و هر قسمی را پاس خوانند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۳۳۳ - و پهر مالفتح پاسی از شب یا روز و آن یک حصه از چهار حصه روز و چهار حصه شب چه شبان روزی را به هشت حصه کرده اند و هر حصه را یک پهر گویند و این در هندوستان مصطلح است - فرهنگ انندراج صفحه ۳۹۹ پس پاس و پهر یک معنی دارد »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « قرار صلح در میان آمده بود »

(۵) از مخزن افغانی صفحه ۹۶ معلوم می شود که این واقعه در صباح روز شنبه سنه ست و اربعین و تسعانه وقوع یافت و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۳ ارقام یافته « قریب صبح در سنه ست و اربعین و تسعانه با لشکری آراسته و فیلان کوه پیکر بحک آمد افواج پادشاهی را فرصت ترتیب نشده شکست افتاد - جنت آشیانی در کمال پریشانی متوجه آگره شد » پروفیسر قانون گو در کتاب خود مسمی به شیر شاه صفحه ۱۹۳ تاریخ این واقعه بیست و هفتم ماه جون سنه ۱۵۳۹ ع ذکر کرده »

(۶) چوکی لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۳۰ نوشته که بمعنی

پاسبانی است »

ساخته راه پل گرفتند - شیرخان مردم را فرستاده پل را<sup>(۱)</sup> شکسته بود -  
 لاجرم در کنار آب آمده اسپان را در آب سردادند - آن حضرت  
 در میان دریا از اسپ جدا شد - سقائی در رسید و مشک را دم داده  
 بایشان رسانید - برو<sup>(۲)</sup> سوار ساخته بکناره آورد - سقا را فرمودند  
 چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند نظام اولیائی - برکنار  
 دریا رسیدند - بجای تخت زرین و بساط رنگین بر کاه نشستند - و از  
 گردش گردون حیلۀ باز حیرت برو مستولی شد که در یک ساعت  
 چگونه حقّ بازی کرد - درین اثنا این رباعی<sup>(۳)</sup> در مذمت چرخ  
 فرمودند :

ستمگرا فلکا بکروا جفا کارا ۰ نگویمت که مرا تخت و تاج شاهی ده  
 توئی چو کهنه رباطی فتاده بر سر راه ۰ ز هر که<sup>(۴)</sup> خواه ستان و بهر که خواهی ده

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « چون افغانان پیشتر آمده پل شکسته بودند » ۰

(۲) در نسخه ح « آنحضرت برو برآمد فرمود چه نام داری » در اکبرنامه جلد اول  
 صفحه ۱۵۹ ارفام یافته « فضا را از اسپ ( آنحضرت ) جدا می شوند - مقارن این حال سقائی  
 خضر راه ایشان گشت و بدستپاری شناوری او ازیں گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند -  
 آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که  
 نظام اوئیائی - و عایت و مرحمت بجا آورده او وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت  
 سلطنت نشینم تا نیروز ترا پادشاهی می دم - و این قصه پر غصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش  
 بر ساحل آب گنگ برگذر جوسه از مکمن تقدیر پرده گشا گشت » ۰

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « در مذمت فلک گفتند » ۰

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « ز هر که باج ستان و بهر که خواهی ده » ۰

از آنجا با معدودی چند از امرای خاص راه آگره برگرفت -  
و اکثر امرا و حاجبان و مقربان و ملازمان که در دنبال آن حضرت  
اسب را در آب سردادند <sup>(۱)</sup> غرق گشتند - چون شب قتل بگذشت  
و مطلع روز بر آمد مبشران خبر آنچنان فتح به شیر خان رسانیدند - اکثر  
امرا و افغانان و پسران شیر خان برقص در آمدند - سرنده <sup>(۲)</sup> و شش تاره  
می نواختند - از آنجا شیر خان <sup>(۳)</sup> با ساز خوش دلی که از عالم غیب بدو داده  
بودند بدرگاه پادشاهی آمد <sup>(۴)</sup> - و بخواجه سرایان گفت که دعای <sup>(۵)</sup> من  
بخدمت خادمان بیگم جیو رسانید - که من فرید همان نوکر شما ام که بوده ام -  
شما خاطر شریف جمع دارید که پادشاه بسلامتی متوجه آگره شده اند -

(۱) در نسخه الف و در آب انداخته بودند غرق شدید .

(۲) سرنده - سازبست که سه تار دارد - برای مزید تحقیق و تصویر ملاحظه کنید  
گائید تو میوزیکل انسترومنس اندین میوزیم - کلکته - ار داکثور میر وارتهه صفحات ۱۰ و ۲۳  
نمبر ۶۲ و ایضا جونروکوش در زبان بنگله از اس - ام نگور - کلکته مطبوعه ۱۸۷۵ صفحه  
۶۱ و میوزک اینڈ میوزیکل انسترومنس اوف صدرن اندیا از مشر دے - مطبوعه لدن ۱۸۹۱ -  
صفحه ۱۲۵ پلیٹ نمبر ۵ - و شش تاره - تنبور شش تار را گویند چابکه ستار تنبور سه تار  
را گویند - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۵۳۹ ،

(۳) در نسخه ج ، شیر خان بدان ساز خوشدل شده که از عالم غیب .

(۴) در محزن افغانی صفحه ۸۷ اروام یافته ، در وقتی که حنت آشیانی از محل برآمده  
متوجه پل شدند خواجه معظم را با یک کس دیگر فرستاد که مریم مکانی بیگم پادشاه را رفته  
برآرند - چون ایشان بدروازه محل رسیدند افغانان بقتل و غنیمت در آمده بودند هر دو  
بشهادت رسیدند - فرصت آن شد که یک کس از مردم حرم تواند بر آمد - درین اثنا شیر خان  
بدروازه محل رسید ، الخ .

(۵) در نسخه ج ، دعاء من ، بخادمان محل رسانید که فرید همان نوکر شما ست که بوده  
است شما خاطر شریف ، .

و شما را بعد چ‌درو ز بخدمت ایشان می‌رسانم - بعد ازان عهده‌داران ایشان را طلبید آنچه راتبه<sup>(۱)</sup> ماکول و ملبوس بود مقرر نمود - بعد ازان منادی فرمود که همه مغلانی که<sup>(۲)</sup> در لشکراند یکجا شوند - ایشان را خیمهای دیگر برگرد بارگاه شاهی بریا کردند - گویند که چهار هزار مغلانی در گرد سرپرده بارگاه جمع شدند - و هر مغلانی<sup>(۳)</sup> را که آدم داشت خرج راه و مرکب داد که برود - خواص خان و افغانان پیر که خدا ترس بودند بجهت نگاهبانی ایشان و بارگاه پادشاهی تعیین نمود - که دلجوئی و غم خواری ایشان واقعی کرده بتقصیر از خود راضی نباشند - و منادی دیگر کرد هر افغانی که بجانب مغلانی بد بنگرد خونس بریزند - بعد ازان بدیوان خانه عالی آمده بر تخت زرین<sup>(۴)</sup> جلوس نمود - و هنگام جلوس دوگانه شکرانه ادا نمود - و این دو بیت گفت -

(۱) در نسخه ح «راتبه اکل و ملبوس محل بوده مقرر»

(۲) در نسخه ح «همه مغلانی لشکر برگرد بارگاه پادشاهی جمع شوند گویند که

چهار هزار»

(۳) در غزن افغانی صفحه ۸۷ و شقه مردم را حکم فرمود که هر کس هر جا خواهد

برود و بموجب امر شیر خان فرزندان و اهل و عیال مغل هر کس هر جا خواست بدر رفت ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «بر تخت زرین و سیمین و صدق جلوس» در اکبر نامه

جلد اول صفحه ۱۵۹ مرقوم شده که «این قصه بر غصه در نهم صفر (۹۳۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر چوسه از یکی تقدیر پرده گشا گشت» و در همایون نامه تصنیف گلبدن بیگم نت بابر پادشاه صفحه ۴۱ نوشته «از بعضی ها دران فطرت اصلا و قطعاً نام و نشان یافته نشد - ازان جماعه عایشه سلطان بیگم دختر سلطان حسین میرزا و بچکا که خلیفه پادشاه بابام بود و بیگم جان کوکه و عقیقه بیگم و چاند بی بی که هفت ماهه شکم داشت و شاد بی بی که این هر سه حرمان پادشاه بودند - ازیں چند کس اصلاً و قطعاً خبر هم نیافتند که در آب رفتند یا چه شدند - هر چند تفحص و تردد کردند اصلاً معلوم نشد که چه شدند»

خدایا<sup>(۱)</sup> توانا تونگر توتی \* توانا و درویش پرور توتی  
 فرید حسن را تو شاهی دهی \* سپاه همایون بمای دهی  
 بعد ازان شکر و سپاس بجا آورده شیر شاه عالم خود را خطاب داد \*  
 ازان طرف همایون بادشاه روز و شب کوچ کرده با پانصد سوار  
 که در راه برو جمع شده بودند با آگره رسید - بعضی امرا که در صوبها بودند  
 جمع آمده مشورت کردند و خزان بادشاهی کشاده فرمود تا نوکر جدید چاکر  
 گیرند - ازان جانب شیر شاه یک هفته در میدان فتح مانده و محلهای<sup>(۲)</sup>  
 پادشاهی را حواله خواص خان داد<sup>(۳)</sup> - که بچنار رسانید - و خود  
 با سپاه بلا انتها متوجه<sup>(۴)</sup> آگره شد - همایون پادشاه باز پنجاه هزار سوار

(۱) حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة در بوستان فرموده اند -

که پروردگارا تونگر توتی \* توانا و درویش پرور توتی

یکی را بر آری و شاهی دهی \* دگر را ز شاهی بمای دهی

شیر شاه این دو بیت حضرت شیخ را قدری تبدیل کره بخواند \*

(۲) اینجا لفظ محل حسب اصطلاح هندیان بمعنی ملکه است - در فرهنگ آصفیه جلد

چهارم صفحه ۳۰۷ نوشته \* (۳) بیگم - رانی - ملکه - زن امرا و سلاطین جیسے غازی الدین  
 حیدر کے چار محل تھے \*

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۸۷ بعد از واقعه چوسا چون سه ماه گذشت

مریم مکانی را باعزاز و اکرام تمام همراه خواص خان با آگره فرستاد ، \*

(۴) از مخزن افغانی صفحه ۸۷ معلوم می شود که توجه شیر شاه بجانب آگره بعد فتح

بنگاله بود در کتاب مذکور نوشته \* چون این نوع فتح نصیب شیر شاه شد غنیمت بسیار بدست  
 آورده بجانب بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ را که در کوهی بود محاصره نمود و بعد از محاربات  
 مکرر جهانگیر قلی خان بشهادت رسید و تمام ولایت بنگاله بصرف در آمد و لشکر بسیار  
 جمع کرده با شوکت و غلبه تمام متوجه آگره شد - انتهی ملخصا - و در تاریخ فرشته جلد اول

صفحه ۳۲۳ نیز همین مضمون نوشته \* \*



جمع نموده بقصد محاربه از آگره برآمد - در نواحی سکیته <sup>(۱)</sup> رسید - شیر شاه نیز چیره دست در مقابله آمد - آن روز باران رحمت نزول شد - جائی که سپاه سلطانی فرود آمده نشیب بوده پر آب گشت - بادشاه فرمود که لشکر ازینجا کوچ نموده بجای بلند فرود آید - در زمانی که سپاه به بار برداری و خیمه اندازی مشغول بود شیر شاه فرصت یافته چون بلای ناگهانی بر لشکر پادشاهی افتاد - سپاه سلطانی تاب نیاورده بی جنگ روی بگریز آورده - اکثری بقتل رسیدند - همایون بادشاه باز بدر رفته راه آگره پیش گرفت - و شیر شاه مظفر و منصور لشکر سلطانی را بغارت برده بدنبال همایون بادشاه آمد - همایون بادشاه بخانه سید رفیع الدین نزول کرد - بزبان خود گفت که روز جنگ من بچشم خود دیدم که سواران سپاه پوش بر روی اسپان سپاه ما میزدند و میگردانیدند تا شکست بر لشکر من افتاد - چون در آگره نیز ثبات نیافت براه میوات متوجه لاهور شد - <sup>(۲)</sup> یکصد اسپ باد رفتار از خزانه جواهر آلات و اشرفی بار کرده با خود برد - شیر شاه بآداب و دارات سلطانی در آگره درآمد - روز <sup>(۳)</sup> پنجشنبه

(۱) در غزن افغانی صفحه ۸۷ ب «نواحی قوج» و در تاریخ فرشته صفحه ۴۲۳ نوشته ، جنت آشنای از آگره هتوح شتافته از آب گدگ گذشت و درین محل لشکر مغل بصد هزار (در غزن افغانی صفحه ۸۷ ب قریب پنجاه هزار سوار) و لشکر افغان به پنجاه هزار سوار می رسید بالجمله در روز عاشوره سنه ۸۰۰ و اربعین و تسعمائه . . . لشکر مغل بی جگ هزیمت یافت ، ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «صد شتر باد رفتار» ه

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «روز چهارشنبه چهارم شهر . . . سنه . . . بر تحت سلاطین» ،

رج چهارم رجب سنه سبع و اربعین و تسعائیه بر تخت سلاطین جلوس  
 برمود - خواص خان و پنجو سور را با<sup>(۱)</sup> بیست هزار سوار بدنبال  
 همایون پادشاه روانه نمود - بعد آن شیر خان بادشاه در آگره درآمد -  
 و خزاین پادشاهی که مانده بود بدست آورده خود نیز در دنبال پادشاه  
 متوجه لاهور شد .

و پیش از رسیدن همایون پادشاه - میرزا کامران خزاین پنجاب  
 برداشه بکابل رفته بود - پادشاه روزی چند در لاهور ماند - چون شنید  
 که شیر شاه از آب سلطان پور گذشت - از نفاق برادران از سلطنت هند  
 مایوس شده بجانب سنده در حرکت آمد - شیر شاه در لاهور درآمد -  
 عروس ملک را بی منازعی در کنار گرفت - و خواص خان را پیشتر  
 روانه نمود - و هیبت خان را فرمود که تا بمسکن کوکهران که ماوای  
 ره زنان بود قلعه بنا نماید - خان مذکور بزر ریزی آن قلعه را که نظیر  
 ندارد تمام ساخته رهتاس<sup>(۲)</sup> نام نهاد - بیست هزار<sup>(۳)</sup> سوار تهانه مقرر  
 نمود - تا مغل به هندوستان راه نیابد - بعد ازان از لاهور بدهلی<sup>(۴)</sup>

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « سی هزار سوار » .

(۲) در تاریخ ورشته جلد اول صفحه ۴۲۳ نوشته که « شیر شاه کوهستان سنده  
 و حوالی کوه بالات ( که از مانیک بلوچان بوده ) را ملاحظ کرده در جایی که قلعه ضرور بود  
 طرح قلعه انداخت و موسوم برهتاس کرد ، »

(۳) در نسخه الف « ده هزار سوار تهانه مقرر شد تا مغل بر هندوستان دست نیابد » .

(۴) در نسخه ج « بدهلی آمد - دهلی علائی را که قلت آب بوده بر لب دریای آباد

ساخته و از جهت امن راه سراپا آباد نموده بهتاریها »

آمد - بیگمان را از چنار طلب نموده آنچه زر و زیور و ظروفهای نقره و طلا آلات و فیل و اسب و غیره بود تمامی را معاف داشته از طرف خود آنچه راتبه اکل و ملبوس بوده سرانجام ساخته بجهت چوکی و غیره با مردم اعیان پنج هزار سوار همراه داده بآداب پادشاهی روانه کابل نمود - چنانچه از مشرف شدن بحضرت غایت الغایت بر مروت شیر شاه آفرین کردند - و دهلی علائی را که قتل آب بود بر لب دریای جون آباد نمود<sup>(۱)</sup> - و بهناریها نشانده و زمینها بانعام آنها داده تا از مسافر چیزی نگیرند - و کشتیها از بهر پاسبانی تعیین فرمود - در عهد دولت او امن چنان بود که مسافران متاع زر و زیور خود را در صحن خانه داشته بخواب می رفتند پاسبانان خبردار بودند - از رهتاس خورد تا سر راه پادشاهی دو رویه درخت نشانند تا مسافران از تاب آفتاب هلاکت نکشند .

بعد دو سال جلوس بر ملو خان که والی مندو بود لشکر کشید - چون بنواحی نزور رسید<sup>(۲)</sup> ملو خان با دوسه سوار آمده بر در<sup>(۳)</sup>

(۱) در نسخه الف «آباد نمود - بعد دو سال جلوس» و بهناریا در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۲۵ نوشته - روئی پکای کا پیشه کرنے والا - نان بائی - طباخ - باورچی - سرای مین مکان دبکر ٹھیرانے والا .

(۲) در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۲۵ در سنه تسع و اربعین و تسعمائه بعزم تسخیر ولایت مالوه حرکت کرد ..... شیر شاه چون بمالوه رسید ملو خان حاکم مالوه ..... از راه صلح در آمده بی طلب بایلغار آمد و اورا دید، .

(۳) در نسخه الف «بدرگاه پادشاهی آمده نشست» در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ ب (مر ۱۰۲) «در سال تسع و اربعین و تسعمائه بعزیمت تسخیر قلعہ گوالیار و ولایت مالوه

بادشاهی نشست - سحرگاه که بشاه عالم از تنها آمدن ملو خان خبر دادند - حکم کرد که در آرند - شاه عالم از تنها آمدن او حیران ماند - بعد ملاقات فرمود که شب منزل شما بجا بود - او عرض نمود که همین خاک آستان شما - شیر شاه<sup>(۱)</sup> از این سخن حیران ماند - بفرآشان حکم شد که دیره<sup>(۲)</sup> او برپا سازند - پلنگ خاصه و جاهه خواب از سرکار دادند - او را فرمود که بمنزل خود رو - فردا چرن از آنجا کوچ شد به بخشیان حکم شد که همه امرا که در رکاب اند قرار دهند که همه سپاه مانند روز جنگ زره و جوش آراسته و پیلان و اسپان به برگسونان پیراسته بروشی که بجنگ می آیند - جدا جدا بهم فوج بسته بسلام بیایند - شیر شاه نیز آن روز زره پوشید و یراق<sup>(۳)</sup> بست -

در حرکت آمد - چون بگوالیار رسید شجاعت علی حاکم که از امرای کبار شیر شاه بود قلعه گوالیار را محاصره داشت و ابو القاسم بیگ از گماشتهای جت آشیانی درون قلعه متحصن بود - چون شیر شاه بگوالیار آمد - ابو القاسم بیگ بعهد و پیمان و قول آمده ملازمت نمود و کلید قلعه را سپرد - و شیر شاه بعد از فتح گوالیار بحساب مالوه عزیمت کرد - چون مالوه رسید ملو خان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین مالوه بود از روی جمعیت و کثرت سپاه و خزانه خود را داؤد شاه خطاب کرده خطبه و سکه نام خود کرده بود چون خبر آمدن شیر شاه شنید لوای سلطنت را برداشته بی طلب و بی صلح و صلاح ایلغار نموده در بواسی سارنگپور علی الصباح آمده بر در بارگاه شیر شاه ایستاد .

- (۱) در نسخه الف و پادشاه را این سخن خوش آمد - بفرآشان فرمود که دیره او ،  
 (۲) ذیرا لفظ هندوست بمعنی خیمه - تپو - خرگاه - عارضی مکان - عارضی قیام گاه -  
 خانه و مکان - آصف اللغات جلد دوم صفحه ۲۳۳ .  
 (۳) در نسخه ج عراق بسته .

و علی بند سپر بر دوش کشیده سوار شد - چون از منزل نیم گروه راه رفتند ملو خان در موکب پادشاهی می رفت که جلال خان جلو با فوج تمک بسته نمایان شده - همه فوج در آهن غرق و شمشیرها از غلاف برکشیده - ملو خان این را معاینه نموده حیران ماند - جلال خان نزدیک آمده سلام کرد - ملو خان از حسن خان پرسید که این کیست که بدین طرز بسلام آمد - او گفت جلال خان - شیر شاه از حسن خان پرسید که ملو خان چه میگوید - حسن خان بعرض رسانید - حکم شد که هیبت خان نزدیک ملو خان باشد - و هر امرا که بسلام آید از نام او آگاه سازد - الغرض آن روز تا منزل پادشاهی باین نمط که بالا گفته شد در<sup>(۱)</sup> سر سواری یکی سلام کرده میرفت و دیگری می آمد - هیبت خان از نام او آگاه میکرد - هوای گرما بود - و همه سپاه جوشن پوشیده - ملو<sup>(۲)</sup> خان ازین روش حیران ماند - که این ترتیب و حشمت جائی ندیده بود - هیبت خان را گفت که شما درین گرما که جامه بر تن ما گرانست چگونه بار برداری جوشن دارید - هیبت خان گفت ازان هنگامی که از بنگاله برآمده ایم احوال ما اینست - و ما را در جوشن راحتست - ملو خان گفت عجب راحت است - هیبت خان گفت هرکرا صاحب بر زمین خوابد نوکر او را زمین شگافته خواب باید کرد<sup>(۳)</sup> - ملو خان

(۱) در نسخه ج «الا گفته شد یکی امرا سلام کرده دیگری می آمد»

(۲) در نسخه ج «ملو خان بدین ترتیب حیران ماند هیبت خان را گفت»

(۳) در نسخه ح «زمین کافته خواب باید کرد - بعد ازان پادشاه ملو خان را»

تر - مارا نیز چین جفا باید کشید - بعد از آن بادساد مله من ۱ -  
 نزد خود طلبید و فرمود که من در اندای جوانی همراهِ پدر بودم  
 هیچ خون غریبان و کاهلان تن پروری نکردام - و جان آسانی  
 ندادم - هر روز چهار پنج گروه شکار میرویم - هر شکار کرده  
 بهش خود می آوردم - الغرض از ایام سپاهگری تا رسیدن امرای  
 مرا ، آوران پادشاهی یک شب بیان نمود - تا بنزول نزل فرمود - قرار  
 آن بود که جائی که لشکر نزول می نمود اول قلعه آنجا طیار میساختند -  
 چون ملو خان برخست پادشاهی متوجه دیره<sup>(۱)</sup> خود شد - در راه دید  
 که افغانان خوب خوب در کار قلعه مشغول اند - ترسید و بخاطر آورد  
 که مرا نیز<sup>(۲)</sup> این کار باید کرد - چون ملو خان در خیمه درآمد حکم شد  
 که هیبت خان و آلهداد خان سروانی ازو خبر دار باشند - الغرض از آنجا  
 کوچ بکوچ در مالوه رسید - در مندو<sup>(۳)</sup> نزول ریای عالیات گشت -  
 و نواحی آن در ضبط درآمد .

راجه چندیری دران ایام با مال و منال بود - و پهلای  
 نامی داشت - ولیداد خان را با لشکر گران فرستاد - راجه باستماع

(۱) غر بالکسر و تشدید مرد غافل و نا آزموده کار و در فارسی بفتح و تخفیف بمعنی

بد دل - غیاث اللغات و در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۸۲۰ مرد بیدل را غردل خوانند ،

(۲) در نسخه الف دایره - و ذیرا - لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم

صفحه ۳۳۳ نوشته که بمعنی خیمه - تنبو - عارضی مکان - قیام گاه است -

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « ما را نیز چنین محنت باید کشید »

(۴) در نسخه ج « ماندون »

این خبر برادر زاده خود را با لشکر کفار پیشتر فرستاد - که از آب زربدا گذر کردن ندهد - کافر دیو سرشت با سه هزار سوار آهن پوش آمده گذر آب بریست - چون ولیداد خان در آنجا رسید در کنار آب نزول کرد - خواست تا آب را عبره کند - درین اثنا دیگر برادرزاده راجه که ازو آزرده بود و راجه اورا از ملک خود بدر کرده بود و یریشان حال میگردد آمده با ولیداد خان ملاقی شد - گفت که شما باین لشکر کاوش نکنید - ازین جا دو سه منزل پس روید - من شما را براه دیگر که آب آنجا کم است راهبری نموده بر سر راجه میبرم که لشکر جرّار و مردان کاری او درینجا آمده اند - راجه با معدودی چند آنجا مانده - در اندک تردد بدست می آید - یا کشته میشود - در باب من بشیر شاه عالم عرض نمائید - ولیداد خان این ماجرا بشاه عالم نوشت - از آنجا عهد نامه پادشاهی بجهت او آمد که اگر این مهم بجاسوسی تو انجام یابد من ترا راجه آن ملک گردانم - بعد از رسیدن فرمان ولیداد خان تسلی او نموده در پی او روان شد - براه دیگر آب را عبور کرد - پنجهزار سوار همراه<sup>(۱)</sup> برادر خود داد و بیمنه فرستاد - و اورا گفت که بجانب شهر چندیری رفته نمایان شود - چون کفار بطرف تو آیند پشت داده بجانب ما بیا و خود با چهار هزار سوار جرّار در سر راه به کمین نشست - چون برادر ولیداد خان قریب شهر

(۱) در نسخه ج ۵ پنج هزار سوار در کمین نشست - برادر ولیداد آن طرف شهر رفته

نمایان شد آن راجه خبر رسید حیران ماند .

رفته خود را بکفار نمود<sup>(۱)</sup> راجه خبر رسید - حیران ماند که آیا لشکر من در سر راه ایشان بود چه شد - چار ناچار با لشکر حضور متوجه جنگ شد - چنان کارزار نمود که چشم روزگار ندیده اکثر افغانان نامی در آنجا بشهادت رسیدند - درین اثنا برادر<sup>(۲)</sup> ولیداد خان از میدان برگردید - کفار چیره شده دنبال کردند تا بجائی رسیدند که ولیداد خان آنجا بود - چون از آنجا پیشتر شدند ولیداد خان از کینگاه برجست - ازان طرف برادر او برگشت - لشکر کفار را در میان گرفته دست به تیغ بردند اکثر مردان کاری راجه بروی میدان افتادند<sup>(۳)</sup> - و راجه را دستگیر ساختند - و قلعه را مفتوح کردند - و زن و بچه او را با مال و منال و پیلان و اسپان و خزانه بدست آوردند - و دختر راجه ماهوشی و نازک بدنی که اگر پای برهنه بر بساط حریر نهاده آبله در پای او برآمدی - از آنجا ولیداد خان مظفر و منصور آن دختر را در عماری پیل انداخته بدرگاه شیر شاه آمد - بنایات شاهی و نوازش سلطانی سرفراز گشت - آن برادر زاده راجه که دولت خواهی کرده بود نواخته راجه

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و کفار نمود و مردم راجه بمقابله آمدند جنگ شد بعضی افغانان کاری در آنجا .

(۲) در نسخه ج و درین اثنا برادر ولیداد از کینگاه برجسته روی در روی قریب شهر دست به تیغ برد اکثر مردمان کاری راجه بروی میدان افتادند قلعه مفتوح شد .

(۳) در نسخه ج و قلعه مفتوح شد - زن و بچه راجه بامال راجه گرفتار آمد - پیلان و اسپان بدست آورده و دختر راجه وشی نازک بدنی که اگر پای بر بساط حریر نهاده آبله در پایش برآمدی - از آنجا ولیداد خان مظفر و منصور برگشته در ملازمت آمد بنایات سلطانی سرفراز گشت آن برادر زاده راجه .



آن ملک کردند - بعد این ماجرا هیبت خان نیازی را ملک مالوه<sup>(۱)</sup> بجاگيرداد - دران نواحی بسیر و شکار مشغول شد - بعد ازان بطرف آگره روان شد - ملو خان در قید بوده - چون در نواحی اجین و سارنگ پور رسید - احمد خان سور و فتح خان نیازی که نگهبان او بودند بعرض رسانیدند که ما را از اوضاع ملو خان چنان معلوم میشود که خیال گریز دارد - شیر شاه فرمود که روسیاه اگر چیزی بشما بدهد گرفته سر دهید - ایشان نیز در نگهباش<sup>(۲)</sup> او غافل شدند - ملو خان هزار اشرفی زر<sup>(۳)</sup> سرخ بایشان داده بدر رفت - وقتیکه بعرض رسانیدند که ملو خان گریخت شاه عالم روی بشیخ عبد الجلیل کرد و گفت -

آخر چه کرد دیدی ملو غلام کیدی

شیخ بر فور گفت - مصراع \*

فرمود مصطفی هم لا خیر فی العبیدی

شیر شاه از آنجا بکوچ متواتر با آگره آمد<sup>(۴)</sup> ملو خان باز لشکری جمع ساخته دران نواحی خلل برپا نمود - و شهرها را تاراج کرد - هیبت خان

(۱) در نسخه ح « بعد این فتح هیبت خان نیازی را با لشکر حرار در ماندون گذاشته متوجه آگره شد » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « نیز از احتیاط او عاقل » .

(۳) در نسخه ج « هزار اشرفی بایشان » .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « بعد از چند روز ملو خان لشکر بهم آورده دران

با افغانان مشورت نمود و جاسوسان برو تعیین کرد - خبر آوردند که ملو خان قصبه رُنگ<sup>(۱)</sup> را زده بغارت برده آنجا فرود آمده است - و لشکر او بجفت غارت جا بجای رفته و خود با دو سه هزار سوار بر حوض<sup>(۲)</sup> سنگ بست فرود آمده است - از شما تا او بیست گروه راه باشد - هیبت خان پنج هزار سوار آهن پوش چیده همراه گرفته تمام شب راه رفته در آخر شب بسر او رسید<sup>(۳)</sup> ایشان در خواب بودند - چون بالای ناگهانی برفتاد - از آواز نقاره و کرنای ایشان را بیدار ساخت و دست به تیغ برد - اکثر سپاه ملو خان بقتل رسید - باقی رو بفرار آوردند - چون شب قتل بگذشت و مطلع روز برآمد ملو خان را<sup>(۴)</sup> کشته یافتند - هیبت خان بجدات شکر بجای آورد و فتح نامه با گره روان نمود - شاه عالم باستماع این خبر بغایت شاد گشته در لشکر طبل شادی زدند - هیبت خان را بانعام اسپ و شمشیر مرصع و فیل و بخطاب اعظم همایون سرافراز گردانید \*

درین اثنا چون ضوابط سلطنت از سرنو استحکامی پذیرفت سادات

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « قصبه سارنگپور زده » \*

(۲) در نسخه ج « خود با دو هزار موار درگذر فرود آمده » \*

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « راه رفته پاس آخر مانده بود که بسر وقت او رسید -

همت از اقبال شیر شاهی در خواسته روی باو آوردند او در خواب بوده » \*

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « ملو خان را در میان کشتگان کشته یافتند » \*

قصهٔ بلگرام بدرگاه گیتی پناه آمدند و استغاثه نمودند که <sup>(۱)</sup> رای پورنمل زمیندار رای سین چند مدت پیش ازین در عهد سلطان ابراهیم دیهای ما را زده - و عورات مسله را باسیری برده در خانه نگاهداشته - الحال نیز دو سه دیه نهب و تاراج ساخته و عورات ما را برده در خانهٔ خود موقوف داشته - تو بادشاه دین داری غور رستی ما کن و انتقام مسلمانان ازان کافران بستان - شاه عالم را ازان وعده که بعهد سلطان ابراهیم کرده بود یاد آمد - خیال انتقام در سر کرد - که خود باین کار متوجه شود - اما رای پورنمل لشکر جرّار و قلعهٔ مستحکم داشته خواست تا بطلایف الحیل او را بدست آورده نیست و نابود سازد - درین کار با وزرا و امرا مشورت نمود و از علما فتویٰ طلبید - کافری که بزور و تعدی عورات و سادات در تصرف آرد - اگر دست جنگ باو نرسد بقول و عهد نامه فریفته بدست آورده بر ذمهٔ شرع و حمایت اسلام - نیست و نابود سازد - علمای کرام درین باب چه گفته اند و چگونه فتویٰ داده اند - سید رفیع الدین و شیخ خلیل و میان مجد الدین سرهندی که بزرگ وقت خود بودند گفتند که اهل تمرّد و کفار را که مرتکب چنین امر شنیع

---

(۱) در صفحهٔ ج « رای پورنمل و رای سین دیهای ما زده و عورات ساداتان بغارت برده در عهد سلطان ابراهیم - الحال نیز بر سر ما زده و عورات ما را برده در خانه موقوف داشته ، در مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب « در سینه تحسین و تسخاٹه شنید که پورنمل ولد رای سلهدی پوریه از طایفهٔ راجپوت کهلوت در قلعهٔ رایسین علم بنی بر افراخته و چند هزار عورات مسله را از نواحی چندیری و غیره بدست آورده داخل حرم خانهٔ خود ساخته و بعضی را پاتر بازی و رقاصی آموخته و اکثری پرگات- نواحی را متصرف شده » .

باشد بعد و قول و سوگند رام نموده هرگاه دست یابد از پا در <sup>(۱)</sup> اندازد روا باشد - شاه عالم از ایشان روایت نویسانیده گرفت - و فرمود تا کارخانها طیار نمایند - و عرض سپاه گیرند - از آگره برآمد و آواز شکار بدایون و سوروون اظهار نمود - در نواحی بدایون چند روز شکار کرد - خواص خان و <sup>(۲)</sup> جلال خان را از جاگیر طلبید - و فرمود که تا یک منزل از لشکر پیشتر روند - و خود در عقب ایشان بطرف رایسین در حرکت آمد - چون دو سه منزل از بدایون قطع مسافت نمود - اثر تکسّر بر بدن مبارک شاهی ظاهر شد - آن روز بسواری اسب بمنزل آمد - دران شب تب غلبه کرد - اثر ضعف در بدن ظاهر شد - روز دیگر غلبه تب بود در پالکی سوار شد - در راه مهانند طبیب - هیبت خان را گفت بادشاه را در غلبه تب راه رفتن خوب <sup>(۳)</sup> نیست - خان مذکور این معنی بعرض رسانید که مهانند امروز سواری منع میکند - که در چنین تب راه رفتن و باد خوردن منافع ندارد - از من عرض کردن ضروری بود - شیر شاه فرمود مهانند یاوه میگوید - ما را بخدای تعالی عهدیست امروز انشاء الله تعالی امیدوارام که انتقام مسلمانان از کفار بکشم - و ازان عهد بیرون

(۱) در هر دو نسخه الف و ب دست یابد از پا باید افکند .

(۲) در نسخه ج خواص خان را از جاگیر .

(۳) در نسخه ج راه رفتن خوب ندارد - او این معنی بعرض رسانید فرمود که طبیبان

چک می زنند ما را بخدای تعالی .

آیم - آن چنان بود که در عهد دولت سلطان ابراهیم لودی بعضی سادات و مسلمانان دیگر در بارعام او <sup>(۱)</sup> فریاد می نمودند که رای پورنمل دیهای ما را زده و نهب و تاراج ساخته و زن و بچه ما را باسیری برده آنها را کنیزکان حرم خود ساخته - امروز خداوند عالم بداد ما برسد - و انتقام ما ازان کافر بستاند - هرچند این غریبان در بارعام او فریاد و زاری میکردند - او تغافل مینمود - دران وقت من <sup>(۲)</sup> بگروه امرای او قیام داشتم - بخاطر آوردم که اگر خدای تعالی مرا طاقت آن چنان کرامت فرماید این انتقام ازان کفار بکشم - با خود عهد کرده بودم - الحال وقت آنست که من ازان عهده برآیم - القصه بکوچ متواتر بان غلبه تب بنواحی رایسین رسید - برادر پورنمل باستقبال آمد و شرایط زمین بوسی بجا آورد - هفت هزار روپیه و سه زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانید - شاه عالم فرمود که برادر خود را بگو که عورات مسله که از دیرباز در خانه داری واگذار - و الا جنگ را آماده باش - او عرض نمود که در خانه ما هیچ از عورات مسله نیست - مردم به برادر من تهمت می نهند - باز شاه عالم فرمود که برو این پیغام برادر خود برسان - و خود در عقب او در دو <sup>(۳)</sup> سه روز بقلعه رایسین رسیده نزول

(۱) در نسخه الف «استغاثه می نمودند»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «بنوکی او»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «در دو سه روز در نواحی قلعه رایسین رسید - در آنجا شکار فرمود - از آنجا بپاتین قلعه رسید مورچل ر امرای قسمت کرد سامان جنگ پیدا آورد و ساختن کرکچ امر فرمود - پورنمل چو دید که سامان قلعه طیار می شود پیغام فرستاد و وکیل آمد که چهل پیل و سه لک روپیه پیشکش بنظر عالی»

فرمود - پورنمل حصارى شد - شاه عالم آنجا رسیده بر امرا مورچل قسمت کرد - سامان جنگ پیدا آورد و ثبات (ساباط) و کرکج بست - پورنمل چون دید که آلات حصارگیری میشود پیغام فرستاد که چهل لک روپیه پیشکش بنظر عالی میگذرانم - پادشاه بر ما ببخشاید - شاه عالم فرمود که ما آرزو آن دارم که زنان مسلحه که در قید تو اند بگذاری - و یک مرتبه قلعه تو به بینم - و بهیچ<sup>(۱)</sup> وجه ترا آفت نرسانم و این ولایت باز بتو سپارم - پورنمل برادر خود را بخدمت شاه فرستاد که اگر عهد نامه و قول بمن دهد که جان بخشی من نماید توانم بملازمت رسید - پادشاه قول نامه و عهد باو فرستاد - پورنمل بدان راضی گشت و برای ذیره او اشارت شد که در میان لشکر<sup>(۲)</sup> میدانی خالی کنند - و خیمه بجفت او برپا سازند - و امرا چهار طرف ذیره او در میان داده فرود آیند - چون خیمه بجفت پورنمل طیار ساختند او را پیغام فرستاد که تو امروز با زن و بچه خود فرود آی که امروز قلعه ترا به بینم - فردا ترا نوازش کنم - و درون قلعه فرستم - و ملک ترا نیز مسلم دادم \*

چون این خبر به پورنمل رسید با برادران و فرزندان درین

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « قلعه تو به بینم - گناه تو بخشیدم و ملک ترا بنو مسلم

داشتم - پورنمل » \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « در میان لشکر بجفت او خیمه طیار کردند و در نهان

فرمود که چون پورنمل در ذیره در آید هر چهار طرف او فرود آید و او را درون گیرد -

چون خیمه » \*

باب مشورت نمود - اکثر مردم او درین کار مانع شدند - که شیر شاه پادشاه غیور است - و عوراتِ مسلمه در خانه داری ترا بهیچ وجه زنده نخواهد گذاشت - سپاه جرّار و قلعه نامدار داری چرا بزبونی پیش می آئی و از قلعه فرود می آئی - پورنمل گفت که او قول و سوگند در میان آورده و ما را بر سوگند او اعتماد تمام است - و تا اِلَیّ الْیَوْمَ بهیچ کس بد قولی نکرده است - چون مردم پورنمل دیدند که او طالبِ ملازمت است - یک باره سپاه ازو متفرق شده جا بجا رفتند - و روز دیگر همه پیلان خود را بی پیلانان بسوی لشکر سر دادند - که اینک پیلان بگیرند - مراد او آن بود که در تفرقه پیلان مردم لشکر کشته شوند - پیل بانان بادشاهی با تردد بسیار پیلان را گرفتند - آخر روز پورنمل با زن و بچه و پسران و برادران آمده خاکبوسی بارگاه نمود - شاه عالم سروپا داده تسلی او نمود - جائی که خیمه بجفت او برپا ساخته بودند نزول دادند \*

بادشاه روز دیگر بامرا و مقربانِ درگاهِ اعلیٰ بر قلعه رفته در خانه پورنمل نزول اجلال فرمودند - چون بدانجا رسید باز تب غلبه کرد و بیقرار گشت - هیبت خان را طلبید و گفت که ما را با خدای تعالی عهد بود که انتقام مسلمانان از کفار بکشم - امروز آن روز است - ما را چنین بیماری روی داد اگر از قضا اجلم در رسد مردن ما را اشکار نکنی تا آن کافر بی باک را با زن و بچه او نیست و نابود نسازی - امرایانی که گرد برگرد او فرود آمده اند فردا مستعد شده از

چهار طرف برو ریز کرده - تا دمار از روزگار او نه برآرند ارام نکنند - این سخن فرموده هیبت خان را باز گردانید - و خود تمام شب بر مصلای نماز بنیاز در مناجات بوده که خداوندا تا آن کافر بی‌باک را در خاک و خون پست نه بینم جان ما از قالب بیرون نکنی - الغرض چون شب بگذشت وقت سحر اثرِ صحت در وجود شیر شاه پیدا شد - شکرانه خدا بجا آورد - هیبت خان را پیغام داد که بآن کاری که ترا نامزد کرده بودم زود باش - خواص خان و قطب خان<sup>(۱)</sup> و جلال خان جلو و دوده میانه را خبردار کن که از چهار طرف بران کافر لعین حمله آورند - الغرض لشکر از چهار سو تمک بسته برو ریز کردند - مردم پورنمل این حال دیده او را خبردار کردند - که فوجهای پادشاهی مستعد شده بجانب ما می آیند - نمیدانم که چه خیال دارند - پورنمل گفت که شما نیز خبردار باشید - اگر قصد<sup>(۲)</sup> جنگ دارند مقابله کنید - درین اثنا فوجهای<sup>(۳)</sup> پادشاهی در افتادند - پادشاه بر قلعه تماشا می کردند هندوان جان بر کف نهاده دست به تیغ بردند - اما لشکر پادشاهی چون مور و ملخ بر ایشان تاخته بود بته پای پیلان هلاک شدند - و انتقام عورات مسله از ایشان کشیده شد - پادشاه عورات مسله را از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «قطب خان و دودا میانه و بهیکن خان را» .

(۲) در نسخه ج «اگر قصد شما دارند محاربه کنید» .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «فوج پادشاهی تمک بسته برو افتادند» .



عورات آنها جدا کرده دو<sup>(۱)</sup> دختر او را حواله لولیان کردند تا بهر  
کوچه و بازار رقص کنانند - و سه پسر او که امرد و صاحب جمال بودند  
بخواجه سرایان داد تا آنها را خواجه سرا ساختند - چون آن مهم  
بحسب دلخواه انجام یافته قلعه راسین بقطب خان داده - بطرف آگره  
رایات عالیات شیر شاهی متوجه شد .

چون نواحی بدائون<sup>(۲)</sup> رسید شیخ زادهای اتاوه<sup>(۳)</sup> فریاد کردند که  
باسدیو راجپوت دیهای ما را زده و سوخته و زن و بچه ما باسیری برده -  
دوده میانه را بران مهم نامزد کرد - که دود از نهاد آن بد اصل  
برآورده و چندان غنایم در کف سپاه او درآمد که سالها ایشان  
و فرزندان ایشان را کافی شد - و زن و بچه مسلمانان که اسیر و دستگیر  
کافران بودند خلاص داد<sup>(۴)</sup> - و دودا میانه از آنجا مظفر و منصور  
بشرف پایبوسی باگره مشرف گشت .

---

(۱) در محرن افغانی صفحه ۱۰۲ الف پورعل چون از حقیقت غدر واقف گشت دل  
بر مرگ نهاده بمحاربه و مقاله پشدمود و کارستانی کردند که داستان روزگار گشت - چون  
داستد که کاری پیش نمی تواند برد - زنان و فرزندان خود را به تیغ بیدریغ بنیاد کشتن نهادند -  
و آن چنان جوهر کردند که در هیچ عصری از هیچ راجه نشده بود - در دوپاس روز این آتش  
فرو نشست - و آن جماعه تمام معدوم مطلق گشتند و از جمله آن همه مردم دو کس زنده ماند - یکی  
دختر مالدو بود - شیر شاه آن مجوزه را حواله پاتر بازان نمود تا رفاقی آموخته در بدر بگردانند  
و طفل دیگر را ببازیگران بخشید و بواسطه تعصب دینی این عمل از قوه بفعل آورد ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب چون بدائون ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « برناوه »

(۴) در نسخه ج « کافران بود مخلص کرد و غنایم آنچه بوده نیز مسلمانان مرحمت

از آنجا باگره آمد ، »

درین اثنا خبر رسید که سلهدی و رام دیو راجپوتان باهم ساخته و جمعیت بسیار گرد آورده بشبخون بر احمد خان سور برافتادند - و احمد خان را کشته متاع او بغارت بردند - شاه عالم لشکر جرّار بدآنجا نامزد کرد - و بسرداری محمد خان و نصیب خان دوازده هزار سوار تعین فرمودند - و خود نیز بطریق شکار بدنبال آن لشکر متوجه شدند - محمد خان در ولایت ایشان درآمد - راجپوتان راجکنور نام شخصی را با چهار هزار پایک و چهار صد سوار بطرف سپاه سلطانی فرستادند - جنگ واقع شد - اکثر مردم کاری از سپاه شاهی<sup>(۱)</sup> دران معرکه کشته شدند - چون این خبر بشاه عالم رسید تیز راند و حکم کرد که افواج قاهره در ملک آنها درآیند و نهب و تاراج نمایند - راجپوتان<sup>(۲)</sup> با سلهدی یکجا گشته و اتفاق کرده قریب چهل هزار مرد سوار و پیاده یکجا شد - و دیهای خود را آتش زده جنگل و آبی را پناه گرفته مسکن ساختند - شیر شاه عالم بدآنجا رسید روز بازار هندوان تیز دید - حیرت خورد که مثل مور و ملخ نمودار بودند - درین فکر بودند که گرد لشکر خود قلعه سازند - درین اثنا پنجاهها<sup>(۳)</sup> قریب با پنجاه هزار گاو

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «شاهی بر روی میدان افتادند» .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «راجپوتان همه سلهدی اتفاق یکجا جمع گشتند قریب هشتاد هزار آدمی از کفار بهم شد در دیها» .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «درین اثنا پنجاهها مقدار هفت هزار کون خالی در رسید - آن کونها پر ریگ ساخته برگرد قلعه نمودند و از بیرون آن قلعه گلین طیار کردند» .

رسید کونها ازو شان گرفته از ریگ پرساخته قلعه ساختند - و بر گرد لشکر قلعه از گِل مرتب نمودند - - و ده هزار سوار مکمل با هشت پیل کوه پیکر چوکی لشکر می دادند - روز بروز جمعیت کفار بیشتر میشد - آخر قرار جنگ در دادند - یکطرف<sup>(۱)</sup> خواص خان و عیسی خان نیازی و طرف دیگر جلال خان و دوده میانه و پنجو سور - و عیسی خان هراول شدند و قطب خان و احمد خان میمنه و میسره و شیر شاه بر پیل کلان سوار شد و در مقدمه قرار گرفت - عادل خان و جلال خان هردو شاهزاده با ده هزار سوار بقراولی سپاه تعین گشتند - تا هر قومی که بغلبه کفار بی پا شود ایشان مدد نمایند - چون باین ترتیب سپاه آراسته شد بروی میدان در آمدند - هندوان یک جا غول بسته<sup>(۲)</sup> بجنگ در آمدند اول با هراول در پیوسته و جان برکف نهاده چنان جنگ نموده که فوج هراول را از جا برداشته بر روی خواص خان آوردند - خواص خان چون هراول را<sup>(۳)</sup> بی جا دیده از جای خود برآمده با هراول یک جا شده حمله بر کفار آورد - دران غلبه کافران اکثر مردم خوب خوب پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند - فوج هراول باز طاقت نیاورد - خواص خان از اسب فرود آمده بانگ بر سپاه زد تا همه مردم یک جا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب در دادند خواص خان و عیسی خان حجاب جلال خان

و قطب خان سور و احمد خان هراول آن لشکر بودند »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « غول بسته چنان غلبه آوردند که فوج هراول را »

(۳) در نسخه الف و ب « هراول را بی پای دیده »

شده با کفار در آمیختند - اکثر آن بی عاقبتان را بجهنم فرستادند - و از کشتگان طرفین تودها بر روی میدان نمایان شد و جویها از خون ایشان روان گشت - از صبح تا شام تیغ در نیام نبود .

چون آفتاب غروب گشت هر دو لشکر از جنگاه باز گشتند -  
 (۱) آن شب اکثر مردم غایب بودند - هنگام شب شاه عالم همه امرا را بحضور طلبیده نوازش فرمود و گفت که فردا آن روز است - که اگر از شما دلاوری بظهور آید از کرم حق سبحانه امید فتح است - و الا نه بادشاهی دلی در باختن است - همه امرا سر بر زمین نهاده عرضه داشتند که اقبال شاهی بر سر ما سایه افکن است - اگرچه غنیم شوخی و بی آزر می بسیار دارد اِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى بته پای پیلان منکوب و پایمال خواهند گشت \*

الغرض چون صبح نقابِ ظلمانی برانداخته چهره نورانی نمود باز کفار از روی چیره دستی در میدان جنگ آمد - شاه عالم (۲) نیز افواج آراسته و ترتیب داده مایل میدان گردید - شاهزاده جلال خان و خواص خان با ده هزار سوار هراول شده با کفار در آمیختند -

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و باز گشتند - دران هولگاه اکثر مردم غایب بودند در دیرها رسیدند هنگام شب همه امرا را که از آنها در میدان چابکدستی بظهور آمده بخواست و فرمود که فردا آن روز است که بادشاهی دلی بیک داو باختن است اگر از شما دلاوری ظاهر آید و داد دلاوری دهید از کرم \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و کفار از روی چیرگی میدان جنگ آراست از لشکر افغانی سه فوج ازمینه و میسره ترتیب دادند و بمیدان درآمدند - شاهزاده عادل خان ، ،

دیگر افواج پادشاهی جایجا ایستاده بودند از هر طرف که غلبه کفار  
 میدیدند بمدد میرسیدند - جنگی عظیم که چشم روزگار در نظاره آن  
 حیران ماند نمودند - درین اثنا توپ خانه پادشاهی در رسید - رومی  
 خان بحکم شیر شاه توپ خانه را بروی میدان بر بلندی ایستاده نموده یکباره  
 سر دادند خیلی کفار نگوئسار گشتند - بعد ازان افواج قاهره یک مرتبه  
 بر آنها ریز کردند - جنگی عظیم شد که پیران <sup>(۱)</sup> آن عهد این چنین نبرد  
 یاد ندارند - اکثر مردان کاری از لشکر شاهی دران روز بشهادت  
 رسیدند <sup>(۲)</sup> - ناگاه از اقبال پادشاهی گوله از توپ جدا شده بر پیشانی  
 رامدیو خورد و مغز سر آن کافر لعین در دامن او ریخت - از اسپ  
 بر زمین افتاد - از کشته شدن آن لعین تفرقه در لشکر کفار افتاد -  
 اگرچه سخت عنانی میکردند اما سست رکاب گشتند - دران <sup>(۳)</sup> هنگام  
 قطب خا و خواص خان و دوده میانه و پنجو سور و پسرش شهاب  
 خان و دیگر امرا تمک بسته بر افتادند - هندوان چون دیدند که لشکر پادشاهی  
 یکباره سپاه ریز کردند رامدیو را بدان حال گذاشته روی بکارزار  
 نهادند - اما چون کارزار بی سردار راست نمی آید یک دو حمله خام  
 نموده از آتش تیز تیغ سپاه اسلام - کفار طاقت نیاورده دود وار از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « پیران عصر این چنین جنگ نشان نمی دادند »

(۲) در نسخه ج « اکثر مردم خوب پادشاهی آن روز بروی میدان ماندند - و در هر دو  
 نسخه الف و ب « بشهادت رسیدند - درین اثنا که لشکر پادشاهی دم خورده بود ناگاه از  
 قضای باری تعالی و از اقبال سیر شاهی گوله »

(۳) در نسخه ج « دران دو دلی قطب خا »

بادِ قهرمانِ سلطانی پراگنده گشتند - خواص خان و پنجو سور تعاقب آنها نموده بسیاری ازان بی عاقبتان را <sup>(۱)</sup> بجهنم فرستادند - <sup>(۲)</sup> نوزده پیل کوه پیکر و یک صد و هشتاد اسپ و دیگر غنایم بسیار بدست آورده گذرانیدند - اتفاقاً از اقبال پادشاهی سلهدی <sup>(۳)</sup> با چند سوار در جنگل پنهان شده بود - غلام پنجوسور که اقبال نام داشت با دو سه هزار سوار از تعاقب کفار برگشته می آمد - ناگاه آواز اسپ از جنگل برآمد - چون مردم در پی آواز رفتند سلهدی را با ده دوازده سوار آنجا یافتند - همراهیان آن کافر رو بگریز نهادند - آن مقهور لعین را گرفته و بسته در پایه سریر حاضر ساختند - شیر شاه سبجات شکر بجا آورد که فتح عظیم روی نمود - بعد ازان خواص خان و قطب خان <sup>(۴)</sup> بر مسکن آنها تعیین نمود - چون ایشان آنجا رفتند - هندوان جوهر ساخته زن و بچه خود را سوخته فرار نمودند - دیگر نزدیک دو هزار آدمی از زن و مرد در بند افتادند .

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . بی عاقبتان را طعمه تیغ ساختند .

(۲) در نسخه ج . دوازده پیل .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . سلهدی که اول مایه فساد شده بود با معدودی

در جنگل .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب . بعد ازان خواص خان بحکم اشرف و اقدس در مسکن راجپوتان در آمد زن و بچه آنها اسیر نمود - اما پیش از رسیدن او زنان و دختران رامدبو و زنهای دیگر که جوان بودند جوهر ساخته خود را در آتش بسوختند - و دیگر همه مردم از زر و مرد اسیر و دستگیر گشتند - بعد این فتح .

بعد این فتح بادشاه متوجه آگره شده بارها بر زبان می آورد که من بمشمت جوار و باجره سلطنت دهلی درباخته بودم - اما چون زمان دولت من باقی بود حق سبحانه تعالیٰ حافظ و ناصر گشت - ان ولایت را با<sup>(۱)</sup> میوات بخواص خان<sup>(۲)</sup> داده در آگره رسید - چند روز بسیر و شکار گذرانیده بدلی آمد - چون آن شهر بحکم<sup>(۳)</sup> او بر لب دریای جون آباد ساخته بودند خوش شد - و از توفیق آباد نمودن آن بمراسم شکر و سپاس قیام نمود - شیر شاه عجب بادشاهی بوده - در بعضی کار او را عقل کمال داده بودند - و چند چیز ازو در وجود آمده که<sup>(۴)</sup> تا قیام قیامت خواهد ماند .

یکی سکه<sup>(۵)</sup> مس را در عالم رواج او داده - اگرچه پیش ازو سلطان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « تا میوات » .

(۲) در نسخه ج « خواص داده کوچ بکوچ دهلی آمد - شیر شاه بادشاهی بود هوشمند و عقل بر کمال داشته - چند چیز ازو در وجود آمده که تا قیامت در دنیا خواهد ماند - یکی سکه مس » .

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ ب « و آثار پسندیده بسیار در هند گذاشت - از آجمله شهر دهلی علائی را که جای نا مناسب آبادان بود و خلایق بجهت آب محنت داشتند نزدیک نقله دین پناه که جنت آشیانی همایون بادشاه بنیاد نهاده بود آبادان ساخت - اگرچه سلاطین سابق چند جا منتقل کرده بودند اما اینجا وضع الشیء بمحلّه واقع شد - و چون جنت آسانی مرتبه دوم هند تشریف آوردند لطافت هوای دهلی را ملاحظه نموده ، الخ » .

(۴) در نسخه ج « وجود آمده که تا قیامت در دنیا خواهد ماند » .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « تنکه مس ازو رواج یافته اگرچه سلطان محمد بن

تغلق شاه در روان ساختن تنکه مس چندان » .

محمد بن تغلق شاه درین باب بسیار جهد نموده چندان سیاست و خونریزی کرده - جاری نشد و رواج نگرفت - در زمان دولت او باسانی رواج یافته - و این آن چنان بود که وقتی شیر شاه در سپاهگری اوقات میگذرانید - روزی بجهت کاری جائی رفته بود - شب در دیهی ماند - چند تنکۀ سکندری با خود داشت - بقال در شب آن مبلغ نگرفت - خود بی توشه و اسب بی دانه ماند - دران شب مناجات کرد اگر خدای تعالی مرا دسترس دهد فلوس مس را چنان رواجی دهم که در شب تاریک مشیت بهشت واستانند - احتیاج بر سراج<sup>(۱)</sup> و سوراخ آن نباشد - چون خدای تعالی شیر شاه را برگزید و بر تخت دهلی نشانند این تنکۀ مس را رواج داد که مدار خرید و فروخت جهانیان بروقرار گرفت

دوم<sup>(۲)</sup> سراپا بجهت مسافران بر و بحر بنیاد نهاد و<sup>(۳)</sup> بهنیاها

(۱) در نسخه ج د سره و سوراخ .

(۲) در نسخه ج د دوم سراپا بجهت آسایش مسافران ازو بنیاد گرفت - سیوم سرکارها را او پیدا ساخت - چون شش سال و چند ماه از سلطت او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگه بودندیلہ فرستاد .

و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ ذکر یافته که . از بنگاله و سارگام که اقصای مالک شرق هند است تا آب سنده که نیلاب مشهور است و یک هزار و پانصد کوه راه است در هر کوهی سرائی ساحت و چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنا کرد و مقری و امام و جاروب کش تعیین فرمود - و هر کدام را وظیفه تعیین نمود و در یک دروازه طعام و آب جهت مسلمانان و در دروازه دیگر جهت هندوان مقرر گردانید که طیار داشته باشند .

(۳) بهنیا - لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۲۵ نوشته روئی پکانے کا پیشہ کرنے والا - نان مائی - طباخ - باورچی - سرایے مین مکان دیگر ٹھیرانے والا .



آباد ساخت - و کشتیا<sup>(۱)</sup> بجهت پاسبانی مسافران مقرر نمود - و ماهیانه هر یک ازینها از سرکار شاهی مقرر نمود تا از مسافران نگیرند .  
و دیگر بجهت روندگان راه - برای آسایش آنها دو رویه از رهناس خورد تا رهناس<sup>(۲)</sup> کلان درختان نشاند - و دو جهاز بر روی دریا بجهت طواف کعبه داشته که مردم می رفتند - و در عهد او هزار دختر را کار خیر شد .

چون شش سال و پنج ماه از عهد او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگ دیو<sup>(۳)</sup> بندیده فرستاد که او را بخدمت بیارد - او گریخته<sup>(۴)</sup> براجة کالنجر پناه برد - خواص خان چندانکه براجة کالنجر مراسلات نمود او بدادن او راضی نشد - خواص خان ازین مقدمه بدرگاه والا نوشت -

(۱) شاید لفظ چوکیها یا بهاها باشد

(۲) رهناس نام دو قلعه است یکی در بهار است که در سه نه صد و چهل پنج در قضاة اقتدار شیر شاه افتاد و دیگری را خود شیر ساه در تحصیل جهلم به پنجاب بنا نهاد - در صفحه ۲۰۵ ذکر این قلعه موخر الذکر (رهناس) واقع شده است - و این رهناس خرد است - امپیریل گریتراف اندیا مطبوعه اکسفورد سنه ۱۹۰۸ - جلد بیست و یکم صفحه ۳۲۲ و ترجمه آتین اکری از بلاخ من صفحه ۳۲۲ ملاحظه کنید .

(۳) در بحرن افغانی صفحه ۹۲ واقعات راجة بندیده ذکر نیافته - در کتاب مذکور نوشته - « بعد از جنگ ( و هزیمت مالدیو ) عادل حان یسر کلان شیر شاه رخصت سیر قلعه رتبهور که حواله او بود التماس نمود تا صوب رفت که سامان حود کرده بخدمت برسد شیر شاه از آنجا بجانب قلعه کلینجر که محکم ترین قلعه هندوستان است بعزت فرمود . در نسخه ج و چون شش سال و چند ماه در سلطنت او برآمد خواص خان را بجهت نرسنگه بوندیده فرستاد . »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب و و او گریخته بر قلعه کالنجر رفته در پس راجه

بادشاه بمطالعۀ آن - نامه وار بر خود پیچید - خواست تا آن قلعه را <sup>(۱)</sup> نیز در تصرف آورد - اگرچه ملهم غیبی او را ازین یورش منع می کرد لیکن چون قلم قضا <sup>(۲)</sup> در باب او چنان رفته بود تدبیر با تقدیر همسر نیامد - بحمیت پادشاهانه فرمود تا کارخانهای سلطانی طیار نمایند - و پیلان و لشکر از نواحی طلب شدند - و به بخشیان حکم شد که عرض سپاه گیرند - هشتاد هزار سوار دو اسبه و دو هزار پیل مست بعرض درآمد - <sup>(۳)</sup> بتاریخ پانزدهم شوال سنه (۹۵۲) اثنین و خمسین و تسعمائه بارگاه سلطانی بیرون آوردند - و بر لب دریای جون برپا ساختند - احمد خان میانه <sup>(۴)</sup> را فرمود تا رفته جلال خان شاهزاده را از پشته بیارد - تا رسیدن رایات جاه و جلال قلعه کالجرا را محاصره نماید - و قطب خان سور و الهداد خان و دولت خان را از حضور تعین نمود - و شاهزاده عادل خان را فرمان صادر شد که تو دانی و آن طرف - از صوبه اجمیر و رننجهور و بیانه بواقعی خبردار باشد - و قطب خان که در ملک رامدیو و سلهدی است در امداد او تقصیر نخواهی کرد - و حقایق هر صوبه

---

(۱) در هردو نسخه الف و ب - آن قلعه را محاصره نموده او را مفتوح ساخته انهدام دهد اگرچه .

(۲) در نسخه ج - قلم قضا رفته بودند تدبیر با تقدیر نباید فزود - ناگاه کارخانهای سلطانی طیار نمودند پیلان از نواحی طلب شدند - و عرض سپاه گرفتند - هشتاد هزار سوار و دوهزار پیل در معرض درآمد .

(۳) در هردو نسخه الف و ب سنه و تاریخ مذکور نیست

(۴) در نسخه ج - احمد خان میانه را فرمود و قطب خان سور از حضور تعین شدند .

در <sup>(۱)</sup> عراض خود می فرستاده باشی - بعد ازان کوچ بکوچ بطرف قلعه کالنج روان شد - و های هوی در ملک و نواحی کالنج افتاد - و راجه آنجا از سامان روغن و غله و هیزم و کاه <sup>(۲)</sup> هرچه باید بهم آورده حصاری شد و دروازه های قلعه در بست - و توپها بر قلعه نشاند و عمارت <sup>(۳)</sup> عالی که در نواحی قلعه بود بینداخت \*

شیر شاه رفته در نواحی قلعه فرود آمد - و قلعه را محاصره نمود - و مورچل بر امرا قسمت کرد - و عراده و منجیق در کار آمد - در ساختن ثبات <sup>(۴)</sup> و بستن کرج تاکید نمود - و لشکر از هر طرف چون مار حلقه بسته در سامان جنگ شد - رومی خان سه سرنگ موجود ساخته و بخریطهای دارو پر کرد - اول سرنگ که ازیں طرف سر شد یک برج قلعه را بینداخت - اما هندوان فرصت ندادند که سپاه شاهی درون درآید - همچون تیر باران و تفنگ و نال و آتش بازی کردند که پیلان مست زهره نداشتند که رو بآن سو نهند - تا دوم سرنگ را سر دادند - دو برج آن قلعه بآسمان پرید - در افتادن آن

(۱) در نسخه ح ، در عراض خود در قلم آوری بعد این ، \*

(۲) در هردو نسخه الف و ب ، راجه مذکور در سامان حصارگری شد - روغن و غله هیزم و کاه از هرگونه درکار داشت مرتب ساخته دروازه های قلعه در بست و توپها بر کنگره حصار نهاد و حصاری شد ، \*

(۳) و در نسخه ج ، قلعه نشاند و عمارت از نواحی دور نمود - شیر شاه رفته قلعه را محاصره نمود مورچل بر امرا قسمت کرده عراده منجیق درکار آمد - رومی خان نیز سرنگ موجود بموده و بخریطهای دارو ، \*

(۴) در هردو نسخه الف و ب ، ثبات ، نوشته اما لفظ سابط است \*

دو برج تهلکه بکافران افتاد - راجه به پیشکش راضی شد - اما شیر شاه هم چنان در گرفتن قلعه جهد می نمود - و از هر طرف کار بر اهل قلعه تنگ ساختند - و کار نزدیک رسیده که قلعه مفتوح شود - بتقدیر الله تعالی قضیه <sup>(۱)</sup> عجیب العجایب و حادثه غریب الغرایب بظهور آمد - و آن چنان بوده که جلال خان جلو ثبات (ساباط) بلند ساخته توب آنجا نهاده - و کار بر مردم قلعه چنان تنگ ساخته که کسی را یارای آن نمانده که در صحن خانه بگردد - چون بشاه عالم خبر رسید که جلال خان چنان تردد نموده که از طرف او قلعه بیفتد - بادشاه آنجا آمد و جلال خان را تحسین نمود - جائی که پادشاه و شیخ <sup>(۲)</sup> عبد الجلیل و احمد خان پنی ایستاده بودند حقه ها را آتش داده درون قلعه می انداختند - ناگاه حقه بدیوار خورد و شکست و درمیان حقه افتاد - آتش درگرفت - پادشاه و این هر دو که ایستاده بودند نیم سوخته گشتند - پادشاه را در پالکی انداخته در خرگه آوردند - در زخم جفرا نشاندند - مردم لشکر را عجب حالتی روی داد - همه امرا جمع شده در علاج مشغول شدند - چون امید حیات ندیدند - حیران شده بی دست و پا گشتند - عادل خان

(۱) در نسخه ج « قصه غریب و حادثه عجیب بهپور »

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۹۲ « شیر شاه و شیخ خلیل و مولانا نظام داشمند و دریا

خان سروانی در یکجا ایستاده بودند »

شاهزاده پسر کلان<sup>(۱)</sup> که ولی عهد بود در رنسنهور بود - امرا مشورت کردند که تا رسیدن او آتش<sup>(۲)</sup> بصد کاسه می شود و در ملک فتنه عظیم پیدا آید - بهتر آنست که تا رسیدن او جلال خان که در ملک پتنه است طلبیده بر تخت نشانیم و تسکین فتنه نمایم - دولت خان نیازی را بطریق الاغ روان کردند - و امرا هم چنان در گرفتن قلعه تلاش<sup>(۳)</sup> داشتند - دران روز وقت ظهر قلعه مفتوح گشت -<sup>(۴)</sup> شیر شاه را رمقی از جان

(۱) در هردو نسخه الف و ب « پسر کلان بوده و در حین حیات او را ولی عهد ساخته بود در رنسنهور بود »

(۲) در نسخه ج « تا رسیدن او قصد آتش کاسه شود و در ملک فتنه فایم گردد »

(۳) در نسخه ج « قلعه مقید بودند »

(۴) در نسخه ج « بشیر شاه هوز خان در قالب بود بشارت دادند » و در مخزن افغانی صفحه ۹۲ ب وفات شیر شاه تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سه اثنین و حسین و سمانه نوشته و در ترجمه اردو تاریخ شیر شاه مصطفی مظهر علی خان ولا صفحه ۱۳۱ الف نوشته که « سن نو سو باتوی هجری دسوی تاریخ ربیع الاول کی آدهی رات کے بعد شیر خان جهان فانی سے سرای جاودانی کو گیا » و در یک نسخه خطی مخزن افغانی (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۵ که ایام سلطنت شیر شاه تا یازدهم ماه ربیع الاول سه اثنین و حسین و سمانه بود - مسٹر قانون گو در تاریخ شیر شاه که بزبان انگلیسی نوشته در صفحه ۳۳۱ ارقام نموده که بشام روز شبه بدهم ربیع الاول سنه ۹۵۲ وفات کرد - و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۲۸ دوازدهم ربیع الاول سنه اثنی و حسین و سمانه بود حر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات سپرد - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۹۶ دهم محرم سنه ۹۵۲ نهصد و پنجاه و دو تاریخ وفات داده در خلاصه التواریخ صفحه ۳۲۳ مرقوم است که مدار کار بر قوانین سلطان علاء الدین خلجی که در تاریخ فیروز شاهی مندرج است نهاد »

مانده بود که بشارتِ کشودنِ قلعه رسانیدند - گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - بعده سه مرتبه کلمه شهادت بر زبان راند - آخر روز پنجشنبه بتاریخ بیست و چهارم ذی القعدة سنه (۹۵۲) اثنین و خمسين و تسعمائه پادشاه دین پرور آفاق گیر قلعه کشای برحمت<sup>(۱)</sup> حق پیوست

نقل ست که بوقت رحلت آه سرد از دل برکشید و فرمود که دو حسرت در دل من بماند - بعضی امرا که راه سخن داشتند پرسیدند کدام است - فرمود یکی<sup>(۲)</sup> آن که در خاطر داشتم که لاهور را ویران کنم - از بهر آن که آن چنان شهر در راه مغل است - چون در آنجا می آید صاحب سامان میشود - دوم آن که در دل داشتم که بیست جهاز در دریا<sup>(۳)</sup> طیار سازم - و سامان از آنچه باید موجود دارم -

(۱) در صفحه ح « برحمت حق پیوست و بعضی امرا که بطرف شاهزاده عادل حاکم ، و در م. تحب التواریخ جلد اول صفحه ۳۷۳ و بخش او را به سپهرام که گور حاکم پدران او بود برده مدفون ساختند »

(۲) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۹۳ « یکی آنست که می خواستم ولایت روه را از آنجا ویران ساخته از نیلاب تا لاهور و کوه دامن ندنه تا سواک آبادان سازم تا از در آمدن مغل واقف باشند و نگذارند که کسی از کابل به هندوستان بیاید و زمینداران کوه نیز پامال و زبون شوند - دیگر آنکه می خواستم که لاهور را ویران سازم تا این چین شهری عظیم در درآمد غنیم نباشد و بمجرد رسیدن و گرفتن آن سامان تواند نمود »

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۹۳ دیگر آنکه اراده داشتم که در راه مکه معظمه بجای جهاز راست کنم و بنوعی آن را استحکام دهم که به باد طوفان پراگنده نشوند و خلایق بفرات بخانه معظم آمد و رفت می کرده باشند - دیگر آنکه در خاطر بود که مقبره سلطان ابراهیم لودی

تا زایلند حضرت محتاج نباشند - این دو <sup>(۱)</sup> حسرت با خود می برم \*

الغرض بعضی امرا که بطرف شاهزاده عادل خان میل داشتند قاصدان شتاب رو به رتنبه‌پور روان ساختند - و خان خانان قرملی و عیسی خان حجاب بطرف جلال خان در سعی بودند که عادل خان بایشان در نهان بد بوده ترسیدند که چون او پادشاه شود بایشان آفت رسانند - بآمدن جلال خان شاهزاده <sup>(۲)</sup> از ناسازی امرا و بی‌اتفاقی ایشان

را در پانیت راست سازم اما بشرطی که در برابر آن مقبره دیگر از سلاطین چنتیه که شهادت رسانیده باشم با سازم و هردو را چنان پرکار سازم که دوست و دشمن آفرین گویند و تا قیامت نام من بماند ازین آرزوها هیچ کدام خدا میسر نکرد و این حسرت را بگوری برم \*

(۱) در یک نسخه خطی مخزن افغانی (نمبر ۱۰۱) صفحه ۱۰۵ نوشته امام سلطنت او (شیر شاه) از ابتدای یازدهم محرم سنه ست و اربعین و تسعانه لغایت یازدهم ماه ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و تسعانه مدت شش سال و یکماه و هفت روز بود \*

(۲) در هردو نسخه الف و ب بآمدن جلال خان شاهزاده از پته اوراغ (پته الاع) وارد رسید امرایان که در اینجا بودند (الی قوله) ملون داشتند ارقام یافت - و عارت از د در پای قلعه کالنجر (تا) پیش ازین بوده است خواهیم نمود، در هردو نسخه مذکور نیست - و نیز اسامی سرداران عهد اسلام شاهی در هردو نسخه الف و ب ذکر نشده در نسخه ج حسب زیرین ثبت شده :-

#### اسلام شاه

عادل شاه	احمد خان شاهزاده	فیروز خان شاهزاده	تاج خان کرانی
قطب خان نیازی	عیسی خان سور	شیجاع خان	زین خان
عثمان خان	بازید خان	اعظم همایون	هیبت خان
سرمست خان	سید خان	داود خان	بهادر خان
قطب خان سور	مبارا خان	جمال خان	محمد خان
نصیب خان	ایمن خان	دلاور خان	گوچر خان
عیسی خان	تاتار خان	دریا خان	ولیداد خان
حاجی خان	نمازی خان	غازی خان مهلی	کبیر خان

ترسان بود - آخر بسی خانخانان و عیسی خان از پتنه الاغ شده رسید - امرایانی که در آنجا بودند باستقبال آمدند و آن شاهزاده را آوردند - و دربار پادشاهی آراستند - و پیلان بزر و زیور پیراستند - و تخت زرین بر بساط ملون داشتند - در پای قلعه کالنجر بر تخت پدر جلوس نمود - و بعد از خان نوشت که شما دور بودید و من نزدیک تا آمدن شما بجهت تسکین فتنه بر تخت نشسته ام - و ما را جز فرمان برداری شما چاره نیست - وقتی که در آگره برسم تاج و تخت بشما سپرده دست خدمت در پیش تخت شما در کمر بسته بمثل امرا ایستاده خواهم شد - باید که آن برادر بگفته حساد و غرض گویان از من ملال بر خاطر عاطر نرساند که من هر وجه رضاجوئی و فرمان برداری شما چنانچه پیش ازین بوده است خواهیم نمود \*

### اسلام شاه

جوهریان بازار<sup>(۱)</sup> معانی و صرافان دوکان نکته دانی این در نایاب و گوهر تاب دار چنان از صدف کشیده اند که چون شیر شاه عالم در کالنجر برحمت حق پیوست پسر خورد او جلال خان که در قصبه ریون که از توابع پتنه بوده<sup>(۲)</sup> الاغ شده در پای قلعه کالنجر رسید<sup>(۳)</sup> - و در آنجا جشنی عظیم

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « جوهریان بازار معنی و نکته دانی صرافان این زر تمام عیار چنان از بوته سخن کشیدند » \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « توابع پتنه بود سعی عیسی خان حجاب و خانخانان قرملی بطریق القار آمده در سینه بر تخت جلوس نمود » و در نسخه ج « پتنه بوده بر تخت جلوس نمود » :

(۳) در غزن افغانی ( نمبر ۱۰۲ ) صفحه ۱۱۰ « در پای قلعه مذکور ( کالنجر ) بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اثنین و خمیس و تسعانه بر سریر سلطنت هند جلوس فرمود



ترتیب داده سائبان زر نگار<sup>(۱)</sup> و زردوزی برپا ساخته - پیلان و اسپان را به برگستوان طلا باف بزر و زیور پیراسته - و بساط مقرنس رنگارنگ چون آسمان بکواکب رخشان و درخشان - دربار چون بوستان در ایام نوبهار - بنقش و نگار<sup>(۲)</sup> مانند لاله زار - چون رخسار دلبران سیمین عذار زیب داده - جلال خان شاهزاده چون گلبرگ تر<sup>(۳)</sup> بر تخت جلوس نمود - و خود را باسلام شاه مخاطب ساخت - و قلعه کالجرا را باحمد خان سور<sup>(۴)</sup> داد - چون اکثر امرا بطرف شاهزاده عادل خان مایل بودند از باطن آنها وقوف یافته در اندیشید و متوجه آگروه شد - و در اثنای راه خواص خان از جاگیر<sup>(۵)</sup> خود آمد - بتازگی جشن جلوس تازه کرد - و اسلام شاه را بر تخت نشاند - و خود بیعت نمود - از آنجا در آگروه رسید<sup>(۶)</sup> - و بعادل خان پیغام نمود که چون شما دور بودید و من نزدیک

و باسلام شاه مخاطب شد، در طقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۰۷ و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۰ «بسی عیسی خان حجاب و دیگر امرا در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و تسعمائه در پای قلعه کالجرا جلوس فرمود» و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۹۶ «بعد از او (شیر شاه) جلال خان پسر خرد او بهشت روز جانشین پدر شده».

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «سائبان زر دوزی و مخلی برپا ساخته تا ابر زنگاری بر افراخته پیلان».

(۲) در نسخه ج «نقش و نگار درخشان مانند دلبران سیمین عذار زیب داده».

(۳) در نسخه ج «همچو گل صد برگ بر نخت».

(۴) در نسخه ج «احمد خان و جلال خان سروانی سپرده».

(۵) در نسخه ج «از صومعه خود آمد».

(۶) در نسخه الف «آگروه رسیدند».

بواسطه تسکین فتنه تا آمدن شما محافظت لشکر و ملک نمودیم - و مرا بجز وفاداری و فرمانبرداری شما چاره نیست - اظهار ملاقات نمود - عادل خان در جواب نوشت که اگر قطب خان نیازی و عیسی خان و جلال خان جلو و خواص خان آمده مرا تسلی نموده ببرند توأم بملازمت شما رسید - و باین چهار امر نیز نوشت که من <sup>(۱)</sup> اختیار آمدن و نا آمدن خود بر رای رزین شما گذاشته ام - چه صلاح می دهید - القصه اسلام شاه این چار امر را نزد عادل شاه فرستاد - عادل شاه بآداب و دارات بادشاهی از رننجهور روان شد - اسلام شاه در آن وقت بجهت شکار طرف سیکری برآمده بود - از آن طرف عادل شاه در رسید - در شکارگاه میان هردو برادر ملاقات واقع شد - از طرفین بازار اتحاد گرم ساخته متوجه آگره شدند - در پنهان اسلام شاه بمردم خود تاکید نموده بود که چون عادل شاه در قلعه درآید مردم او را نگذارند که درون درآیند - بخاطر داشت که او را جریده در قلعه آورده بند نماید - چون هر دو برادر داخل قلعه شدند - هرچند مردم اسلام شاه مانع شدند مردم عادل شاه بزور تمام نزدیک پنج شش هزار سوار خنجر گذار درون قلعه در آمدند - افسون اسلام شاه کارگر نشد - بچاپلوسی درآمد - دست عادل شاه را گرفته بر تخت نشاند - و خود کمر خدمت بر میان بست .

---

(۱) در نسخه ج ه من اختیار خود بر رای شما گذاشته - در آمدن و نا آمدن من چه

چون عادل شاه عیاش و نرم‌خو بود دست اسلام شاه<sup>(۱)</sup> گرفته بر تخت نشاند - امرایان در میان آمده عادل شاه را رخصت کنانیدند - و جاگیر دلخواه تنخواه<sup>(۲)</sup> کردند - اسلام شاه فرمود که همچون باشد - عیسی خان و خواص خان را همراه<sup>(۳)</sup> داد و رخصت نمود - بعد دو سه ماه اسلام شاه - غازی محلی را که یکی از مقربان خاص بود با جولانه زر فرستاد که عادل شاه را مقید ساخته بیارد - پیش از آنکه غازی در آنجا برسد عادل شاه خبر یافته نزد خواص خان در میوات رفته از نقض عهد اسلام شاه آگاه کرد - و همدران اثنا غازی محلی در آنجا رسید - خواص خان آن طلا را قراضه ساخته بفقرا<sup>(۴)</sup> و مساکین داد - و غازی محلی را مقید نموده لوای مخالفت برافراخت - امرایانی که متفق بعادل شاه بودند خفیه مکتوب نوشتند - قطب خان و عیسی خان که در عهد و قول داخل بودند در آمدن عادل شاه تاکید کردند و قرار دادند که در آخر شب خود را در نواحی آگره رسانند - تا بی‌حجاب بخدمت تو ائیم - عادل شاه با لشکر بی انتها متوجه آگره شد :

(۱) در هر دو نسخه الف و ب درم خو بود اسلام شاه بازو گرفته بر تخت ،

(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۱۱ (نمبر ۱۰۲) درین اثنا عیسی خان عرض نمود که عادل خان را رخصت نموده بیانہ بجاگیر او مقرر شود - اسلام شاه گفت همچنین کردم ،

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۱۱ عیسی خان و خواص خان را همراه عادل خان رخصت بیانہ داد ،

(۴) در مخزن افغانی خواص خان را دل بهم بر آمد و غازی محلی را طلبیده جولانه در پای او انداخت و لوای مخالفت برافراخت و بامرائی که همراه اسلام شاه بودند کتابتها نوشت و مخفی با خود متفق گردانید و با لشکر خود متوجه آگره شد ،

چون حق سبحانه تعالیٰ نخواستہ بود کہ عادل شاه پادشاه شود و اسلام شاه خراب داشت ادبار گردد - عادل شاه وقتی کہ در سیکری رسید اتفاقاً آن شب - شب برات<sup>(۱)</sup> بوده بملاقات حضرت شیخ المشائخ<sup>(۲)</sup> شیخ سلیم رفتند - خواص خان را بنمازی کہ در آن شب مقرر بود اہمال واقع شد - در وقت چاشت بنواحی آگرہ رسیدند - اسلام شاه از آمدن ایشان آگاہ شد - و از ناسازمی امرا فہمیدہ قطب خان را گفتہ فرستاد کہ اگر<sup>(۳)</sup> از من دربارہ عادل خان اضطراب واقع شد بایستی کہ خواص خان و قطب خان نیازی مرا ازین وادی می نوشتند - قطب خان سور و اہمہ بادشاہ دیدہ گفت باکی نیست - هنوز کار از اصلاح بیرون نرفتہ است - تسکین این فتنہ را من متعمد می شوم - اسلام شاه - قطب خان و امرایانی کہ بعادل شاه متفق بودند رخصت نمود کہ پیش عادل شاه بروید<sup>(۴)</sup> - قصد او این بود کہ این جماعہ

(۱) در نسخہ ج ۵ آن شب قدر بود. ۵

(۲) حضرت سلیم بن بہاء الدین چشتی از اولاد ایجاد حضرت بابا فرید الدین گنج شکر رحمہ اللہ است - بزیارت حرمین شریفین مشرف شد و در دیار عرب و عجم سیر کرد و صحبتہا اندوخت - ولادت او شان در سنہ سبع و تسعین و ثمانمانہ بود و در بیست و نہم رمضان سنہ تسع و سبعین و تسعمانہ در اعتکاف ازین عالم درگذشت - رحمہ اللہ تعالیٰ - ملخصاً از اخبار الاخیار صفحہ ۲۷۱ ۵

(۳) در نسخہ ج ۵ گفتہ فرستاد اگر پارہ از من اضطراب کوتہ واقع شد باید کہ خواص خان، ۵

(۴) در ہر دو نسخہ الف و ب ۵ بروید بخاطر آورد کہ ایشان را از خود جدا ساختہ طرف چنار رود آنجا خزانہ کشادہ سامان نمودہ باز بر سر برادر بیاید، ۵

را از خود جدا ساخته بطرف چنار رود - خزاین آنجا کشاده و سامان سپاه بهم رسانده باز بر سر برادر <sup>(۱)</sup> بیاید - عیسی خان حجاب او را مانع شد و گفت که اگر ترا بامرایان پدر اعتماد نیست پنجهزار <sup>(۲)</sup> سوار که نوکر قدیم تو اند و از دیر باز خدمت تو کرده اند با وجود اینقدر جمعیت بیدلی منما - زود بمیدان توجه نمای و پای ثبات برقرار دار - که تا هیچ کس از امرایان پدر که مخالف اند در نظر شما آن طرف نخواهند رفت - اسلام شاه دل قوی شد - قطب خان و غیره را که رخصت برفتن نزد عادل شاه داده بود باز طلبید که من چرا شما را بغنیم سپارم - بعد ازان استعداد کرده بمیدان جنگ برآمد - بعضی امرا که بعادل شاه اتفاق داشتند و همدستان شده بودند چون اسلام شاه را در معرکه دیدند از رفتن باز ماندند

چون هر دو لشکر رو برو شدند و در نواحی آگره جنگ واقع شد - تأییدات آسمانی اسلام شاه را نوازش فرمود - و شکست بر سپاه عادل شاه افتاد - عادل شاه جریده و تنها جانب کوه <sup>(۳)</sup> پایه رفت - چنانکه از احوال

(۱) در نسخه ج « بر سر غنیم بیاید » ..

(۲) در محزون افغانی ( ممر ۱۰۲ ) صفحه ۱۱۱ ب اگر ترا ب مردم امرا اعتماد نیست ده هزار کس از ایام شهزادگی نوکر خاص تو اند ، اما در تاریخ داودی ( الیث جلد چهارم صفحه ۲۸۳ ) نیز پنج هزار کس نوشته

(۳) در محزون افغانی نمبر ۱۲ صفحه ۱۱۲ « تنها بجانب دیار پته رفت ، و در خلاصه التواریخ صفحه ۳۲۵ ، بطرف پته رفت بعد آن احوال شاهزاده بکسی معلوم نشد ، و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۶۳۳ « بجانب پته ، رفت ، و غالباً پته باشد »

. او هیچ کس آگاه نشد - خواص خان و عیسی خان شکست یافته به بیانه آمده راه میوات گرفتند - اسلام شاه لشکر گران در دنبال ایشان روان نمود - دو نواحی فیروزپور <sup>(۱)</sup> چهرکه جنگ واقع شد - شکست بر لشکر عادل شاه افتاد - بعد ازان خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بدامن کوه <sup>(۲)</sup> رفتند - و اسلام شاه با جمیع امرای پدر بد گمان شده در مقام بر انداختن آنها شد - و بعضی را اشاره نمود - <sup>(۳)</sup> جلال خان سور و برادر زاده خود را بجان کشت - قطب خان سور و برمزید خان سور و کمال خان سور و زین خان نیازی و سعید خان نیازی و شمس خان نیازی را که امرای کبار بودند کوکناری <sup>(۴)</sup> ساخت - و بعضی را در پای پیلان بسته هلاک ساخت - رعب و هراس در دل امرایان افتاد - و موجب بر خلق الله تنگ کرد - و از چنار تمامی خزاین پدر بدر آورده بگوالیر فرستاد و خود با گره آمد - سیف خان نیازی از راه گریخته نزد هیبت خان رفت - و او را بران آورد تا با اسلام شاه مخالفت نماید - و قطب خان که از امرای کبار عادل شاه بود با وی

(۱) در مخزن افغانی ( نمبر ۱۰۰ ) صفحه ۱۰۰ ب « چون فیروزپور میوات رسیدند جنگ واقع شد و شکست بر لشکر اسلام شاه افتاد - اسلام شاه بعد از استماع این خبر لشکر دیگر عقب ایشان تعیین نمود - خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بجانب کوه کاپور رفتند ، و نیز در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۰ « شکست بر لشکر سلیم خان افتاد »  
(۲) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طبقات اکبری صفحه ۱۱۱ « بجانب کوه کاپور

رفتند »<sup>۵</sup>

(۳) در مخزن افغانی صفحه ۱۰۰ و در طبقات اکبری صفحه ۱۱۱ « جلال خان جلو و برادرش خدا داد را بجهت اتفاق که بمادل خان داشتند بقتل رسانید »  
(۴) در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۵۰ « فیون خواران را کوکناری گویند »

همداستان شد - از بیم و هراس که در دل داشت فرار نموده نزد اعظم همایون رفت - اسلام شاه باعظم همایون نوشته قطب خان را طلب داشت - اعظم همایون بطایف الحیل که مقدور یافت او را نزد اسلام شاه فرستاد - با چهارده امرای دیگر مثل شهباز خان لوهانی که داماد شیر شاه بود و برمزید کور و داؤد خان بقید در آورده به گوالیر فرستاد - و بطلب اعظم همایون و شجاع خان فرمان صادر شد - اعظم همایون عذر آمدن نوشت و شجاع خان از مالوه آمده ملازمت نمود - چون مطلب اسلام شاه <sup>(۱)</sup> از گرفتن ایشان بود از نآمدن اعظم همایون - شجاع خان را باز رخصت نمود - بعد ازان جانب رهناس و چنار متوجه شد .

در اثنای راه برادر <sup>(۲)</sup> اعظم همایون که بخدمت همیشه حاضر می ماند راه فرار گرفت و بلاهور رفت - اسلام شاه از رفتن او از راه برگشته بآگره آمد - باحضار لشکر فرمان داد - بعد ازان بطرف دهلی در حرکت آمد - چون خبر این واقعه بشجاع خان رسید بی طلب اسلام شاه با جمعی از متابعان خود بطریق الاغ خود را در دهلی رسانید - اسلام شاه از آمدن او خوشدل گشته - او را بانواع الطاف <sup>(۳)</sup> نوازش فرمود - چند روز در دهلی مقام نموده

(۱) در نسخه الف « اسلام شاه بگرفت هر دو ایشان بود » .

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۱ « سعید خان برادر اعظم همایون که بیوست

پیش او می بود » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « الطاف خورم و ممتاز گردانید » .

ترتیب لشکر کرده بجانب مخالفان متوجه گردید - اعظم همایون و طایفه باغیان با خواص خان و عیسی خان یکجا شده با لشکر چون مور و ملخ از پنجاب در حرکت آمدند - از سرهند آن طرف تا رهتاس خورد در تصرف خود آوردند - در سرهند چند روز مقام نمودند - و سپاه جدید گرد آوردند و سامان جنگ بهم رسانده روز چهارشنبه بتاریخ چهارم ماه صفر سنه اربع و تحسین و تسعانه بجهت مقابله در حرکت آمدند - اتفاقاً در هنگام سواری باران<sup>(۱)</sup> رسید و پیل کلان اعظم همایون را برق زد - فال بد بآن طایفه روی داد ،

الغرض در نواحی انباله آمده قرار گرفتند - بعد چند روز رسیدن نیازیان - اسلام شاه نیز آمده<sup>(۲)</sup> در دو سه گروهی انباله نزول کرد - شبی که صباح آن مقابله طرفین خواهد شد اعظم همایون و برادر او سعید خان و قطب خان و عیسی خان در ذیره خواص خان یک جا شده در باب نصیب<sup>(۳)</sup> سلطنت مشورت کردند - خواص خان گفت رای صواب آنست که امر بادشاهی بعادل خان قرار گیرد که وارث تخت اوست - نیازیان باتفاق گفتند این چه سخن است -

بیت ۵  
ملک بمیراث نیابد کسی تا نزد تیغ دو دستی بسی

(۱) در نسخه ج و باران نزول گشت - دران اثنا پیل کلان اعظم همایون که خاصه از اقبال ( اقبال ) بوده از صولت هلاک گشت ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، آمده یک گروهی شرق رویه آن رول فرمود ،

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۱۲ « در باب نصب حاکم سخن کردید » و در

فرشته جلد اول صفحه ۴۳۳ ، در باب نصب حاکم کنکاش کرده بودند که حاکم که باشد ، »



خواص خن آزرده شده از ایشان سر باز زده همان شب بیکی از مقرّبان اسلام شاه گفته فرستاد که شما ازین بنده به پادشاه عرض دارید که من بنده شیر شاه ام - عادل خان را که بمن سپرده بود جانب داری او می کردم - نیازی کدام سگ <sup>(۱)</sup> باشد که بخاطر او با ولی نعمت زاده خود حرام نمکی نمایم و بد اندیشم - انشاء الله تعالی روز جنگ خدمت من معلوم خواهد شد - چون حقیقت اختلاف نیازیان و یک دلی خواص خان بعرض اسلام شاه رسید شادیا نمود - امیدوار فتح گردید .

درین اثنا خبر رسید که لشکر نیازیان بغایت قریب فرود آمده - فرمود که افغانان قباحتم فهم نیستند - تمام سپاه خود را در میان آورده قلعه بندی نمود - و خود با چندی از نزدیکان بدیدن لشکر نیازیان بر بلندی برآمد - چون چشم او بر لشکر مخالفان افتاد همان جا ایستاده گفت که در ناموس پادشاهی نمی گنجد که لشکر غنیم دیده در برابر ایشان فرود آیند - همان لحظه منادی فرمود که تمام سپاه ساخته جنگ شود - از طرفین آواز نقاره و کرنای برآمد - خواص خان با اعظم همایون پیغام فرستاد وقتی که من بروم و بیرق پیلان من بنظر درآید شما خود را بمعمر که رسانید <sup>(۲)</sup> - از همراهی من نه ایستید - بعد این قرار رو بمیدان <sup>(۳)</sup> آوردند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « کس باشد » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « رساند و من ازین طرف می آیم و همراهی من

نه ایستید » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « بمیدان آوردند چون یاریان » .

و خواص خان بمیدان آمده باعظم همایون پیغام کرد که شما ازان طرف بدوید و من ازين جانب حمله بر سپاه سلطانی می آرم - چون نیازیان بقول او بر لشکر اسلام شاه تاختند - خواص خان از جای خود روان شد - و با هیچ کس نیامیخت - از <sup>(۱)</sup> جنگ طرح داده راه کوه گرفت - نیازیان را جان در بدن نماند - ناچار حسب المقدور تقصیر نکردند - لیکن چون شیوه حرام نمکی بار خوب نمی دهد - نوکر را بر صاحب ظفیری نسبت - شکست بر نیازیان افتاد - تائیدات آسمانی بر اعلام اسلام شاه سایه انداخت \*

درین اثنا سعید خان برادر اعظم همایون با دو سه سوار عراقی مُغَرَّقِ بَاهَن که کس او را نمی شناخت به بهانه مبارکبادی خواست تا خود را بنزدیک اسلام شاه رساند - و کارش تمام سازد - در افواج خاصه یادشاهی درآمد - در آن وقت اسلام شاه جائی ایستاده بود که گرد برگرد او از پیلان مست - کوه آهن ساخته بودند - سعید خان آنجا رسید - مقارن این حال یکی از پیلبانان او را شناخته آواز داد که این حرام نمک <sup>(۲)</sup> سعید خان است - احمد خان سور برو نیزه انداخت - او از میان فوج خاص <sup>(۳)</sup> بضرب دست و مردانگی بیرون رفت - دران جنگ

(۱) در نسخه ج « بی جنگ طرح داده » و در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳:

معرکه مجادله را طرح داده رو گردان شد .

(۲) در نسخه ح « حراغور » \*

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « دچرب دستی بیرون آمد » \*

اکثر نیازبان در میدان افتادند - و جمعی کثیر از صولت سپاه سلطانی که تعاقب ایشان کرده بودند در آب جوی (جون) غرق گشتند - اعظم همایون و عیسی<sup>(۱)</sup> خان بجانب دنکوت رفتند - اسلام شاه در تعاقب نیازبان تا رهتاس خورد رفته - از آنجا خواجه اویس سروانی را با لشکر گران در دنبال ایشان روان کرد - و عنان<sup>(۲)</sup> عزیمت بجانب آگره تافته در آگره دو سه روز مقام نموده بطرف گوالیر رفت و رحل اقامت انداخت .

درین وقت بجمیع امرایان پدر که اطراف و جوانب تعیین یافته بودند (فرمان فرستاد و) بحضور طلبید - اسلام شاه با شجاع خان از ته دل ناخوش بود - لیکن چون دولت خوان اجدیاله که محبوب اسلام شاه بوده بجهت خاطر او طریقه<sup>(۳)</sup> اتحاد مرعی می داشت و اعزاز و اکرام بجا می آورد - و زمام مهام تمام مالوه بید اقتدار او گذاشته بود - روزی عثمان خان نامی شراب خورده بدیوان خانه شجاع خان آمد - مکرر آب دهن خود برگلیم انداخت - فراش چون مانع آمد - عثمان خان چند مشتش بفراش زد - حقیقت حال بشجاع خان رسید - گفت که از وی سه گناه در وجود آمد - یکی شراب

(۱) در نسخه ح « اعظم همایون سعد خان و قطب خان حاب » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « عنان عزیمت طرف گوالیر باز کشیدید -

آنجا را پای تخت ساحت » از محزون افغانی (مهر ۱۰۱) صفحه ۱۰۸ ب « این فصایا در سه آریع و تحسین و تسعانه افاق افتاد » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « طریقه التفات از شجاع خان باز می گروت و اعزاز » .

خورده - دوم<sup>(۱)</sup> بر گلیم ما کسافت انداخته - سیوم فراش ما را زده - فرمود تا هر دو دست عثمان خان بریدند - عثمان خان پیش اسلام شاه در گوالیر فریاد کرد - پادشاه از جهت خاطر دولت خان اوجیاله که محبوه او بود<sup>(۲)</sup> تغافل نمود - درین اثنا مهم راجه راجور در میان آمد - بطرف اجیر توجه فرمود - در راه بعضی امرای<sup>(۳)</sup> مخالف یک پیاده را تحریک کردند وقتی که پادشاه در کھاتی<sup>(۴)</sup> برسد - آن زمان سپاه در گرد و پیش او نمی باشد - مگر دو سه جلودار و یا چوبدار - دران وقت برسم داد خواهان نزدیک پادشاه رسیده کارش تمام سازد - آن پیاده را زر بسیار داده بانواع نوازش امیدوار ساختند - چون<sup>(۵)</sup> در سر کھاتی چوبداران هجوم لشکر دور کردند - آن پیاده خود را پیشتر آنجا رسانیده<sup>(۶)</sup> بزیر سنگی نهان گشت - چون اسلام شاه در کھاتی رسید دو سه چوبدار بیش<sup>(۷)</sup> نبودند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « دوم بدیوان حانه آمده » :

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « او بوده بخشید باو آزار رسانید » :

(۳) در نسخه الف « امرای پر شاق » :

(۴) کھاتی در اصل گھاتی است و لفظ هندی است در فرهنگ آصفیه جلد چهارم صفحه ۱۱۰ نوشته گھاتی - دو پهازون کے بیچ کا راستہ - درہ کوہ - و معنی لفظ گھات - کین گاہ - ممکن - مرصاد - داؤن کی جگہ - وہ جگہ جہاں دشمن یا شکار کے انتظار میں بیٹھیں - فرهنگ آصفیه صفحه ۱۰۸ :

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « چون صاحب اسلام شاه نزدیک کھاتی رسید هجوم لشکر از کھاتی دور کردند » :

(۶) در نسخه ج « در زیر سنگها پنهان بود » :

(۷) در نسخه ج « چوبدار دیگر نبودند » :

آن پیاده برسم داد خواهان فریاد نمود - و خود را نزدیک رسانید و <sup>(۱)</sup> شمشیر بر اسلام شاه انداخت - پاره زخم بگردن رسید - اسلام شاه اسب جهانده او را از گردن گرفت - دولت خان اوجیاله از عقب <sup>(۲)</sup> می آمد - چون حال بدین منوال دید خود را زود ببادشاه رسانید - اسلام شاه فرمود تا آن پیاده را بقتل آوردند - دولت خان اوجیاله عرض نمود که او را الحال نگاهدارند - تا تحقیق شود که بانی این کار کیست - اسلام شاه فرمودند بگذار تا بکشند تا خانه بسیار مردم خراب نکند - او را کشتند <sup>(۳)</sup> - ازان روز اسلام شاه در سواری و غیر سواری غافل نبودی - از مردم خوب که با اعتماد خاص بودند پیرامن خود داشتی -

الغرض چون در راجور رسیدند برادر <sup>(۴)</sup> زاده اسماعیل خان

(۱) در نسخه ج « دو شمشیر بر اسلام شاه زد »

(۲) در نسخه ج « از دنبال می آمد »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « خراب نکند پیاده را در پای پیل بستد و هلاک نمودند » در مخزن اعمانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۲ ارقام یافته « نیازیان پناه بکهکراں برده در کوهستانی که متصل کشمیر است در آمدند - اسلام شاه با لشکر فراوان جهت تسکین و تنه نیازیان حراغور آن جانب نهضت نموده - و به پنجاب رسید - مدت دو سال با ککهکراں عماره داشت - در همین اثنا شخصی در تنگی راه و قتی که اسلام شاه بیالای قلعه مانکوت بر می آمد شمشیر برهنه در دست قصد اسلام شاه کرد که برو اندازد - اسلام شاه از بسکه در سواری کمال چستی و چابکی داشت و همیشه در خانه زین مربع می نشست جست نموده آن شخص را در بل گرفت و فرمود تا بکشند - ..... و شمشیر را شناخت که خود باقبال خان بخشیده بود »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « برادر اسماعیل خان »

داد خواه شد که مردم <sup>(۱)</sup> بیرسنگه راجپوت اسپان ما را که بجت سوداگری آورده بودیم بزور کشیده برد - چون ازو زر طلب داشتیم با من ناهنجاری نمود - و برادر ما را کشته - اسلام شاه - احمد خان ترین را بجت این کار <sup>(۲)</sup> فرستاد - یازر بدهد - یا اسپان را حواله نماید - احمد خان در آنجا رسید - او را چنانچه حکم بود رسانید - آن مفسد باحمد خان بقباحث پیش آمد - او بدرگاه پادشاهی معروض داشت - پادشاه نصیر خان لوهانی و جنید خان کرانی را فرستاد تا اسپان ازو گرفته حواله او نمایند - و اگر نه سزایش دهند - نصیر خان بدانجا رسید - اتفاقاً بیرسنگه با معدودی چند بشکار برآمده بود - و باز او در پرواز گم شده بود - <sup>(۳)</sup> شب بجت آن باز در جنگل ماند - جنید خان از نصیر خان دو روزه رخصت گرفته با سی و چهل سوار بجت ملاقات درویشی که دران نواحی بوده می رفت - چون دران جنگل رسید بعضی سواران جنید خان بیرسنگه را دیده شناختند - بجنید خان گفتند - او برو تاخت - سواران بیرسنگه رو بگریز آوردند - جنید خان او را گرفته در عماری پیل انداخته بطریق <sup>(۴)</sup> الاغ هشتاد

(۱) در نسخه ج « مردم برسگ » ،

(۲) در نسخه الف و ب « فرستاد تا او را معقول سازد که بر بدهد » و در نسخه ج

« فرستاد یا زبدهد » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « بشکار برآمده بود - شب بجت آنکه باز او در پرواز

گم شده بود در جنگل » .

(۴) الاغ بضم اول بمعنی اسب و کمی که بذاک چوکی بجائی رود - و در برهان

معنی قاصد و اسب ذاک چوکی است - « فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۲۳۹ » .

کروه راه قطع نموده آن مفسد بی باک خون ریز را بحضور اسلام شاه رسانید - شاه از دیر باز در طلب او بود - هر چند او را می طلبید حاضر نمی شد - خوش شد - او را بند فرمود و جنید خان را باوواع نوازش بنواخت - ازان طرف نصیر خان که در انتظار آمدن جنید خان بوده چون او نیامد گله او را بحضورت نوشت - الغرض چون اسلام شاه در نواحی راجور رسید راجه آنجا در خدمت حاضر شد - خیل پیشکش در نظر آورد - و پیل سفید که در خوبی او در اقبال بادشاهی نبوده با زر و زیور طلا آراسته در وقت سواری گذرانید - پادشاه<sup>(۱)</sup> بغایت شادمان گشته قلعه راجور که ازو گرفته بود باو باز گذاشت - و ازان طرف باز گشت - چند روز در آگره<sup>(۲)</sup> بسر برد

درین اثنا بعضی جاسوسان که در پی خواص خان بودند آمده خبر آوردند - که خواص خان در ملک راجه کایون<sup>(۳)</sup> بر قلعه کوهی که مرغ با بال و پر بدان جا نتواند رسید قلعه ساخته مسکن دارد - و چند دیه راجه کایون باو داده که خرج روز مره ازو میشود - اسلام شاه بتاج خان کرانی که از امرای کبار او بوده و حکومت صوبه سنبل داشت فرمان صادر نمود

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «عایت رصامد گشه»

(۲) در محرن اعلی (ممر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب «درین اثنا میرزا کلامران از جنت آشیانی (همایون بادشاه) فرار نموده برد اسلام شاه آمد - و او از روی نفوت و تکر سلوک لایق نکرد - میرزا کلامران چون شد که اسلام شاه با وجود این سلوک می خواهد که میرزا را گرفته مقید سارد و یکی از قلاع فرستد دغدغه تام بمخاطر راه داده فرصت یافته بکوه سوالک بدر رفت - اسلام شاه بدیله آمد و چند روز قرار گرفت و قلعه سلیم گزله را بنا کرد»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «کانون»

ده بهر وجه بدست آوردن خواص خان جهد بکند - اگر دست تو آنجا  
 برسد براجنه آنجا پیغام نماید و بعنایات پادشاهی امیدوار سازد که چند پرگنه  
 دامن کوه که بخالصه آمده اند باو باز گذارم - خواص خان را بسته  
 بفرستی - چون فرمان عالی بتاج خان رسید او چند زناردار براجنه  
 فرستاد - و این مقدمه در میان آورد - راجه <sup>۱۱</sup> جواب داد که چه مناسب باشد  
 که من پناه آورده را بسته دهم - تا جان در بدن دارم این کار از من  
 صدور نخواهد یافت - تاج خان عرضه داشت نمود - اسلام شاه چون  
 دید که دست زور من بد آنجا نمی رسد بخواص خان فرمان <sup>۱۲</sup> فرستاد  
 که تو از طرف عادل خان با من جنگ کردی - می دانم که این <sup>۱۳</sup> کار از  
 تو نشد - عیسی خان و قطب خان ترا درین <sup>۱۴</sup> کار آوردند - گذشته  
 گذشت - اکنون گناه تو بخشیدم - خاطر از دغدغه <sup>۱۵</sup> پاک نموده  
 پیش من بیا - رانا از ملک خود سر بر آورده و چند پرگنه از صوبه  
 اجیر زده نهب و تاراج کرده و زن و بچه مسلمانان باسیری برده - چند  
 امرا بدین مهم رفتند از هیچ کس این کار انصرام نرسید - غبار از سینه  
 من بریاوردند - دانسته ام و خوب و ا رسید که بی تو هیچ کس این

(۱) در نسخه ج راجه کاپو گفت چه مناسب که او بی پناه آورده و بشما بسته

دهم این ار من نمی شود - تاج حان التماس کرد - اسلام شاه ه

(۲) در نسخه الف « فرمان صادر نمود » ه

(۳) در نسخه ح « میدانم که این زور تو نبوده قطب خان » .

(۴) در نسخه ج « ترا باین پله آوردند » ه

(۵) در نسخه ح « خاطر ازین طرف پاک کی پیش » :



خس و خاشاک از راه من دور نخواهد کرد - میان<sup>(۱)</sup> من و تو  
 سوگند کلام ربّانی و قول سبحانی - بعد از آن عهد نامه و قول - دست<sup>(۲)</sup>  
 بر جامه زعفرانی اظهار نموده فرستاد - و بتاج خان نیز نوشت که بهر  
 وجه بتملق و چاپلوسی<sup>(۳)</sup> آن مرغ را بدام باید<sup>(۴)</sup> آورد - که داغی که از  
 کردار او در سینه من است بی مرهم کشتن علاج پذیر نیست -  
 و تا او زنده است<sup>(۵)</sup> خاطر من از دغدغه پاک نخواهد شد »

چون تاج خان کرانی این فرمان بخواص خان فرستاد - آن را  
 خوانده سبک در سامان<sup>(۶)</sup> رفتن شد - هر چند راجه کامیون و متابان<sup>(۷)</sup>  
 او درین امر مانع شدند که اسلام شاه بادشاه غیور است اکثر امرایان  
 بی گناه را نیست و نابود کرده است - نو<sup>(۸)</sup> که ده مرتبه با او جنگ  
 کرده کی می گذارد - بسوگند و فریب او غره مشو - بپای خود در

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « نخواهد کرد میان تو کلام ربّانی و سوگند سبحانی »

(۲) در نسخه ح « بعد از آن قول و پنجه زعفرانی اظهار »

(۳) در هر دو نسخه الف ، چاپلوسی رام نموده آن مرغ »

(۴) در نسخه ح « بدام باید آورد که تا او زنده است »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « تا او زنده است دغدغه ملک از خاطر نمی رود -

الغرض فرمان فریب آمدن بخواص خان صادر کرد - چون خواص خان را تاج خان آن فرمان  
 فرستاد آن را خوانده »

(۶) در هر دو نسخه الف و ب « سامان روان گشتن گشت »

(۷) در هر دو نسخه الف و ب « کامیون و نابان او درین کار انکار می کردند »

(۸) در هر دو نسخه الف و ب « ترا که ده مرتبه با او جنگ کرده کی بگذارد

و بعهده و قول و فریب او »

کشتن گاه مرو - روزی چند که در عمر تو باقی مانده - بیاد خدای تعالی  
 صرف کن - خواص خان گفت هرچه شما می گوئید راست است -  
 ولیکن چون سوگند کلام ربّانی در میان آورده من جز آن چاره ندارم  
 که گردن بفرمان الهی بنهم <sup>(۱)</sup> - هرچه بادا باد - چون اجل او را  
 دامن گیر <sup>(۲)</sup> بود - سخن هواخواهان نشنید <sup>(۳)</sup> - قاصد نزد تاج خان  
 روان نمود که من بفرمان اسلام شاه گردن نهادم - اگرچه پسران  
 و خویشان در آمدن من مانع بودند - ولیکن همه امرا با من نقض  
 دارند - البته در کشتن <sup>(۴)</sup> من سعی خواهند کرد - جز شما وسیله ندارم -  
 تاج خان نیز نامه بصد چاپلوسی در قلم آورد که من هم چون فرزند خورد  
 توام - اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی در باب شما آنچه بظهور خواهد آمد معاینه خواهید  
 فرمود »

آن نامه چون بخواص خان رسید از کوه فرود آمد - تاج خان  
 از آمدن ایشان آگاهی یافته باسلام شاه عرضه داشت که خواص خان  
 بحکم شاهی انقیاد کرده از سنبل <sup>(۵)</sup> تا بیست گروه مسافت ماند -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « نهیم » ~

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « اجل او گیرا گیر رسیده بود » .

(۳) در نسخه ج « سخن نیک خواهان در گوش نکرده بتاج خان نوشت که بفرمان

بادشاهی گردن نهادم » ~

(۴) در نسخه ج « کشتن من سعی خواهد بود »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « از سنبل بست گروه رسیده - پادشاه چون در دل

کینه دیرینه داشت عهد و سوگند کلام ربّانی بخاطر یاورده نوشت و قتیکه آنجا برسد او را کشته  
 و تنش بکاه آگنده بسوی دهلی » ~

اسلام شاء چون ازو کینه در دل داشت - نقض عهد نموده سوگند کلام ربّانی بر طاقِ نسیان گذاشته فرمان فرستاد - وقتی که آن حرام خور نواحی سنبل برسد او را کشته و تن او را بکاه آگنده ساخته و سر او را به نیزه بسته بسوی دهلی روانه سازد - درین اثنا خواص خان بقصبة سرستی رسید که دو گروه از سنبل است - تاج خان با جمعیت خود بدآنجا رسید - دران منزل خون ریز خواص خوان را نزول داد و خود بیرون شهر فرود آمد - هنگام شب سرهنگان بی باک را فرستاد تا آن معدن جود و کرم و منبع خیرات و حسنات را که دران وقت بقرآن خوانی مشغول بود بشهادت رسانید - فردا چون خواستند که بحکم فرمان کار کنند - چادر از تن او برداشتند - مقدار ده آثار گل بر نعش او یافتند - تاج خان از فعل خود لرزان ترسید - ناچار سر او را که زینت محراب<sup>(۱)</sup> بود چون سر دزدان و خونیان بر نیزه بستند - تن او را بکاه آگنده ساخته بدلی روانه ساخت - چون آنجا رسید اسلام شاه ناخدا ترس فرمود که پیش دروازه لعل بر دار کنند - گویند که آن روز باد سیاه برخاست که عالم مثل شب تاریک شد - و زلزله چنان شد که اکثر عمارات عالی برافتاد - ازان پس در سلطنت اسلام شاه فتوری افتاد - دران اثنا در زیر آلت پادشاه دہلی<sup>(۲)</sup> پیدا شد که جان داد -

(۱) در نسخه الف «بجده گاه بود»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «عمارات عالی بر افتاد» و دہلی در پشت گاه پیدا شد

که جان داد الغرض

الغرض آن چنان بهادر صف شکنی را که بهر معرکه فتح‌یاب شده بود  
بگفته حساد ضایع کرد - آخر از کشتن او پشیمان گشت<sup>(۱)</sup>

اسلام شاه پادشاه غیور بود - بجهت دفع غنیمت او را غیرت بسیار  
بود - درین اثنا قطب خان والی پنجاب عرضه داشت که همابون پادشاه  
درنواحی کابل<sup>(۲)</sup> آمد - میرزا کامران را اسیر نموده خیال آمدن  
هندوستان دارد - و خیلی سپاه از قزلباش و غیره بهم آورده - و قتیکه  
این خبر رسید - بجهت خون کشیدن ذلو در گلو چسپانیده بود - بمجرد  
استماع این واقعه ذلو از گلو دور کرده فرمود که سرپرده شاهی بیرون  
کشند - پنجو سور و دیگر امرا که در<sup>(۳)</sup> چوکی حاضر بودند عرض  
نمودند که تا کارخانها طیار شوند<sup>(۴)</sup> و سپاه جمع شوند و گاوآن توپخانه  
بیایند اهمال اولی می نماید - فرمود تا آمدن گاوآن - رجال ارابه توپخانه  
خواهند کشید - و سپاه که بشنود که ما از آگره برآمده ایم زود خواهند  
رسید - کوچ بکوچ از آگره بدهلی آمد<sup>(۵)</sup> - چند روز آنجا توقف  
نمود - سید خان سور و ابراهیم خان لودی و شهاب خان سور  
و دودا میانه این چهار امرا را پیشتر روانه نمود - و بایشان فرمود

(۱) در نسخه ح ه پشیمان شد - درین اثنا قطب خان والی پنجاب ، در منتخب التواریخ جلد  
اول صفحه ۴۰۹ ارقام یافته که این واقعه در سنه تسع و خمیس و تسعمائه ( ۹۵۹ ) روی داد ،

(۲) در نسخه الف د کابل رسید - گویند اراده هندوستان دارد ، ه

(۳) در نسخه الف د که بنوبت چوکی ، و

(۴) در نسخه ج د طیار شوند و گاوآن آراهای توپخانه خواهند کشید ،

(۵) در نسخه ج د بدهلی آمد سید خان سور ، و

که شما از لاهور آن طرف رفته در نواحی پشور جا بجا نشینید - و خبر گیران باشید - و من نیز دنبال شما در نواحی سرهند و دامن کوه سیر و شکارکنان بلاهور می‌رسیم - باید که خبر هر روزه همایون بواقع نویسان لاهور رسانند<sup>(۱)</sup> - از آنجا قطب خان همراه واقعه لاهور بمن می‌رساند - این چهار امرا را با لشکر گران به پنجاب فرستاد - و خود قریب دو ماه<sup>(۲)</sup> بدامن کوه بشکار گذرانده بلاهور رسید - دو سال در لاهور بسر برد - چون از آمدن همایون پادشاه اثری ندید - برگشته از لاهور بدلهی آمد - نزدیک شهر<sup>(۳)</sup> مقابل قلعه دین پناه - قلعه اسلام گره بر کناره آب جوی (جون) بنیاد نهاد - که باین استحکامی قلعه در هندوستان<sup>(۴)</sup> نباشد - گویا که از یک سنگ تراشیده اند - بعد آن چند ماه در آگره مانده باز بگوالیر آمد \*

تقل است دران ایام که اسلام شاه امرایان سرکش را<sup>(۵)</sup> بهر بهانه

(۱) در نسخه الف «رسانید - هر چهار امرا» \*

(۲) در نسخه الف «دو ماه آنجا بسر برده در نواحی لاهور رسید - دو سال آنجا

گذارند» \*

(۳) در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۱۳ ب «اسلام شاه بدلهی آمد و چند روز

قرار گرفت و قلعه سلیم‌گور را که در کنار آب جون واقع است و الحال شیخ فرید بخاری دران می‌باشد در برابر قلعه دین پناه که جنت آشیانی تیار فرموده بودند با کرد» - و در نسخه الف «د نزدیک شهر مقابل دین پناه قلعه اسلام‌گره بنیاد در میان آب جون» \*

(۴) در نسخه ج «هندوستان نباشد بعد آن در آگره آمد - نقل است» \*

(۵) در نسخه الف «امرایان پدر را که نفاق داشتند بهر بهانه تلف می‌کرد» \*

تلف می کرد خسروپور او بود که ممیز خان نام داشت - قتان<sup>(۱)</sup> طبیعت و فتنه انگیز - اما از ترس قتل و میل کشیدن اسلام شاه - خود را زبون<sup>(۲)</sup> طبع و دیوانه نقش می داشت - تا ظن او از دل اسلام شاه زایل گردد - روزی اسلام شاه به بی بی بائی منکوحه خود گفت که همه امرای سرکش را دور ساخته ام تا بعد از من پسر تو پادشاه شود - الحال در نظر من جز برادر تو خار راه فیروز خان دیگری را نمی بینم - اگر رضا دهی او را نیز برطرف سازم - و دغدغه دل بر آرم<sup>(۳)</sup> تا پسر تو بخاطر جمع بعد از من بر تخت باشد - بی بی بائی گفت که برادر<sup>(۴)</sup> من چنان نمی نماید که ازو دغدغه در خاطر آید - غریبی است او را بپادشاهی چه نسبت - و همین یک برادر دارم یادگار از پدر مانده - باز اسلام شاه فرمود که او از ترس من خود را باین روش می دارد - گفته ما را قبول کن - و خار راه فرزند خود مشو - این باد صرصر است که<sup>(۵)</sup> چراغ ترا بکشد - آن زمان پشیمانی خوری سودی نباشد - اگر

(۱) در نسخه الف «فتان دیو طبیعت» - و در مخزن افغانی صفحه ۱۱۹ ب مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر شاه و پسر عم و حمر پوره اسلام شاه بود و در دیگر تواریخ نیز مبارز خان نوشته است اما در هر سه نسخه ممیز خان ارقام یافته ، »

(۲) در نسخه الف «زبون طور و دیوانه نقش ساخته بود» .

(۳) در نسخه الف «دغدغه دل بر آرم پسر تو سلامت یابد - بی بی بائی گفت» .

(۴) در نسخه الف «گفت برادر دیوانه است و چنان نمی بینم که ازو دغدغه در دل ماند و او را بسلطنت چه نسبت» .

(۵) در نسخه الف «صرصر است که آخر فرزند ترا بکشد» .

برادر خواهی دست از فرزند خود بشوی - اگر فرزند میخواهی که او بر تخت بنشیند برادر خواه - الغرض اسلام شاه بارها به بی بی بانی می گفت - او در کشتن و میل کشیدن برادر راضی نمی شد - باز<sup>(۱)</sup> اسلام شاه گفت که اگر گفته ما را بسمع رضا جا نمی دهی بعد از آنکه من رفته باشم اثر گفته من بچشم خود معاینه کنی - آن زمان سر بر سنگ زنی - و از سخنان من یاد آری - الغرض<sup>(۲)</sup> این حرف که او می گفت بعد ازان او بدوماه از فوت او معاینه کرد

### تتمه ذکر<sup>(۳)</sup> شجاع خان

شجاع خان<sup>(۴)</sup> که خود را رستم ثانی قرار داده تمام حکومت مالوه بید تصرف او بوده - جوانی قابل بود - بهر معرکه روی آورد فتح باب گشت - اسلام شاه از دلاوری او چشم زدی - او را و غازی خان سور و حاجی خان این هر سه امرای نامور را بتسخیر ولایت

(۱) در نسخه الف « باز فرمود بسمع رضا حاکمیدی من ازانکه رفته باشم »

(۲) در نسخه ج « الغرض آنچه اسلام شاه گفته بود بعد مردن اسلام شاه ششم روز

بی بی بانی معاینه کرد - تتمه ذکر اسلام شجاع خان »

(۳) در نسخه الف و ب « آمدم بر تتمه ذکر آن - شجاع خان که خود را رستم ثانی قرار

داده و تمام حکومت »

(۴) در نسخه ح « شجاع خان که رستم ثانی در هندوستان آمده بود - تمام ولایت مالوه

در تصرف او بود اسلام شاه از دلاوری »

صورت سنگه راتهور که بچاسو <sup>(۱)</sup> بود و نزد او پیل بود  
سفید پوست - در <sup>(۲)</sup> صورت و سیرت خوب - و همیشه مست  
بودی - و کودکان باو بازی میکردند <sup>(۳)</sup> - و دندان و خرطوم  
او میگرفتند - و چون روز جنگ بمیدان کارزار بردندی <sup>(۴)</sup> -  
نوعی مهابت نمودی که پیلانان ازو ترس داشتندی - دوم دختری  
داشت که نقاش فطرت بزیبائی <sup>(۵)</sup> او نقشی نکشیده - و مادر ایام  
مثل او دختری آفتاب رو <sup>(۶)</sup> نزاده - و سنبل <sup>(۷)</sup> پر پیچ و تاب او حلقه  
بر روی نسرین نمودار کرده - و پری <sup>(۸)</sup> بآن خوبی در خدمت او پرستار  
بوده - اسلام شاه تعریف این دو پیکر نغز بسیار شنیده بود - ایشان را  
روان کرد - با لشکر گران و پیلان جنگی در ملک او در آمدند - اتفاقاً  
صورت سنگه پیش از رسیدن این لشکر دوارکا رفته بود - گویا <sup>(۹)</sup>  
و بنسیا هر دو راجپوت که سپه سالار او بودند در آنجا گذاشته - چون

(۱) در نسخه ح «بچاسو وض داشته - برد او» .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «در غایت آراستگی صورت و سیرت که همیشه» .

(۳) در نسخه ج «بازی می کردند - چون روز جنگ» .

(۴) در نسخه الف «کارزار در آمدی» .

(۵) در نسخه ج «مثل او» .

(۶) در نسخه الف «آفتاب سیاه» .

(۷) در نسخه ج «سنبل او پر پیچ و تاب بحلقه حلقه روی نسرین نمودار کرده» .

(۸) در هر دو نسخه الف و ب «پری همد خوبی خود را بخدمت گرویده» .

(۹) در هر دو نسخه الف و ب «کونیا و پنیا» .



ایشان از وصول لشکر اسلام شاه خبر یافتند مقدار<sup>(۱)</sup> دوازده هزار شمشیر زن یکجا شدند - و برگرد چائسو قلعه خام برآوردند - و خندق عمیق کافتند - و جابجا مورچل بستند .

روزی که لشکر قاهره اسلام شاه در آنجا رسید<sup>(۲)</sup> در نواحی آن فرود آمدند - و راجپوتان نیز مقدار شش هزار رو بروی لشکر شاهی چوکی بسته نشستند - این هر سه امرای دلاور مشورت نمودند و قرعه جنگ انداختند - قرعه بنام شیجاع خان افتاد - او با<sup>(۳)</sup> هزار سوار و هفده پیل جنگی مقدمه شد - حاجی خان و غازی خان در یمین و یسار قرار گرفتند - شیجاع خان چون صف شکنان خود را بر راجپوتان<sup>(۴)</sup> زد - جنگی عظیم شد - اکثر مردم او بر روی میدان افتادند - هر چند شیجاع خان تردد نمود راجپوتان چون سید سکندر بر جا ماندند<sup>(۵)</sup> - و این هردو امرا از یمین و یسار بمدد او نرسیدند - چون اسلام شاه در نهان با شیجاع خان بد بود - از روی ظاهری بجهت خاطر دولت خان

(۱) در نسخه الف ده دوازده هزار سوار شمشیر ، »

(۲) در نسخه الف و آنجا رسید دهمی است . ماکار نام آنجا رفتند و راجپوتان جا بجا

کره بسته بمورچل خودها قرار گرفتند این هر سه ، »

(۳) در هر دو نسخه الف و ب شیجاع خان افتاد - با چار هزار سوار و هفت هشت

پیل جنگی ، »

(۴) در نسخه الف بر کافران زد ، »

(۵) در نسخه ج سکندر شده از جان شد این هر دو امرا ، و در نسخه الف بر جا

ماندند هر چند شیجاع خان حمله بر آنها آورده فایده نکرد و این هر دو امرا ، »

اوجیاله که معشوقه اسلام شاه بود باو مدارا میکرد - چون باین مهم نامزد کرد در نهان با حاجی خان و غازی خان گفته <sup>(۱)</sup> بود که در روز جنگ او را سر داده بدمد او نجنبند تا کشته گردد - ازین جهت او را تهی دادند و برجای خود ماندند - چون شجاع خان از ایشان یآوری ندید چار ناچار جان برکف نهاده با سپاه خاصه خود قریب دو هزار سوار در میدانِ معركة جانبازی کرد - اکثر کفار را بجهم میفرستاد - هندوان از دلاوری او حیران ماندند - تا کار بجائی رسید که مردم خوب خوب او بر زمین افتادند - و از سرها <sup>(۲)</sup> روی زمین بمثل پالیز <sup>(۳)</sup> تربز شده بود - آخر اسپه که بران سوار بود از بسیاری زخما افتاد - آن دلاور عهد و صف شکن روزگار پیاده شده ترکش تیرها در پیش خود <sup>(۴)</sup> انداخته بهر تیر کافری را بجهم میفرستاد - گویا بر جوانمردی او آفرین کرد - و رعب و هراس او در دل‌های هندوان افتاد - آخر کافران از هر طرف بر او ریز کردند و او را بشهادت

(۱) در نسخه ج و غازی خان فرمود که روز جنگ او سر دهند و یا کشته کردند

ازین جهت او را تهی دادند ،

(۲) در نسخه الف « از سر هندوان روی زمین ، »

(۳) پالیز بروزن کاریز بیای معروف، لیکن بمجهول شهرت دارد - و در اصل بمعنی مطلق باغ و کشت زار است و فالیز مغرب آن و در عرف حال بر خرزه زار و خیار زار و امثال آن اطلاق کنند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۳۸

(۴) در نسخه الف « در پیش ریخته ، »

رسانیدند - جائی که شجاع<sup>(۱)</sup> خان افتاد از کافران کشته شماری نداشت -  
پی خبر داران اسلام شاه می آمدند و خبر می بردند .»

الغرض چون شجاع خان کشته شد شب در آمد - کافران از میدان  
باز گشته بشهر درآمدند - تمام شب در تهلکه بودند - روز دیگر که آفتاب  
یک سواره بمیدان شرق<sup>(۲)</sup> جولان نمود گویا خواست تا عورات از شهر  
چاشمو بر آورده جائی فرستد - که درین اثنا آواز نقاره و کرنای  
برخواست - هندوان را رعب و هراس شجاع خان در دل نشسته بود -  
بی دست و پایچه شدند - گویا هزار آدمی بر عورات نشانده بود که  
چون نشان قتل ما بر شما برسد جوهر ساخته همه را بسوزید -  
ان سخن گفته بیدل بمیدان درآمد<sup>(۳)</sup> - حاجی خان بشرق رویه به نبردگاه  
رسید - و غازی خان از چپ با چهار هزار کمک بسته درآمد -<sup>(۴)</sup> هندوان  
نیز خان و مان برباد داده در کارزار در آمدند - ناگاه غازیان قریب  
شهر رسیده آواز نقاره و کرنای دادند - هندوان بی دل شده راه خانه  
گرفتند - در قلعه در آمده جوهر ساخته نازنینان ماه پارها را بسوختند -

(۱) در نسخه ج «جائی که شجاع خان کشته شد شب در آمد» .

(۲) در نسخه الف «بمیدان افق درآمد» .

(۳) در نسخه ج «در آمد - حاجی خان با هندوان در آمیخته هندوان نیز» .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «هندوان و کویا گریخته درآمد جوهر ساخته  
نازنینان ماه رو را در آتش سوختند - چون دود هلك رسید اعیانان بیدلی کفار را معاویه  
نموده از هر طرف ریز کردند - و هندوان پراگنده شدن گرفتند - اقبال اسلام شاه اینها را  
سرنگون ساخت - اعیانان اول بدست آوردند بعد ازان قتل کردند» .

دود آن سر بفلک کشید - افغانان از هر دو طرف ریز کردند - اول آن پیل سفید را بدست آوردند - هندوان بعد سوختن عورات - خود را گره در گره بسته بجنگ در آمدند - چنانکه از کشتگان خرمن خرمن شده<sup>(۱)</sup> - و از خون ایشان جوی روان گشت - گوپیا زنده دستگیر شد - و بنسیا در صدر جهنم رفت - باقی رو بفرار آوردند -<sup>(۲)</sup> دو صد پیل دیگر و دو صد زن و خوردگان باسیری آمدند - و از اسپان و شتران و غنایم دیگر شماری نبود<sup>(۳)</sup> - و خزانه که از سه چهار پشت آنجا جمع آمده بود که از بار آن شتران عاجز آمدند بدست افتاد - حاجی خان فتح<sup>(۴)</sup> نامه نوشت - اسلام شاه ازان فتح بزرگ و کشته شدن شجاع خان که بی هیچ بدنای آن چنان صف شکن و صفدر دفع شد - فتحی بزرگ شمرد - و بشادی آن چنان فتح بزرگ در گوالیر جشی عظیم ترتیب داده بدولت خان اوجیاله آنچه بهادری از شجاع خان بوقوع آمده بود شرح داد - و بجهت خاطر او بروح شجاع خان خوان<sup>(۵)</sup> نهاد \*

---

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «خرمها بر روی میدان بر آوردند و از خون ایشان جویها روان کردند» \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «بفرار آوردند - هزار آدمی از زن ماه سپا باسیر آمدند و غنایم و اسپان و استران و غیره شماری نبود» \*

(۳) در نسخه ج «شماری نبود - حاجی خان فتح نامه نوشت» \*

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «فتح نامه باسلام شاه نوشت - رسیدن این خبر مادی نموده و از کشتن شجاع خان که بی هیچ بدنای آن چنان صفدری که رستمی در هندوستان پیدا آمده بود دفع شد» \*

(۵) در نسخه ح «بروح شجاع خان طعام گوناگون نهاد» \*

## ذکر بعضی عجایب که در عهد اسلام شاه ظهور یافت

گویند چندی عجایب و غرایب در عهد اسلام شاه ظهور یافته -  
یکی آن که در سال سیوم جلوس او برجی <sup>(۱)</sup> نمایان شد - دران سال آتش  
در خانهای مردم از غیب افروخته میشد - و دو خوردک <sup>(۲)</sup> با گیسوهای  
جوگیانه در شهر و دیه نمودار می شدند که اخگر بر اسارها <sup>(۳)</sup> و چهارها <sup>(۴)</sup>  
می انداختند و در کوتهری <sup>(۵)</sup> و صندوقها که بقفل بوده از درون  
متاع <sup>(۶)</sup> و غله می سوخت - و قفل سلامت می ماند - دران سال در جوار  
قلعه <sup>(۷)</sup> چنار باران خون بارید - دران پرکاله <sup>(۸)</sup> گوشت برنگ سیاه بود -

(۱) در نسخه ج د برجی از ستاره نمایان گشته ،

(۲) در نسخه ج د دو خوردک هشت ساله با گیسوی جوگیانه ، شاید مصف د از دو  
خوردک ، ستاره نو دوابه که اورا ذو ذنابه بیز گویند مراد داشته - و در فرهنگ اندراج  
جلد دوم صفحه ۱۵۱ نوشته که معنی ستاره منحوس که شکل جاروب گاه بزمی آید ،

(۳) اساراً - اسم مذکر - بمعنی چهار - سائبان - برآمده - براژده - آصف اللغات  
جلد اول صفحه ۷۶ ،

(۴) چهار اسم مذکر - وه سائبان جو پهنوس سے ڈالا حائے - پهنوس کی جهت -  
آصف اللغات جلد دوم صفحه ۲۳۸ ،

(۵) کوتهری - لفظ هندویست در فرهنگ آصفیه جلد سوم صفحه ۵۸۲ نوشته - اسم  
مونث - حجره - چھوٹا کوٹھا - کمره - درجه - حجره خرد ،

(۶) در نسخه ج د متاع می سوخت و دران سال ،

(۷) در نسخه الف د می ماند پائین قلعه ،

(۸) پرکاله - فارسی بمعنی پاره و لخت - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۶۸ و در  
فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۰۰ پرکاله - فارسی اسم مذکر - صحیح پرگاله بمعنی نکرا - لخت -  
پاره - حصه ،

و در دامن کوه سواک از آسمان آدمی بارید با دو سر و چهار دست و پای چهار و دو شاخ مثل آهو در سینه او برآمده <sup>(۱)</sup> - اسلام شاه فرمود تا او را برداشته بیارند که بچشم خود معاینه نماید - اما نجمیان از دیدن آن مانع آمدند - فرمود <sup>(۲)</sup> تا او را همانجا دفن کنند »

نقل ست که در <sup>(۲)</sup> دیهی از دیهای سنبل حوضی بوده کلان که صفای آبش مثل آئینه نمودار <sup>(۳)</sup> بود - و از آب زمزم شیرین و خوشگوار - گرد بر گرد او جنگلی مهیب بوده - جنی در آنجا مسکن داشت - این جن جائی رفته بود - جنی دیگر از کوه آنجا آمد - آن حوض و جنگل او را خوش <sup>(۴)</sup> نمود - آنجا مسکن خود کرد - چون آن جن باز آمد حریفی دیگر دید که در مرغزار او جا کرده دود غصه بکاسه سرش افتاد - آتش از پای او برآمد - گرما گرم با او در آویخت - آن چنان جنگ نمودند که اکثر درختان خورد در ته پای ایشان چون خس و خاشاک گشتند - و از آتش جنگ آنها آب حوض بجوشید - و ماهیان بیک تیر پرتاب افتادند - و آب تا یک نيزه بر می خاست -

(۱) در نسخه الف ، آسمان آدمی با دو سر (الی قوله) در سینه او برآمده افتاد ،  
(۲) در نسخه ج ، مانع آمدند - گفته فرستاد تا حاکم آنجا او را در خاک

فرو برد ، »

(۳) در نسخه الف ، نقل است که در جوار سنبل دیهی بود و دران حوض کلان ، »

(۴) در نسخه ج ، نمودار بوده - در کنار آن جنگلی ، »

(۵) در نسخه الف ، خوش نمود - شب در آنجا ماند - اتفاقاً آن قائم مقام جای

رفته بود چون باز آمد ، »

الغرض جنی که از کوه آمده بود زبون گشته بگریخت - و این جن غالب آمده دنبالش کرد - از آنجا تا دامن کوه مقدار یک بیگه زمین در هر جا که قدم ایشان رسید زمین پست مانند خندق گشته - و درخت صحرا و خانه و آبادانی که بود پایمال گشت - و آب آن حوض که درو جنگ کرده بودند تا دیری خون ناپ ماند <sup>(۱)</sup> - جانور نزدیک او نمی رفت - <sup>(۲)</sup> چون این واقعه پیش اسلام شاه رسید چودری آنجا را طلبید - و او یک بیک نشان نمود

نقل ست در عهد او شخصی در شهر اجین پیدا شد که همچون جانوران پریدی - و در بازار <sup>(۳)</sup> هرچه او را خوش <sup>(۴)</sup> می آمد می گرفت - چون مردم بجهت گرفتن او قصد می کردند از خانه بخانه و از بام ببام پریده رفتی - <sup>(۵)</sup> مردم عاجز شده به آلهداد خان سروانی که فوجدار آنجا بود خبر کردند - او این معامله عجایب شنیده حیران ماند - هرچند در علاج او سعی نمود بجائی نرسید - این مقدمه را که از عجایبات روزگار بود داخل واقعه ساخته بدرگاه اسلام شاه روان نمود -

(۱) در نسخه الف «ماد که آدم و جانور»

(۲) در نسخه الف «چون واقعه سبیل پیش اسلام شاه رسید ابن معی را معلوم کرده

چودری»

(۳) در نسخه الف «بازار و شهر»

(۴) در نسخه الف «خوش آمدی گرفته بردی»

(۵) در نسخه الف «بام بام برآمده پریده رفتی از دست او بخان آمده - حکام

خبر کردند - الهداء خان سروانی فوجدار آنجا بود این مقدمه شید هرچند در علاج»

چون واقعه در پیش اسلام شاه گذشت - او نیز ازین واقعه عجب ماند<sup>(۱)</sup> - هرچند از دانایان استفسار نمود پی بمقتضود نبرد - اتفاقاً آن پرنده در اجین بخانه زرگری آمده بر بام او فرود آمد<sup>(۲)</sup> - زرگر پاره زیور در خانه فشاند و خود نهان شد - چون آن پرنده دید که زیور در خانه افتاده و خانه خالی است - درون خانه او فرود آمد تا زیور گرفته به پرواز آید - زرگر فی الحال به چابکدستی در خانه بریست و زنجیر محکم کرد - چون در حجره ماند و جای پریدن نیافت بناله و زاری درآمد - و بزرگر الحاح نمود که من در کمر خود چیزی دارم آن را بگیر - ما را بگذار و بر من ببخشای - زرگر گفت هر روز چندین مردم از دست تو که<sup>(۳)</sup> متاع آنها بردی با دل بریان و دیده گریان بودند - تو رحم نمی کردی - من چگونه رحم کنم و ترا بگذارم - و چندین خلاق را در عذاب بدارم<sup>(۴)</sup> این از من نمی شود - آن زرگر<sup>(۵)</sup> پسر خود را فرستاد تا بکوئوال خبر کند - فی الحال کوئوال با جماعت بسیار آمده زرگر را تحسین نمود - و انعام و سر و پا

(۱) در نسخه الف « اسلام شاه گذشت اریں هرکه شیدد بود و معلوم فرمود حیران

ماندند »

(۲) در نسخه الف « بر بام قرار گرفت زرگر در خانه »

(۳) در نسخه ج « از دست تو حراب با دیده گریان و دل بریان بودند »

(۴) در نسخه الف « عذاب دارم - چه مناسب - پسر خود »

(۵) در نسخه ج « فی الحال آن زرگر پسر خود را بکوئوال فرستاد خبر کرد - کوئوال

آنجا آمده زرگر را به انعام و سروپا خوشدل ساخته و او را گرفته در زنجیر کرده پیش »



داد - و آن پرنده را در زنجیرها محکم ساخته پیش آلهداد خان آورد -  
 خان مذکور او را در پنجره<sup>(۱)</sup> آهنین کشیده با جمعیت بسیار بخدمت  
 اسلام شاه فرستاد - پادشاه او را نزد خود طلبید و بزبان خود فرمود  
 که راست بگو که این پریدن از بجا<sup>(۲)</sup> آموختی - اگر راستی باز نمائی ترا  
 خلاص کنم - و الا نه در پای پیل بسته هلاک سازم - او سر بر زمین  
 نهاد - <sup>(۳)</sup> که قبله من سلامت - پدر من زر دار بود - بر در خانه جائی  
 ساخته بود که اکثر جوگیان در آنجا می ماندند و باز مسافر می شدند - ناگاه  
 جوگی در آنجا آمد و مسکن گرفت - من بدانچه دست رس داشتم بخدمت  
 او قیام می نمودم - بدین جهت بمن التفات<sup>(۴)</sup> می کرد - و بارها گفتی که  
 تو خدمت من بسیار میکنی من نیز وقتی که ازین جا مسافر میشوم - چیزی  
 بتو خواهم داد که تا باقی عمر برفاهیت گذرانی - و محتاج کسی  
 نشوی .

چون مدتی برآمد آن جوگی بخدمت پیر خود روان شد - مرا طلبید  
 و گفت امروز همراه من بیا - بخدمت او روان شدم - تا بر بلندی رسید که  
 اول آنجا آبادانی بود - بعد ازان از گردش روزگار ویران شده - در آنجا  
 درختی بود کلان - در سایه او نشست و مرا جدا در سایه درخت دیگر

(۱) در نسخه ج « در پنجره آهن محکم نموده »

(۲) در نسخه الف « از که آموختی »

(۳) در نسخه الف « او نیز سر بر زمین نهاد و عرض نمود که پدر »

(۴) در نسخه الف « بدین جهت التفات بمن پیدا آورد »

نشانده - زیر آن درخت که جوگی نشسته بود بانې<sup>(۱)</sup> کلان بود -  
 جوگی خریطه بکشاده - برنج و کنجد برآورده میخواند - و بر سوراخ  
 بانې می افشاند - چون دو سه ساعت برآمد ماران ازان سوراخ  
 بیرون آمدن گرفتند - قریب هزار مار مهیب برآمد - گرد بر گرد جوگی  
 حلقه زده نشستند - من ترسیدم - جوگی مرا تسلی<sup>(۲)</sup> داد که بجای خود باش -  
 ترا آزاری از ایشان نخواهد رسید - بعد ازان یک ماری مانند اخگر  
 برآمد - همه ماران بر وی سلام کردند - من قدرت آلهی را دیده حیران  
 ماندم - بعد ازان جوگی کنجد و برنج خوانده برو افشاند - بعد ازان چند  
 برگ ازان درخت گرفته<sup>(۳)</sup> دونه ساخت - آن مار را گرفته سر او را  
 محکم کرده در شکم او سوراخ نموده آن مار را دوشید - مقدار دو سه سیر  
 شاهی آب زرد در دونه افتاد - آن مار را رها کرد - مار در سوراخ  
 رفت - و همه ماران بدنبال او در سوراخ رفتند - جوگی مرا طلبید  
 و گفت این را بنوش - من ترسیدم و ابا نمودم - جوگی گفت  
<sup>(۴)</sup> دو سه سال مرا خدمت کردی و من چیزی بتو میدهم که مرا بسیار

(۱) بانې - هندی - اسم مونث - ساپ کا تل - سوراخ مار - آصف اللغات

جلد اول صفحه ۲۶۲ °

(۲) در نسخه الف « مرا طلبید و تسلی »

(۳) دونا - اسم مذکر - پتون کا پیاله - پتل - نیاز کی شیرینی جو پتون مین لائی جانی  
 ه - بازاری چنخارون کی چیزین جو دونون مین دی جانی هین - فرهنگ آصفیه جلد دوم

صفحه ۲۸۷ °

(۴) در نسخه الف « گفت سالها خدمت »

یاد خواهی کرد - گفتم عجب نعمت می دهی - زهر بخورم در <sup>(۱)</sup> زمان  
 بمرم - من خدمت خود <sup>(۲)</sup> معاف نمودم - جوگی گفت بخور - و الانه  
 بسیار <sup>(۳)</sup> پشیمان خواهی شد - هرچند او مبالغه کرد - بر حرف خود  
 ماندم - جوگی آن را نوشید و پریده از نظر غایب گشت - آن زمان  
 دریغ خوردم - بسم الله گفته آن دونه آلوده را لیسیدم - این <sup>(۴)</sup> پرواز بام  
 بیام ازان ست - اما بهوا نمی توانم رفت <sup>(۵)</sup> - آن وقت را حسرت  
 می خورم <sup>(۶)</sup> که چرا تمام آن را ننوشیدم - حقیقت من اینست - بادشاه  
 مرا بکشد یا کرم کرده بگذارد - اسلام شاه فرمود ترا بشرطی رها  
 میکنم که در ملک من نباشی - او قبول <sup>(۷)</sup> کرد - فرمود تا زنجیر ازو  
 باز کشیدند - او زمین خدمت ببوسید - در زمان پریده از نظر مردم  
 ناپدید گشت

القصه چون اسلام شاه گوالیر را پای تخت ساخته بود در آنجا بعیش

(۱) در نسخه الف « بخورم در ساعت حاج زن برآید »

(۲) در نسخه الف « خود را تو معاف » د

(۳) در نسخه الف « آنا دیر پشیمان » و در نسخه ج « پریشان خواهی شد چون

مقاله بدیر کشید و من بر سر حرف خود بودم جوگی آنرا نوشید »

(۴) در نسخه الف « این پرید ازان ست »

(۵) در نسخه ج « نمی توانم رفت تا آخر عمر این پریشانی کشیدم که چرا تمام »

(۶) در نسخه الف « حسرت می خورم - اسلام شاه » ..

(۷) در نسخه الف « قبول کرد او را رها نمودند - زمین خدمت ببوسید بروت بعد ازان

کسی او را ندید » و

و عشرت و بشکار و سیر<sup>(۱)</sup> بسر می برد - چون وقت او آخر آمد و پیمانۀ عمر او لب ریز گشت از قضای آلهی دنبلی که در زیر آلت او برآمده بود آماس گرفت - و بدست خود آن را داغ کرد - روز بروز آماس و درد زیاده می شد - هم چنان بکار سلطنت می پرداخت - تا بحدی درد زیاده شد که از کار باز ماند - روزی که درد زیاده شد و چشم فرو بست و بناله و زاری درآمد - تاج خان کرانی که از امرای کبار و جلس مجلس خاص بود پرسید که احوال خداوندی چو نیست - فرمود که من خود را از همه زورتر میدانستم - اما الحال کار خود با زور آوری افتاده می بینم که از مور عاجزترم - بعد ازان گفت که من خار راه فرزند خود فیروز خان دور کردم - و دغدغه از طرف مریم خان خسروی خود دارم - چندانکه خواستم که او را نیز دفع کنم - خواهر او نگذاشت - الحال فیروز خان را بتو می سپارم که گاه و بیگاه<sup>(۲)</sup> رعایت او از خاطر دور نخواهی کرد - آن روز بناله و زاری گذارنیده - علی الصباح روز<sup>(۳)</sup> جمعه بتاریخ (۲۴) بست و چهارم رجب

(۱) در نسخه الف « سر می برد - اتفاقا از قضای سبحانی دنبلی »

(۲) در نسخه الف « گاه و بیگاه او را از خاطر »

(۳) در محزون اعیانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۳ ب نوشته که « حسب التقدير ایزدی بیست و ششم ماه ذی حجه سه ستین و تسعمائه (۹۶۰) خان بجان آخرین سپرد ..... بعش آن بادشاه معدلت دستگاه را از گوالیار نقصه سهرانو (ساسرام) نزدیک مفره پدر مدفون ساختند - مدت سلطنت او از ابتدا نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اثین و خمین و تسعمائه (۹۵۲) لغایت بیست و ششم ماه ذی حجه سه ستین و تسعمائه من الهجرة - هشت سال و نه ماه

سنه احدى و ستين و تسعمائه (۹۶۱) جان بجان آفرين داد - آنچنان شیری طعمه<sup>(۱)</sup> کرمان شد - و چنان اژدهائی و صف شکنی و پادشاه جابری و قهاری که از سطوت او ملوک و خوانین و امرا را زهره نبود، که که دمی بخلاف رای او بزنند اسیر خاک گشت - \* بیت \*

چنین باشد<sup>(۲)</sup> آتین گردان سپهر \* نه بینی درین چرخ گردنده مهر

### فیروز شاه بن اسلام شاه

چون آن بادشاه آسمان جاه را در<sup>(۳)</sup> خاک دفن کردند - سه روز در تعزیت او بسر برده روز<sup>(۴)</sup> چهارم همه امرا و خوانین و هفت روز بوده و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته « در اول سنه ستین و تسعمائه دانه دلی در مقعد او آمده از شدت وجع خون گروت - و از خانه برآمده تصرف هوا شد و درگذشت - و مدت بادشاهی نه سال بود - از یلاب تا بنگاله در میان - راهای شیر شاه یک سرای دیگر آبادان ساخت - و در هر سرا طعام پخته و خام بطریق شیر شاه جهت مسافران حواه و غیر خواه عی مقرر کرده بود - در همین سال محمود شاه گجراتی و برهان نظام الملک بحری نیز وفات یافتند - و پدر مولف تاریخ این واقعه را زوال خسروان یافته، و لین پول در کتاب خود که مسمی بمحامدن دانستیز است در صفحه ۳۰۰ - و رانته در کیلوگ اف کوانس اندین میوزیم جلد دوم صفحه ۱۱۰ مدت سلطنت اسلام شاه از سنه (۹۶۰-۹۵۲) آتین و محسین و تسعمائه تا سنه ستین و تسعمائه داده \*

(۱) در نسخه ج «طعمه گور شد و آن چنان بادشاه قهاری که از سطوت او ملوک و خوانین را زهره نبود که دمی بخلاف،»

(۲) در نسخه ج «چنین است،»

(۳) در نسخه الف و ب «بخاک تپاه،» و در نسخه ج «در خاک مدفون گشته،»

(۴) در نسخه الف «روز چهارم فرزنده،»

اتفاق کرده فرزند ارجند او را که فیروز خان نام داشت بر تخت نشاندند - <sup>(۱)</sup> و رایات پادشاهی او بر افراشتند - ملوک و امرا بوصیت اسلام شاه دست خدمت بر کمر بستند - و دو ماهه سپاه را انعام دادند - و فرمان بامرای <sup>(۲)</sup> صوبها روان کردند - تاج خان کرانی که از امرای کبار <sup>(۳)</sup> اسلام شاهی بوده وزارت ممالک باو مقرر گشت - و فتح خان سور را که صاحب سیف و قلم بوده بخشی لشکر قرار دادند - فیروز خان چون خورد سال بود بکار سلطنت و قوفی نداشت - تاج خان او را بطریق نمونه بر تخت نشانده احکام پادشاهی در امرا جاری می کرد - اما بغایت دولت خواه و دلسوز فیروز شاه بود - از هر نیک و بد محافظت <sup>(۴)</sup> او می نمود - بعضی افغان که فتنه انگیز بودند بسرداری او در پیچ و تاب بودند - روزی در میان خود مشورت کردند و بخدمت بی بی بائی مادر فیروز خان رفته عرض نمودند که مدت مدید برآمده که ما هواخواه این خاندانیم - از نیک و بد آنچه بما روی میدهد عرض میرسانیم - تمیز بدست ملکه جهان است - بی بی بائی گفت این را بیان باید نمود تا تدارک آن کرده شود - گفتند که تاج خان فتنه

(۱) در نسخه الف «نشاندند - ملوک و امرا»

(۲) در نسخه ج «بامرای خوب خوب روان ساختند»

(۳) در نسخه الف «امرای کبار و نامدار بود او را وزارت دادند - قطب خان نیازی

را که صاحب سیف و قلم بوده بخشی ساخته»

(۴) در نسخه ج «محافظت فیروز» - و در نسخه الف «از هر نیک و بد بواقعی حذر دار

می شد»

انگیز است - اسلام شاه اگر چه منصب<sup>(۱)</sup> زیاده داد و ندیم خاص گردانید اما صاحب مدار نساخته بود و اختیار ملک بدست او نداده - الحال شما او را وزارت داده مطلق العنان نمودید - او را خیال سری در سر افتاده - برادران را طلبیده اتفاق کرده که این طفل<sup>(۲)</sup> خورد سال است او را از میان برداشته ملک را<sup>(۳)</sup> خود گیرد - و همه سپاه بدو رجوع دارند - بی بی بائی فرمود چه باید کرد - گفتند او را بصوبه مالوه باید فرستاد تا بجای شجاع خان باشد - آن زن کوتاه اندیش فکر نکرده آن چنان<sup>(۴)</sup> امرای زبردست را که پشت پناه پسر او بود بصوبه مالوه فرستاد - چون<sup>(۵)</sup> یک ماه از رفتن تاج خان برآمد ممریز خان خسر پوره

(۱) در نسخه ج «مصب زیاده و ندیم بزم عالی خود گردانیده بود، و در نسخه الف صاحب مدار شوکت»

(۲) در نسخه الف «طلبیده بخاطر دارد که این طفل را سلطنت چه نست اورا از میان»

(۳) در نسخه الف «ملک را فرو گیرد - بی بی فرمود»

(۴) در نسخه الف «آن چنان امرا که پشت پناه پسر او بود و زبردست همه امرا ارو

چشم می زدند بصوبه مالوه روان کرد»

(۵) در نسخه ح «چون یکماه برین نگذشت ممریز» و در منتخب التواریخ جلد اول

صفحه ۴۱۶ می نویسد که «مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده اسلام شاه بود بعد از سه روز قصد قتل آن بی گناه نمود، و در غزن افعالی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۰۶ ب نیز نوشته که «بعد از سه روز مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر شاه و پسر عم و خسر پوره اسلام شاه بوده ... به بهانه ملاقات و تهیت در خانه خواهر خود شتافته و خواست تا خواهر زاده ... بقتل رساند» و در طبقات آکبری جلد دوم صفحه ۱۱۸ «هنوز مدت سه روز تمام نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر خان و عمو بچه سلیم خان و برادر زن او بود فیروز خان خواهر زاده خود را بقتل رسانیده، و در تاریخ

اسلام شاه که در بیانہ بود<sup>(۱)</sup> با آگرہ آمد - بعضی افغانان دیو سیرت باو متفق گشته گفتند کہ فیروز خان خورد سال است ازو کار سلطنت برناید - او را دور کن و بر تخت بنشین و چتر برگیر - او از گفتہ فتنہ انگیزان این خیال بخاطر راه داده باتفاق تاتار خان کانسی و احمد خان میانہ سپاہ بسیار گرد آورده از آگرہ به گوالیر آمد - همچنان غبار الودہ به بهانہ مبارکبادی سلطنت پیش فیروز خان رفت - خواست تا آن نونہال بادشاهی را از تند باد شمشیر آبدار بر اندازد - بی بی بانی خواهر او نگاه او را طور دیگر دید - در میان او و پسر خود ایستاد و گفت ممریز خان چه خیال در خاطر داری - از خدا بترس

فرشته حلد اول صفحه ۳۳۸، تا آنکہ بعد از فوت سلیم شاه روز سیم مبارز حان با اعوان خود به محل فیروز خان در آمدہ قصد قتل او کرد . . . القصہ آن طفل بیچارہ بیگاہ را به تیغ جما در گذرانید، و در خلاصہ التواریخ صفحه ۳۳۰ بعد جلوس فیروز خان بر تخت - مبارز حوان بطمع سلطنت قصد خواهر زادہ خود کردہ - هرچند بی بی بانی خواهرش گریہ و الحاح نمود . . . قبول نکردہ فیروز شاه را با صیغہ ترس وجوہ کشت و بدنامی ابد برای خود حاصل نمود - مدت سلطنت فیروز شاه سه روز، و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۳۴۰ « چون سلیم حان در گذشت پسرش فیروز خان کہ ده سالہ بود قائم مقام او ماتفاق امرا در قلعه گوالیر شد - چون سه روز گذشت مبارز حان - برادر زادہ شیرخان - فیروز حان خواهر زادہ خود را قتل رسانید، »

(۱) در نسخہ الف « در بیانہ بود عجب فتان دیو سرشت بود - از ترس کشتی و میل کشیدن خود را بطریق خشنان ساخته بود - شنید کہ تاج حان کہ محافظ فیروز حان می نمود و اسلام شاه - فیروز خان را در کار او سپردہ بود مالوہ رفت - اگر درس معرض بواسطہ مبارکبادی نزد خواهر زادہ رود و او را از میان برداشته ملک را فروگیرد - بدین جهت با امرای چند کہ در اتفاق او بودند مکاتبات در نہان نوشت و از آن خود کرد بعد دو ماہ با لشکر گران در گوالیر آمد همچنان، »



چراغ ما را از بادِ قهرِ سرد مکن - و مرا بخاکِ مذلتِ منشان - آخر  
 ترا هم فرزندانند بجانبِ ایشان ببین - و من ترا از دستِ قهرِ اسلام شاه  
 نگاه داشته‌ام تو نیز می‌دانی - تو پاداش آن این میکنی - هر چند آن زن بیچاره  
 (۱) الحاح و عاجزی نمود بجائی نرسید - آن نا خدا ترس سرِ خواهر زاده  
 خود را به تیغِ بیدریغ از تن جدا کرد - و داغِ لعنت بر روی سیاه  
 خود نهاد - (۲) و خاکِ ادبار بر فرقِ خواهر خود (۳) بیخته بیرون آمد -  
 باتفاق تاتار خان کاسی و احمد خان میانه بر سریرِ سلطنت جلوس نمود - مردم  
 حیران و سراسیمه گشتند - در لشکر شوری پیدا آمد و در شهر فتنه  
 برخاست - آن روز در و دیوار درگریستن آمد - بی بی بانی وصیتِ اسلام شاه  
 یاد کرده سر بر سنگ میزد - و از گریستن جوی از دیده روان شد -  
 الغرض چون گردون غدار آن جور روا داشت (۴) - بعد هفت روز  
 از قتل فیروز خان - ممریز خان بر تختِ اسلام شاه برآمد

(۱) در نسخه الف « بیچاره زاری می‌کرد فایده نکرد »

(۲) در نسخه الف « خود نهاد - از هر چند روزه دبیای با پاییده فای شونده که از ارم  
 بیش کسی نمانده نخواهد ماند این کار نمود و از هر چند روزه عیش و تلذذ و تسعیم سلطنت این  
 گناه بزرگ خورد تر شمرده و خاک ادبار »

(۳) در نسخه الف « خواهر خود بیعت - الغرض فیروز خان را کشته بیرون آمد -  
 باتفاق دو سه امرای دیو سیرت بر تخت نشست مردم حیران »

(۴) در نسخه ج « روا داشت بعد هفت روز قتل شاهزاده حزاین شیرشاهی و اسلام  
 شاهی بکشد - و بیدریغ بر امرا و سپاه بر ریخته و چندان داد که ممریز خان در نظر مردم اعتبار  
 گرفته - و نیز چون در خاندان شیر شاهی وارث تخت دیگری نبوده از روی ظاهری امرا باو  
 بیعت کردند تاریخ بیستم محرم الحرام دربار از خیمهای ملون آراسته و زیبا چون عروس ساخته  
 ممریز خان بر تخت در گوالیر جلوس نموده و خود را عادل شاه خطاب داد »

## ممریز خان <sup>(۱)</sup> المخاطب به عادل شاه

راویان اخبار و آثار تواریخ چنین ایراد کرده‌اند که چون روز هفتم از قتل فیروز خان برآمد - ممریز خان پسر نظام خان که برادر عینی شیر شاه بود <sup>(۲)</sup> دربار از خیمهای زربفت و دیبای زیبا برآراسته بر تخت جلوس نمود - و خود را عادل شاه خطاب کرد - و خزاین شیر شاهی و اسلام شاهی کشاد - و بی دریغ بر سپاه و رعیت بریخت - که خون فیروز خان در نظر مردم سهل نمود - چون در خاندان شیر شاه وارث تخت و افسر نبود امرا باو بیعت کردند و بخطاب ارجمند و مناصب بلند سرفراز گشتند - بعد دو ماه جلوس که در مردم تسکینی پدید آمد - بطرف چنار متوجه گشت که خزاین شیرشاهی آنجا بود - از گنجوران <sup>(۳)</sup> خاطر جمع ساخته بگوالیر فرستاد <sup>(۴)</sup> - و خود بر سلیم سور <sup>(۵)</sup> که از کشتن فیروز خان بغی

(۱) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۱۷ نوشته که «مارز خان نام داشت و خود را باین خطاب (سلطان محمود عادل) مخاطب گردانید اما عوام الناس او را عدلی می‌گفتند - و آن را نیز تحریف نموده اندلی که بمعنی نابینا باشد شهرت دادند، در ورشته جلد اول صفحه ۳۳۸ و طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۱۸ و خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۰ و متأثر رجیمی جلد اول صفحه ۲۳۰ و در دیگر تواریخ مبارز خان نوشته .

(۲) در نسخه الف « شیر شاه بود بر تخت برآمد - پیش از آنکه بر تخت جلوس

نماید دربار از خیمهای . »

(۳) گنجور بروزن زنجور خراشه دار را گوید - برهان قاطع صفحه ۶۵۲ .

(۴) در نسخه الف « بگوالیار آمد . »

(۵) در نسخه ج « سلیم میانه . »

ورزیده بود لشکر کشید - و کوچ بکوچ در آنجا<sup>(۱)</sup> رسید - سلیم خان طاقت مقاومت نداشته گریخته بکوهستان درآمد - عادل شاه لشکر گران در تعاقب او روان نمود - خود یک دو ماه در جونیپور توقف فرموده براجہ اندردون<sup>(۲)</sup> لشکر کشید :

چون بنواحی ملک او رسید راجہ حصارى شد - عادل شاه<sup>(۳)</sup> در پایان قلعہ نزول نمود - و بامرا مورچل قسمت کرده عراده و منجنیق درکار آمد - هندوان بخيال جنگ توپهای گران بر برجها نهاده آن چنان سنگ اندازی میکردند که<sup>(۴)</sup> پرندہ را در گرد آن قلعہ پريدن ممکن نبود - افغانان نیز کوچه سلامت<sup>(۵)</sup> و ثباتها<sup>(۶)</sup> (ساباطها) طیار ساخته جنگ میکردند - لشکر را چون دست تدبیر کوتاه بود بسیار ضایع میشدند - از بیرون حقهای آتش سر داده درون قلعہ می انداختند - و از درون قلعہ غلافهای پنبه دار پروغن تر نموده

(۱) ار « در آنجا » مراد شاید جونیپور است .

(۲) در نسخه الف « براجہ اندرون » .

(۳) در نسخه الف « در پای آن قلعہ » پایان بروزن شایان بمعنی آخر و انتها

و بمعنی پانین هم هست که نفیض بالا باشد - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۵۵ .

(۴) در نسخه ح « که در گرد آن قلعہ پرندہ ممکن پريدن نداشته » .

(۵) کوچه سلامت - کوچه که برای گرفتن قلعہ زیر زمین کنند و قلعہ گیران بدان راه

دارند - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۳۱ - و لفظ کوچه بمعنی راه کوچک و دراز است -

فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۱۱۳۱ .

(۶) در نسخه ج « بساطها طیار ساخته » .

و آتش داده بیرون قلعه پرتاب میکردند - بدین جهت مردم درون و بیرون سوخته میشدند - در باب سندن قلعه عادل شاه عزم الملوک کرده بود تا یک ماه بدین سان مردم ضایع میشدند - تا شبی عادل شاه در خواب دید که پیری نورانی سیما پیدا شد - با وی گفت که فتح این<sup>(۱)</sup> قلعه بچیز است اگر می توانی کرد - عادل شاه گفت که درویشان را غم اسلام بیشتر از پادشاهان است - توجه بحال لشکر اسلام دریغ نباید داشت که مسلمانان درین کار بجان آمده اند - اگر فتح نکرده بر می گردم ناموس شاهی میشکند<sup>(۲)</sup> - و اگر در گرفتن قلعه مشغول میشوم بسیار مسلمانان ضایع میشوند - درین باب جان در دریای تفکر غوطه خور است - درویش فرمود بقالی است در لشکر تو رنگا نام - دختری دارد که<sup>(۳)</sup> آفتاب تابان در پیش روی او چون ذره سرگردان مانده - و از چهره زیبای او گل بستانی از شرم گلاب گشته - و از زلف<sup>(۴)</sup> مشکینش سنبل گلستان در پیچ و تاب شده - او را از پدر او بهر وجه که راضی باشد بخر و از جامهای نفیس آراسته و بزر و زیور و بنقش و نگار پیراسته بوقتی که گل آفتاب از گلزار مشرق نشگفته باشد بر اسپ باد رفتار سوار ساخته بسوی صحرا

(۱) در نسخه ج « که فتح در سر تست اگر »

(۲) در نسخه ح « شاهی می ماند - در باب خان درویش در تفکر عونه خورده فرود »

بقالیست »

(۳) در نسخه ج « که مثل وی چشم روزگار ندیده و از چهره زیبای »

(۴) در نسخه ج « زلف شیرنگش سنبل »

سر دهید - بعد ازان لشکر مستعد<sup>(۱)</sup> نموده از هر طرف بقلعه ریز کنید -  
 اُنْشَاءَ اللهُ تَعَالَى امید فتح است \*

چون<sup>(۲)</sup> عادل شاه ازین خواب آرزو بخش بیدار گردید - سحرگه  
 امرا و اعیان را در خلوت طلبید - و این خواب بیان نمود - و نشان آن  
 بقال باز جست - کوتوال جست و جوی نموده او را بیایه سریر حاضر  
 گردانید - آن بقال را به نقود بیکران خوشدل ساخته دختر او را بجامه  
 و زیور آراسته بر اسب تازی سوار کرده بوقتیکه آن درویش نشان  
 داده بود در صحرا سر دادند - چون آن دختر یک تیر پرتاب<sup>(۳)</sup> رفت  
 ازان طرف جوانی لاله عذار که هنوز غایله خط بر گرد رخسار زیبای  
 او ندیده بود با زین زرین و ساخت<sup>(۴)</sup> مرصع بر اسب بور<sup>(۵)</sup> سوار  
 و ترکش زر اندود بر کمر بسته و دم شیر در ترکش آویخته و کلاه شاهانه

(۱) در نسخه ج « مستعد شده جانب قلعه از هر چهار طرف ریز کنند » \*

(۲) در نسخه الف و ب « فتح است - بعد تقریر این جواب، عادل شاه از

خواب برآمد » \*

(۳) پرتاب بروزن مهتاب مسافتی که میان موضع رها کردن تیر و محل افتادن تیر واقع

باشد و اطلاق آن با تیر شائع است - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۶ \*

(۴) ساخت در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۳۰ نوشته که در هر دو سه فرهنگ

و برهان براق (سامان و اسباب) زین و بند و بار زین آورده و دوال و نسمه رکاب  
 گفته اند \*

(۵) بور - اسب سرخ رنگ را گویند که سرخنگ مشهور است و بهندی سرنگ

نامند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۰۱ \*

بر سر لج نهاده و برو<sup>(۱)</sup> اتاغه از پر سیمرخ زده از پیش آمد -  
 آن نازنین برو سلام کرد - هر دو باتفاق یکدگر راه صحرا گرفتند - مردم  
 بادشاهی که آن دختر را بصحرا برده بودند ازین<sup>(۲)</sup> مقدمه عجب العجایب که از  
 عالم غیب بود مشاهده نموده حیران ماندند - در طارفة العین از نظر ایشان  
 غایب شدند - آخر برگشته آمدند - و این ماجرا بعادل شاه عرض نمودند -  
 دانایان دهر که در آنجا حاضر بودند نیز حیران ماندند - بعد ازان منادی  
 کردند که لشکر از چهار سو مستعد شده<sup>(۳)</sup> روی بقلعه نهادند - از قضای  
 الهی هیتی چنان بمردم قلعه درافتاد که از خود پیغام دادند - که اگر  
 داؤد خان عهدنامه امان از پادشاه بیارد ما این قلعه بهلازمان پادشاه سپرده<sup>(۴)</sup>  
 بخدمت آئیم - داؤد خان این پیغام بخدمت عادل شاه رسانید - عادل شاه  
 در حیرت<sup>(۵)</sup> ماند - فرمود داؤد خان من ازین قلعه بجان آمده بودم  
 که چندین مسلمانان تلف شدند و میشوند - و این قلعه بدست  
 من نمی آمد - خواستم که ترک داده بسوی گوالیر باز گردم - اما

(۱) اتاغه - در فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۹۸ نوشته اتاغه ضم اول و بجای  
 قاف غین معجمه نر آمده بمعنی کلنی که از پره‌ای بعضی مرغان سازند و این لفظ ترکی است  
 و با لفظ زود و افادن و داشتن مستعمل و در نسخه ج «کج نهاده» و اتاغه از پر سیمرخ  
 نر بر سر زده»

(۲) در نسخه د ج این عجبیه را که از عالم غیب بود»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «لشکر از هر طرف ساخته جنگ شود روی قلعه»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «سپرده راجه بخدمت آید»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «رسانید عجب ماند فرمود»

امتحان قبول درویش می‌کردم - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که اثری پیدا آورد -  
 تو برو - عهد نامه امان من بایشان ببر - داؤد خان هم چنان کرد - راجه  
 در گلو فوطه <sup>(۱)</sup> انداخته بدرگاه آمد <sup>(۲)</sup> - و قلعه را خالی نموده <sup>(۳)</sup>  
 بملازمان بادشاهی سپرد - و پیشکس بسیار از خزانه و پیلان و اسپان  
 خوب بخدمت عادل شاه گذرانید - پادشاه آن قلعه بداد خان سپرد -  
 و از آنجا مظفر و منصور بگوالیر آمد \*

چون دو سال از جلوس برآمد - و امور سلطنت <sup>(۴)</sup> رو بتازگی  
 نهاد - بامرا درشت مزاجی پیدا آورد - و هر یک را بهر بهانه تلف  
 می‌کرد - بقالی بود هیمو نام که در بازار کیالی <sup>(۵)</sup> می نمود - از بعضی  
 امور نزد او دخل یافته - روز بروز اعتبار او نزد عادل شاه زیاده  
 می شد <sup>(۶)</sup> - رفته رفته صاحب مدار و اختیار گشت - چنانکه اکثر کارهای  
 بادشاهی از او ساخته شد - درین اثنا جنید خان پسر احمد خان که والی

(۱) فوطه - بالضم و فتح طاء مهمله - کمرید و حامه با دوحه و دستار و روبه مال -

فرهنگ استندراج جلد دوم صفحه ۹۲۲

(۲) در نسخه الف «رو بدرگاه آورد»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «حالی نمود و خزانه سیار و پیلان»

(۴) در نسخه الف «سلطنت ازو تازگی از سر گرفت باهرا»

(۵) در نسخه ج «در بازار روزگار می‌کرد بدرگاه او دخل یافته روز بروز»

(۶) در نسخه ج «عادل شاه ترقی یافته بود صاحب مدار گشت»

بیانه بود<sup>(۱)</sup> و فوج دارایی صوبه باو تعلق داشت بنی ورزیده بعضی پرگنات که نواحی اجمیر<sup>(۲)</sup> بود تاراج نمود - و زن و بچه مردم اسیر ساخته غنایم بسیار بدست آورد -<sup>(۳)</sup> و سپاه کثیر گرد ساخته چیره دستی کردن گرفت .

دران هنگام عادل شاه بطرف چنار رفته بود - داؤد<sup>(۴)</sup> خان که صوبه گوالیر داشت - جمعی گرد آورده بجنگ او رو نهاد - هفده پیل<sup>(۵)</sup> بادشاهی همراه داشت - نزدیک دیه کولا پور<sup>(۶)</sup> که در نواحی<sup>(۷)</sup> شاه پور است بدو بهم پیوست - چنانچه جنگ عظیم شد - در حمله اول جنید خان<sup>(۸)</sup> داؤد خان را شکست داد - و اکثر مردم

- (۱) در هر دو نسخه الف و ب « بیانه بود - و پسر او فوحدار احیر بوده او در اجیر بنی ورزیده بعضی پرگنات »
- (۲) در هر دو نسخه الف و ب « نواحی احیر بود نهب و تاراج ساحه زن و فرزند اسیر » و در نسخه ح « نواحی اگره بود »
- (۳) در هر دو نسخه الف و ب « بدست آورده بر مردم بریخت و سپاه اکبر برو گرد آمدند و چیره دستی کردن گرفت - درین اثنا عادل شاه »
- (۴) در هر دو نسخه الف و ب « چار رفته بود - حال حاک که نر گوالیر بود جمعیت کرده باو رو نهاد »

(۵) در نسخه الف « هفده پیل با خود برد - نزدیک »

(۶) در هر دو نسخه الف و ب « کولا پور »

(۷) در هر دو نسخه الف و ب « نواحی لدانه بود باو بهم پیوسته »

(۸) در هر دو نسخه الف و ب « جنید خان جمال خان را »



خوب<sup>(۱)</sup> داؤد خان بقتل رسیدند - چون این خبر بهادل شاه رسید مضطرب گشت - هیمو عرض نمود که خداوند عالم اگر پاره سپاه بمن<sup>(۲)</sup> همراه نمایند جنید خان را براه راست آرم یا سر خود باو سپارم - عادل شاه نخست او را بسبکی ذات او دیده ابا نمود - بعد ازان بایرام او چار ناچار راضی گشت - سه هزار سوار و<sup>(۳)</sup> پنج پیل باو داده رخصت نمود - هیمو با سپاه روان شد - جنید خان از شکستن<sup>(۴)</sup> داؤد خان چیره گشته - هیمو را بخاطر نیاورده گفت که او را سائسان اسپ من از میخها سر خواهند کوفت - دولت خان را که خدمت اسپان جنید خان می کرد با فوج کلان فرستاد - گفت او را نخواهی کشت - زنده دستگیر ساخته بحضور<sup>(۵)</sup> من آری و خود بشکار پلنگ رفت \*

چون تکبر نامناسب است دولت خان چیره دست شده رفت - چون روز بآخر رسیده بود بیک گروه<sup>(۶)</sup> این طرف از لشکر

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «مردم خوب او قتل رسیدند غنایم و پیلان و اسپان

همه مرد چون این خبر» \*

(۲) در نسخه ج «بمن دهد» \*

(۳) در نسخه الف «چهار پیل» \*

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «جلال خان» \*

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «بم حضور خواهی آورد رخصت نمود و خود» \*

(۶) در نسخه ج «یک گروه از لشکر هیمو رفته فرود آمد» \*

هیمو نزول نمود - سخنهای لاف و گراف گفته فرستاد که گیدی<sup>(۱)</sup>  
 بقال - ترا بحرب چه نسبت - بترازو و سنگ همرنگ باش - هیمو  
 جواب نفرستاد - بخواب<sup>(۲)</sup> خرگوش گذرانید - چون شب درآمد افغانان  
 را طلبید و گفت که اول ایشان سپاه ما را شکست داده اند ازان رو  
 چیره دستی دارند - فردا آن روزی ست که اگر شما دادِ دلاوری  
 داده بر روی میدان چابک دستی نمائید امید<sup>(۳)</sup> نصرت است - افغانان  
 یکدل شده قرار دادند که جان بر کف دست<sup>(۴)</sup> نهاده انشاء الله تعالی  
 بکارزار درآئیم - و دست پردی نمائیم - نصرت بخشنده حق تعالی  
 است .

(۱) در نسخه الف و ب ، گیدی ، گید بکسر اول و سکون ثانی و دال اجمد مرع  
 گوشت را را گوید که غلبواج است و او شش ماه بر و شش ماه ماده می باشد و بعضی گوید  
 یک سال بر و یک سال ماده است و سایر آنست که کسی را رجولیت و غرت و حمیت باشد  
 گید سبت کند و گیدی گوید - برهان فاطم صفحه ۶۶۲ - در فرهنگ اندراج جلد سوم  
 صفحه ۳۷ بعد نقل این معنی مذکور نوشته یکی پادشاهان هد گفته

با ما چه کرد دیدی ملا جلال گیدی (ملو غلام گیدی)

از مصطفی شنیدی لآخر فی عییدی

مصرعه اول از مقوله شیر شاه است و مصرعه دوم از مقوله شیخ عبدالحلیل است - ببید  
 صفحه ۲۱۲ .

(۲) خواب خرگوش کنایه از عاقل بودن و غفلت و تعادل باشد - برهان فاطم

صفحه ۳۰۳ .

(۳) در نسخه الف ، امید فتح است و سرح رو پیش تحت عادل شاه شوید -

افغانان .

(۴) در نسخه ج و دست نهاده کارزار نمائیم - فردا .

فردا چون آفتاب پردهٔ ظلمانی<sup>(۱)</sup> شب بدرید دولت خان  
 سپاه را آراسته به نبردگاه رسید - هیمو نیز بمیدان درآمد - دلاوران  
 جانبین باهم در<sup>(۲)</sup> آمیختند - تائیدات آسمانی بر اعلام عادل شاهی سایه  
 انداخت - دولت خان کشته<sup>(۳)</sup> شد - و سپاه رو بگریز نهاد -  
 هیمو تا دو گروه تعاقب آنها نمود - اکثر اوشان را بقتل رسانید -  
 معدودی چند ازان لشکر بهزار حیلہ جان از تیغ بهادران شاهی سلامتی  
 بردند - باین خبر جنید خان که سر بفلک برافراخته بود - سرنگون  
 گشت - فرمود که سپاه ساختهٔ نبرد شود - کوچ<sup>(۴)</sup> بکوچ بوقت  
 شام قریب لشکر عادل شاهی رسیده نزول نموده عرض لشکر خود نمود -  
 چون خیلی مردم از اطراف و جوانب<sup>(۵)</sup> بهم رسانیده بود هشت هزار سوار  
 و سه هزار پیاده در قلم آمد و ده پیل جنگی و توپخانه بسیار - شب  
 با مردم خود در دلنوازی بسر برد - هیمو ازین طرف سپاه او دیده  
 حیران ماند<sup>(۶)</sup> و سراسیمه گشت - چه همگی سه هزار سوار<sup>(۷)</sup> همراه

(۱) طلبانی مفتحین - بمعنی تاریک و این مسبب است به ظلم که مفتحین است نه ضم  
 بمعنی تاریک شدن الف و نون ماقبل یای نیست در محض محل زاید آرند چنانکه در بورانی  
 و حفاتی و جہانی - فرهنگ اسدراج جلد دوم صفحه ۷۰۵

- (۲) در نسخهٔ ج «در آمیختند و نبرد ساختند - تائیدات»  
 (۳) در نسخهٔ ج «کشته شد و اکثر سپاه او قتل رسید - باین خبر جنید»  
 (۴) در نسخهٔ الف «کوچ کرده بجهت حرب روان شد بوقت شام»  
 (۵) در نسخهٔ الف «گرد کرده بود»  
 (۶) در هر دو نسخه الف و ب «حیران ماند - چون همگی»  
 (۷) در هر دو نسخه الف و ب «چون همگی سه هزار سوار آورده»

داشته - و اکثر سپاه او زخمی بوده - مشورت کرد که ما روزانه باین لشکر برنی توانیم آمد - مصلحتی در دل من جای یافته <sup>(۱)</sup> اگر رای شما که صاحب شمشیر اید قرار گیرد امید فتح است - همه افغانان گفتند که رای ما رای <sup>(۲)</sup> تست - هیمو گفت مصلحت آن ست که شبخون بر <sup>(۳)</sup> ایشان زنیم - هرچه بادآباد - آنگاه دو هزار و پانصد سوار <sup>(۴)</sup> چیده - چهار فوج بچهار سردار مقرر ساخته هنگام پاس آخرین شب از <sup>(۵)</sup> چهار طرف آواز نقاره <sup>(۶)</sup> نموده در لشکر غنیم گیراگیر در آمده دست بقتل بریم - باین قرار سپاه مستعد ساخت

چون آن ساعت رسید سه پهر شب لشکر غنیم بچوکی و پهره <sup>(۷)</sup> بیدار بودند پاس آخرین سلاح از تن کشاده در خواب رفتند - چون سپاه منام بر کشور چشمان ایشان مستولی شد - <sup>(۸)</sup> این سپاه خونخوار از

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «دل من قرار یافته که اگر رای»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «رای رای شما است»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «بر لشکر ایشان افتیم»

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «سوار چیده یک فوج ست - و یک هزار سوار همراه

خود بکار مقرر کرد که هنگام» و در نسخه ج «سوار همراه داشت - چهار فوج»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «از دو طرف»

(۶) در نسخه ج «آواز نقاره گیراگیر در لشکر غنیم درآیند برین قرار»

(۷) چوکی و پهره بمعنی پاسبانی است و «پهره دار و چوکیدار - پاس داز و محافظت

کننده را گویند - فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۵۹۹ - و صفحه ۱۹۹ این کتاب - نوٹ (۶)»

(۸) در هر دو نسخه الف و ب «سپاه عادل شاه از چار»

چار جانب تمک بسته برافتادند - اجل ایشان را با آواز نقاره و کرنای بیدار ساخت - هیمو ایشان را فرصت سلاح بستن نداد - <sup>(۱)</sup> دست به تیغ برده آن چنان قتل شد که جوی خون روان گشت - چون جنید خان کار از دست رفته دید <sup>(۲)</sup> با معدودی چند جان را بدر برده به بیانه روی آورد - دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند - باقی همه طعمه تیغ بیدریغ گشتند - چون آن چنان فتح روی داد <sup>(۳)</sup> غنائم آن از اسپان و شتران و غیره بخدمت بادشاه رکاب گران کرد - و از پیشتر فتح نامه روان نمود - عادل شاه از رسیدن آن شادیا کرد و نقاره شادی بلند آوازه نمود - بعده هیمو با غنائم بقیاس آمده زمین خدمت <sup>(۴)</sup> بوسید - نشان جنگ و فتح یافتن یک یک عرض نمود - و آن غنائم که آورده بود یک یک بنظر اعلی گذرانید -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و نداد - افغانان دست به تیغ برده قتل عام ساخته در میان لشکر گذشتند - سپاه عظم عیم در میان یکدیگر هتل رسید آنها رو نگریر آوردند و ار لشکر بادشاهی قتل رسیدند - جنید خان چون کار از دست ...

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و رفته دید تنها بردن جان را عیبت شمرد و رو به بیابان نهاد - دیگر هرکرا اجل نرسیده بود بدر رفتند باقی همه طعمه تیغ شدید - الله حق تعالی چون آچنان فتح نمود ...

(۳) در نسخه الف و چنان فتح نمود - غنائم و دو صد شتر و حجر و شمشیر را شماری نبود - گرفته پاره آنها را سپاه داد که جلالت نموده بودند - باقی بخدمت عادل شاه رکاب گران ساخت و پیش آمدن خود دو روز فخرنامه بحضرت روان نمود بعد آن با غنائم بقیاس بدرگاه آمد - نشان جنگ ...

(۴) در نسخه ج و خدمت بوسید - عادل شاه بخلمت ارغوانی ...

و دست بسته پیش تخت ایستاده شد - عادل شاه او را بخلعت ارغوانی که دامن و گریبان آن گوهر<sup>(۱)</sup> آمود بود سر بلند گردانید - هیمو عرض نمود که من کمترین بقالم از دست من چه آید - اقبال حضرت این کار کرد - اما تیغ<sup>(۲)</sup> و همت این جوانان سبب شد - بهتر آنست که اول پادشاه اینها را نوازد<sup>(۳)</sup> - عادل شاه او را تحسین نمود - همه افغانان را که در میدان داد دلاوری داده بودند سروپا<sup>(۴)</sup> داد - کار هیمو ازان جنگ روی در ترقی نهاد - و صاحب مدار و اختیار گشت -

روزی در هنگام<sup>(۵)</sup> بارعام که عادل شاه نیامده بود همه امرا

(۱) دو نسخه ح « گوهر آموده » در فرهنگ اندراج جلد اول صفحه ۶۷۰ آمود پروژن آلود یعنی برآمیخت و برآراست و ساخت کرد و بمحاز برشته کشیدن جواهر و امثال آن اطلاق کسد شیخ نظامی فرموده -

گزارنده صراف گوهر فروش      تنش را بگوهر بر آموده گوثر  
و آموده پروژن آسوده لعل و مروارید و امثال ان را گویند که در رشته کشیده شده باشند -  
و آراسته و پیراسته را بر گویند - و مصدر آن آمودن است که بمعنی آراستن و آراسته شدن است -

(۲) در نسخه ح « اما دست و تیغ این جوانان کار کرد »  
(۳) در نسخه الف « نوازد - پادشاه بر سخن او آفرین نمود - از هراتانکه دران میدان جلادت بوفوع آمده بود همه را بواخت و بمناصب بلند و خلعت ارجمند سر بلند شدند -  
کار -

(۴) سروپا - بمعنی خلعت - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۱۳  
(۵) در نسخه الف « روری در هنگام بر آمدن عادل شاه امرا در بار عام نشسته بودند -  
تقسیم جاگیر می شد - ابراهیم -

در بارِ عام نشسته بودند - حرف از هر جا در میان می رفت - ابراهیم خان که خواهر عادل شاه در خانه او بود درآمد - همه امرا بتعظیم او برخاستند - تاج خان که از امرای کبار بود و صاحب شمشیر و دلاور بر جای خود ماند - ابراهیم خان رنجید و نقاضت او در دل داشت - چون چند روز برین درآمد - روزی تاج خان بسلام عادل شاه می رفت - ابری تیره بود - درون دروازه ارک که جائی تاریک بود نظام<sup>(۱)</sup> خان نامی افغان شمشیر بر تاج خان انداخت - اما زخم کاری نیامد - دران غول مردم او بدر رفت - تاج خان این معنی بتحریک ابراهیم و عادل شاه دانست - بعد هفته که بزخم او التیامی پیدا آمد روزی سامان خود و سپاه نموده از گوالیر درآمد - و روی بطرف بنگاله نهاد - بعد دو ساعت خبر بعادل شاه رسید - فوجی<sup>(۲)</sup> گران بدنبال او فرستاد چنان که جنگ عظیم شد - بزور بازویی شمشیر بدر رفت - سپاه شاهی برگشته آمد - بعد ازان تاج خان نزد احمد خان که والی جونپور بود و باو خویشی داشت رفت - عادل شاه فرمان صادر کرد که تاج خان را تسلی نموده فرستد - که<sup>(۳)</sup> این کار از من نشده - از دشمن او بوقوع آمده - چندانکه احمد خان تسلی نمود - تاج خان بآمدن راضی نشد و از آنجا متوجه بنگاله

(۱) در نسخه ج « نظامی نامی افغان » .

(۲) در نسخه الف « فوجی عظیم در عقب او روان نمود » .

(۳) در نسخه الف « تسلی نموده فرستاد که تاج خان واهمه خورده رفته این کار » .

گشت<sup>(۱)</sup> - بعد ازان از واسطه بعضی واهمه - عادل شاه بامرایان نقاضت پیدا کرد - دولت خان نیازی<sup>(۲)</sup> و فیروز خان کاکر را کشت - از کشتن این دو امرا که ستون پاشاهی او بودند بیخ سلطنت خود را برکند - بعد ازان نصیب خان سروانی و اسماعیل خان و آله داد خان میانه و نظام خان<sup>(۳)</sup> را در حبس انداخت - ابراهیم که خواهر عادل شاه در حباله او بود بشوی خود مجتبی داشت او را گفت که ما را چنین معلوم می شود که عادل شاه در فکر تست که ترا نیز تلف نماید - او ترسید - از گوالیر گریخته بدلی رفت - چون عادل شاه از رفتن او آگاه شد فوجی گران در دنبال او روان کرد - چنانکه در نواحی آگره جنگ واقع شد<sup>(۴)</sup> شکست عظیم بر سپاه پادشاهی افتاد .

(۱) در نسخه ج « بنگاله گشته بعد ازان عادل شاه بامرایان نقیض پید آورد » .

(۲) در نسخه الف « دولت خان جلوانی » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « نظام خان شاهوخیل ایشان را پیش ( در حبس ) انداخته - روز بروز نامرا بد پیش آمده بابراهیم خان که امرای کبار و خواهر عادل شاه در خانه او بود - روری درون ( خانه ) برادر خود رفت - از بعضی کیزک که باو قدیم اتحاد داشتند معلوم کردند که پادشاه بشوی نو حاضر بد دارد و نهانه می خواهد - او با شوی خود احلاس بر کمال داشت بشنیدن این مقدمه دود از نهاد او برآمد از آنجا زود برون آمد - و بخانه رسید و این ماجرا با ابراهیم درمیان آورد - ابراهیم ترسید از گوالیر » .

(۴) در نسخه ج « واقع شد - لشکر پادشاه را هزیمت داده بدلی در آمد » خطبه

و سکه بر نام خود برخواند » .



## ابراهیم شاه

ابراهیم خان مظفر و منصور بدهلی آمد - و خطبه خود بخواند -  
جلال خان که در صوبه سرهند بود او نیز با ابراهیم خان پیوست -  
و خزانه<sup>(۱)</sup> که دران صوبه از پرگنات جمع شده بود باو داد - محمود  
بیگ<sup>(۲)</sup> و نظام خان و الف خان نیز بیعت نمودند چنانکه نزدیک<sup>(۳)</sup>  
هشت هزار سوار بر ابراهیم خان گرد آمد - صاحب خطبه و سکه گشته  
علم مخالفت برافراشت<sup>(۴)</sup> - عادل شاه درین ایام بچنار رفته بود - خبر  
طغیان ابراهیم شنیده<sup>(۵)</sup> در گوالیر آمد - نصیب خان و آله داد خان را از  
قید خلاص نموده تسلی داد و سروپا ارغوانی و هشتاد هزار روپیه از  
خزانه بآنها داد<sup>(۶)</sup> تا سرانجام و سامان نمایند - بوقت رخصت النفات  
و دلجوئی بسیار نمود - یک یک پیل و کمر خنجر مرصع عطا فرموده بر  
ابراهیم تعین نمود - این دو امر با شوکت تمام از گوالیر روا روی نموده  
بدهلی رسیده ایشان نیز با ابراهیم<sup>(۷)</sup> پیوستند - چون خبر سازش ایشان  
بعادل شاه رسید - بی دل گشت که امرای کبار بدو<sup>(۸)</sup> پیوستند -

(۱) در نسخه ح « خزانه آنجا باوداد » .

(۲) در نسخه الف « محمود خان یودک » .

(۳) در نسخه الف « نزدیک سه هزار سوار بر ابراهیم » .

(۴) در نسخه الف « مخالفت برپا نمود » .

(۵) در نسخه الف « شنید کوچ بکوچ در گوالیر » .

(۶) در نسخه الف « بانها مساعدت داد » .

(۷) در نسخه ج « با ابراهیم خان در ساختند » .

(۸) در نسخه الف « امرای کاری بدو ساختند » .

درین اثنا راجه اندردون در اجین بی سامانگی بادشاه دیده بغی ورزید - عادل شاه بامرایانی که باو اتفاق داشتند از گوالیر برآمده بکوچ متواتر در نواحی اجین رسید - راجه از آمدن سپاه پادشاهی خبر یافته برادر زاده خود را که تارا چند <sup>(۱)</sup> نام داشت با پاره سپاه در اجین گذاشته و خود با لشکر بسیار ده کروهی از اجین برآمده مقابل لشکر پادشاهی شد - عادل شاه - نظام خان سور و فتح خان سروانی را بچنگ نامزد کرد - ایشان با افغانان یکدل <sup>(۲)</sup> با راجه در حرب پیوستند - اول راجه جان <sup>(۳)</sup> برکف نهاده چنان جنگ نمود که اکثر افغانان کاری بشهادت <sup>(۴)</sup> رسیدند - نزدیک بود که لشکر سلطانی رو بگریز نهد - عادل شاه دو پیل که بسیار براه <sup>(۵)</sup> رفتن آنها اعتماد داشته و دو اسپ صرصرتگ قریب خود داشته <sup>(۶)</sup> بران شد که چون نظام خان و فتح خان روی گردان شوند من علامات شاهی را گذاشته بطرف چنار درگریز شوم - نظام خان و فتح خان نیز خیال داشتند که چون اکثر افغانان خوب از غلبه کافر شهید شدند - با چند معدودی

(۱) در نسخه ح «که خواجه تاراچند می گفتند»

(۲) در نسخه الف «یکدل و صاحب شمشیر با راجه بجگ پیوستند»

(۳) در نسخه الف و ب «حاج برکمر سته»

(۴) در نسخه ج «بروی میدان افتادند عادل شاه»

(۵) در نسخه ح «سیار راه ایشان اعتقاد»

(۶) در نسخه الف «داشت ساخته شد که نظام»

مانده‌ایم از دست ما چه آید <sup>(۱)</sup> - درین فکر بودند که از معرکه بدر شوند - ناگاه از قضای سبجانی زنبورکی <sup>(۲)</sup> از لشکر سلطانی کشاد یافته <sup>(۳)</sup> بجائی که راجه اندردون از سپاه خود پیشتر ایستاده بود به پیشانی او خورد - کاسه سرش ریزه گشت و مغز سر او چون پنیر از هم ریخت - چون سپاه آن لعین <sup>(۴)</sup> حال برین منوال دیدند <sup>(۵)</sup> رو بگریز نهادند - نظام خان چون دید که سپاه کفار یکباره منحرف گشته دانست که <sup>(۶)</sup> چیزی حادث شده است - از این طرف افغانان حمله <sup>(۷)</sup> آوردند و کافران پراکنده شدند - چون جائی که راجه ایستاده بود رسیدند راجه را بخاک و خون افتاده دیدند - شکرانه بجا آوردند و فتح نامه بعاذل شاه <sup>(۸)</sup> نوشتند که از تائید آلهی راجه کشته شد - بادشاه زود

(۱) در نسخه الف «چه آید مہتر آنت که بدر رویم درین فکر بودند که بقضای تارک

و تعالی زنبورکی»

(۲) زنبورک - بوپ کوچک و تفنگ بزرگ جانند تفنگ - ساروت و گلوله پر

کرده آتش زنند - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۰۰

(۳) در نسخه ح «خلاص یافته»

(۴) در نسخه الف و ب «چون سپاه راجه»

(۵) در نسخه ج «لعین بدین حال دیدند»

(۶) در هر دو نسخه الف و ب «که چیزی حادثه بانها افتاد»

(۷) در نسخه ج «حمله آورده جائی که راجه ایستاده بود - چون آنجا رسیدند آن لعین

را در خاک و خون یکسان دیدند و فتح نامه»

(۸) در نسخه الف و ب «بعاذل شاه فرستادند که زود بطرف اجین راهی شود پادشاه

از کلرغانه غیب حیران ماند تعاقب بی عاقبتان موده تا باجین رسید - مردم راجه تا یک مہر دست

و پا زدند عاقبت پراکنده شدند - زن و بچه اندردون اسیر آمدند»

متوجه اجین شود - عادل شاه شکرانه بجا آورده به تعاقب آنها روان شد -  
 سرعت به اجین رسید - برادر زاده راجه پاره جنگ نموده گریزان گشت -  
 زن و بچه راجه اندردون اسیر گشته <sup>(۱)</sup> و غنائیم از اسب و شتر و فیل و زر  
 و زیور و اسباب و جامه چندان بهم رسید که سالها بایشان کفایت نمود - بعد  
 آن نصرت عادل شاه چند گاه در زمین مالوه بسیر و شکار بسر برد <sup>(۲)</sup>

درین اثنا فرصت یافته ابراهیم خان با قوت و شوکت گشت - از  
 تحصیل پُرگنات صوبها زر فراوان جمع آورده جا بجا تعین مردم نموده  
 از دهلی تا رهتاس در تصرف او درآمد - چون عادل شاه از مالوه  
 بگوالیر آمد از غلبه ابراهیم و جمعیت لشکر او شنیده <sup>(۳)</sup> حیران ماند - بخاطر  
 آورد که تا خود به مهم او نرود کار پیش نمی رود - فرمود تا کارخانها  
 طیار نمایند - درین اثنا <sup>(۴)</sup> منصور خان از امرای کبار که خواهر عادل  
 شاه در حباله نکاح او بود - عادل شاه از بهادری او و اهمه بخاطر داشته

(۱) در نسخه ح ۱ کشته چندان غایم و اسبان و پیلاں که چه نویسد غایبی بدست  
 افغانان رسید که سالها ۰

(۲) در نسخه ج ۱ سر برده - درین فرصت ابراهیم خان با قوت و شوکت گشته خزانها  
 جمع آورده و جمعیت برو زباده گشته از تھانیسر تا رهتاس سراسر در ضبط او درآمد بعضی افغانان  
 تا دهلی دست برد نمودند ۰

(۳) نسخه ح ۱ شنیده خواست تا خود بدفع او نمی رود کارش نمی آید درین اثنا ۰

(۴) در نسخه الف و ب ۱ درین اثنا منصور حاکم جوانی شمشیرزن و دلاور بود  
 و خواهر خورده (عادل شاه) در خانه او بود - عادل شاه چون واهمه از او در دل داشت حواست  
 او نیز مثل ابراهیم خان سرکشی نکند در چشم او میل کشد یا بکشد - زن او که خواهر عاد  
 شاه بود از بعضی خبرها معلوم نموده شوی خود را آگاه کرد که من از بعضی حا یامه که عادل  
 شاه ترا می خواهد که میل کشد - اگر حیات خود خواهی اریحا بدر رو - منصور حاکم اول  
 از ما فی الضمیر یافته بود - زن گفت که چهار هزار سوار نوکر قدیم تو اند ۰

که اورا دیر سازد - روزی زن منصور خان در محل برادر آمد - یکی از کبیزکان در محلی در خدمت او بوده - انواع انعام و اکرام درباره او نموده بود - اورا خبردار کرد که عادل شاه می خواهد که منصور خان سور را نیز قتل نماید و ترا ازو جدا سازد - خواهر عادل شاه این ماجرا شنیده زود از آنجا بخانه خود آمد و شوهر خود را خبردار گردانید - که عادل شاه در فکر تست - من بتارموی تو صد برادر همچو او فدا سازم - چهار هزار نوکر تست - و <sup>(۱)</sup> من زر و زیور مرصع بسیار دارم - آن فروخته نوکر جدید نگاه دار و بدر شو - چنانچه ابراهیم خان مردی نموده بدر رفت و ملک را در ضبط آورد - تو نیز از معرض هلاک بدرآی <sup>(۲)</sup> و ولایتی را در تصرف درآر - منصور خان سامان نموده در شبی که عادل شاه در پیاله بود با چهار و پنج هزار سوار جرّار از گوالیر برآمده روانه شده بدلی رسید - و با ابراهیم خان ملاقات نمود - دو سه روز مجلس گرم داشته بعد درخواست نمود که خدای تعالی ترا صاحب سکه و خطبه گردانیده و ملک بسیار در تصرف تو <sup>(۳)</sup> آمده - اگر ملک پنجاب را بمن گذاری درباره من احسانی بجآوری - ابراهیم خان از غرور جوانی و خزانه و سپاه راضی نشد \*

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « من زریه و جواهر بسیار دارم فروخته چاکر نگاهدار »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « بدرآی - منصور خان فکر آن را که چون مردان کرده بود بخاطر آورده روزی به نهانه شکار وقتی که جاسوس خبر آورد که عادل شاه در پیاله است از گوالیر برآمد - سپاه و اسباب پیشتر برآورده بود روان کرده بدلی »

(۳) در نسخه ح « تصرف تو در آورده »

روز دیگر منصور خان زن<sup>(۱)</sup> خود را پیش زن او فرستاد که برو خواهر خود را منت کن - چنانچه او رفته با خواهر خود ملاقات نمود و گفت تو خواهر بزرگ مائی و بجای مادر منی - خدای تعالی شا را برگزیده و ملک بسیار ارزانی فرموده - اگر از شوی خود ملک پنجاب بشوی من بدهانی من همچون کنیز پیش تو باشم - و شوی من داخل نوکران شوی تو خواهد بود - خواهر قبول نمود - <sup>(۲)</sup> زر و زیور و اجناس دیگر بخواهر خورد داده باز گردانید - شب <sup>(۳)</sup> در وقت خواب التماس خواهر<sup>(۴)</sup> خورد خود بشوی خود باز نمود - ابراهیم خان از غرور باز ابا نمود چنانکه آزرده از پیش ابراهیم برخاست و صباح از ابا نمودن بخواهر پیغام داد - منصور خان ازین سخن برآشفست و قرار داد که یک مرتبه با ابراهیم جنگ کنم هرچه بادآباد - <sup>(۵)</sup> با افغانان که با او بودند مشورت نمود که مرا از زندگانی چه <sup>(۶)</sup> فایده - بخاطر آمده که با ابراهیم در میدان درآئیم - هرچه خدا کند - اگر نصرت می بخشد کرم است و الا ازین ننگ مردن

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «منصور خان مادر حرد و زن خود»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «پاره زر و زیور داده باز فرستاد»

(۳) در نسخه ج «شب در حلت التماس»

(۴) در نسخه ج «خود را به ابراهیم خان باز نمود - ابراهیم خان بار قبول نکرد منصور

خان ازین سخن»

(۵) در نسخه الف «امامان یکدل خود مشورت نمود»

(۶) در نسخه الف «چه فایده - اگر خدای تعالی نصرت دهد بهتر و الا درین»

بهتر - چون خدای تعالی فتح نصیب منصور خان کرده بود همه افغانان بهمراهی او قرار جنگ دادند و با او یکدل و یکجان گشتند - منصور خان همگی هشت هزار سوار داشته و ابراهیم صاحب سی<sup>(۱)</sup> چهل هزار سوار و پانصد پیل کوه پیکر بود - منصور خان توکل بر کرم الله تعالی نموده پیغام بابراهیم خان داد که میان ما و شما اتحاد و مودت بوده - راه محبت گذاشتن و بغرور لشکر<sup>(۲)</sup> و خزانه مروت از دست دادن کار مردان نیست - الحال هرچه بادا باد<sup>(۳)</sup> تا یک مرتبه در میدان همسر نشوم آرام بر من حرام است - ابراهیم خان<sup>(۴)</sup> ازین پیغام تمسخر نمود که چرا در ته پای پیلان هلاک می شوی ،

(۱) در نسخه الف « ابراهیم صاحب سی هزار سوار بود - منصور خان سامان جنگ طیار ساخته پیغام ، در مخزن افغانی ( نمبر ۱۰۰ ) صفحه ۱۰۹ نوشته ، سپر مخالفت بر وی کشیده سلطان سکندر مخاطب شد و علم فتنه و فساد بر افراخت و بر سر ابراهیم خان رفت و فریب بموضع بهره ( یک نسخه خطی نمبر ۱۰۱ فریب « بموضع منوره » و در دیگر نسخه خطی نمبر ۱۰۲ فریب « بموضع بهره » و در ورش « حلد اول صفحه ۳۲۱ « موضع فرح » ) که ده گروهی آگره است فریقین را مقابله روی داد - لشکر سکندر خان بده هزار سوار می رسید و ابراهیم خان صاحب هفتاد هزار سوار مسلح و مکمل بود - و درو بیست کس از امرا بودند که ابراهیم خان آنها را علم و نقاره و طوغ و سرا پرده محلی داده بود - سکندر ملاحظه نموده ابواب صلح و مصالحت را مفتوح ساخت ، »

(۲) در نسخه ج « بغرور لشکر و خزانه از جا رفتن مناسب ندارد ، »

(۳) در نسخه الف « بادا باد یکمرتبه ما تو درایم ازین پیغام ، »

(۴) در نسخه الف « ازین پیغام ابراهیم خندید و گفت چرا در پای پیلان هلاک

خواهی شد ، »

الغرض<sup>(۱)</sup> ابراهیم خان بغرور لشکر آلاتِ رزم ساخته بمیدان در آمد - و منصور خان نیز مقابل آمد - جنگی عظیم شد - آخر<sup>(۲)</sup> تائید آسمانی بر اعلام منصور خان سایه انداخت - ابراهیم خان را با چهل<sup>(۳)</sup> هزار سوار و بیلان جنگی چنان شکست داد که تار تار گشت و اکثر مردم خوب خوب او کشته شدند - و باقی رو بفرار آوردند - و ابراهیم با چند سوار نیم کشته جان بدر برد »

### سکندر شاه

منصور خان<sup>(۴)</sup> مظفر و منصور گشت - دران میدان سجداتِ شکر بجا آورد و همه خزانه و بارگاه و بیلان و اسپان و غنائیم دیگر بدست

(۱) در نسخه الف ، الغرض روز جمعه هفتم شعبان هر دو سپاه رو بمیدان آوردند جنگی ، »

(۲) در نسخه ج ، ناگاه تائید آسمانی مدد منصور خان نمود ، »

(۳) در نسخه الف ، ابراهیم با وجود سی هزار سوار و بیلان سیار هزیمت یافت - سپاه ازو جدا شده بهمد و قول نزد منصور خان آمد - مظفر و منصور شده دران میدان ،

(۴) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۳۳۹ نوشته احمد خان سور یزنه سلیم خان ( که ریاست پنجاب باهتنام او بود ) مدعی فرمان روائی شد - و حویشن را سکندر نام نهاد . و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲۲ « و درین ایام احمد خان سور ، . . . خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته ، و نیز در مخزن افغانی ( نمر ۱۰۰ ) صفحه ۱۰۹ « احمد خان سور که او نیز از بنی اعمام شیر شاه و خواهر دومی عدلی در عقد او بود . . . سلطان سکندر مخاطب شد ، و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۴۱ « احمد خان سور . . . خود را ملقب به سکندر شاه ساخته ، پس نام سلطان سکندر - منصور خان نبوده - شاید که منصور خان خطاب او بود والله اعلم »



آورده بدو آمده<sup>(۱)</sup> بر تخت نشست - و خود را به خطاب سکندر مخاطب کرد - ازان پس روزگار سکندر بالا<sup>(۲)</sup> گرفت - و ابراهیم پریشان احوال به پورب رفت - عادل شاه از گوالیر تا<sup>(۳)</sup> مالوه و تا جونپور ضابط بود - هرچند خواست که با سکندر مصاف نموده ملک ازو مستخلص گرداند ممکن نگشت - اما سکندر با او در راه فرمان برداری بسر می برد - و می نوشت که من یکی از هواخواهان شما ایم و بطریق امرا سلوک می نمایم - شما پادشاه من اید - الغرض از هر وجه بعادل شاه سلوک آدمیت بسر می برد - و سلطنت هندوستان که بیک خطبه و سکه بود سه قسم منقسم شد - از آگره تا مالوه و سرحد جونپور در تحت تصرف عادل شاه ماند - از دهلی تا رهناس خورد که سر راه کابل است در ضبط شاه سکندر سور در آمد - و از امروده دامن کوه تا سرحد گجرات ابراهیم خان مالک گشت .

(۱) در نسخه الف « بر تخت درآمد - خطبه و سکه خود جاری داشت و ابراهیم سرور و تکر خود همه جسم و پیلان و اموال و حراین بای داده بطرف پورب فرار نمود »

(۲) در نسخه الف « بالا می گرفت - عادل شاه از گوالیر ، و در غزن افغانی (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۲۱ ب « ابراهیم خان مغلوب و مکوب منهرم شده روی بخواب سنل آورد - از منتخب التواریخ بدائنی جلد اول صفحه ۴۲۹ معلوم می شود که محاربه سکندر و ابراهیم در سال ۶۵۰ و شصت و دو ( ۹۶۲ ) بود »

(۳) در نسخه ح « از گوالیر تمام مالوه و چهار داده متصرف ماند - از دهلی تا رهناس خورد در سکه سکندر سور درآمد و ابراهیم در پورب رفته نشو نما گرفت - و سلطنت هندوستان که داخل یک خطبه و یک سکه بود سه قسم »

## رفتن همایون شاه بطرف ایران و مراجعت اوشان برای فتح هندوستان

چون <sup>(۱)</sup> خبر سستی عادل شاه و ناسازگاری امرایان هندوستان بحضرت همایون پادشاه رسید - بخاطر آورد که درین وقت که ناسازی افغانان در میان آمده باندک تردد ملک هندوستان <sup>(۲)</sup> بدست آید - اما چون از ناسازی میرزا کامران و میرزا عسکری و دیگر برادران که ملک از تصرف ایشان بر آورده بودند و از بی سامانی و فلت سپاه متردد بودند خواستند <sup>(۳)</sup> تا بخدمت سلیمان مکانی شاه طهاسپ رفته <sup>(۴)</sup> معاونت و امداد طلبد - بروز نیک خواجه معظم و بیرم خان را باوردن مریم <sup>(۵)</sup>

(۱) در نسخه ح « و سلطنت هندوستان که داخل یک خطبه و یک سکه بود سه قسم - چون فطره فطره شدن مالک هندوستان و سستی عادل شاه و ناسازی امرا بحضرت -

(۲) در نسخه الف « تردد هندوستان آسان مستخلص می شود - یورش هندوستان بخاطر آورد اما چون »

(۳) در نسخه الف « خواستند تا بحساب مریم مکانی رفته اردو معاونت و امداد طلبید »  
(۴) در نسخه ح « رفته مونت طلبید »

(۵) در نسخه ح « باوردن مریم مکانی فرستادید - ایشان تعجیل رفته (مریم) مکانی و شاهزاده میرزا اکبر سوار ساخته آوردند - چون اسپ در سرکار کمتر بوده از تردی بیگ طلبیدند - آن بدبخت در دادن اسپ مضایقه نمود - از آنها ما چند کس روان شدید و مریم مکانی را همراه بردند - شاهزاده اکبر میرزا را بواسطه حرارت گرما در اردو گذاشتند - میرزا عسکری بعد از لحظه باردو رسید - خبر یافته که آنحضرت سلامت رفتند حمی را بضبط اردو تعیین نمود - روز دیگر از عایت بی آزاری بدیوانخانه عالی فرود آمد - ک حان شاهزاده بهندهار برد - بکوچ خود سلطان بیگم سپرده - او در لوازم مهربانی تنفصیر از خود راضی نگشت - آنحضرت بمشقت بسیار قلعه بابا حاجی رسیدند - سکان آنها داشتند -  
خواجه جلال الدین »

مکانی و پادشاه زاده اکبر میرزا فرستادند - ایشان بتعجیل رفته آوردند - چون هوا بغایت گرم بود اکبر میرزا را در کنار ماهم آنکه گذاشتند - و از آنجا زود همایون پادشاه با بیست و دو کس که بیرخان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن قلی و غیره که امرای نامدار بودند روان شدند - و مریم مکانی را همراه بردند - چون بقلعه بابا حاجی رسیدند سگان آنجا آنچه داشتند بر طبق عرض نهادند - خواجه جلال الدین که از طرف میرزا عسکری بتحصول آن ولایت آمده بود از آمدن آنحضرت خبر یافته سعادت ملازمت دریافت و از اسب و شتر و آنچه لازمه سفر بود پیشکش نمود - روز دیگر حاجی محمد از میرزا عسکری گریخته بملازمت آمد - آنحضرت کوچ بکوچ متوجه خراسان شدند - در ابتدای ولایت سیستان احمد سلطان شاملو که از حضرت شاه طهماسب حاکم آن ولایت بود بلوازم استقبال پیش<sup>(۱)</sup> آمد - و عرض کرد که آنحضرت چند روز توقف فرمایند - احمد سلطان زیاده از امکان بلوازم مهمانداری قیام نمود - و عورات خود را بروش کنیزکان بخدمت گاری حضرت مریم مکانی فرستاد و جمیع اسباب خود گذرانید - آنحضرت مایحتاج ضروری گرفته باو گذاشتند - احمد سلطان عرض نمود که از راه تبس کیلگی<sup>(۲)</sup> بعراق

(۱) در نسخه ج «استقبال قیام نمود»

(۲) در نسخه ج «راه تبسین کیلگی، کرنل میک گریگر در کتاب خود مسمی نرینو اوف جرنی تهر و خراسان مطبوعه لندن سنه ۱۸۷۹ ع جلد اول صفحه ۱۲۵ نوشته که این

رفتن بهتر است - و بغایت نزدیک است<sup>(۱)</sup> و بنده راهبری می نماید -  
آنحضرت فرمودند که تعریف شهر هرات بسیار شنیده ام - بآن راه  
رفتن خوشتر می نماید<sup>(۲)</sup> - احمد سلطان در رکاب روان شد

دران زمان سلطان محمد پسر بزرگ شاه در هرات بود - محمد  
خان شرف الدین اوغلو تكلو منصب اتالیقی<sup>(۳)</sup> داشت - و حکومت هرات  
نیز باو بود - چون از<sup>(۴)</sup> قرب وصول آنحضرت خبر یافت بجهت رکاب از  
هرات روان شد - و شاهزاده ایران با توابع و لواحق نیز باستقبال رسید -  
و از لوازم تعظیم دفیقه فرونگذاشت - محمد خان بیابوسی آنحضرت مشرف  
گشته<sup>(۵)</sup> نواحی هرات محل نزول اردوی عالی گشت - محمد خان لوازم<sup>(۶)</sup>

شهری از حراسان است و در مغرب شهر هرات واقع است - و در اکثر نامه حلد اول  
صفحه ۲۰۵ نوشته « احمد سلطان ملازم رکاب معلی بود - می خواست که از راه کیلکی  
بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت  
شدند » .

(۱) در نسخه ج « نزدیک است - آنحضرت »

(۲) در نسخه ج « خوش می آید - دران زمان سلطان محمد » .

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۹ ، اتالیقی شاهزاده داشت ،

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۵۹ ، چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند - علی

سلطان را که یکی از امرای تكلو بود به تعجل باستقبال فرستادند - و او در ابتدای ولایت هرات  
بملازمت آنحضرت رسیده در رکاب حضرت بشهر هرات روان شد ، - در نسخه ح « چون از  
قرب آنحضرت رسید باستقبال آمد شاهزاده ایران ، »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « مشرف شد بر آب محل نزول اردوی »

(۶) در نسخه الف « بلوازم مهمانداری نوعی قیام نمود که از امثال و اقربان او تا

غایت کسی چنان سعادتی دریافته ، »

مهمانداری بنوعی ترتیب داده که مزیدی بران صورت نبندد<sup>(۱)</sup> - از حسن سلوک او بغایت رضامند گشتند - و جمیع اسباب آنحضرت محمد خان سرانجام نمود - چنانچه تا وقت ملاقات شاه بجیزی دیگر احتیاج نیفتاد » چون جمیع منازل و باغات هرات که لایق تماشا بود - بنظر درآورده آنحضرت متوجه مشهد مقدس طوس شدند - شاه قلی استاجلو حاکم مشهد نیز بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود - همچنان بحکم شاه در هر منزل حاکم آنجا آنچه بایست پیش می‌رسانید - تا اردوی بادشاهی بعیش و خورمی ولایات خراسان که در سر راه بود عبور نموده نزدیک عراق رسیدند - ارکان دولت و اکابر سلطنت و امرای کبار و اشراف عراق باستقبال آنحضرت آمدند - و مقرر شد که از<sup>(۲)</sup> دامغان تا اردوی شاهی در هر منزل یکی از ایشان بلوازم مهمانداری که اسباب آن از سرکار بادشاهی تعیین یافته بود منزل بمنزل آنحضرت را طوی می‌دادند - تا آنکه قزوین محل نزول<sup>(۳)</sup> آنحضرت شد - و اردوی شاهی به ییلاق سورلوق بود - آنحضرت بیرام خان را نزد حضرت شاه فرستادند - او رفته کتابتی آورد بر تهنیت قدوم مسرت لزوم آنحضرت - از آنجا

(۱) در نسخه ح « نبند محمد زمان جمیع آنحضرت سرانجام نمود » .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « مقرر شد از اصف خان که در اردوی شاه در هر منزل یکی از ایشان » - و در نسخه ح « مقرر که از اصفهان تا اردوی شاه در هر منزل » - و از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۰ لفظ « دامغان » بجای « اصفهان » نقل کرده شد .

(۳) در نسخه ج « آنحضرت شد بیرام خان را نزول آن حضرت سپاه فرستادند » .

روان شدند تا در ییلاق سورلوق آنحضرت را با بادشاه<sup>(۱)</sup> سلیمان مکانی ملاقات واقع شد - حضرت شاه در تعظیم و تجلیل دقیقه نامرعی نگذاشته و طوی عظیم ترتیب دادند - و لوازم مهمانداری چنانچه لایق طرفین بود بتقدیم رسانید - اتفاقاً در اثنای مکالمه شاه پرسید که موجب شکست شما چه شد - حضرت جنت آشیانی فرمودند که مخالفت و بیوفائی برادران - از این سخن بهرام میرزا برادر شاه آزرده خاطر گشت - و کمرنادر بر میان بست - حضرت شاه را بران می داشت که آنحضرت را ضایع سازد - اما بخلاف او خواهر شاه<sup>(۲)</sup> سلطان خانم که نزد برادر بغایت معتبر بوده و در جمیع امور ملکی و مالی صاحب اختیار بوده حسب المقدور در لوازم امداد سعی می نمود - قاضی جهان قزوینی که وزیر شاه بود و حکیم نورالدین محمد که اعتبار و اقتدار تمام داشه در دولتخواهی، حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند - برون و درون بوقت فرصت در سرانجام مهم آنحضرت کوشش<sup>(۳)</sup> می نمودند - دران اوقات حضرت شاه جهت انتعاش خاطر

(۱) در نسخه الف ، سلیمان جاه ، °

(۲) در نسخه ج ، خواهر شاه سلطانم ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۳۶ ، سلطانه

بیگم خواهر شاه طهاسپ ، °

(۳) در تاریخ فرشته صفحه ۴۳۶ ، درین اوقات سلطانه بیگم خواهر شاه طهاسپ و قاضی جهان قزوینی ناظر دیوان و حکیم نورالدین که از محرمان بودند اتفاق نموده در صدد آن شدند که غبار کلفت از صفحه خاطر شاه بردایند - بنابراین روزی در خلوت سلطانه بیگم تقریبی انگیزه این رباعی حضرت جنت آشیانی را بحضور حضرت شاه خواند - ° رباعی °

هستم ز جان بنده اولاد علی ° هستم همیشه شاد با یاد علی

چون سیر ولایت از علی ظاهر شد ° کردیم همیشه ورد خود یاد علی

حضرت شاه از شنیدن این رباعی خوشحال گشته گفت اگر همایون بادشاه عهد کند که رؤس

حضرت جنت آشیانی با جمعی از اعیان و امرا به تیراندازی مشغول شدند -  
 بهرام میرزا که کینه دیرینه از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیری به بهانه  
 شکاری انداخت - آن تیر بر مقتل او رسید - همان لحظه درگذشت ۰

حضرت شاه در روان ساختن آنحضرت درآآمدند - جمیع  
 اسباب سلطنت مرتب ساخته و شاهزاده مراد ولد خود را که جوان  
 هژده ساله بود با ده هزار سوار قزلباش بکمک آنحضرت تعین کرد -  
 حضرت جنت آشیانی فرمودند که اراده اردبیل و تبریز در خاطر  
 است - حضرت شاه بحکام آن محال فرامین صادر فرمود که در لوازم  
 تعظیم و تکریم سعی نمایند - آنحضرت ( بعد ) از سیر آن محال متوجه قندهار  
 گشتند - کوچ بکوچ زیارت مشهد مقدس طوس رفته استمداد همت از  
 روح مطهره سلطان خراسان<sup>(۱)</sup> نمودند -<sup>(۲)</sup> امرای قزلباش همراه بودند -

ما بر مالک محرومه خود را بذکر اسامی ائمه معصومین علیهم الصلوٰه والسلام مزین و مشرف  
 گرداند من امداد نموده روانه ملک موروثی خواهم کرد - سلطان بهیچ بخت آشیانی پیغام کرد -  
 آنحضرت جواب داد که من العهد الی العهد مرا بخت خاندان رسالت مرکوز خاطر است و هاق  
 امرای چغتای و ناسازی میرزا کامران محض رای همین بود - حضرت شاه - یرام حان را در  
 خلوت طلبیده از هردی سخاوت پیوست - و چون بمقدمات مذکوره رفیع غار گفت شده بود -  
 در همان مجلس مقرر کرد که شهزاده مراد ولد خود را که طفل گاهوار بود بآنکس بداع خان  
 قاچار که از امرای عمده بود با ده هزار سوار همراه جنت آشیانی نماید تا تادیب برادران نموده  
 کابل و قندهار و بدخشان را مستحضر سازد ۰

(۱) از سلطان خراسان مراد حضرت امام علی بن موسی رضا علیه السلام است ولادت  
 مبارک حضرت در سه یکصد و پنجاه و سه هجری بود و وفات در سه صد و هشت هجری  
 در شهر طوس واقع شد - کذا فی مرآة البیان الجلد الثانی فی صفحه ۱۱ ۰  
 (۲) در نسخه ج ۰ خراسان نموده امرای قزلباش که همراه بودند بداع خان و مجنون خان  
 و کر دیوانه و افشار اتالیق شاهزاده بودند و صاحب اختیار ۰

بداغ خان افشار اتالیق شاهزاده صاحب اختیار آن لشکر بود - چون بقلاع گرم سیر رسیدند (گرم سیرات) بتصرف درآمد - چون بقندهار رسیدند - جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند کوشش نموده شکست یافتند - ظاهر قندهار محل نزول لشکر قزلباش شد - آنحضرت نیز بعد پنج روز بظاهر قندهار رسیدند و قلعه محصور شد - سه ماه هر روز جنگ بود - جمعی کثیر از طرفین کشته می شدند - بیرم خان <sup>(۱)</sup> بایلچیگری بزد میرزا کامران رفت - در راه فوجی از هزاره <sup>(۲)</sup> بر سر راه آمدند - جنگ شد - بیرم خان فتح یافته بکابل رفت - میرزا کامران <sup>(۳)</sup> را ملازمت نموده بمیرزا هندال و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و یادگار ناصر میرزا که از بهر پریشان حال آمده بودند ملاقات نمود - میرزا کامران - خان زاده بیگم <sup>(۴)</sup> را همراه بیرم خان فرستاد که شاید صلح صورت یابد - وقتی که بیرم خان باتفاق خان زاده بیگم بقندهار بخدمت جنت آشنایی رسید - میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بوده و لشکر

(۱) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ « بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرا راه یافت که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند الخ »

(۲) در نسخه ج « در راه فوجی از هزاره درجورد » در اکثر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ « بابرین داعیه یرام خان را برسم رسانت نکایل فرستادند - چون بکندل روغی و آب ایستاده (که ما بین قندهار و غزنین است) رسید - جمعی از هزارها سر راه گرفتند »

(۳) در نسخه الف « رفت - میرزا کامران و میرزا یادگار را ملازمت نمود »

(۴) در نسخه الف « خان بیگم را قندهار همراه بیرم خان »



قزلباش از طول ایام<sup>(۱)</sup> ملول گشته در مقام مراجعت شدند - چه گمان داشتند که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند الوس چغتائی بآنحضرت رجوع خواهند آورد - چون هیچ کس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بکمک میرزا عسکری شهرت یافت - قزلباشان بغایت اندیشناک شدند - از اتفاقات حسنه آن که در همان ایام میرزا کامران برگشت و میرزا حسن خان و فضایل بیگ برادر منعم خان از میرزا کامران گریخته بملازمت آنحضرت آمدند - ترکان فی الجمله امیدوار شدند - بعد چند روز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و قاسم حسین و<sup>(۲)</sup> شیر افکن گریخته آمدند - موجب اطمینان قزلباشان شد - و چون بیگ<sup>(۳)</sup> که در قلعه محبوس بود بحیله که توانست خود را خلاص نموده از حصار فرود آمد - آنحضرت او را نوازش فرمود - و جمعی دیگر بسرداری ابو الحسن برادر<sup>(۴)</sup> زاده قراجه خان و منور بیگ ولد<sup>(۵)</sup> پور بیگ از قلعه قندهار بیرون آمدند - میرزا عسکری مضطرب شد و طلب امان کرد - آنحضرت از کمال مروت او را امان داد - امرای قزلباش را طلب فرمود و بایشان قرار داد که چون اهل

(۱) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۶۲ «طول ایام محاصره».

(۲) در نسخه ج قاسم حسین و سلطان شیر افکن، و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۲

«قاسم حسین سلطان و شیر افکن بیگ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳»

«قاسم حسین میرزا و میرزا میرک و شیر افکن بیگ».

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۲ بجای چونند بیک «موید بیگ» نوشته.

(۴) در نسخه ج «برادر قراجه خان».

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۶۲ «منور بیگ ولد نور بیگ».

و عیال الوس چغتائی در قلعه قندهار بسیار است - سه روز مهلت دهید تا اهل و عیال بیرون آورند - میرزا عسکری در کمال خجالت بدرگاه آمد - از گذشته هیچ سخن بر روی نیاورد - و امرای الوس چغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست - سعادت ملازمت دریافتند و نوازش یافتند \*

چون بقرلباش قرار یافته بود که بعد از فتح - قندهار بایشان گذارند - آنحضرت باوجود آن که ولایت دیگر در تصرف نداشتند - قندهار را بایشان بازگذاشت - بداغ خان و میرزا شاه مراد ولد شاه به قلعه در آمدند - قندهار را متصرف شدند - و امرای قرلباش که بکمک آمده بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند - جز بداغ خان و ابو الفتح و سلطان افشار و صوفی قلی در خدمت شاه مراد کسی نماند - چون زمستان رسید الوس چغتائی را مأمنی<sup>(۱)</sup> نمانده - بالضرورت آن حضرت کس به نزد بداغ خان فرستاد که درین زمستان لشکریان احتیاج مأمنی دارند - آن بی مروت در جواب سخنی که بکار نیاید فرستاد - الوس<sup>(۲)</sup> چغتائی سراسیمه گشت - عبد الله خان و جمیل بیگ که از قلعه بیرون آمده بودند گریخته بکابل رفتند - میرزا عسکری نیز فرصت یافته گریخت - جمعی کثیر او را تعاقب نموده گرفته نزد بادشاه آوردند و محبوس گشت -

(۱) در نسخه ج « پای نمانده » \*

(۲) اُلوس همتین در ترکی قوم و طائفه را گویند و ابن مخنف اولوس است

سرداران<sup>(۱)</sup>، اس چغتائی جمع آمده بودند - بعد مشورت قرار دادند که قلعه قندهار بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت - بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر بار بایشان داده شود - بحسب اتفاق در همان روز میرزا شاه مراد ولد شاه باجل طبعی درگذشت - و این عزیمت مصمم یافت - و جمعی کثیر باین خدمت تعیین شدند - و حاجی<sup>(۲)</sup> محمد بایسنقر با دو نوکر پیشتر از همه بشهر رفت - و بدروازه قلعه درآمد - ترکان گمان بردند که آن حضرت قصد قندهار خواهند کرد - دران چند روز هیچ کس را از الوس چغتائی بشهر راه نمی دادند - اتفاقاً قطار شتر علف<sup>(۳)</sup> بار بشهر در می آمد - حاجی محمد خان فرصت یافته بدروازه درآمد - مستحفظان دروازه در مقام منع شدند - او از کمال شجاعت شمشیر کشیده بر ایشان حمله<sup>(۴)</sup> آورد - آن جماعه طاقت نیاورده فرار نمودند - جمعی دیگر متعاقب رسیده به قلعه در آمدند - الغ میرزا و بیرم خان نیز به قلعه درآمدند - قزلباش سراسیمه شدند - آن حضرت نیز به قلعه درآمدند - بداغ خان از غایت اضطراب بدرگاه آمد و رخصت عراق یافت - و الوس چغتائی قندهار را به تصرف در آوردند .

(۱) در نسخه الف « برادرانش الوس چغتائی » و در نسخه ج « برادران الوس » .

(۲) در نسخه ح « حاجی ما قشقر پیشتر از همه شهر رفتند » و در طقات اکبری صفحه ۶۳ « حاجی محمد خان و بابا قشقه ما دو نوکر خود از همه پیشتر بدروازه قلعه رفت » .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب « قطار شتر پر بار علف بشهر در می آمدند » .

(۴) در نسخه ح « بر ایشان باشید آن جماعه » .

بعد ازان بعزیمت تسخیر کابل کوچ کرده حکومت قندهار به بیرم خان مقرر شد - و میرزا یادگار ناصر و میرزا هندال با یکدیگر اتفاق نموده از میرزا کامران گریخته در راه از الوس هزاره<sup>(۱)</sup> محنت بسیار کشیده بملازمت آنحضرت آمدند - باتفاق<sup>(۲)</sup> کوچ کرده بکابل رسیدند - جمیل بیگ که دران حدود بود بملازمت رسید - و میرزا کامران در مقام حرب شد - و بجنگ بیرون آمد - هر شب جمعی از لشکر او جدا شده نزد پادشاه می آمدند - تا آنکه کلان<sup>(۳)</sup> بیگ که از امرای کبار میرزا کامران بوده در نوبت قراولی<sup>(۴)</sup> جدا شده با دو برادر خورد خود نزد آنحضرت آمد - و اردو کوچ نموده در نیم کروی<sup>(۵)</sup> لشکر میرزا کامران نزول نمود - دران شب اکثر لشکریان میرزا کامران گریخته باردوی پادشاهی درآمدند - میرزا کامران خود سراسیمه شد - جمعی<sup>(۶)</sup> مشایخ را بدرگاه فرستاده طلب عفو نمود - اما میرزا

(۱) در نسخه الف و ج ، الوس چغتائی ، .

(۲) در نسخه ح ، اتفاقاً کوچ کرده بکابل رفتند ، .

(۳) در نسخه الف ، قیلان بیگ که از امرای معتبر میرزا ، .

(۴) قراول فتح اول و ضم واو لفظ ترکی است فوجی که برای تعیین مکان جنگ معین

شود و در مصطلحات فوجی که پیش پیش رود و از سیاهی زدن یعنی نمودار شدن دشمن خبر دهد چه قرا در ترکی سیاهی را گویند - غایت اللغات صفحه ۳۳۸ و در نسخه ج ، جدا شده نزد آنحضرت ، .

(۵) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۴۳ ، میرزا کامران . . . خواحه غاوند محمود و حواحه

عد الخاق را بجهت استغای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاد ، .

کامران خود نیامده بقلعه ارک<sup>(۱)</sup> گریخت و جمیع لشکریانش نزد پادشاه آمدند - همان شب میرزا کامران از راه بینی حصار بطرف غزنی فرار نمود - آنحضرت از فرار او مطلع شده میرزا هندال را به تعاقب او تعیین نمود و به نفس نفیس در کابل رسید - کابلیان از غایت شوق تمام شهر را از افروختن چراغ مانند روز روشن ساخته بودند - بعد از نزول<sup>(۲)</sup> آنحضرت - حضرت بیگمات - شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بنظر انور آنحضرت در آوردند - آنحضرت دیده را بدیدار قرة العین روشن ساخته لوازم شکر بتقدیم رسانید - و این فتح در دهم رمضان<sup>(۳)</sup> سنه . . . . . روی نمود -

---

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۳ « بقلعه ارک کابل گریخت ، و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۳ « سرعت تمام خود را مارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد ، »

(۲) در نسخه الف « بعد از نزول آنحضرت در قلعه آمدند حضرات بیگمات و شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر را بوازش بنظر انور در آورده دیده را بدیدار قرة العین روشن ، »

(۳) در نسخه الف و ب بیاض است و در نسخه ج « این فتح در دوم ماه رمضان سنه ۹۰۹ روی داد ، اما این صحیح نیست و از سهو کاتب نوشته شده زیرا که گیتی ستانی بابر پادشاه در سنه انبیین و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۲) هند را فتح کردند (بینید صفحه ۱۱۳) » در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۳ ذکر شده که « در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) فتح کابل روی داد ، و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۲۹ و تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۸ « این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) روی نمود ، و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۵ مذکور شده « این فتح در دهم رمضان سنه نهصد و پنجاه و سه (۹۵۳) . . . و بعضی در سنه اثنی و خمسین و تسعمائه (۹۵۲) بقلم آورده اند - العلم عندالله ، »

و سن مبارک شاهزاده<sup>(۱)</sup> هشت سال و چار ماه و پنج روز گذشته بود - بعد فتح کس بطلب<sup>(۲)</sup> لشکر قندهار فرستاد - و میرزا یادگار ناصر در ملازمت مریم مکانی بکابل آمد - طوی عظیم ترتیب یافته و سنت شاهزاده<sup>(۳)</sup> دران ایام بفعل آمد - و بقیه آن سال بعیش و طرب گذرانید \*

میرزا کامران در غزنی بوده و در شهر راه نیافته میان هزاره در آمد - و میرزا الغ بحکومت<sup>(۴)</sup> زمین داور و بدفع میرزا کامران مقرر

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۶۵ و از سن شاهزاده درین وقت چهار سال و دو ماه و پنج روز گذشته بود ، \*

(۲) در نسخه ج ، بطلب آوردن لشکر قندهار و میرزا کامران یادگار ناصر در ملازمت ، \*

(۳) حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۳۶ در همین سال ای نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) و مطابق طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۵ در نهصد و پنجاه و سه (۹۵۳) سنت ختان شاهزاده بوقوع آمد - در همایون نامه مصنفه گلدن بیگم صفحه ۷۷ ارقام یافته ، بعد از چند روز بقندهار برای طلب حیده بانو بیگم کسان فرستادند - بعد از آمدن حیده بانو بیگم جلال الدین محمد اکبر پادشاه را ختنه سور کردند و اسباب طوی سنت را طیار می کردند . . . و وقتی که محمد اکبر پادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل ختنه سور کردند و در همان دیوان خانه کلان طوی سنت را دادند و تمام بازار را آئین بستند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر و سلطانان و امرایان بجهت آئین بندی جاهای خوب و مرغوب راست کرده بودند و در باغ بیگه بیگم بیگم و صعفا جاهای عجیب و غریب راست کرده بودند - و ساچق را همه میرزایان و امرایان در همان باغ دیوان خانه آوردند - بسیار طوی نفر و معركة خوب گذرانیدند و بمردمان خلعت های فاخر و سروپاهای وافر عنایت فرمودند - و مردم رعیت و علما و صلحا و فقرا و عروا و شریف و وضع و صعیر و کبیر در امنیت و رفاه روز بعیش و شب بهشت می گذرانیدند ، \*

(۴) در نسخه الف ، میرزا الغ را در شهر داور در رفع میرزا کامران توقف مقرر گشت ، و در نسخه ج ، میرزا الغ و زمپدار در رفع میرزا کامران ، \*

گشت - و میرزا کامران در زمین داور توقف نساخته بمیرزا حسن ارغون رفت - میرزا مذکور دختر خود را بمیرزا کامران داده در مقام امداد او درآمد - در سال <sup>(۱)</sup> دیگر بادشاه متوجه بدخشان شدند - چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا با وجود طلب بملازمت نیامد بدین جهت عزیمت بدخشان شد - در وقت کوچ یادگار ناصر که مکرر مخالفت کرده بود دیگر بار اندیشه فرار نمود - این معنی ظاهر شد - بحسب او حکم فرمود - بعد از چند روز محمد قاسم بنی موجب <sup>(۲)</sup> حکم او را بقتل آورد - و از عقب هندو کوه گذشته کران <sup>(۳)</sup> نزول فرمود - میرزا سلیمان لشکر بدخشان جمع نموده محاربه داد - در حمله اول شکست یافته بکوهستان دور <sup>(۴)</sup> دست گریخت - بادشاه متوجه طالقان و کسم <sup>(۵)</sup> شدند - و بعزیمت قشلاق قلعه ظفر <sup>(۶)</sup> اردو روان شد -

(۱) در فرشته جلد اول صفحه ۲۴۸ در سه ثلاث و حسین و نسیمه (۹۵۳)

عزیمت تسخیر بدخشان نمود .

(۲) در نسخه الف و نیز در طبقات اکبری صفحه ۶۵ بموجب حکم .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۶۵ شترگران نزول فرمود ، و در اکبرنامه صفحه ۲۵۱

بموضع تیرگران ( که از مواضع اندراب است ) فرود آمد .

(۴) در اکبر نامه صفحه ۲۵۲ میرزا سلیمان را پای ثبات بر حاکماید - و از راه ناری

و اشکش متوجه تنگنی حوست شد .

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۵۳ از آنجا کشم مورد موکب دولت شد .

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۵۲ درای جهان آرای بران قرار گرفت که بجبهت مزید

سراجمام مهام بدخشان و آسودگئی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب

متوجه آن حدود شدند - چون بموضع شاخدان ( که مابین کشم و قلعه ظفر است ) نزول

اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال بی الحمله منحرف شد .

در میان قلعه ظفر و کسم مزاج آنحضرت از جاده صحت منحرف گشت -  
 روز بروز مرض استیلا می یافت - مردم اندیشمند شدند - بجز نزدیکان  
 دیگری بر حیات آنحضرت مطلع نبودند - بدین واسطه غوغا در لشکر  
 پیدا شد - قراچه خان میرزا عسکری را <sup>(۱)</sup> بر مخالفت می آورد - مردم  
 بدخشان از هرطرف آغاز مخالفت می کردند - بعد دو ماه آنحضرت  
 صحت یافته خبر سلامتی باطراف فرستادند - جمیع فتنها فرونشست -  
 اردو بناوی قلعه ظفر <sup>(۲)</sup> رسید - درین وقت <sup>(۳)</sup> (خواجه معظم) - خواجه  
 رشیدی را که از عراق در رکاب آنحضرت آمده بود قتل نمود و از کابل  
 گریخت - حسب الحکم محبوس گشت »

- 
- (۱) در طقات اکبری صفحه ۶۶ « قراچه خان میرزا عسکری را محافظت می کرد ، »  
 (۲) در نسخه الف « بناوی قلعه معظم » و در نسخه ج « بناوی قلعه ظفر معظم رسید ، »  
 (۳) در طقات اکبری صفحه ۶۶ « خواجه معظم برادر حضرت مریم مکانی درین وقت  
 حواجه رشیدی را که از عراق در رکاب آمده بود قتل آورده بکابل گریخت - حسب الحکم  
 محبوس گشت » - و در اکبرنامه صفحه ۲۵۳ و از سوانحی که درین سال واقع شد کشته شدن  
 خواجه سلطان محمد رشیدی ست که منصب وزارت داشت - محلی ارین سانه آنکه خواجه معظم  
 باتفاق بعضی اوباشان سخنان تعصب در میان آورده و تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم  
 رمضان این سال ( بهصد و پجاه و سه ) در منزل خواجه مذکور آمده در وقت روزه گشادن  
 از آب شمشیر بادانی شربت واپس افطار داد - و خواجه معظم و همریان او را آورده مقید  
 ساختند انتهی ملخصاً و در فرشته جلد اول صفحه ۳۳۹ « خواجه معظم برادر جولی بیگم خواجه  
 رشید را که از عراق همراه او آمده بود بنا بر بعضی امور کشته نکابل گریخت و حسب الحکم پادشاه  
 در آنجا محبوس گشت » - اما در هر سه نسخه نوشته درین وقت خواجه رشیدی از عراق در  
 رکاب آنحضرت آمده بود از کابل گریخت آنجا حسب الحکم محبوس گشت و این صحیح نیست  
 از سهو کاتب است لهذا در متن از کتب معتبره درست کرده شد .



میرزا کامران در بهکر چون از توجه بادشاه در بدخشان شنید جمعی را باخود متفق ساخته بطرف کابل ایلغار نمود - در راه بسوداگری دوچار شد - اسب بسیار بدست آورده و جمیع مردم خود را دواسپه ساخته بنواحی غزنی رسید - و جمعی از از آحاد الناس او را بقلعه درآوردند - زاهد بیگ حاکم آنجا در خواب غفلت بود بقتل رسید - از غزنی خاطر جمع نموده بایلغار متوجه کابل شد - <sup>(۱)</sup> محمدعلی طغای و فضایل بیگ و جمعی که در آنجا بودند آن زمان خبردار شدند که میرزا کامران بشهر درآمدند - محمدعلی طغای در حمام بود بقتل رسید - و <sup>(۲)</sup> فضایل بیگ و مهتر وکیل را میل کشید - این خبر بقلعه ظفر بحضرت رسید - آنحضرت فرمان بدخشان و <sup>(۳)</sup> قندز که بمیرزا هندال مرحمت شده بود بمیرزا سلیمان فرستاده کوچ بکوچ متوجه کابل شدند - میرزا بقدر فرصت جمعیت بهم رسانیده و شیرافکن باو ملحق شد - و شیر علی کوتوال میرزا کامران بضحاک و غوربند آمده حسب المقدور بضبط راه مشغول شد - بادشاه از آب دره

---

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۶۶ «محمد علی طغای» - و در نسخه ج «کابل شد» محمدعلی طغای که در حمام بود بقتل رسید و جمعی که در آنجا بودند خبردار شدند که میرزا کامران در شهر درآمد - در قله رسیده فاضل بیگ مهر و کیله را میل کشید - این خبر ، °

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۵۸ «مهتر واصل و مهتر وکیل را (که غلامان خاص پادشاهی بودند) میل در چشم کشید» در نسخه الف «فاضل بیگ و مهر و کیله را بدست آورده میل کشید» °

(۳) در نسخه ج «قندهار» - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۶۰ «میرزا سلیمان را همان محال (که حضرت گیتی سنائی بابر پادشاه بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) بخشیدند - و قندوز و اندراب و خوست و کهرد و غوری و آن حدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت» °

بضحاك آمدند - و شیر علی جنگ کرده منہزم گشت و لشکر بسلامت عبور نموده به دیہ<sup>(۱)</sup> افغان نزول کرد -<sup>(۲)</sup> روز دیگر میرزا کامران بجنگ بیرون آمد - در اُلنگ<sup>(۳)</sup> جنگ عظیم شد - نخست مردم میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخته آخر بسعی ہندال و قراچہ خان و حاجی محمد خان مردم باقیہ وجوہ انہزام یافتند - و شیر افگن دستگیر گشت<sup>(۴)</sup> - چون بہ نظر آنحضرت در آمد بقتل رسید - و بسیاری از لشکر میرزا کامران بقتل رسیدند - و شیر علی کہ بہ شجاعت مشہور بودہ ہر روز از قلعہ برآمدہ جنگ می کرد \*

اتفاقاً خبر رسید کہ کاروانی اسپ بسیار دارد - میرزا کامران شیر علی را با مردم فرستاد کہ اسپان بشہر در آرد - جنت آشیانی این خبر یافتہ نزدیک قلعہ آمدہ -<sup>(۵)</sup> راہ آمد و شد بہ قلعہ مسدود شدہ - شیر علی

(۱) در نسخہ ج ۵ بہ دیہ افغان ، \*

(۲) در نسخہ الف و ب ۵ نزول فرمود - روز دیگر میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخت آخر بسی ، و در طبقات اکبری صفحہ ۶۷۷ روز دیگر شیر افگن بیک و تمام مردم میرزا کامران بجنگ بیرون آمدند در اُلنگ یرت چالاک جنگ عظیم شد ، \*

(۳) در نسخہ ج ۵ البک ، و اُلنگ بالضم بروزن کلنگ مرغزار و چمن و سبزہزار و این لفظ ترکی است - و اُلنگ بفتح تین بروزن پلنگ دیواری کہ بر روی رزمگہ برای حفظ لشکر کشند و نیز جمعی را گویند کہ مردم بیرون قلعہ جا بجا بجهت گرفتن قلعہ و مردم درون قلعہ بواسطہ محافظت قلعہ تعین کنند - فرہنگ افندراج جلد اول صفحہ ۳۶۹ \*

(۴) در نسخہ ج ۵ دستگیر گشتہ در نظر پادشاہ بقتل رسید ، \*

(۵) در نسخہ الف ۵ قلعہ آمدہ راہ ند کرد ، \*

و آن جماعه بعد از مراجعت در آمدن قلعه راه نداشتند - یک مرتبه میرزا کامران قصد کرده که بجنگ شیر علی و آن مردم را به قلعه درآرد اما مردم بیرون آگاه شده بوقت بیرون آمدن به ضرب توپ و تفنگ ایشان را باز گردانیدند - و باقی صالح و جلال الدین بیگ که از مردم میرزا کامران بودند بملازمت پادشاه آمدند - و شیر علی و همراهیان او از در آمدن قلعه نا امید شدند - بر مردم قلعه کار تنگ شد - میرزا کامران از کمال بی مروتی چند مرتبه فرمود که شاهزاده اکبر میرزا را به کنگره قلعه جائی که توپ بسیار می رسد نشانند - مامم آنکه شاهزاده را بغل می گرفت و خود را در پیش می کرد - حق سبحانه تعالی آن برگزیده خود را محافظت می نمود - القصه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده هر یک به طرفی فرار نمودند - پادشاه فوجی بتعاقب ایشان فرستاد تا بسیاری از ایشان به قتل آوردند و دستگیر نمودند - میرزا کامران در کابل مضطرب بود - از اطراف و جوانب لشکریان روی بدرگاه پادشاهی آوردند - میرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد - الغ میرزا از قندهار و قاسم حسین میرزا با جمعی از نوکران بمدد رسیدند - میرزا کامران در طلب صلح شد - آنحضرت بشرط ملازمت قبول کردند - اما میرزا از ملازمت کردن اندیشید و در مقام فرار شد - چون امرای الوس چغتائی بگرفتاری میرزا کامران بجهت گرمی بازار خود راضی نبودند باو پیغام کردند که پادشاه درین<sup>(۱)</sup>

(۱) در نسخه ج پادشاه دی روز جنگ خواهد کرد.

دو روز بر قلعه جنگ می اندازند - دیگر توقف مصلحت نیست -  
 میرزا کامران از ناموس<sup>(۱)</sup> بیگ و قراچه خان آزرده خاطر بود -  
 سه<sup>(۲)</sup> پسر خورد سال ناموس بیگ بقتل آورد - و از دیوار قلعه بپایان  
 انداخت - مردم درونی و بیرونی از بیم روقی میرزا کامران آزرده  
 خاطر گشتند - و سردار بیگ<sup>(۳)</sup> پسر قراچه خان را بر بالای قلعه در  
 دیوار گرفت - قراچه خان را پادشاه دلداری نمود - قراچه خان نزدیک  
 قلعه رفته فریاد کرد که اگر پسر من کشته شود بعد از گرفتن میرزا کامران  
 و میرزا عسکری بقتل خواهند رسید :

چون میرزا کامران از همه جا نا امید شد از طرف خواجه نواز  
 قلعه<sup>(۴)</sup> را سوراخ کرده براهی که امرای بیرون نشان داده بودند<sup>(۵)</sup> بدر  
 (۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۶۳ و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۶۹  
 « بابوس بیگ »

(۲) در اکبرنامه جلد اول ۲۶۳ « میرزا کامران همت ناقص خود را بر سیاست  
 کودکان معصوم و طفلان بی گناه و آلودگی پاکدامنان مصروف داشته زن بابوس را پاهل بازار  
 سپرد و خون سه پسر او را ( که یکی همت ساله - و دوم پنج ساله - و سیوم سه ساله بود )  
 بعداب تمام بر خاک ریخت »

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۶۳ « سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر  
 مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت »

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۶۹ « از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ  
 کرده »

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۶۷ « میرزا ناشارت این جماعه از دروازه دهل برآمده از  
 همانجا ( که نشان داده بودند ) شب پنجشنبه هفتم ربيع الاول نهصد و پنجاه و چهار (۹۵۴)  
 طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد »

رفت - آنحضرت حاجی محمد خان را بتعاقب او فرستاد - حاجی مذکور  
بمیرزا کامران نزدیک رسید - میرزا او را شناخته بزبان ترکی او را گفت  
(۱) بابا قشقه نی مین ندوب - چون حاجی پیوسته طالب فتنه بود برگشت »

شاهزاده اکبر بسعادۃ ملازمت پدر بزرگوار مشرف شد - مراسم  
شکرگذاری بجا آورد - و میرزا کامران چون از قلعه پریشان دل  
و بی سامان بدامن کوه کابل رسید بعضی سواران (۲) باو دوچار شدند - آنچه  
اسباب و رخت داشتند بتاراج بردند - آخر یکی از ایشان میرزا را شناخته  
بآنها گفت - سرداران الوس هزاره میرزا را جائی که شیرعلی نوکر میرزا  
بود رسانیدند - یک هفته دران نواحی توقف افتاد - قریب صد و پنجاه  
سوار برو گرد آمده متوجه غور شد - میرزا بیک برلاس حاکم  
غور با سه صد سوار و هزار پیاده با میرزا جنگ کرده شکست یافت -  
اسپ و یراق آن جماعه بدست لشکر میرزا افتاد - فی الجمله قوتی بهم  
رسید - از آنجا متوجه بلخ شد - با پیر محمد حاکم آنجا ملاقات نمود -  
بامداد او میرزا به بدخشان آمد - غور و طالقان (۳) را میرزا  
متصرف گشت - از اطراف و جوانب لشکریان او بملازمت آمدند -

(۱) در نسخه ج د تسعه نی بین اندروپ ، در طبقات اکبری صفحه ۶۹ « بابا قشقه نی  
من ایلدرب یعنی پدر تو بابا قشقه را من قتل نه آورده ام ، »

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۰ « کابل رسید - هزارها باو دوچار شده ، »

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۰ « غوری و بقلان ، در نسخه ج د طالقان ،

بنا قرشت نوشته »

پیر محمد بولایت خود مراجعت نمود - میرزا متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد - ایشان طاقت نیاورده از طالقان بجانب کولاب رفتند - میرزا کامران در بعضی از ولایت بدخشان مستقل شد \*

قراچه خان و دیگر امرا که درین ایام خدمت خوب بجا آورده بودند مغرور شده توقعات غیر مقدور از آنحضرت نمودند - از آنجمله قتل خواجه غازی وزیر و تعیین خواجه قاسم بجای او بود - (این معنی) بر خاطر مبارک گران آمد - موافق مدعای ایشان جواب نفرمود - امرا با یکدیگر اتفاق نموده بوقت چاشت سوار شده گله<sup>(۱)</sup> آنحضرت که در خواجه ریواج<sup>(۲)</sup> بوده پیش انداخته متوجه بدخشان شدند - آنحضرت<sup>(۳)</sup> بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر سوار شده تعاقب نمودند - مخالفان بایلغار خود را بغوربند رسانیدند - از پل گذشته پل را ویران کردند - و مردم پیش آنحضرت بآن جماعه رسیده جمعی را

(۱) در نسخه خطی طبقات اکبری «گله اسپان» نوشته \*

(۲) در نسخه ج «خواجه الواح» در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۲ درین ولا قراچه خان استدعا نمود که خواجه غازی را سته پیش من فرستد تا گردش بزنم و منصب او بخواجه قاسم توله عایت فرماید - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی صورت نمی یافت از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد انتهى ملخصا \*

(۳) در نسخه ج «آنحضرت بقلعه از اطلاع جمع آمدن لشکر خبر یافته تعاقب نمود، و در هر دو نسخه الف و ب «پادشاه از اطلاع جمع آمدن لشکر شنید سوار شده تعاقب نمود، در متن کتاب از طبقات اکبری جلد اول صفحه ۷۰ نقل کرده شد \*

تادیب نمود - چون شب شد <sup>(۱)</sup> پادشاه بکابل شدند که بعد ازان استعداد سفر بدخشان نموده شود - آن جماعه <sup>(۲)</sup> نزد میرزا کامران <sup>(۳)</sup> رفته تیمورعلی را در پنج شیر گذاشته اخبار اردوی آنحضرت بایشان رسانید - آنحضرت عزیمت بدخشان نمودند و فرامین بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند - میرزا ابراهیم از راه قلعه بنوای پنج شیر <sup>(۴)</sup> آمد و از تیمور علی خبر یافته بر سر او رفته او را بقتل رسانید - در قراباغ کابل بشرف خدمت رسید .»

و میرزا کامران درین ایام شیرعلی را بموجب استدعای او بدفع میرزا هندال فرستاد - و لشکریان میرزا هندال شیرعلی را

(۱) در نسخه ج « چون شب شد آنحضرت مراجعت بکابل مستقر بدخشان خواستند که توجه نمایند ، و در نسخه الف و ب « بکابل شدند و سفر بدخشان خواستند که توجه نمایند ، »  
 (۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۱ « آنجماعت نزد میرزا کامران رفته تمرعلی شغالی را به پنج شیر گذاشتند ، و در اکبرنامه صفحه ۲۷۳ « کونه اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را ( که وکیل قراچه خان بود ) در پنج شیر گذاشتند ، در نسخه الف و ب پنجر و در نسخه ج « تبهر ، »

(۳) در نسخه الف و ب و ج « نزد سلیمان میرزا رفته ، در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۱ « نزد میرزا کامران رفته ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۳ « کونه اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را که وکیل قراچه خان بود در پنج شیر گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل می‌رسانیده باشد و خود از کتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند ، »

(۴) در نسخه ج « تبهر آمد ، و در نسخه الف « فرامین مطاع بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از راه قلعه بریان بنوای پنجر آمد ، »

دستگیر کردند - در آن وقت که میرزا هندال (بملازمت حضرت) آمد - شیرعلی را مقید بنظر گذرانید - آنحضرت از کمال مروت گناهان او را ناپود انگاشته غور را باو مرحمت فرمود - میرزا کامران - قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند در کیشم گذاشته خود بطالقان رفت - حضرت پادشاه میرزا هندال و حاجی محمد خان کوکه و جمعی دیگر را<sup>(۱)</sup> بطریق منقلای بجانب کیشم روان ساخت - قراچه خان بمیرزا کامران پیغام داد که اکثر<sup>(۲)</sup> مردم کار آمدنی\* پادشاه بمیرزا هندال همراه اند و پادشاه دور است - ایلغار کرده دفع میرزا هندال نموده اید - بعد ازان با آنحضرت جنگ کردن آسان است - میرزا کامران بتعجیل به کیشم آمد - در شب بر آب طالقان وقتی که میرزا هندال و لشکریانش از آب گذشته بود (بایشان رسید) - در حمله اول ظفر یافته جمیع اسباب میرزا هندال و آن جماعه<sup>(۳)</sup> بتاراج رفت - پادشاه نیز در آن وقت بلب آب رسیدند - و بواسطه گذر<sup>(۴)</sup> لحظه توقف واقع شد - بعد عبور آب هراول آنحضرت بمردم کامران رسید - و شیخم خواجه خضری و اسماعیل بیگ دولدای را دستگیر نموده بنظر پادشاه درآوردند - و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود -

(۱) در نسخه ج « جمعی دیگر بجانب کیشم »

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۱ « میرزا کامران خبر فرستاد که جمعی قبل با میرزا

هندال همراه اند »

(۳) در نسخه الف « تاراج دادند »

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۷۱ « بواسطه پیدا کردن گذر »



چون بیکدیگر رسیدند علیهای بادشاه بنظر درآمد - میرزا کامران  
طاقت توقف نیاورده بطرف طالقان بدر رفت و آنچه بوده<sup>(۱)</sup>  
بتاراج داد \*

میرزا مذکور از اذبکان مدد طلبید - چون از ایشان نومید شد  
بغایت مضطرب گشته از در عجز درآمد - و رخصت مکّه معظمه  
درخواست - آنحضرت باز ترحمّ نموده ملتمس او را قبول نمود -  
اما بشرط آنکه امرای باغی را بدرگاه فرستد<sup>(۲)</sup> - میرزا کامران گناه  
بابوس<sup>(۳)</sup> بیگ را درخواست نمود - و دیگر امرا را به ملازمت فرستاد -  
ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند - آن حضرت گناه آنها بخشید -  
میرزا کامران از قلعه بیرون آمد و دو فرسخ برفت - چون گمانی نداشته  
که آن حضرت<sup>(۴)</sup> گناهان او را باوجود قدرت بخشید و بحال خودگذارد  
ازین مرحمت بغایت شرمنده شده عزیمت ملازمت نمود \*

(۱) در نسخه ج د و آنچه بود بتاراج برد، و در طقات اکبری صفحه ۷۲ «آنچه  
تاراج برده بودند - آنچه داشت - تاراج داد» در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۶ سال و ماه  
این واقعه اواسط جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج ( ۹۵۵ ) داده است و در صفحه ۲۷۷  
ذکر شده «در سبب کار قلمچیان نزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند - یعنی آنچه  
هر کس را بدست افتد ازو باشد - و دیگری طمع دران ننماید» در فرهنگ اندراج جلد دوم  
صفحه ۹۸۵ قلمچی بالضم و لام مشدد مضموم و سکون فاف ثانی و کسر جیم فارسی - آنکه  
نوکر باشد مگر نوکر بادشاه نباشد بمنی خدمتگار نیز آمده \*

(۲) در نسخه الف و ب «بدرگاه فرستد - ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند -  
آنحضرت گناهان» \*

(۳) در نسخه ج د ناموس بیگ \*

(۴) در نسخه ج د که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارند ازین مرحمت \*

چون این معنی بعرض پادشاه رسید بغایت انبساط فرمود و میرزایان را باستقبال او فرستاد - بوقت ملازمت نهایت مهربانی بجا آورد و اسباب (سلطنت) میرزا کامران از سر نو<sup>(۱)</sup> مرتب گشت - سه روز در همان منزل توقف فرموده طویها و جشنها ترتیب یافت - بعد از آن ولایت کولاب باقطاع میرزا کامران مقرر گشته - و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در کشم ماندند - و اردوی بزرگ به طرف کابل متوجه شد - و در اوایل زمستان کابل محل نزول گشت - حکم شد که لشکریان باستعداد شوند - آخر سال<sup>(۲)</sup> پادشاه بجهت تسخیر بلخ روان شدند<sup>(۳)</sup> - و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستاد - چون آنحضرت بولایت بدخشان آمدند - همه به ملازمت رسیدند - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر باره

(۱) در نسخه ح «از سر دیگر باره مرتب»

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ «در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش (۹۵۶) بهزمت

بلخ منوچه شدیم»

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۳ «بهزمت تسخیر بلخ از کابل روان شدند - و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری نکولاب روت - و میرزا هندال و میرزا سلیمان چون آنحضرت بدخشان درآمدند بملازمت آمدند - و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان در کشم توقف کرد - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر بار مخالفت کرده بملازمت نیامدند - آنحضرت کوچ بر کوچ بهای قلعه ای یک آمد» در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ «مناشیر مطاعه به میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (در ساختگی راه و آمادگی» سپاه و بزودی خود را رساند) شرف اصدار یافت»

مخالفت کرد بخدمت نیامدند - آن حضرت کوچ بکوچ بقلعه ایبک<sup>(۱)</sup> آمد - اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ با جمعی از امرای معتبر در قلعه مستحصن شدند - آن حضرت قلعه را محاصره نمود - اذبکان مضطرب شده بامان از قلعه بیرون آمدند \*

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود - امرا جمع شده قرعه مشورت در میان انداختند که مبادا چون لشکر متوجه بلخ شود میرزا کامران باز قصد کابل نماید - آنحضرت فرمودند که عزم این یورش مصمم یافته توکل کرده می‌رویم - پای سعادت در رکاب دولت آورده متوجه بلخ شدند - امرا و<sup>(۲)</sup> اکثر سپاهیان بواسطه نیامدن میرزا کامران پریشان خاطر بودند - چون بنواحی بلخ رسیدند بوقت فرود آمدن لشکر - شاه محمد سلطان اذبک<sup>(۳)</sup> با سه صد سوار رسید - و جمعی بدفع او روان شدند - جنگ عظیم شد - کابلی برادر<sup>(۴)</sup> محمد خان قورچی درین معرکه بقتل رسید - یکی از نامداران اذبک گرفتار گشت - روز دیگر پیر محمد خان از شهر بیرون آمد - و عبدالعزیز خان ولد عبدالله خان

(۱) در نسخه ج «قلعه اذبک» و در اکبرنامه صفحه ۲۸۶ «که ایبک را» (که از توابع بلخ است - و به معموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند \*

(۲) در نسخه الف و ج «امرا اکثر و سپاهیان» \*

(۳) در نسخه الف و طبقات اکبری صفحه ۳ «سیصد سوار» \*

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۳ «برادر محمد قاسم خان موجی» \*

و سلاطین حصار نیز بکمک او آمدند - روز دیگر هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند - جنگ شروع گشت - آنحضرت ببدن بی‌بدل سلاح الهی پوشیده و میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان هراول مخالفان را شکست داده بشهر گریزانیدند - پیر محمد خان و همراهیان او نیز برگشته بشهر درآمدند - چون اکثر امرای چغتای بواسطه نیامدن میرزا کامران دل نگران بودند که اهل و عیال ایشان در کابل بوده درین شب که صباح آن بلخ در تصرف درمی‌آمد - جمع شده بعرض رسانیدند که از جویبار بلخ گذشتن مصلحت دولت نیست - صلاح درانست که بجانب درّه‌گز رفته جای مستحکم بجهت اردو معین سازیم - در اندک فرصت همه مردم بلخ بملازمت خواهند آمد - مبالغه بجائی رسید که آنحضرت کوچ کرد - چون <sup>(۱)</sup> درّه‌گز بجانب کابل است - دوست و دشمن که از مشورت آگاه نبودند مراجعت تصور کردند - اذبکان دایر شده تعاقب کردند - میرزا سلیمان و <sup>(۲)</sup> حسن قلی سلطان مهردار که بحفاظت عقب لشکر مانده بودند با هراول اذبک جنگ کرده شکست یافتند - و لشکر کابل که برفتن آنجا مایل بودند هرکس بطرفی بدر رفت و اختیار از دست رفت - سی هزار کس از مخالفان رسیدند - آنحضرت بنفس نفیس درین معرکه حمله بر مخالفان آورده بزخم <sup>(۳)</sup> نیزه دوکس را انداخته بقوت بازوی

(۱) در نسخه الف دره بجانب ه .

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۰ حسین قلی ه .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۳ در زخم نیزه شخصی را ه .

از میدان بیرون<sup>(۱)</sup> آمد - و میرزا هندال و تردی بیگ و منعم خان جنگ نموده آثار دلاوری بظهور آوردند - پادشاه باز بکابل آمد - آن سال<sup>(۲)</sup> در آنجا بسر برد - میرزا کامران<sup>(۳)</sup> در کولاب بود و چاکری بیگ کولابی باز مخالفت کرد - میرزا کامران - میرزا عسکری را بچنگ او فرستاد - میرزا عسکری شکست یافت - از این طرف میرزا سلیمان و<sup>(۴)</sup> میرزا هندال برو حمله کردند - میرزا کامران طاقت نیاورد - نزدیک<sup>(۵)</sup> رستاق آمد - اذبک بر سر او جمع آمده اسباب او را بتاراج<sup>(۶)</sup> بردند - میرزا کامران<sup>(۷)</sup> پریشان حال خواست که از راه<sup>(۸)</sup> ضحاک بمیان هزاره در آید .

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۹۰ . حضرت جهانبانی بمس نفیس مبارزتهای شگرف . . . ظهور آوردند - و دران بیشه شیران بردرخش جهان گرد زرین فام . . . بزخم تبر افتاد - و حدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده ماس خدمت سرلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سر بر سروری را نگاهبانی فرموده بمأمن رسانید .

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۳ . در اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت بر افراخته متوجه آنصوب صواب گشتند .

(۳) در هر سه نسخه الف و ب و ج « میرزا منعم در کولاب » .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ « میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از کشم وقدر

متوجه او شدند » .

(۵) در نسخه ج « دوسال » و در نسخه الف « روشاق » .

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۹۲ بتفصیل این واقعات را ذکر کرده

(۷) در نسخه ج « کامران درخواست که از راه » .

(۸) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ و در اکبرنامه صفحه ۲۹۳ از راه ضحاک و بامیان

حود را درمیان هزاره کشید .

آنحضرت آگاه شده جمعی کثیر از امرا و لشکریان (بضحاک و بامیان فرستاد) قراچه خان و قاسم حسین و دیگر از امرای بی دولت و بیوفا که در خدمت پادشاه بودند کسی نزد او فرستادند (که از راه قباچاق می باید آمد - که در وقت جنگ ما همه بخدمت بیائیم - چون میرزا کامران نمودار شد - قراچه خان و رفیقان او) خاک بی مروتی بر فرق خود بیخته میرزا کامران ملحق شدند - از آن طرف بجنگ ایستادند - با آنکه اندک مردم بآنحضرت همراه بودند از کمال شجاعت پای ثبات افشوده جنگی عظیم کردند - حسن قلی<sup>(۱)</sup> و سلطان محمد و احمد بیگ پسر میرزا قلی درین جنگ زخم گران خورده از اسب افتادند - آنحضرت بنفس نفیس خود کوشش فرموده چنانچه<sup>(۲)</sup> دو زخم شمشیر بر فرق مبارک رسید - و اسب سواری نیز زخمی شد - بجایک دستی خود<sup>(۳)</sup> بیرون آمدند - و مخالفان را از خود جدا ساخته سلامت رسیدند - و بجانب<sup>(۴)</sup> بامیان تشریف بردند تا جمعی که بآن راه رفته بودند بخدمت ملحق شدند - میرزا کامران بار دیگر کابل را بتصرف در آورد \*

آن زمان با حاجی محمد و جمعی که همراه بودند بجانب بدخشان تشریف

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «پیر محمد آختایگی و احمد پسر میرزا قلی درین

جنگ کشته شدند - و میرزا قلی زخم خورده از اسب افتاد»

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «زخم شمشیری بر فرق»

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ «آنحضرت بضرب تیر مخالفان را از خود دور

ساخته سلامت بیرون رفته»

(۴) در نسخه ج «بجانب سپاهیان» و در طبقات اکبری «بجانب ضحاک و بامیان»

بردند - شاه بداغ خان و تولک و مجنون و دیگر مجموع ده نفر بودند - خبرگیری  
 جانب کابل فرستادند - و بغیر از تولک ازان جماعه دیگری نیامد - آنحضرت  
 از بیوفائی نوکران تعجب نمود - در نواحی اندراب مقام فرمودند -  
 سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا و میرزا هندال چون ( از آمدن حضرت )  
 خبر یافتند با لشکرهای خود بملازمت آمدند - بعد ازان متوجه کابل  
 شدند - در <sup>(۱)</sup> پای قصبه ابرام میرزا کامران با قراچه خان و لشکر کابل در  
 برابر آمد - از طرفین صف آرائی کردند - درین وقت خواجه عبدالصمد  
 مصور <sup>(۲)</sup> از کامران گریخته نزد آنحضرت آمد - نوازش یافت - میرزا  
 کامران طاقت نیاورده بدامن کوه <sup>(۳)</sup> رفت و قراچه خان گرفتار آمد -  
 شخصی اورا بملازمت می آورد - <sup>(۴)</sup> پسر علی بهاری که برادر اورا قراچه  
 کشته بود - درخورد و غنیمت یافته قراچه را بقتل آورد - میرزا

(۱) در نسخه الف « در پائین قلعه اسرام میرزا کامران » و در طبقات اکبری صفحه ۶۷  
 « در مابین عقبه و اشترگرام » میرزا کامران « و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ « چون موکب  
 عالی نزدیک اشترگرام رسید - میرزا کامران » .

(۲) در نسخه ج « عد الصمد منصور » .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ « کوه مندروود » .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ « می آورد - در راه قنبرعلی سهاری که برادر او  
 بهرموده قراچه خان در قندهار بقتل رسیده بود » و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ « قنبرعلی سهاری  
 ( که از ملازمان میرزا هندال بود و در قندهار قراچه برادر اورا کشته بود ) از عقب می رسد  
 . طاقت اورا برداشته شمشیر بر فرق او می زند - و می شگافد و سر اورا بریده بملازمت  
 می آرد » .

عسکری درین شب بدست لشکریان پادشاه گرفتار گشت - پادشاه مظفر  
و منصور در کابل درآمد - یک سال در کابل گذرانید :

سال دیگر جمعی از سپاهیان واقعه طلب گریخته نزد میرزا کامران  
رفتند - قریب هزار و پانصد سوار برو گرد آمدند - آن حضرت بار دیگر  
بدفع<sup>(۱)</sup> میرزا کامران متوجه شد - او طاقت نیاورد<sup>(۲)</sup> اتفاقاً افغانان  
برو گرد آمدند - پادشاه فرمان به بیرم خان فرستاد که خود را بغزنی  
رساند - میرزا کامران از ولایت پشاور براه بنگش و گردیز متوجه غزنی  
گشت - اما قبل از رسیدن او<sup>(۳)</sup> بیرم خان در غزنی رسیده بود - حاجی  
(محمد خان) ناچار نزد او رفت - باتفاق به کابل آمدند - میرزا کامران<sup>(۴)</sup>

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۶ « بالضرورت آنحضرت بجانب لمغانات بدفع میرزا

کامران »

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۶ « او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند و خلیل  
و داود زنی و ملکان لمغانات بطرف سنده گریخت - و آنحضرت در لمغانات مدتی بشکار  
مشغولی فرموده بکابل مراجعت فرمودند - میرزا کامران بار دیگر بمیان افغانان در آمده -  
آنحضرت دیگر بار بدفع او روان گشت و به بیرم خان حاکم قندهار فرمان رفت که هر طریق  
تواند به غزنین آمده حاجی محمد خان را بدست آورد - حاجی محمد خان کس نزد میرزا کامران  
فرستاد که خود را بغزنین باید رسانید - که بنده تابعم - و ولایت غزنین تعلق بشما دارد -  
میرزا کامران از ولایت پشاور »

(۳) در هر دو نسخه الف و ج « از رسیدن او میرزا در غزنی رسیده بود » و شاید از  
سهو کاتب لفظ او « الحاق یافته و عبارت در اصل نسخه شاید این طور بود « از رسیدن میرزا  
او (بیرم خان) در غزنی رسیده بود » درینجا از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۷ نقل کرده  
شد تا مطلب واضح گردد »

(۴) در نسخه ج « میرزا کامران ولایت در خبر یافته یکایک به پشاور برگشت »



در راه خبر رفتن حاجی به کابل شنیده به پشاور برگشت - آن حضرت از نواحی <sup>(۱)</sup> بامیان به کابل مراجعت فرمود - چند روز قبل ازان که آنحضرت (بکابل) تشریف فرمایند - حاجی از کابل گریخته بغزنی رفت - پادشاه بیرم خان را با اکثر امرا بدفع او فرستاد - او دیگر باره باتفاق بیرم خان بدرگاه آمده نوازش یافت v

میرزا عسکری <sup>(۲)</sup> را حسب الحکم خواجه جلال الدین محمد <sup>(۳)</sup> بدخشان برد - <sup>(۴)</sup> به میرزا سلیمان سپرد که از راه بلخ رخصت مکه نماید - میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد - ایام حیات میرزا عسکری درین سفر به نهایت رسید - میرزا کامران را افغانان مهمند در میان خود نگاه داشته در مقام مدد او گشتند - آن حضرت دیگر بار عازم دفع او گشتند - و حاجی محمد درین یورش بجخت کثرت جرایم با برادر بقتل رسید - درین مرتبه میرزا کامران باتفاق افغانان باردوی بادشاهی شبخون

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ « حضرت آشیانی از لغانات بکابل مراجعت نمود، و در نسخه ج « آنحضرت از نواحی آن بکابل »

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۰۸ « به میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محل سفر حجاز نهد - میرزا سلیمان « امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بحانب بلخ روان ساخت » در سال (۹۶۵) نهد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیافه عراو پر شد »

(۳) در اکبر نامه صفحه ۳۰۷ و در طبقات اکبری صفحه ۷۷ « خواجه جلال الدین محمود، نوشته »

(۴) در نسخه الف و ج « بدخشان برد - و همراه سلیمان که او بی رخصت رفته بود به بلخ فرستاد »

آورد - میرزا هندال درین شب بشهادت <sup>(۱)</sup> رسید - میرزا کامران کاری  
 ساخته گریخت - خیل و حشم میرزا هندال بشاهزاده عالمیان جلال الدین محمد  
 اکبر مرحمت شد - ولایت غزنی که در جاگیر او بود با توابع ولواحق  
 بشاهزاده دادند :

میرزا کامران را افغانان بعد ازان که بادشاه بقصد ایشان  
 روان شد نتوانستند محافظت نمود - از همه جا <sup>(۲)</sup> مایوس شده  
 بهندوستان <sup>(۳)</sup> رفت و تمام اهل و عیال او تاراج افغانان شد  
 بادشاه باز به کابل آمد <sup>(۴)</sup> - چون میرزا کامران از اسلام خان سلوک خوب  
 ندید آزرده شده به کوهستان <sup>(۵)</sup> در آمد و بسی بسیار خود را بسطان <sup>(۶)</sup>

(۱) در اکبرنامه صفحات ۳۱۳-۳۱۴ واقعه شهادت میرزا هندال بطوالت ذکر کرده  
 و نیز نوشته « تاریخ شهادتش ز شبخون <sup>۹۵۸</sup> طلب »

(۲) در نسخه ج « محافظت نمود از همانجا ملول شده هندوستان رفت - تمام اعیانان  
 بتاراج رفتند »

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ « به هندوستان گریخته نزد سلیم خان افغان رفت »  
 (۴) در نسخه الف « باز بکابل آمد - بعد چند روز که لشکریان آسوده گشتند از راه  
 نیاس و کردیز عزیمت هندوستان فرمود تمام مردمان سراپا . بر اصل یافتند از میان دنکوت  
 و نیلاب از آب سنده عبور کرد - میرزا کامران چون از سلیم خان ، و در طبقات اکبری  
 صفحه ۷۸ « آنحضرت بکابل مراجعت کردند - و بعد از چند روز که لشکریان آسوده شدند از راه  
 بنگش و گردیز عزیمت هندوستان فرمودند - و تمام متعردان که در اطراف و جوانب بودند  
 تائب بر اصل یافتند و از میانه دنکوت و نیلاب آنحضرت از آب سنده عور کرد -  
 و میرزا کامران چون از سلیم خان »

(۵) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۸ « کوهستان سوالک »

(۶) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ « ولایت سلطان آدم گکهر رسانید »

ککهر رسانید - سلطان (آدم) او را محافظت نموده بدرگاه آورد - در نواحی هراله <sup>(۱)</sup> آنحضرت از جرایم او درگذشتند - اما لشکریان و امرای الوس چغتائی که بواسطه مخالفت میرزا انواع پریشانی و محنت کشیده بودند اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند که میرزا فتنه انگیز است - باز نقض عهد خواهد کرد - لا جرم بنابینا ساختن او رضا دادند - علی دوست و <sup>(۲)</sup> سید محمد و غلام علی شش انگشت - به نیشتر چشم میرزا را از حلیه بینائی عاطل گردانیدند <sup>(۳)</sup> - میرزا بعد این واقعه رخصت مکه طلبید - باسباب سفر دلخواه روان گردید - انجا ودیعت حیات <sup>(۴)</sup> سپرد - پادشاه <sup>(۵)</sup> پائین قلعه رهناس آمدند - اراده تسخیر کشمیر فرمودند -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ «نواحی پراله»

(۲) در نسخه الف «و سید محمد را حجابی بود بانگشت نیشتر چشم . . . را - و در نسخه ج «و سید محمد راجه می بود بانگشت نیشتر چشم میرزا را» - از طبقات اکبری صفحه ۷۸ نقل کرده شده

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ «تاریخ این واقعه به نیشتر یافته (۹۶۰) و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۸ «این قضیه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرخودی تاریخ این قضیه را نیشتر (۹۶۰) یافته بودند»

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۱ «در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۳) نهصد و شصت و چهار لیک گویان اجابت دعوت حق نموده محل عدم بست» و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۵۵ «میرزا رخصت حج گرفته از راه سنده بمکه معظمه رفت و کوچ خود را که دختر میرزا شاه حسین ارغون بود همراه برد و سه حج کرده بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه اربع و ستین و تسعمائه (۹۶۳) همانجا فوت شد»

(۵) در نسخه ج «حیات سپرد پادشاه را باین قلعه رشک آمد و اراده سفر کشمیر کرد چون از راه کشمیر و سفر آن ناراضی بودند» و از رهناس مراد آن قلعه رهناس است که شیر شاه در پنجاب بنا کرده بود - ببینید صفحه ۲۲۸

چون امرا از سفر کشمیر و محنت آن ناراض بودند - از آنجا برگشته بتعمیر قلعه<sup>(۱)</sup> بلرام پرداختند - همه لشکریان باهتمام تمام راست نمودند - بعد آن به کابل آمد و شاهزاده عالمیان را بغزنی رخصت نمود - درین اثنا خبر فوت اسلام شاه<sup>(۲)</sup> و تفرقه و نا سازی امرای هندوستان رسید - اراده فتح هندوستان بخاطر آورد - درین اثنا ارباب حسد بعرض رسانیدند که بیرم خان سر مخالفت دارد - آنحضرت عزیمت قندهار کرد - بیرم خان سه منزل باستقبال آمد - و آثار دولت خواهی آن چنان بظهور آورد که مزیدی بران صورت نبند - وقت<sup>(۳)</sup> مراجعت قندهار بمنعم خان نامزد کرد - او عرض رسانید که چون عزیمت هندوستان بخاطر دارید درین وقت تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکر است - بعد فتح هندوستان بمقتضای وقت عمل خواهید نمود - همچنان قندهار به بیرم خان مقرر ماند - و زمین داور باقطاع به بهادر خان داد -<sup>(۴)</sup> و ریایات جاه و جلال به کابل آمد و باستعداد یورش هندوستان مشغول شد \*

### یورش همایون بادشاه برای فتح هندوستان

بحسب اتفاق روزی بسیر و شکار برآمدند - فرمودند که چون

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۳۱ « چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند » \*

(۲) در نسخه الف و ج « خبر فوت سلیم خان » \*

(۳) در نسخه ج « در اثنای مراجعت » \*

(۴) در نسخه الف « داد و اردوی بزرگ باز بکابل روان شد » \*

یورشِ هندوستان بخاطر است - الحال سه کس <sup>(۱)</sup> پی در پی بیایند از نام و نشان آنها پرسیده فال گرفته شود مناسب خواهد بود - اول مردی که پیش آمد نام او پرسیدند - او گفت که نام من دولت خواجه است اول بشارت شد - چون پارهٔ راه رفتند دومی کس پیش آمد - چون نام او پرسیدند او نام خود مراد خواجه گفت - چون از آنجا پیشتر شدند شخصی سیوم پیش آمد - چون از او پرسیدند او نام خود سعادت خواجه گفت - آنحضرت از اسپ فرود آمده سجدهات شکر بجا آورد که ازین فال میمونی روی داد - حق سبحانه تعالی سلطنت هندوستان بمن کرامت فرمود - و سه پشت من پادشاهان عالیشان خواهند شد - و حکومت هندوستان تا دیر سال بر آل من خواهد ماند <sup>(۲)</sup> - و امرا نیز برین مژدهٔ فال که از عالم غیب نشان بود امیدوار گشته شادیاها کردند که فتح باب دولت شد - و در سنه احدی و ستین و تسعمائه (۹۶۱) آنحضرت پای دولت در رکاب سعادت آورد - سپاه میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر

(۱) در نسخهٔ الف «سه کس که از پی هم درآیند».

(۲) در نسخهٔ ج «خواهد ماند برین مژده که از عالم غیب امیدوار شدند و جشنها و شادیاها نمود تا در سنه ۹۶۶ آنحضرت» و در طبقات اکبری در ذی حجه سنه احدی و ستین و تسعمائه و در اکبر نامه صفحه ۳۳۰ در اوسط دی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار . . . . . عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند».

و میرزا سلیمان با لشکرگران روان شد - چون به پشاور رسید<sup>(۱)</sup> بیرم خان از قندهار آمده ملازمت نمود - رایات جاه و جلال از سند گذشت - بیرم خان و سکندر خان اذبک و خواجه خان و تردی خان و جمعی از امرای کبار پیشتر روان شدند - تاتار خان کاشی<sup>(۲)</sup> که حاکم رهتاس بود طاقت نیاورده فرار نمود - از آنجا کوچ بکوچ متوجه لاهور شدند - افغانان لاهور از وصول موکب همایون خبردار گشته فرار نمودند - بادشاه بی مانعی و منازعی در لاهور درآمد - داخل قلعه شدند - امرای چغتی به طرف جالندهر و سرهند روان شدند - و پرگنات پنجاب و سرهند و حصار فیروزه بی جنگ در تصرف درآمد - و حکام تعیین شدند \*

و جمعی از افغانان بسرداری نصیر خان و شهباز خان در دیپالپور جمع آمدند - آنحضرت بعد اطلاع ابن خبر امیر ابو المعالی و علی قلی سیستانی را بدفع ایشان فرستاد - بعد از جنگ افغانان شکست یافته اهل و عیال ایشان بغارت رفتند - و سکندر افغان که بر تخت نشسته بود سی هزار سوار به سرداری تاتارخان و هیبت خان به جنگ نامزد کرد - در نواحی جالندهر بهم رسیدند - و باوجود کثرت دشمن و قلت دوست قرار جنگ دادند - از آب بیاہ<sup>(۳)</sup>

---

(۱) در نسخه الف « به پشاور رسد بیرم خان و اسکندر خان اوزبک و خواجه خان

و تردی بیگ و جمعی دیگر از امرای کبار » \*

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۸۰ و اکبر نامه صفحه ۲۳۱ « تاتار خان کاشی » \*

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۸۱ « از آب ستلج » و در اکبر نامه صفحه ۲۳۲ نیز

« آب ستلج » \*

عبور کردند - لشکر افغانان از عبور امرای چغتیه خبر یافته آخر روز بایشان رسیدند - امرای چغتیه اگرچه در قلّت بودند و غنیم با شوکت - دل برجای کرده دادِ دلاوری دردادند - مغلان آغاز کمانداری کردند - بواسطهٔ ظلمتِ شب افغانان از غایت اضطرابِ آتش در دیه در دادند - چون اکثر خانهای مواضع هندوستان خس پوش اند آتش در گرفت - صحرای معرکه از شعاع آن روشن گشته - تیر اندازان لشکرِ ظفر اثرِ مغل<sup>(۱)</sup> از روشنیِ آتش بیرون آمده بتاریکی قرار گرفته بخاطر جمع بکارزار مشغول شدند - مخالفان در روشنی هدفِ سهام بودند طاقت نیاورده جا بجا متفرق گشته فرار نمودند - فتح بزرگ روی داد - بیست فیل و اسباب بسیار بدست لشکرِ ظفر اثر درآمد \*

چون مژدهٔ فتح به لاهور رسید آن حضرت<sup>(۲)</sup> بغایت خوش حال گشته بجداتِ شکر بجا آوردند - و امرا را نوازش فرمودند - تمام پُرگنات پنجاب و سرهند و حصار فیروزه در تصرف<sup>(۳)</sup> درآمد - و سکندر سور چون از شکستِ لشکر خود خبر یافت با هشتاد هزار سوار و پیلان کوه پیکر و توپخانه بسیار بعزم انتقام روان شده بسرهند

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته «القصه ازین روشنی دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلیوز جانستان بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند» \*

(۲) در نسخهٔ ج «رسید انحضرت بجدات شکر» \*

(۳) در نسخهٔ الف «حصار فیروزه و بعضی از اهل دهلی بتصرف درآمد» و در طبقات اکبری صفحه ۸۲ «و بعضی پُرگنات دهلی را نیز مغولان متصرف شدند» \*

آمد - و بر گرد لشکر خود خندق و قلعه مستحکم مرتب نمود - و امرای  
الوس چغتائی حسب المقدور جلالت می کردند - و عرایض به لاهور  
روان ساخته استدعای<sup>(۱)</sup> قدوم نصرت لزوم نمودند - رایات جاه و جلال  
به فتح و فیروزی روان شد - بعد از قرب وصول امرا برسم استقبال  
بملازمت آمدند - و بسرهند صف آراستند و در میدان آمدند - بعد از  
چند روز بعد ازان که مکرر از طرفین جوانان کار طلب دادمردی و دلاوری  
می دادند - روزی که نوبت قراولی<sup>(۲)</sup> شهزاده عالمیان اکبر میرزا  
بوده صف<sup>(۳)</sup> جنگ روی داد - از یک طرف بیرم خان خانناران و از  
جانب دیگر اسکندر خان و عبد الله خان اذبک و میر ابو المعالی و علی قلی  
سیستانی ( بر مخالفان حمله آوردند ) - و خرگاه خاص شاهزاده اکبر میرزا  
بر حوض رسولانه برآورده بودند - هر یک از خوانین دران روز آن قدر  
لوازم شجاعت و مردانگی نمودند که مزیدی بران صورت نبندد - و توفیق  
رفیق گشت - و شکست<sup>(۴)</sup> عظیم بر لشکر افغان افتاد - و سکندر تجمعات

(۱) در نسخه الف « استیداد قدوم » و در نسخه ج « امتداد قدوم » .

(۲) قراول کسی که سپاهی به بند و بر دیدبان نیز اطلاق کنند - فرهنگ اندراج

جلد دوم صفحه ۹۰۱ - قراولی اینجا به معنی دیدبانی است .

(۳) در اکبر نامه صفحه ۸۲ « جنگ صف » .

(۴) در نسخه ج « رفیق گشت بعد از جنگ شکست » و در نسخه الف « رفیق گشت

اسکندر سور تجمعات » و در طبقات اکبری صفحه ۸۲ « توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده

لشکر افغانان که قریب بصد هزار کس بودند از اندک مردی شکست یافتند » .



بادشاهی گذاشته رو بفرار آورد - و سپاهِ ظفر پناه تعاقب مخالفان نموده بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند - اسکندر با معدودی چند بدر رفت - دو صد<sup>(۱)</sup> فیل و پانصد اسپ و خزاین و ظروف نقره آلات و طلا آلات و بارگاه او بدست ملازمان شاهزاده والا اقبال آمد - از آنجا مظفر و منصور به ملازمت آن حضرت رسیده مراسم تهنیت بجا آورد - آن حضرت آن چراغ روشن را بخلعت زیبا و مرصع<sup>(۲)</sup> منور گردانید - و بخطاب والای ولی عهدی خوش دل ساخت - ازان جمله بیست فیل و یک صد اسپ و بارگاه سکندر بآن بلند اقبال بخشید - و منشیان عطارد فطنت بموجب فرمان فتح نامها باطراف ممالک روان ساختند - و چنین<sup>(۳)</sup> فتح بنام نامی شاهزاده والا اقبال که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نمود در قلم آوردند - و اسکندر<sup>(۴)</sup> خان اذبک پیشتر روان شد - و اردوی ظفر قرین از راه<sup>(۵)</sup> سامانه بیای تخت هندستان روان شد - و جمیع افغانان که در دهلی بودند با اهل و عیال بهر طرف فرار نمودند - عجب تفرقه بآنها افتاد - و اسکندر اذبک

(۱) در نسخه الف « دو صد و پنجاه فیل و سی صد و چهل اسپ و خزاین و نقره آلات »

(۲) در نسخه الف « تاج مرصع »

(۳) در نسخه ح « و چندی فتح » و در نسخه الف و ب « جلدی فتح »

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۸۳ « سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت »

(۵) در نسخه ج « سبانه »

اول در دهلی درآمد - و میر<sup>(۱)</sup> ابوالعالی را در تعاقب سکندر (سور) که بجانب کوه سوالک رفته بود فرستادند - در ماه<sup>(۲)</sup> رمضان بتاریخ هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۲ اثین و ستین و تسعمائه بادشاه انجم سپاه دولتخانه دهلی را منور ساخته بر تخت جلوس نمود - در اکثر سواد هندوستان سکه و خطبه جاری گشت - و<sup>(۳)</sup> امرا که در رکاب سعادت بودند نوازش یافته هریک حاکم دیاری شد - و بقیه این سال بعیش و عشرت و جشنهای عالی گذشت .

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۵۰ « چون رایات نصرت آیات سامانه رسید شاه ابوالعالی را با جمعی از ملازمان درگاه ... بلاهور تعین فرمودند که اگر اسکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید و سرانجام مهیات صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت » .

(۲) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۶۲ « در ماه رمضان المبارک سه نهصد و شصت و دو (۹۶۲) حضرت دهلی مستقر بجاه و جلال پادشاهی شد ، در طبقات اکبری صفحه ۸۳ « در ماه رمضان آنحضرت بدهلی آمد » - در اکبر نامه صفحه ۳۵۱ « روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور ( نهصد و شصت و دو ) در سایم گذه ( که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کار آب جون واقع شده ) نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد » - در نسخه ج « هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۶ بادشاه انجم سپاه » و در نسخه الف « در ماه رمضان سنه (۹۶۵) نهصد و شست و پنج » و در اکبر نامه بعد این واقعه ترک تناول حیوان در ماه رمضان از حضرت جهانبانی ذکر کرده « در تاریخ فرشته صفحه ۳۵۹ بیرم خان این رباعی در تاریخ فتح گفته : —

منشی خرد طالع میمون طلبید    انشای سخن ز طبع موزون طالبید

۹۶۲

تحریر چو کرد فتح هندوستان را    تاریخ ز شمشیر همایون طلبید

(۳) در نسخه الف و ب « امرایانی که در رکاب » .

چون ابوالمعالی که در <sup>(۱)</sup> تعاقب سکندر رفته بامرای ککی سلوک خوب ننموده همه ازو آزرده گشتند - و اقطاع <sup>(۲)</sup> ایشان تصرف نموده زر بخزانه عامره نرسانید - و در <sup>(۳)</sup> پیرویی سکندر نیز کوتاهی کرد - سکندر روز بروز قوی تر می شد - این خبر بآنحضرت رسید - شاهزاده بلند اقبال جلال الدین محمد اکبر میرزا را بآن مهم نامزد کرد - و <sup>(۴)</sup> بیرم خان را اتالیق ایشان ساختند - و برکاب سعادت ایشان روان کردند - و ابوالمعالی را حکم شد که خود را زود بطرف حصار فیروزه رساند - دران ایام افغانی بود که نام او <sup>(۵)</sup> احمد خان دیوانه می گفتند - در سرکار

(۱) در نسخه الف « که بدفع سکندر »

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۸۳ « در اقطاع ایشان تصرفات کرده بخزانه عامره نیز دست اندازی کرد، و در اکبرنامه صفحه ۳۵۵ « خبرهای ناخوش از ابو المعالی رسیدن گرفت . . . و نیز یقین پوست که این سید زاده بد مست - فرحت خان حاکم لاهور را بحکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخت - و در خزانه پادشاهی دست درازی می کند » - در نسخه ج « زر بخزانه عامره رسانیدند، و در نسخه الف و ب « و از اقطاع ایشان تصرفات نموده بخزانه عالی رسانید، » اما از طبقات اکبری و اکبرنامه ذکر شد که در خزانه پادشاهی دست درازی کرد لهذا در متن حسب روایت این دو تاریخ نقل کرده شد »

(۳) در نسخه ج « بخزانه عامره رسانیدند و در رد (تردد) سکندر نیز کوتاهی نمود سکندر نیز کوتاهی نمود »

(۴) در اکبر نامه صفحه ۳۵۵ « اوائل سال نهصد و شصت و سه (۹۶۳) در ساعت مسعود . . . حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد آلهی را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیرم خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند »

(۵) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۳ « دران ایام قبر دیوانه نام درمیان دوآب و سنبلیلی را با خود متفق ساخته بنیاد غارت و تاراج نهاد »

سنبل جمعی را باخود متفق ساخته بنیادِ تاراج و غارت نهاد - و مردم کوته اندیش واقعه طلب برو جمع شدند - علی قلی <sup>(۱)</sup> سیستانی را بدفع او فرستادند - احمد خان <sup>(۲)</sup> در قلعه حصاری شد - چندی در تلاش بودند - آخر آن قلعه مفتوح شد و احمد خان را کشته یافتند - سر او بدرگاه والا رسید »

از غرایب <sup>(۳)</sup> واقعات و عجایبِ حادثات آنکه در هفتم ماه ربیع الاول دران سنه <sup>(۴)</sup> که مذکور شد - شاه در نزدیک غروبِ افتاب

(۱) در نسخه الف و ب « علی قلی ولد حیدر علی سیستانی » .

(۲) در نسخه الف و ب « در قلعه بدامون مستحصن شد ، و در طبقات اکبری صفحه ۸۳ « در قلعه بدامون مستحصن گشته » .

(۳) در نسخه ج « بدرگاه والا رسید - درین زمان از غرایب واقعات و عجایب حادثات از دور فلکی روی نموده این بود در هفتم ربیع الاول دران سنه مذکور شد شاه در نزدیک غروب ، و در نسخه الف و ب « در هفتم ماه ذی حجه در سنه ۹۶۵ که بالا مذکور شد نزدیک غروب شد » .

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۶۳ نوشته که « آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه (۹۶۳) ... آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه برآمده ... اوائل شام آن روز خواستند که سعادت فرود آیند - چون بزینة دوم رسیده اند مقری مسکین نام آذان بی هنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم آذان همان جا اراده شستن فرموده اند - چون درجات زینة تیز بود و سنگهای لغزنده داشت - درحین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بسر آمدند و شقیقه بینی آزرده گی تمام یافت چنانچه قطره چمد خون از گوش راست بر آمد ، - در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۶۵ « مقارن این حال در تاریخ هفتم شهر ربیع الاول که سنه نهصد و شصت و سه (۹۶۳) بود پادشاه بر بالای

بر بام <sup>(۱)</sup> کبوترخانه برآمد - بعد ساعتی که فرود می‌آمدند - موذن بانگ نماز شروع کرد - آنحضرت <sup>(۲)</sup> در زینۀ دوم بتعظیم آذان نشستند - وقت برخاستن پای مبارک ایشان لغزید - از نردبان بر زمین افتادند - اهل مجلس سراسیمه شده آنحضرت را بیهوش برداشتند - در حرمگه خاص آوردند - بعد لحظهٔ افاقه یافته سخن گفتند - اطباء در معالجه سعی بسیار کردند - اما سودی <sup>(۳)</sup> نکرد - روز دیگر ضعف ایشان زیادت شد و کار از معالجه درگذشت - دران زمان شیخ جولی را زود بملازمت شاهزاده <sup>(۴)</sup>

بام کتابخانه که در قلعهٔ دین پناه دهلی ساخته بود برآمدند و در حین فرود آمدن موذن بانگ نماز گفت و بجهت تعظیم آذان نشستند و بوقت برخاستن عصا خطا کرد پای ایشان بلغزید و از چند زینه پایه غلطیده بر زمین آمدند . . . در پانزدهم ماه مذکور پادشاه غفران پناه این عالم سیوا را پدرود کردند و بدارالبقا خرامیدند - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۳۹ در هفتم آن ماه (ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و تسعمائه) نزدیک بوقت غروب آفتاب جنت آشیانی نالای بام کتابخانه برآمده لحظهٔ بنشست - و بوقت فرود آمدن ناگاه موذن بانگ نماز شروع نمود - آنحضرت بواسطهٔ تعظیم و جواب بانگ نماز بر رتبهٔ دوم بنشست و بوقت برخاستن تکه بر عصا کرده خواست که برخیزد عصا لغزیده بدر رفت و پادشاه از نردبان جدا شده بر زمین آمد . . . اطباء بمعالجه مشغول گشتند اما سودمند نیامده یازدهم ماه مذکور بوقت غروب آفتاب همای مرغ روحش بآشیان قدس پرواز نمود - برای مزید تحقیقات روز و تاریخ «مغل نیومس میثکس مصنفهٔ هودی والا صفحات ۳-۴۶۲ ملاحظه کنید»

- (۱) در هر سه نسخهٔ «بام کبوترخانه» ارقام یافته اما در دیگر کتب تاریخ «بام کتابخانه» ثبت شده و نیز در نسخهٔ الف «بام کبوترخانه» بر آمده ایستادند وقت فرود آمدن .
- (۲) در نسخهٔ ج «در تعظیم بانگ در زینه پایه نشست» و در نسخهٔ الف «در رتبه پایه دوم»
- (۳) در نسخهٔ الف «سودی نکرد وضعف زیاده شد چنانچه از معالجه»
- (۴) در نسخهٔ الف «شاهزادهٔ عالمیان بطرف بدامون (بدایون) فرستادند»

روان ساختند و حقیقت را اعلام دادند - یازدهم ماه <sup>(۱)</sup> در سنه ۹۶۳ نهصد و شصت و سه داعی حق را اجابت فرمود و بریاض جنت خرامید - این تاریخ از زبان فاضل آن <sup>(۲)</sup> عصر برآمد -

همایون پادشاه <sup>(۳)</sup> آن شاه عادل ، که فیض <sup>(۴)</sup> خاص او بر عام افتاد <sup>(۵)</sup> ز بام قصر زیبا همچو خورشید \* به پایان در نماز شام افتاد جهان تاریک شد در چشم مردم ، خلل در کار خاص و عام افتاد پی <sup>(۶)</sup> تاریخ او از غیب گفتند \* همایون پادشاه از بام افتاد

(۱) در نسخه الف « اعلام دادید - گوید که بوقت غروب آفتاب داعی حق را لیک اجابت فرموده » و در نسخه ج « یازدهم ماه در سنه ۹۶۶ داعی حق » \*

(۲) از فاضل آن عصر مراد مولانا قاسم کاهی است - ببینید اکر نامه جلد اول صفحه ۳۶۸ و مولانا در سنه نهصد و هشتاد و هشت (۹۸۸) وفات کرد - رفت ملا قاسم کاهی تاریخ وفات است - برای مزید تحقیقات ملاحظه کنید منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۷۲ و ترجمه انگلیسی آئین اکبری از بلاخن صفحه ۵۶۶ \*

(۳) در نسخه ج « همایون پادشاه آفتابی » و در نسخه الف « همایون پادشاه آن آفتابی » در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۶۶ این اشعار بطور دیگر نقل کرده

(۴) در نسخه الف و ج « فیض شامل او » \*

(۵) در خلاصه التواریخ مصفحه سخاں رای صفحه ۳۳۵ بعد بیت اول این شعر ارقام

یافته : —

بنای دولتش چون یافت رفعت \* اساس عرش از انجم افتاد

و بعد ازان ثبت شده : —

چو خورشید جهانتاب از بلندی \* بی پایان در نماز شام افتاد

(۶) در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۵ نوشته « قضا از هر تاریخش رقم زد » و در

منتخب التواریخ صفحه ۳۶۶ « پی تاریخ او کاهی رقم زد » \*

ایام سلطنتِ صوری<sup>(۱)</sup> آنحضرت بیست و پنجم سال و سن آنحضرت پنجاه و یک سال - و ذاتِ مَلَسْکی صفاتش در کمالِ انسانی آراسته - در سخاوت و شجاعت از سلاطینِ آفاق ممتاز بوده و در جنب بخشش و ایثار او مالِ جمیع هندوستان وفا نکردی - و در نجوم و ریاضی بی بدل بوده - در صحبتِ آن مقتدای سلاطین - فضلا و علما و شعرا بسیار بودند - و مباحثه<sup>(۲)</sup> علمی می کردند - و مروت بخدی بوده که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امرای چغتائی مکرر مخالفت کردند و گرفتار شدند - گناهان ایشان عفو می شد - و در کل حال با وضو بودی و هرگز نامِ خدای عزّ و جلّ بی وضو بر زبان نیاوردی<sup>(۳)</sup> - عبد الحی را عبدل فرمودند - چون از وضو فارغ شدند بمیر گفتند که معذور دارید - وضو نداشتم و حیّ نام خدا ست بدان جهت نام شما تمام نگفتم - ذات فرشته صفات جامع کمال صوری و معنوی بوده رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ

(۱) در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۵ نوشته که مدت سلطنت مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه ،

(۲) در نسخه الف و ج ، مباحثه علم ،

(۳) سلطان ناصرالدین محمود شاه اول (۶۶۳ - ۶۳۳) نام نامی سرور عالم و سید اولاد آدم رسولنا و شفیعا و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را گاهی بلا وضو بر زبان نیاوردی - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۲۹ ارقام یافته و نیز مشهور ست که سلطان ناصرالدین را ندیمی بود محمد نام و سلطان را عادت آن بود که او را جز محمد بانگ نکردی - ناگاه یک روز آن ندیم را گفت که تاج الدین یا و فلان کارکن - ندیم بفرموده عمل نموده بعد از فراغ و انصرام امر بخانه خویش رفته ناسه روز بملازمت سلطان نرسید - سلطان کس

چون شیخ جولی بوقت شدت و ضعف آنحضرت روان شده بود در کلانور سعادت ملازمت دریافته قضیه<sup>(۱)</sup> غریبه را معروض داشت - متعاقب خبر رحلت آنحضرت رسید - بیرم خان و امرای کبار که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند بعد از تقدیم تعزیت بر سلطنت آن در دریای شاهی اتفاق نموده بتاريخ<sup>(۲)</sup> دوم ربیع الثانی در همان سته

طلب وی فرستاد - و در مجلس حاضر گردانیده سبب نیامدن ازو استفسار نمود - ندیم گفت ای خداوند جهان هرگز مرا بجز محمد بانگ نمی‌کردی - آن روز بخلاف عادت تاج الدین خطاب فرمودی - استنباط کردم که نسبت بداعی تغییری در مزاج سلطان پدید آمده که بیگانه وار مرا بلقب خوانده است - ازین معنی بی‌طاقت شده سه روز بی‌قرار و بی آرام افتاده بودم - سلطان قسم یاد کرده گفت که از تو هیچ گرانی در خاطر نداشتم - اما دران وقت بی وضو بودم - و شرمم آمد که بی وضو نام محمد بر زبان رانم لهذا بلقب تاج الدین خواندم ، ه

(۱) در نسخه ج « قصه غریبه » ه

(۲) در نسخه الف و ب « اتفاق نمودند ماه ذی حجه سنه نهصد و نود و پنج که بالا گفته شد در قصه کلانور جشنی ، اما در هندسه (۹۶۵) ارقام یافته و این هردو تاریخ صحیح نیست در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲۶ « در نیم روز جمعه دوم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائه (۹۶۳) هجری بمطالعه جوزاء در ظاهر قصه کلانور بر تخت سلطنت اجلاس داده ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۶۱ مرقوم است که « باتفاق یکدیگر دوم ماه ربیع الثانی سنه ثلاث و ستین و تسعمائه (۹۶۳) شهزاده جلال الدین محمد اکبر را که سیزده سال و نه ماه از عرش گذشته بود در کلانور بر تخت فرماندهی اجلاس دادند ، و در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۳ ، آنگاه در ساعت فیض اشاعت (یعنی قریب نصف النهار جمعه برویت دوم و بامر اوسط سیوم ربیع الانی سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سیوم قمری ه ه ) آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست ، ه



( نه صد و شصت و سه ) جشنی عظیم آراستند - و آنحضرت قدم بر مسند  
فرماندهی نهاده جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید -  
اندر آمد ببارگاه خدای دامن خسروی کشان در پای

ذکر تتمه احوال عادل شاه که خامه عنبرین  
شمامه در عقب گذاشته بود و انتقال  
سلطنت هندوستان بیادشاه جهان  
و جهانیان جلال الدین  
محمد اکبر بادشاه

چون اخبار فوت پادشاه در چار بعاذل شاه رسید قرعه مشورت  
بارکان <sup>(۱)</sup> دولت خود انداخته - همبرین اتفاق کردند که لشکر مغل چون  
پادشاه از سر ایشان رفته است همه سراسیمه و بیدل است - اگر فوجی  
گران بر سر آنها رسد بی جنگ روی گردان شوند - و دهلی باسانی  
بدست <sup>(۲)</sup> می آید - و سکندر سور در کوه سوالک بی بال و پر مانده  
است - کسی دیگر نیست که دعوای دهلی نماید - دران اثنا هیمو بسخن  
درآمد - که اگر بادشاه احمد خان سور و آلهداد خان سروانی و دولت

---

(۱) در نسخه ج « مشورت انداخته »

(۲) در نسخه ج « باسانی دست می دهد »

شه کرانی را با لشکر بسیار و پیلان نامی همراه من نمایند باقبال بادشاهی  
لشکر مغل را ته و بالا نموده دهلی بتصرف شاهی درآرم \*

در سرکار عادل شاه رمالی بوده که سقف<sup>(۱)</sup> فلک را تخته رمل  
خود ساخته<sup>(۲)</sup> بود - باو حکم کرد که من لشکر را به تسخیر دهلی می فرستم  
باید که درین باب در هیئت فلکی نیکو نگاه کرده آنچه بر تو ظاهر شود  
پیش تخت من بی محابا عرض کن - آن<sup>(۳)</sup> مرد تخته رمل را در پیش  
انداخته در اجرام اختران - نیک وارسیده بعرض رسانید که من<sup>(۴)</sup> از  
گردش دور دوار و از گذشت لیل و نهار چنین معلوم می کنم که پسر  
همایون بادشاه در ساعتی پای بر مسند شاهی نهاده که حکومت تمامی  
هندوستان بیک ذات بازگردد - و فرمان روایان هند و سند و گجرات  
و دکن و بنگاله جبین خود در پیش تخت او برخاک ساینند - و در<sup>(۵)</sup>  
جنگ کسی برو مظفر نگردد - و ممالک هندوستان از قندهار تا دریای  
دکن و از کنهات تا دریای بنگاله در زیر فرمان او در آید - عادل  
شاه ازین سخن در فکر دور و دراز افتاد \*

(۱) در نسخه الف « تخته فلک » \*

(۲) در نسخه الف « ساخته احکام سیاره ها سائر و ثبات را نیکو شناختی حکم کرد » \*

(۳) در نسخه الف و ب « آن مرد تا سه روز باجرام اختران نیک وارسیده عرض نمود » \*

(۴) در نسخه الف « که من از دور گردش و سرگذشت لیل و نهار چنین مفهوم کرده ام

که بعد همایون پسرش که پای بر مسند شاهی نهاده است تمام حکومت هند برو مسلم گردد » \*

(۵) در نسخه ج « در جنگ برو مظفر نگردد » \*

هیمو گفت که بادشاه این سخن است - الحال او خورد سال است - و پدر از سر او رفته و لشکر مغل هنوز ثبات نیافته - نهال خورد برگندن آسان است - عادل شاه از گفته او دل قوی شد - لشکری جرّار <sup>(۱)</sup> مقدار ده هزار سوار و بیست پیل کوه تمثال همراه داده هیمو را روان ساخت - کوچ بکوچ به گوالیر رسید - علی قلی سیستانی در آنجا <sup>(۲)</sup> بود - چون لشکر افغان چیره دست بود باول حمله <sup>(۳)</sup> او را انداختند - اکثر مغلان در میدان افتادند - علی قلی با معدودی چند بدر رفت - همه اسباب و اشیا در کف <sup>(۴)</sup> هیمو افتاد - ازین فتح شاد گشته فتح نامه <sup>(۵)</sup> با غنائیم که از مغلان یافته بود بمخدمت عادل شاه فرستاد - از رسیدن فتح نامه <sup>(۶)</sup> عادل شاه بغایت خوش دل گشته اول مقدمه فتح خود دانست و جشنی عظیم ترتیب داده خلعت <sup>(۷)</sup> زرتار با دو فیل و دو اسب به هیمو فرستاد - و بنوازش بیکران او را امیدوار ساخت - هیمو بعد رسیدن این عنایت <sup>(۸)</sup> بغایت قوی شده

(۱) در نسخه الف « لشکر جرّار ترتیب نموده هفت هزار سوار و بیست پیل کوه تمثال همراه هیمو روان ساخت »

(۲) در نسخه ج « در گوالیر چون لشکر »

(۳) در نسخه الف « به اول حمله دست یافته از پا انداختند »

(۴) در نسخه الف « بدست افغانان افتاد »

(۵) در نسخه ج « فتح نامه ببادل شاه »

(۶) در نسخه الف « از رسیدن فتح نامه بغایت شاد شده اول »

(۷) در نسخه الف و ب « خلعت گوهرنگار و زرتار و فیل فرستاده بنوازش »

(۸) در نسخه ج « بعد این مرحمت قوی دل شده »

بیشتر روان شد - چون از آگره گذشت های وهوی<sup>(۱)</sup> از آمدن سپاه عادل شاه در دهلی افتاد - الوس چغتائی از نواحی یک جا آمده قرعه مشورت در میان انداختند - تردی محمد خان گفت<sup>(۲)</sup> که بهتر اینست که ما ازین جا رفته بخدمت شاهزاده ملحق شویم - تا همه لشکر متفق شده و اقبال شاهزاده برسر ما باشد می توانیم کاری ساخت - ابو المعالی و دیگر امرای الوس چغتائی گفتند که این چه بیدلی است - که هنوز لشکر افغان نرسیده و زبردستی<sup>(۳)</sup> اینها معلوم نشده دهلی را گذاشته بدر رویم - فردا جواب پیش<sup>(۴)</sup> شاهزاده چه باشد - هرچند گفتند تردی خان همدستان نشد و با لشکر خود از ایشان جدا گشت - دیگر امرا آماده جنگ شدند \*

درین اثنا هیمو در نواحی<sup>(۵)</sup> دهلی رسید - و بجبهت جنگ سه فوج بست - و امرای الوس چغتائی نیز با سپاه جرار و پیلان خونخوار<sup>(۶)</sup> که از اسکندر سور گرفته بودند از دهلی

(۱) در نسخه ج «های وهوی آمدن عادل شاه»

(۲) در نسخه الف «تردی محمد خان گفت ازین جا رفته بخدمت ملحق شدن بهتر می نماید - تا سایه اقبال فرخ فال شاهزاده جلال الدین سایبان آمال ما باشد می تواند کاری ساخت» \*

(۳) در نسخه الف «زبردستی آنها ما را مغلوب ناخته دهلی» \*

(۴) در نسخه الف «پیش پایه تخت چه باشد» \*

(۵) در نسخه الف «نواحی» دهلی کهنه نزول نمود و از آنجا برقرار جنگ سه فوج بسته روان شد - امرای الوس» \*

(۶) در نسخه الف «پیلان خونخوار که در جنگ سکندر سور بدست مبارک همایون پادشاه آمده بودند از دهلی» \*

برآمدند و بر روی میدان رسیدند - تردی خان نیز چار ناچار در میدان آمده بدست راست بایستاد - جنگ عظیم شد - اول مغلان جان برکف نهاده به کمانداری قیام نمودند - اکثر افغانان را از ناوک<sup>(۱)</sup> دلدوز سوراخ بدن کردند - افغانان بران شدند که از معركة<sup>(۲)</sup> هیجا رو گردان شوند - هیمو چون کار از دست رفته دید از طرف چپ اهداد خان را اشاره نمود که یاری ده - اهداد خان جوان دلاور بود که در هیچ جنگ پشت نداده<sup>(۳)</sup> بود بر مغلان افتاد - و آن سد سکندر<sup>(۴)</sup> از جا بجنبید - مغلان برویز کردند - اهداد خان را بناوک تن شگاف زخمی کرده سپاه او را چون باد که ابر را بر می دارد پراکنده ساختند - اما تردی خان از جای خود نجنبید و یاری<sup>(۵)</sup> ده یاران خود نشد<sup>(۶)</sup> - چون هیمو مغلان را چیره دست دید و افغانان را بیدل یافت با فوج خود از مقدمه روان شد - با سه هزار سوار نامی بر مغلان ریز کرد - سپاه مغل<sup>(۷)</sup> بضرب تیغ برداشته و پراکنده

---

(۱) در نسخه الف «اکثر افغانان از ناوک دلدوز ایشان جان سوراخ گشتند و بران

شدند»

(۲) در نسخه ج «معركة گاه»

(۳) در نسخه الف «پشت نفیم نداده بود»

(۴) در نسخه الف «سد سکندر بود از جا جابانید»

(۵) در نسخه الف «یار با وی نشده»

(۶) در نسخه ج «خود نشد آیا در هیمون در ساخته بود - چون هیمون»

(۷) در نسخه الف «ریز کرده سپاه مغل را پراکنده ساخته»

ساخته باز مجال یکجا شدن نداده تا شکست عظیم<sup>(۱)</sup> بر لشکر مغل افتاد روی بگریز آوردند - هیمو تعاقب آنها<sup>(۲)</sup> تا نریله نمود و بسیاری از مغلان بقتل در آورد و چندان غنائیم از لشکر مغل بکف هیمو افتاد که در شمار نیاید - یکصد و شصت پیل و هزار اسب تازی نژاد و اسباب و اشیا<sup>(۳)</sup> را حدی و نهایی نبود - همه را گرد آورده<sup>(۴)</sup> در دهلی آمد - ازین تجمل شاهی خیال سری در سر آورد - گمان کرد<sup>(۵)</sup> که عادل شاه مرغ بی بال و پر است - وقتی که سپاه جرّار داشت در بنی ابراهیم و سکندر توانست کاری ساخت - الحال همه لشکر و پیلان او نزد من اند بدین خیال<sup>(۶)</sup> غیر از پیل - دیگر غنائیم بر افغانان بریخت - و ایشان را از خود ساخته<sup>(۷)</sup> باتفاق آنها در دهلی آمده چتر بر گرفت<sup>(۸)</sup> جابجا متفرق حکام تعیین نمود - و ملک دهلی و پرگنات

(۱) در نسخه الف « نداده شکست عظیم بر احوال مغل راه یافته رو بگریز نهادند »

(۲) در نسخه الف « تعاقب آنها کرده بسار از مغلان بقتل در آورد اما افغانان بر ابوالعالی کار تنگ نگرفتند ایا در نهان بایشان ساخت بود چندان غنائیم »

(۳) در نسخه ج « اسباب فراوان همه را گرد آورده هیمون در دهلی آمد »

(۴) در نسخه الف « همه را گرد کرده بر خود نگاهداشته ازین تجمل پادشاهی که در کف او درآمد خیال سری در سر او بیضه کرد »

(۵) در نسخه ج « گمان بود که عادل شاه »

(۶) در نسخه الف و ب « خیال این غنائیم غیر از پیلان بافغانان که همراه او بودند بریخت »

(۷) در نسخه ج « از خود ساخته باتفاق آنها چتر بر گرفت - ممالک دهلی وغیره در فرمان خود آورد برای تسلی خاطر »

(۸) در هر دو نسخه الف و ب « که چتر برگرفت و سکه خود جاری نمود جابجا »

نواحی در زیر فرمان خود در آورد و برای تسلی خاطرِ عادل شاه فتحنامه فرستاده عرض داشت نمود که بنده باقبال بادشاهی لشکر مغل را که سدِ آهنی بوده شکسته و پراگنده ساخته‌ام - اما شنیده می‌شود که پسر همایون بادشاه لشکر بسیار دارد و بر تخت جلوس کرده خیال آمدن دهلی دارد - ازین جهت پیلان و اسپان مغلان بر خود داشته‌ام - تا با سپاه جرّار و پیلانِ خونخوار مقابله<sup>(۱)</sup> نمایم و نگذارم که او بجانب دهلی بیاید - عادل شاه بدین<sup>(۲)</sup> سخنان فریب آمیز تسلی یاب شد \*

الغرض چون امرای الوس چغتائی شکست یافته و حشمِ شاهی<sup>(۳)</sup> بای داده بجانب تخت شاهزاده روان شدند - اخبارِ شکستِ امرا و چیره دستی کافر بشاهزاده بلند اقبال والا اجلال رسید - با بیرم خان و بقیهٔ امرا که در آنجا بودند کوچ بکوچ بره‌ند رسید - بآن امرا که از میدان دهلی شکست یافته بودند عتاب کرد و تردی خان را

(۱) در نسخهٔ ج «مقابل آوردم و نگذارم» \*

(۲) در نسخهٔ ج «بدین فریب او تسلی یاب» \*

(۳) در نسخهٔ الف و ب «بای داده از دهلی بدر رفتند» و در نسخهٔ ج «روان شدند - شاهزاده والا اقبال از شکست دهلی خبر یافته و چیره دستی کافر لعین شنیده - بیرم خان بقیه امرای که در آنجا بودند تسلی داده کوچ بکوچ بره‌ند رسید» در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۳۰ مرقوم شده «درین وقت بندگان حضرت در قصهٔ جالندهر مشغول دفع فساد سکندر بودند که خبر شکست امرا بمسامع علیه رسید» \*

که دران میدان همراهی یاران نکرده بود بیاساق رسانید<sup>(۱)</sup> - و خزاین کشاده به سپاه زر ریزی کرد - جدید<sup>(۲)</sup> نوکر ساخته متوجه دهلی گشت - چون تھانسر رسید عرض سپاه گرفت - بیست<sup>(۳)</sup> و پنج هزار سوار

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۱۳۰ «خاننان که تنظیم و ترتیب مصالح ملکی برای صواب نمای او منوط بود - صلاح در اتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید» در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۶۳ مرقوم شده «خان خانان تردی بیگ را بسبب نقصیرات وقتی که پادشاه بشکار رفته بود بمنزل طلبیده بی سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد - و پادشاه این خبر در شکارگاه شنید - چون مراجعت نمود بیرم خان معروض داشت که چون به تحقیق می دانستم که آنحضرت باوجود گناه س بزرگ که از او بوجود آمده از غایت مهربانی در قتل او تأمل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری درین وقت که لشکر مخالف نزدیک رسید و مثل افغانان غنیمی بر مالک هند استیلا یافته مناسب نبود هرآنکه حکم اقدس صریح درین باب حاصل نکرده جرأت در قتل وی نمودم - عرش آشیانی زبان بتحصین و آفرین کشاده عذرش مسموع داشت - و از ثقات شنیده شد که اگر بیرم خان ترکان تردی بیگ و انعی کشت الوس چغتائی بضبط نیامده باز قصه شیر شاه پیش می آمد و بعد ازآنکه امرای مغل هر یک خود را کیقباد و کیکاؤس می دانستند از بیرم خان ترکان در حساب شده هوای سرکشی از سر بدر کردند و نفاق بر طرف ساختند» و همین مضمون را در منتخب اللباب جلد اول صفحات ۱۳۱-۱۳۲ ذکر کرده - در هر سه نسخه لفظ «یاساق» نوشته اما گمان می برم که این لفظ «یاسا» باشد که بمعنی قتل و غارت و قصاص است (فرهنگ اندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵) و «یاساق» بر وزن «ناچاق» - شریعت مغلان را گویند و بدعت و مهم و سفر و کومک و مددی که پادشاهان را رعیت کنند در دادن لشکر بدون موجب بوقت ضرورت و طبری جنگ باشد - فرهنگ اندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «نوکر بسیار هم رسانید و متوجه»

(۳) در هر دو نسخه الف و ب «بیست و شش هزار سوار در قلم آمد»



در شمار آمد - شاه بداغ خان و میر ابو المعالی را با چهار هزار سوار پیشتر روان<sup>(۱)</sup> کردند که یک منزل پیش از ریاستِ عالیات می‌رفته باشند - چند روز در تھانیر مقام شد - دران روزها که خبر چیره‌دستی لشکر هیمو ملعون پی در پی<sup>(۲)</sup> می‌رسید بیرم خان شاهزاده را بخدمت قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال<sup>(۳)</sup> تھانیری برد و بشرف ملازمت<sup>(۴)</sup> ان قدوة العارفين مشرف ساخته بوقت رخصت فاتحه استمداد از حضرت ایشان درخواستند که کافر ملعون بالشکری چون مور و ملخ می‌آید - ایشان را حمایت اسلام واجب است - حضرت شیخ جلال<sup>(۵)</sup> متأمل شده فرمودند که شما نشنیده اید که کودکان در هنگام بازی می‌گویند که<sup>(۶)</sup> سون سون

(۱) در نسخه ج «روان کردند دو سه روز در آنجا مقام شد دران روزها،

و در نسخه الف «چند روز تھانیر مقام واقع شد»

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «روز بروز می‌رسید»

(۳) شیخ جلال الدین تھانیری مرید و خلیفه شیخ عبد القدوس رحمة الله علیه است از

مشاهیر مشایخ وقت بود - اکثر مکتوب شیخ عبد القدوس بنام اوست - و او را نیز مکتوبات است

بر طرز مکتوبات پیر - مات فی رابع عشر ذی الحجه سنة تسع و ثمانین و تسعمائه (۹۸۹) و هو ابن

خمس و تسعين سنة رحمة الله علیه - ملخصا از اخبار الاخبار صفحه ۲۷۳

(۴) در نسخه الف و ب «بشرف پای بوس»

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «پاره متامل»

(۶) در هر دو نسخه الف و ب «سون بابنا کان بکرانیا» این مثل در زبان پنجابی

فرمودند - سون بمعنی صد و بابیان بمعنی چالاک و زیرکی و آیان بمعنی آورده شد - یعنی صدها

چالاک کرد اما گوش گرفته آورده شد ای بذلت و خواری گرفتار کرده شد

بانیان کان پکڑ آئیے - این سخن فرموده رخصت فرمودند - فردا کوچ  
نموده <sup>(۱)</sup> ده کروه از کرنال <sup>(۲)</sup> نزول اجلال واقع شد - چون هیمو  
بر تخت دهلی متمکن <sup>(۳)</sup> شده بود از آمدن لشکر مغل خبردار گشت  
باداد و دارات <sup>(۴)</sup> از دهلی برآمد <sup>(۵)</sup> در سون پتھه نزول نمود \*

نقل است که چون هیمو بقصد محاربهٔ امرایان همایون پادشاه  
دهلی می آمد - در نواحی دهلی کهنه نزول نمود - شبی که صباح آن  
در میدان مصاف خواهد داد در روضهٔ مطهرهٔ قطب الاقطاب حضرت <sup>(۶)</sup>  
قطب الحق والدین و المله رفته سر عجر بر آستان متبرکه نهاده بزبان آورد  
که اگر فتح دهلی نصیب من شود و تخت دهلی بمن عنایت گردد و لشکر  
مغل منهزم شود - در دهلی رفته مسلمان شوم و دین محمدی را رواج دهم

(۱) در هر دو نسخهٔ الف و ب دهفت کروه \*

(۲) در هر دو نسخهٔ ج ده کروه بجانب کرنال نزول کردند \*

(۳) در نسخهٔ ج متمکن بود \*

(۴) در نسخهٔ ج باداد دارات دارات - بمعنی کر و فر و داروگیر است -

فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۶ \*

(۵) در نسخهٔ ج از دهلی برآمد در سونپتھه نزول نمود آتش بخواب دید که سیلاب

تیز آمده \*

(۶) حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفهٔ بزرگ حضرت  
خواجه غریب نواز معین الدین چشتی سلطان الهند رضی الله تعالی عنه است - از اکابر اولیا و اجله  
اصفیا است - مات رحمه الله فی لیلۃ الرابع عشر من ربیع الاول سنۃ ثلاث و ثلاثین و ستمائه -

ملخصا از اخبار الاخیار صفحه ۲۹ \*

حق سبحانه و تعالی اورا نصرت داد - نقض عهد کرد و مسلمان نشد -  
و عقیقه کفر از دل نکشود - بلکه بر آزار مسلمانان مایل شد - لاجرم  
دید آنچه دید \*

الغرض چون بواسطه جنگ میدان پانی پته می آمد - شبی که  
صبح آن جنگ خواهد شد بخواب دید که سیلاب تیز آمده پیلی که بران  
سوار بود آب می ریابد - چون نزدیک غرق رسید مغلی در آمد <sup>(۱)</sup> فوطه  
سرخ در گردن انداخته ازان آب برآورد - چون صبح شد معبران را  
طلبید - آن خواب بر ایشان بیان نمود و از تعبیر آن پرسید - معبران  
این سخن شنیده بجانب یکدیگر می نگریستند - هیمو دانست که درین <sup>(۲)</sup> خواب  
مکروهی باشد - گفت شما <sup>(۳)</sup> ترس و بیم از خاطر دور کرده آنچه یافته اید  
بازنمائید - معبران گفتند سیلاب که دیده لشکر مغل است - که چنان غالب  
آید که ترا با مرکب تو که بران سوار باشی برگردد - و فوطه <sup>(۴)</sup> سرخ خونی  
باشد که بوقت زخم از تن تو برآید - و همه اندام ترا درگیرد - هیمو

(۱) در هر دو نسخه الف و ب « غرق رسید مغلی آمد زنجیر در گردن او انداخته ازان

آب بیرون کشید چون ازان خواب عبرت انگیز بیدار شد معبران »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « در تعبیر آن مکروهی است »

(۳) در نسخه ج « ترس نکنید آنچه یافته اید باز گوئید »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « برگردد - و زنجیر که دیده خون است که

بوقت زخم »

فوطه بالضم کمر بند و جامه نا دوخته و بمعنی دستار و رومال نیز آمده - در اصل فوطه

بنام فوقانی بوده و فوطه بطا تصرف است - غیاث اللغات صفحه ۳۳۱

ترسید<sup>(۱)</sup> - الغرض چون بقصد محاربه سوار شد بارانی سخت نازل شد -  
 پیل اورا برق زده دو پاره ساخت - ازین جهت هیمو بسیار متفکر شد  
<sup>(۲)</sup> چار ناچار پیشتر راند - رایاتِ عالیاتِ اکبر میرزا پیش ازان در نواحی  
 پانی پتیه رسیده بود - <sup>(۳)</sup> هیمو دو گروه از شهر بطرف غروب  
 فرود آمد - سپاه هیمو چهل هزار سوار و لشکر مغل <sup>(۴)</sup> بیست  
 و دو هزار سوار در قلم آمد<sup>(۵)</sup> \*

جوانان کار طلب بروی میدان زور آزمائی می کردند - روزی که  
 سیوم<sup>(۶)</sup> روز آن صف جنگ خواهد شد - بیرم خان جشنی عظیم ترتیب  
 داده <sup>(۷)</sup> بارگاه عالی از اطلس زرنگار چون چمن در بهار خلد آسا ساخت  
 و بساط ملون انداخت و اورنگ زرین بران نهاده شاهزاده اکبر میرزا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «ترسید ظاهراً گفت که خواب هم نباشد برعکس آن

روی نماید الغرض» \*

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «متفکر شد دانست که اقبال مغل زور است و مرا

بر روی طفر بست و از تعبیر خواب نیز ترسیده بود چار ناچار» \*

(۳) در نسخه ج «هیمون در نواحی آن آمده دو گروه مقرب (مضرب) خیمه برپا کرد» \*

(۴) در هر دو نسخه الف و ب «لشکر مغل زیاده از بیست هزار سوار و پیاده نبودند» \*

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۱۳۱ «در صباح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه

ارب و ستین و تسعمائه (۹۶۳) از قراولان لشکر خبر آمدن او (هیمو) معلوم شد» \*

(۶) در نسخه ج «روزی که سیوم روز جنگ خواهد شد» \*

(۷) در نسخه ج «داده و بساط ملون انداخته و بادشاه جلال الدین اکبر میرزا را بر

تخت نشانداده بار عام نموده» \*

را بران نشانده بار عام در داد - و امرای الوس چغتائی را <sup>(۱)</sup> بخلتهای گرانمایه و انعام پادشاهانه خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است - این کافر تمام حشم پادشاهی بتاراج داده الحال بدفع ما مکر بسته اگر یکدل و یکجان درین کارزار سعی می نمایند هندوستان از آن شما است - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا اگر سستی درین کار رود شما که پانصد کروه خانه گذاشته آمده اید مأمنی نیست - همه امرا سر بیپایه سریر نهاده عرض نمودند که تا جان در بدن داریم <sup>(۲)</sup> اِنْشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰی از ما و از دست ما تقصیری نخواهد شد - بعد ازان به احمد بیگ دیوانه که در شانه <sup>(۳)</sup> بینی بی نظیر آفاق بود گفتند در شانه نیکونگاه کند که درین جنگ فتح کیست - بعد جشن <sup>(۴)</sup> در شانه نگاه کرد - مبتهج و مسرور گشته بعرض رسانید که فتح بجانب ما

(۱) در نسخه ج « بخلعت زیبا و انعام وافر خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است یکدل و یکرو شده بکوشید - چون فتح شد هندوستان از آن شما است امرا همه سر بیپایه سریر »  
 (۲) در نسخه ج « بدن داریم دست و تیغ من درین کار از کار نخواهد ماند - احمد دیوانه را »

(۳) شانه بین (ف) فال گیر - فالیا - شگون بتانے والا - چونکه به فال بکری کے شانه کی هڈی پر نقش لکھکر ایران میں دیکھا کرتے ہیں اس وجہ سے یہ معنی ہو گئے - آصف اللغات جلد سوم صفحه ۱۶۳ - و در بهار عجم نسخه خطی صفحه ۳۸۸ - « شانه بین فال گیر و این فال مخصوص بشانه استخوان نر باشد - این عمل را شانه بینی گویند »  
 در نسخه ج « در شانه بینی بی نظیر بود - بعد جشن در شانه نگاه کرده خوشدل شده بعرض »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « بعد جشن طعام »

است<sup>(۱)</sup> - مگر یک از امرای کبار درین جنگ شهید خواهد شد<sup>(۲)</sup> -  
 بعد سیوم روز سپاه مغل آراسته در میدان درآمد - و هیمو نیز فوجها  
 آراسته و پیلان در آهن غرق ساخته در نبردگاه رسید - و خود<sup>(۳)</sup> بواسطه  
 آنکه تا نظاره جمیع فوجها نماید بر پیل<sup>(۴)</sup> کلان سوار شد و علمهای زرین  
 بر پا کرده نمایان شد<sup>(۵)</sup> - شاه بداغ خان و شاه ابوالعالی با شش هزار  
 سوار تمک<sup>(۶)</sup> بسته از طرف چپ پانی پته گذشته در عقب فوجهای<sup>(۷)</sup>  
 هیمو آمدند<sup>(۸)</sup> - بیرم خان خرگاه خاص شهزاده اکبر میرزا جای بلند

(۱) در نسخه ج « بجانب ما است - بعد سیوم روز »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « خواهد شد - الغرض بعد دو سه روز هیمون آماده  
 جنگ شده بروی میدان آمد و فوجها آراسته خود بواسطه »

(۳) در نسخه ج « و خود بجهت نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده شاه ابوالعالی  
 با شش هزار سوار تمک بسته شهر را در چپ گذاشته در عقب فوجهای هیمون آمدند »

(۴) در هر دو نسخه الف و ب « بر عمارتی پیل شد » و در نسخه ج « و خود بجهت  
 نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده - شاه ابو المعالی با شش هزار »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « نمایان شد - بیرم خان نیز الوس چمتائی میبینه و میسره  
 طیار ساخته و صف قتال برآراستند - شاه بداغخان »

(۶) تمک اینجا بمعنی صف است - شاید این لفظ ترکی است و مخفف تمک است بمعنی  
 زور و کوچ و قوت - بینید لیکسی کون پرسیکولائیم مصنفه ویلیرس مطبوعه سنه ۱۸۵۵ جلد  
 اول صفحه ۳۶۲

(۷) در هر دو نسخه الف و ب « فوجها آمدند »

(۸) در نسخه ج « فوجهای هیمون آمدند - علی قلی سیستانی و دیگر امرا مقابل هیمون  
 نمودار شدند غلبه جنگ عظیم شد که چشم روزگار ندیده - هیمون بر مغلان غالب آمد - ناگاه  
 تیر فضا »

ایستاده نموده سه هزار سوار بجهت محافظت ایشان گذاشته تکیه بر یمنِ کارساز و نصرت بخش نموده متوجه جنگ شد - هیمو بغرور لشکر و پیلان درآمده جنگ عظیم کرده<sup>(۱)</sup> فوجهای مغلان را پراکنده ساخت - از سر تودها برآمد - و از خون جویها روان گردید - و بر لشکر مغل غالب آمد - چون ستاره دولت اکبرشاهی روی در ترقی داشت ناگاه<sup>(۲)</sup> تیر قضا به پیشانی هیمو خورد<sup>(۳)</sup> - پیلان را گفت که این پیل ازین معرکه برآر - چون پیل او برگشت افغانان دانستند که او رو برگیز آورد - همه<sup>(۴)</sup> نزد او آمدند - حال<sup>(۵)</sup> او را دیده جابجا متفرق گشتند - الغرض

(۱) در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۵ مرقوم است که «صبح روز جمعه دهم ماه محرم الحرام از سنه اربع و ستین و تسعمائه (۹۶۳) که روز عاشوره باشد اعار قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد».

(۲) در هر دو نسخه الف و ب «تیری از قضای آملی تیری در پیشانی».

(۳) در نسخه ح «هیمون خورد - چون هیمون حال خود دید پیلان را اشارت نمود که پیل را از اینجا برآر».

(۴) در نسخه ح «همه در گرد آمدند».

(۵) در هر دو نسخه الف و ب «حال بدین منوال دیدند - چون شیوه حرام نمکی بار خوب نمی دهد شکست عظیم بر احوال او راه یافته اما شاه ابوالمعالی که امرای کبار بوده دران روز بشهادت رسید» - اما در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۲۰۷ در سال نهم جلوس سعادت قرن شاهنشاهی در واقعات سنه نهصد و هفتاد و یک (۹۷۱) ارقام یافته «که میرزا سلیمان فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس (شاه ابوالمعالی) را روز ارمزد غره خرداد ماه آملی موافق عید رمضان بکنند مکافات از حلق برکشده قصاص نمودند . . . قالب ناپاک او را شفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند» و نیز در

چون شاه قلی<sup>(۱)</sup> از واقعه آگاهی یافت بدان پیل در رسید - همچنان آن پیل را بحضور بیرم خان آورد<sup>(۲)</sup> - سجدات شکر بجا آورده هیمو را از فیل فرود آورده و دست او بسته بحضور پادشاه<sup>(۳)</sup> جوان بخت فرخنده طالع آورد - و عرض نمود که چون فتح<sup>(۴)</sup> اول است پادشاه بدست مبارک خود شمشیر بدان کافر اندازند<sup>(۵)</sup> - پادشاه تیغ برو رانده سر او را

مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۱۹۱-۱۸۶ حالات میر شاه ابوالعالی بطوالت ذکر کرده و مرقوم شده که در کابل روز عید فطر این سال ( سال نهم سنه نهصد و هفتاد و یک ۹۷۱ ) از حلق برگشیده بقصاص رسانیدند و نیز در منتخب اللباب جلد اول صفحه ۱۶۳ همین مضمون ذکر شده پس آنچه در نسخه الف و ب ذکر یافته صحیح معلوم نمی شود والله علم

(۱) در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۰ « درین هنگام شاه قلی محرم با چندی از شیر مردان کارزار شبلی ( که هیمو بران سوار بود ) رسید و نمی دانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کشتن فیلبان کرد - آن بیچاره از بیم جان - صاحب خود را نشان داد ..... و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد ، انتهى ملخصاً »

(۲) در نسخه ج « متفرق گشتند - سپاه مغل باو رسیده اورا با پیل بحضور بیرم خان آوردند - بیرم خان اورا از فیل فرود آورده ، در غزن افغانی ( نمبر ۱۰۰ ) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده « شاه قلی خان فیل را پیش انداخته بملازمت پادشاه آورد هیمو را فرود آورده بنظر اشرف گذرانید و بصله ان خدمت بمرتبه پنج هزارى و علم و توغ و نقاره و امرائی رسید ، »

(۳) در نسخه ج « بسته بحضور پادشاه کامگار آورد ، »

(۴) در نسخه ج « اول فتح است پادشاه بدست خود تیغ بران ملعون برانند ، »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « کافر اندازند تا بدست مارک شمشیر بران انداخته

سر از تن ناپاک او جدا ساختند »

هر دو نسخه الف و ب باین جمله مذکوره ختم می شود و بعد ازان هر چه رقم یافته از

نسخه ج است



از گردن جدا<sup>(۱)</sup> ساخته ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه خطاب

(۱) ازین عارت معلوم می‌شود که بادشاه جلال الدین محمد اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود و نیز در مخزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده که بادشاه اکبر بدست خود هیمو را قتل نمود - در کتاب مذکور نوشته «چون هیمون را بحضور بردند رمقی جان درو مانده بود - خاص به نیت غزا عرش آشیانی آن کافر را بدست خود بشمشیر سر از تن ناپاک هیمون جدا ساختند و بمطاب غازی مخاطب شدند» °

ونسته استنه (Vincent A. Smith) در کتاب خود اکبر دی گریث مغل صفحه ۳۹ و نیز در تحریر خویش که جرنل روابل ایشیاٹک سوسائٹی جلد شانزدهم صفحات ۵۳۵ - ۵۴۷ بر مضمون قتل هیمو نوشته می‌گوید که شهنشاه اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود - ونسته استنه در صفحه ۵۴۷ جرنل نوٹ (۲) می‌نویسد که لفظ هیمو بمحذف نون است - هم بمعنی زر است و چون او قال بود غالباً نام او هیمو شد °

لنه برج (H. Lethbridge) که تحریر جوهینس دی لیت (Johannes De Laet) را از زبان لاتینی بران انگلیسی ترجمه کرده و نام تحریر خود فریگمینت اوو انڈین هسٹری داشته و در کلکته ریویو (Calcutta Review) جلد پنجاه و هفتم سه ۱۸۷۳ - صفحات ۲۰۲ - ۱۷۰ طبع شده است در صفحه ۱۷۹ می‌نویسد که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد °

دی لیت (De Laet) در کتاب لاتینی خود مسمی به دی امپریو مگنی موگولس سیو انڈیا ویرا مطبوعه لوگدن نیوبرم - الزیور سنه ۱۶۳۱ *De Imperio Magni Mogolis, sive India Vera, Lugduni Batavorum, Elzevir, 1631, pp. 174-181* صفحات ۱۸۱ - ۱۷۴ می‌نویسد که اکبر حسب درخواست علی قلی خان تن هیمو را بشمشیر از سر جدا کرد و بر دروازه دهل نصب کرد °

پروفیسر سوکار ری (Prof. Sukumar Ray) در دهاکه یونیورسیتی اسٹڈیز (The Dacca University Studies) در جلد اول ماه نومبر سنه ۱۹۳۵ ع نمبر ۱ صفحات ۶۷ - ۱۰۱ مضمونی بر قتل هیمو نوشته و ایشان نیز گمان می‌برند که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد اما از دیگر تواریخ معتبره مفهوم می‌شود بیرم خانخانان هیمو را بقتل آورده °

نمودند - و امرا را فرمودند تا حشم او یک جا سازند - آنچه پیل و اسپ

در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۳۲ ذکر شده که «خاننان بیرم خان بدست خود هیمو را بقتل آورد» \*

در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۶ نوشته که «شیخ گدائی کبوه و جماعه شاهشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد - فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر درو حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی می کردم - پیش از همه خاننان به نیت جهاد شمشیری انداخت بعد ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که سوختی را اکشتن چه سود» \*

در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۶۵۲ نوشته «خاننان التماس نمود که شاهشاهی هیمون را بدست خود بگذرانند - و بوسیله غزا بر مدراج ثواب اعتلا نمایند - از کشتن اسیری همت اوشان ابا نمود - خاننان چون دانست که حضرت شاهشاهی متوجه نمی شوند خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و عالم را از لوٹ هستی او پاک ساخت» \*

در خلاصه التواریخ صفحه ۳۴۰ نوشته «بعضی امرا التماس نمودند که آن حضرت از دست مبارک بقصد غزا و حصول ثواب شمشیر بران مقهور اندازند - فرمودند تیغ خود بخون اسیری آلودن نه از آئین مردی است - دران وقت بیرم خان نظر بر مرضی اهدس داشته تعرض رسانید» \*

چه حاجت تیغ شاهی را بخون هرکس آلودن

تو بنشین و اشارت کن بچشم و یا با بروئی

این را بگفت و پیشدستی نموده بمصام خون آشام تن او را از بار سر ناپاک سبک جدا ساخت - و عرصه هندوستان را از خس و غاشاک وجود عصیان آلودش پاک گردانید - سر او را بکابل و تن او را بدلی فرستاده بر دار کشیدند» \*

در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۴۱ «بیرم خان خانان از حضرت شاهشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیله غزا احراز مدراج ثواب و جزا فرماید» \* بر زبان حقائق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیر - همت علیا رخصت نمی دهد -

و بارگاه و خزانه بوده داخل خالصه کردند - و طبل شادی زده بپای

و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز برچین کارها ثوابی مرتب نباشد - هرچند دولت حوahuan ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهشاهی کمتر بظهور آمد - آخر بپیرام حان خانانان ه خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوٹ هستی او پاک ساخت ه

در توزک جهانگیری صفحه ۱۷۰ اتفاقا شاه قلی حان محرم نا چندی از دلاوران سفلی که همو بر بالای او رخی بود رسیدند - میخواستند که فلان را به تیر بزنند - فریاد برآورد که مرا نکشد که همو بر بالای این فیل است - در حال او را بهمان هبت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی آوردند - درم حان عرض کرد که مناسب است که حضرت بدست مبارک خود تیبی برین کافر برسد - تا ثواب غرا یافته در طفرای فرامین عازی جزو اسم مبارک گردد - فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده‌ام و بیای می‌کنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر می‌کردم - صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود - یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست - بر زبان من رفت که صورت همو است - دست خود را آلوده بخون او ساخته یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند - در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۲ بر این واقعه تصویر همو چنانکه در توزک جهانگیر ست بیان شده ه

در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۶۵ ه شاه قلیحان چون هیومن بقال را نظر پادشاه که بفاصله دو سه کروه عقب می‌آمد در آورد بیرم خان التماس نمود که پادشاه بقصد غزا اگر شمشیری باین کافر حرق رساند جهاد اکبر خواهد بود آنحضرت سر شمشیر بفرق او رسانیده ملقب بغازی گردید - آنگاه بیرم حان بدست خود گردنش زده سرش بکابل و جسدش را بدھلی فرستاد و زیاده از هزار و پاصد فیل بدست لشکر منصور افتاد و پادشاه بدھلی تشریف آورد - ملا پیر محمد شروانی را که وکیل بیرم حان ترکان بود بطرف میوات فرستاد تا اهل و عیال و خزانه هیومن بقال را که در آنجا بود بدست آورده بسیاری از افغانان که در آنجا بودند بقتل رسانید ه

در منتخب اللباب جلد اول صفحه ۱۳۳ ه حان خانان هیومن را دست بسته آورد - نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارک بقصد اجر غزا شمشیری بفرق نخس آن کافر زسد - بده خان خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند ه

## تختِ دهلی روان شدند - و بعضی امرا را بدان طرف روان ساختند

در تاریخ اسلمی جلد چهارم نسخه خطی سوسانتی (نمبر III ۱۲۳۹) صفحه ۲۳۰ ب  
 « هیمو در دهلی با تردی بگ خان که او نیز در سلک اولیای قاهره انتظام داشت جنگ کرده غالب  
 آمد و آخر بدست بندگان حضرت شاهشاهی بقتل رسید - و عدلی در نوای چنار باپسر محمد خان  
 که سکه و خطبه بام خود کرده بود و خود را سلطان بهادر نامیده رفته بقتل رسید - و دولت  
 افافه سپری شد کوبه عظمت و آهت حضرت شاهشاهی ممالک وسیع هدوستان را فرو گرفت -  
 ایام حکومت عدلی سه سال بود »

در سیکلوپدیا آوف انڈیا مصنفه سرجن جنرل اڈورد بلفور (Surgeon-General  
 Edward Balfour) مطبوعه لندن سه ۱۸۸۵ع در جلد سیوم صفحه ۱۱۳ می نویسد که اکبر  
 در پانی پت با هیمون جنگ کرد و اورا شکست داد - هیمون را گرفتار کرده در خیمه اکبر  
 آوردند و بیرام خان سر هیمون از شمشیر در پنجم ماه نومبر سنه ۱۵۵۶ از تن جدا نموده

هستری آوف انڈیا مصنفه الیث - جلد پنجم صفحه ۶۶ نوٹ (۱) می نویسد که در تاریخ داؤدی  
 و در بسیاری از کتب تاریخ ثبت شده که شهنشاه اکبر از گردن زدن هیمو انکار کرد - و چون  
 اکبر خیلی رحم دل بود گمان غالب است که این قتل ازو بوقوع نیامد »

گراف اف ای ون نوئر (Graf F. A. von Noer) در کتاب خود که در خصوص  
 شاهشاه اکبر در زبان الهانی نوشته و نام کتاب قیصر اکبر (Kaisar Akbar) داشته و در  
 لائیدن در سه ۱۸۸۱ع در دو جلد طبع شده در جلد اول صفحات ۱۱۶ - ۱۱۵ می نویسد که  
 « بیرم خان بخدمت شهزاده خورده سال عرض کرد که هیمو را از دست خویش بقتل رسانند  
 و خطاب غازی حاصل فرمایند - شاهزاده رحمدل راضی نشد و فرمودند تیغ را بخون اسیری که از  
 زخم نیم جان است آلوده ساختن از آئین قنوت دور است - بیرم خان از دست خود هیمو را  
 بقتل رسانیده »

در نیز کتاب مذکور انتی - اس - بیورج (Annette S. Beveridge) در دو جلد در  
 زبان انگلیسی ترجمه کرده و در کلکته در سه ۱۸۹۰ طبع شد در جلد اول صفحه ۷۶ نوشته که  
 بیرم خان از دست خود هیمو را قتل کرد »

که تا بدهی درآیند - چون از کشتن هیمو خبر بعادل شاه رسید

المسئ (Elphinston) در تاریخ هندوستان که در زبان انگلیسی است در صفحه ۳۹۶ می‌نویسد که بیرم خان هیمو را قتل کرد.

در خیال این کترین نیز می‌رسد که قتل هیمو از دست بیرم خان بوقوع آمده بیرم خان بجال نداست که در حضور شاهشاه اکبر بلا استعراج ایشان مجرمی را سزا دهد یا بقتل رساند - لهذا اولاً بخدمت شاهشاه اکبر درخواست نمود که از دست خود هیمو را قتل کند - اما چون پادشاه عطفوت پناه از این فعل انکار کردند - بیرم خان هیمو را بکشت - در صفحات سابق (۳۵۸ - ۳۵۹) ذکر شده که چون شاهشاه اکبر معلوم کردند که تردی خان در میدان جنگ همراهی معلان نکرد و شکست بر اوج معلان افتاد اکبر قتل تردی خان روا نداشت - بیرم خان وقتیکه شاهشاه اکبر بشکار رفته بود تردی خان را بمنزل خود طلبیده گردن زد - و چون شاهشاه اکبر از شکار باز آمد ممرض داشت که یقین نده بود که آنحضرت باوجود گناهی بس بزرگ که از تردی خان بوقوع آمده از غایت مهربانی در قتل او تأمل خواهد فرمود - لهذا بی‌حکم اقدس او را بقتل آوردم - پس ازین نیز صاف معلوم می‌شود که هرگز شاهشاه عطفوت پناه رحمدل از دست خود هیمو را قتل نکرد و التماس بیرم خان در ممرض قبول نرسید و فرمودند که تیغ خود بمحون اسیری (که از زخمها جان بر لب دارد) الودن از آئین مردی دور است.

او الفضل در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۳۲ بر قتل هیمو امسوس می‌کند و می‌نویسد «کاشکی آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب حوصله دور بینی دران درگاه بودی - با او را در بند خواه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی - الحق بس نوکری شایسته بود - و همی بلد داشت - و هرگاه تربیت این چنین بزرگ یابی چه کارها که ازو ظهور نیامدی» انتهی بعضی مورخین اروپا بنابر قول این تاریخ احمد یادگار گمان غلط بردند که شاهشاه اکبر مرتکب این فعل شد - احمد یادگار از حکم ابو المظفر داؤد شاه کرانی این تاریخ را در حالات سلاطین افغانه نوشته و آنچه ذکر سلاطین مغل درین کتاب آمده بالتبع است و الا اصل مقصود کتاب - حالات شاهان افغانه است - احمد یارگا که خود افغان بود از تعصب قومی این فعل را بشاهشاه اکبر مسوب کرد و الله اعلم.

بجانب بنگاله گریخت - آنجا در راه راجه رور دیو بقتل رسانید<sup>(۱)</sup> - رایات جاه و جلال به فتح و فیروزی داخل شد و الله اعلم بالصواب \*

بحمد الله که از عون الهی \* بپایان آمد این تاریخ شاهی  
 نو شتم از قلم زیبا نگاری \* نشان خود ز بهر یادگاری  
 دوشنبه بود از اختر بهین فال \* بتاریخ چهارم ماه شوال  
 تمام آمد چنین زیبا نگارم \* سن الف و برو پنجاه و چارم  
 ۱۰۵۴

(۱) در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۱ مرقوم شده «سلطان سکندر از حبر کشته شدن هیمون بهال و فتح عساکر اقبال گسسته خاطر و شکسته بال بود - درین ولا باو حبر رسید که سلطان محمد عادل در نواحی پنازگده اقامت داشت - خضر خان ولد سلطان محمد خان سور سکه و خطبه بنام خود کرده و سلطان بهادر خطاب نموده بانتمقام خون پدر خویش که در جنگ هیمون کشته شده بود بسلطان محمد عادل جنگ کرده غالب آمد - و سلطان محمد عادل در رزمگاه کشته شد - و هنگامه افعانان یکبارگی سرد شد - و در محزون افغانی صفحه ۱۱۰ ب - عدلی ار استماع ابن خبر چند گاه در نواحی قلعه چنار سر می برد - پسر محمد خان کوریه خضر خان نام بعد از استماع حبر کشته شدن پدر بگور خطبه و سکه بنام خود خواند و سلطان بهادر خطاب خود کرد و بانتمقام پدر با جمعیت تمام بر سر عدلی آمد - و بعد از التقاء فریقین محاربه عظیم دست داد - بقضای الهی شکست بر عدلی افتاد و خضر خان مظفر گشت و عدلی خود دران جنگ تردد و مردانگی بظهور آورد و آخر الامر بشهادت رسید و خضر خان سالم و عاظم بگور رفت - مدت سلطنت عدلی در تفرقه سه سال بود - بعد از شهادت عدلی دولت از سلسله افغانه بانجم رسید ، »

تَمَّ الْكِتَابَ بِعَوْنِ اللَّهِ الْوَهَّابِ



## اختلاف قراآت

متن این کتاب از روی سه نسخه خطی تصحیح شده است -  
و علامتی برای هر نسخه بتفصیل ذیل قرار داده شد :-  
نسخه الف = نسخه رایل ایشیاتک سوسائتی اف بنگال \*  
نسخه ب = نسخه بُهار لائبریری - کلکته \*  
نسخه ج = نسخه که پروفسر مولانا حافظ محمد محمود شیرانی عاریت  
دادند - و این نسخه بغایت صحیح و مضبوط ست -  
بعد از طبع کتاب تا صفحه ۴۸ این نسخه بدست آمد  
لهذا جمیع قراآت زیرین ازین نسخه ج در ذیل درج  
کرده شد \*

صفحه سطر

۱	۲	جمالش از وصف بدایت *
۱	۲	از صفت نهایت معرا - پادشاهی که سلاطین روزگار از
		روی تضرع و ابتهال سوال ایاک نستعین *
۱	۵	بعد ابیاتی که در کتاب مرقوم است - بیت زیرین نیز
		ارقام یافته :-

درین ره خرد چون ز ره باز ماند  
به بیچارگی خود بسی حرف راند



- ۱ هر خیر و شر گذشتگان و از محاسن و مقابح رفتگان \*
- ۱ عبرت باز گیرند \*
- ۱ ۸ نظاره نموده پا بهوش بردارند \*
- ۱ ۹ کُنْ و مکن پیشینیان \*
- ۱ ۱۰ پاک او مقصود کونین و شفیع روز حشر و ساقی حوض کوثر است بالیقین
- \* بیت \*

گرای نازنینِ حضرتِ پاک

کز و نازند هم انجم هم افلاک

یعنی سید مختار شهسوار میدان رسالت حضرت محمد رسول  
الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ -

\* بیت \*

بگلزارِ عالم ز روز نخست

چو قدّ شریفش نهالی نرست

اما بعد الخ ..

۱ ۱۳ احمد یادگار چون در سنه ۱۹۸۷<sup>(۱)</sup> بادشاه کامگار - گردون  
اقتدار - آسمان جاه - اسکندر بارگاه - عالم پناه - أَبُو الْمَظْفَرِ

(۱) داؤد شاه کرانی از سه نهصد و هشتاد هجری (۹۸۰) تا سنه نهصد و هشتاد و چهار

هجری (۹۸۳) سلطنت کرد - ببید رایت - کیتولوگ اوف دی کوانتس اذین میوزیم کلکته -

جلد دوم صفحات ۱۳۹-۱۳۸ و صفحه ۱۸۲ - و لیں پول - محامدن ڈینسی صفحه ۳۰۸ پس سنه ۹۸۷

که در کتاب ذکر شده از سهو کاتب است غالباً نقطه را که در هندسه ۸۰ است هفت خیال کرده \*

داود شاه بعد فوتِ رضوان مکانی سلیمان کرانی بر تخت او  
 جلوس نمود - و بر تخت نشستن آن بادشاه که آیتی از الطافِ  
 آلهی بود ممالک بنگاله که از بعضی حادثاتِ ایام پیشین ابتر  
 و پریشان شده بود زیب و زینت یافته و خرابی بآبادی  
 مبدل گشته - و اکثر گردن کشانِ آن دیار که فرمان فرمای  
 عرصه و دیار بودند سر در چنبر او در آورده بیایه سریر او  
 دست بر کمر بستند - و جبین بر خاکِ درگاهِ آسمان جاه  
 او نهادند - از حدِ جونپور تا دریای بنگاله در بحر و بر فرمان  
 او چون آب روان شد - داود شاه بادشاهی بود بصلاح  
 آراسته و بعلم و فضل پیراسته - در درگاه او فضلالی عهد  
 بهم جمع آمده و بعلمِ تواریخ رغبت ما لاکلام و شوق تمام  
 داشته - اکثر تواریخ سلاطین عرب و عجم و هندوستان  
 از بر داشت - روزی در محفل همایون تاریخ حمزه اصفهانی  
 در میان بوده :

۲ هشت بادشاه ایراد کرده و در اواخر آن محمد خراجی از  
 ابوبکر شاه که پسر بزرگ سلطان فیروز بوده تا دورِ امانت  
 خان نکاله در تالیف خود آورده اما اخبار سلاطین  
 افغانه :

- ۵ ۲ امانت خان بر تخت دارالملک حضرت دهلی تمکین یافته اند  
هیچ مورخی بر روی کاغذ نیاورده چه خوش باشد
- ۶ ۲ سلطنت افغانه که بشاط بر بساط مسند دهلی بر آمده اند  
ایراد نمائی \*
- ۷ ۲ بنده آن بارگاه والامکان بود \*
- ۸ ۲ چاره ندید بنابر آن تاریخی بطریق اختصار بذکر شش  
بادشاه افغان و دو مغل که بعض وقایع افغانان از بزم و رزم  
در ذکر ایشان مندرج است ایراد نمودم تا احوال بتمام \*
- ۱۰ ۲ چنانچه بوده در بیان آید - التوفیق من الله الودود -  
و التماس از فضلالی دانش کیش که در فن سیر کامل  
و شامل اند و مورخان صواب اندیش که غواصان بحر  
معانی گوهر شاه وار برآورده اند می رود که فقیر کمترین  
بضاعت و اندک استطاعت یارای آن نداشته که با تازی  
سواران درین میدان برآیم -  
\* بیت \*
- ولیکن چون ضرورت بود پیوند  
ضرورت عیب کی گیرد خردمند
- آنچه داشتم در معرض ظهور آوردم -  
\* مثنوی \*
- کنون گر در بقا باشد درنگی  
برین شیشه نیارد چرخ سنگی

ز بخششها که من در سینه دارم  
 بریزم آنچه در گنجینه دارم  
 بعد ازان در فکر این مسوده شدم و آغاز از بادشاهی سلطان  
 بهلول لودی که اولین بادشاه افغانان بوده بیان نمودم و آنچه نوشته ام  
 راست و درست و واجب الاعتبار است التوفیق من الله الودود \*

### سلطان بهلول

بایزید خان شاهزاده	نظام خان شاهزاده	باریک شاه	قطب خان
دریا خان	ننگ خان	شاه سکندر	شمس خان
دولت خان	بهادر خان	احمد خان	اتا لودی
معروف خان	سید خان	پهاژ خان	دولتخان ؟
ابراهیم خان	محمود خان	زین خان	حسین خان
احمد خان لودی	ایمن خان	علاول خان	تاج خان
شهباز خان	سجاولخان	کریمداد خان	شهداد خان

راویان اخبار و داهیان آثار که غواصان دریای معانی بودند این  
 در لالی را چنان در رشته بیان \*

۲ ۱۸ حکومت سرهند می کرد - درو در خردی آثار بزرگی

در ناصیه جبین او پیدا بود \*

صفحه	سطر	
۳	۱	در سن خورد سالگی *
۳	۳	بهلول خان دلیرانه رفته *
۳	۴	سرزنش نمود که برو جای بازی دیگر و جای نماز دیگر *
۳	۶	بمرتبه بلند ارجمند گردد و این کودک چراغبست *
۳	۱۰	همراه رفتند *
۳	۱۱	ازان جهان آگاه بود نشسته بود *
۳	۱۴	درویش نهاد و بفاتحه ایستاد - درویش فاتحه خواند و بر زبان راند که بسه پشت تو پادشاهی دهلی بتو خدای تعالی ارزانی فرمود بعد آن ایشان را رخصت فرمود *
۴	۳	قدر زر دادن چه بود *
۴	۴	گفت بر من زبان *
۴	۵	اثر پیدا می کند *
۴	۷	صاحب سامان گشته *
۴	۹	پسر اسلام خان پیش سلطان محمد که بادشاه دهلی بود استغاثه *
۴	۱۴	این خبر با افغانان که در وفاداری کمر بجان بسته بودند *
۴	۱۵	پانصد سوار جرار *
۵	۳	مظفر و منصور به دهلی باز گشت *

سلطان محمد نیز وفات یافت *	۳	۵
شرمناک خوی بوده و مناسبت بسلطنت نداشته *	۶	۵
احمد خان میواتی تمام میوات تا لادوسرای *	۸	۵
مردم آن عصر بیک زبان می گفتند کہ دوهائی <sup>(۱)</sup> شاه عالم *	۱۰	۵
وزارت معزول ساخته بقتل آرد و منصب وزارت بحمید خان *	۱۲	۵
یمین خان را کہ صاحب شمشیر و پشت پناه او بوده بقتل آورد و ستون پادشاهی خود را بدست خود برکند *	۳	۶
داخل خالصہ نمود و حمید کہ امرای کبار و سپاہ بسیار داشته وزیر شد *	۶	۶
پادشاه ماندون *	۹	۶
بند نموده ام - سلطان بر حمید خان بد گمان شد خواست تا او را نیز دور نماید حمید خان ما فی الضمیر *	۱۰	۶

(۱) دوهائی یا دھائی - لفظ ہندیست در فرهنگ آصفیہ جلد دوم صفحہ ۲۸۷ نوشته یعنی فریاد و داد خواہی و استغاثہ - چون ہر کسی از ظالمان ستم رسیدی و اموال و اسباب مردمان - ظالمان گرفتندی و بناوت بردندی - مظلومان این لفظ دوهائی استعمال کردند - در فرهنگ آصفیہ این شعر مرقومۃ الذیل نقل کردہ :-  
 مری تنخواہ لوئی ان لیرون نے حویلی میں • بہادر شاہ غازی کی دھائی ہے دھائی ہے

صفحه	طر	
۱۲	۶	متوجه دهلی گشت از بادشاه برگردید و حرم سلطان *
۱۶	۶	این معنی بهلول خان
۱۹	۶	پادشاهی دهلی قبول
۲۰	۶	من مردی سپاهی قبول این امر از من نمی شود و مرا
		بسلطنت چه نسبت - حمید خان گفت *
۲	۷	خیال پادشاهی نیست چون علاء الدین لایق این امر نیست
		و اسلام در عهد او *
۹	۷	با چونه خوردند و خوشبوئها *
۱۰	۷	حمید خان چون حرکات از ایشان دید حیران ماند *
۱۲	۷	وحشی صفت اند *
۱۵	۷	اگر توجه فرمود *
۱۶	۷	کلاه ها و تاقها *
۳	۸	شما نیز درون درآئید اگر دربانان *
۴	۸	ما بگفته او بیرون در باشیم
۵	۸	روزی حمید خان جشنی *
۶	۸	افغانان دیگر نیز دنبال او ریز کردند *
۱۳	۸	با هزار افغان دلاور درون زره پوشیده و برون بجامهای
		عید آراسته آمد بخاطر قرار داد *
۱۷	۸	دروازه های حصار فروگیرید *

بر هر فرد دوسه افغانان نگهدار آنها ماندند آنگاه قطب خان	۳	۹
بشارت بهلول خان شمشیر کشیده بر حمید خان پاشید برو		
قادر شد جولان زر در پیش انداخت که این را پوشید *		
مقید ساخته *	۸	۹
خاک برداشته پدر شما بود *	۱۰	۹
بنی در خاطر داشته در بند کرده ایم *	۱۱	۹
رواج می دهیم و بجان و دل فرمان بردار شمائیم *	۱۲	۹
اندراس یافته بود *	۱۳	۹
برادر مائی آنچنان که بمقتضای وقت باشد کار را از پیش	۱۵	۹
بردار چون این نوشته *		
سائبان زر دوز زرنگار و فرش ملون انداخته و اورنگ	۱	۱۰
زرین در میان زده بتاریخ ۲۸ محرم الحرام .		
ابوالمظفر سلطان بهلول مخاطب ساخته از هر طرف نثار	۳	۱۰
شاهانه ریختند *		
مالوه ازو گرفته بمیان دو آب آمد آن را نیز در ضبط در	۷	۱۰
آورد بعد آن بر احمد خان *		
در غیبت سلطان بعضی *	۱۲	۱۰
بر سر بهلول روم سلطان محمود برآشفست در سنه ۸۶ با لشکر *	۱۶	۱۰



صفحه	سطر	
۱۱	۱	بدهلی آمد و حصار دهلی را محاصره *
۱۱	۳	بی بی مستوره *
۱۱	۳	حصاری شدند *
۱۱	۶	سقای سلطان محمود آب چاه از کنگره می برد *
۱۱	۷	بکشاد چنانچه از پکهاال و گاو بگذشته در زمین فرو رفت *
۱۱	۹	از دست رفته دیدند سلطان محمود ثبات و کرج بر آورده حقه‌های را پلته داده چنان در قلعه *
۱۱	۱۲	به کسان سلطان محمود داده بامان بدر روند - سید شمس‌الدین کلید قلعه *
۱۲	۱	دریا خان مردم خود را *
۱۲	۳	دریا خان گفت که من نوکر اویم باز گفت که بسطان بهلول چه نسبت است *
۱۲	۱۹	کلیدها را نگاه دار تا آنچه از دست آید خواهی دید - دریا خان پیش سلطان محمود رفت حقیقت کلیدها و آمدن سید شمس‌الدین بیان کرد *
۱۲	۱۱	کلیدها پس دادی - دریا خان گفت مرا و فتح خان را حکم شود *
۱۲	۱۵	این طرف گذشتن ندهیم این سخن در خاطر سلطان محمود پسند افتاد *

- ۱۶ ۱۲ این هردو امیر را \*
- ۱ ۱۳ شب شد بعضی افغانان سلطان بهلول از لشکر محمود اسپ  
و شتر و گاو حی کرده آوردند \*
- ۵ ۱۳ انگشت حسرت بدنشان گرفتند قطب خان ناوکی بر پیشانی\*  
پیل محمود زد \*
- ۶ ۱۳ فیل باز برگشته بر لشکر خود افتاد - ازین طرف قطب  
خان دنبال آن پیل در صف آنها درآمد - دست به تیغ  
برد - اکثر سپاه محمود از حمله پیل و دلاوری افغانان  
بروی میدان افتادند \*
- ۱۰ ۱۳ بیگانه می نمائی عجب برادرست دریا خان \*
- ۱۳ ۱۳ افواج محمودی شکست خورده متفرق گشت و فتح خان  
کشته شد - سلطان محمود ( سلطان بهلول ) مظفر و منصور  
از پیل و اسپ و غنایم دیگر بکف آورده دنبال آنها نمود -  
چون خبر ظفر بشاه سکندر سروانی رسید فرمود که تا  
نقاره شادیانه بلند آواز کردند چون آواز نقاره شادیانه  
(از) درون قلعه برآمد سلطان محمود فرمود که خبر بگیرید  
نواختن نقاره درون قلعه از چه وجه است مردم گفتند که  
امروز مردم قلعه \*
- ۱۷ ۱۳ از چیره دستی سپاه بهلول \*

۱۳ ۲ چنان ترساند که سلطان محمود بارگاه خود را گذاشته رو بگریز آورد - سلطان (بهلول) تعاقب نموده پنجاه پیل و اسب و غنایم بدست آورد - و قطب خان را باده هزار سوار جرار فرستاد تا هشت گروه دنبال او کرد و از گریختن سلطان جونپور کار سلطان بهلول بلندی گرفت و در بعض محل صد من طلا بدست افتاد - سلطان محمود بجونپور رفت باز لشکر جرار ترتیب داده \*

۱۳ ۶ نهب و تاراج ساخته - سلطان بهلول قطب خان را باز بجنگ او فرستاد دران جنگ دریا خان باخیل و تیغ (تبع) خود از سلطان محمد (محمود) رو برتافته به سلطان بهلول

پیوست \*

۱۳ ۹ اسب قطب بدلی خورده \*

۱۳ ۱۱ مقارن این حال سلطان محمد (محمود) بیمار گشته باجل

طبعی \*

۱۳ ۱۵ پیغام فرستاد \*

۱۳ ۱۶ جونپور است شما را چگونه خواب و خور خوش می آید مردم چه می گویند سلطان متأثر شده بازگردیده بر سر محمود (محمد) شاه رفت او نیز باز گذشت در مقابل آمد محمد شاه به کوتوال \*

- جلال خان را کشت \* ۱۹ ۱۳
- بوالده خود نوشت که چون بعضی مصلحت روی داده  
زود اینجانب تشریف آرند. ۳ ۱۵
- یکجا تعزیت بجا آرد - اتفاقاً روز جنگ جلال خان پسر  
محمد شاه \* ۹ ۱۵
- خون ریز بود خلق ازو متغیر گشته بی بی راجی ۱۱ ۱۵
- سلطان حسین خطاب کرد همه امرا ازو جدا شده به  
سلطان حسین پیوستند - چون محمد شاه لشکر را متفرق  
یافت با چند سوار \* ۱۲ ۱۵
- محمد شاه ترکش را بی پیکان دید دست بشمشیر زد ۱۷ ۱۵
- بجنگ سلطان بهلول فرستاد سلطان مذکور آنجا رفته با سلطان  
بهلول صلح کرد \* ۱ ۱۶
- با هفتاد هزار سوار و دو هزار پیل مست - در نواحی  
دهلی رسید لشکر سلطان بهلول جائی رفته بود از آمدن او  
آگاه گشته سراسیمه شده بمقبره مطهره خواجه قطب  
الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار اوشی رفته و سر برهنه  
ساخته التماس و زاری نمود - هلاک آن مخالفان که لشکر  
بیکران آورده بودند درخواست - ناگاه مردی از غیب  
پیدا شد و چو بی بدست داد که برو \*

- ۱۰ ۱۶ انواع احسان در حق من بجا آورده مصلحت آنست که با سلطان بهلول صلح نموده بجا و مقام خود روید - روز دیگر سلطان حسین صلح کرد که از گنگ این طرف مرا - و آن طرف بشما - بدین قرار سلطان حسین بفراغ خاطر روان شد - پیش‌خانها و پرتل را گذاشته تا بار کرده بیارند - بعد ازان چند بار سلطان حسین بجنگ پیش آمد و هزیمت خورد - سلطان بهلول اکثر ملک اورا داخل خود کرده - آخر جونپور را نیز گذاشته به پتنه رفت - راجه پتنه هفتاد لک تنکه و اسپان داده پیشتر رسانید - از آنجا گریخته در ملک بهار آمد - سلطان بهلول در جونپور رفت - و جونپور را به پسر خورد خود داد و چتر و دور باش نیز به او بخشید - و سپاه بلا انتباه (انتها) نزد او گذاشته به کابل (کالپی) آمد و کالپی را به اعظم همایون پسر شاهزاده بایزید داد و از آنجا بطرف گوالیر توجه نمود - راجه هشتاد لک تنکه و چند پیل گذرانید - گوالیر باو مقرر داشته از آنجا بدهلی آمد \*
- ۱۷ ۱۷ شهر را مبارک شمرد چرا که آثار دولت در آنجا روی نموده بود فرمود \*
- ۱۷ ۱ آن شهر روی در ترقی نهاد یکماه آنجا بسیر و شکار بسر

برد سلطان در آن ایام که حاکم سرهند بود برون قلعه  
 باغی بی نظیر ساخته بود در آنجا می ماند - در جوار آن  
 زرگری هیا نام مسکن داشت او را دختری بود که ماه  
 آسمان خوشه چین خرمن حسن او بودی و آفتاب بآن  
 روشنی از شرم عارض او روی خود در نقاب محاب  
 کشیدی - زلف سرکش (سرش) نافه صبا بیختی - و رایحه  
 عنبر سا را در مقام نسیم سحری ریختی - اتفاقاً روزی  
 نازنین بر بام خود سنبل غالیه بیز را بشانه میکشاد - و آن  
 مرغل<sup>(۱)</sup> را بجفت بستن دلها تاب می داد - درین اثنا  
 سلطان بر بام قصر خود برآمد - نظر بران حور سرشت  
 افتاد بصد جان شیفته او شد - و دلش آویخته تار گیسویش  
 ماند - آن نازنین بگوشه چشمی که بر انداز خان و مان  
 (است) نگریست - چون سلطان را باو در ازل آشنا  
 ساخته بودند از هر مو (سو) گرم بازاری پیدا آمد و  
 دلاله در میان آمده آن دو دل شده را یگانگی بخشید - چون

(۱) لفظ صحیح مرغول و مرغوله است بفتح اول و ضم ثالث - موی پیچیده چون

موی زلف و کاکل و خط - سنائی گفته

• بیت •

جمع مقتول جان گسل باشد • زلف مرغول غول دل باشد

از فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۲۸۰ •

از بلند اقبالی بر تختگاهِ دهلی متمکن شد آن زرگر هیا را  
 بانواع نوزاش خوش دل ساخته آن لاله روی را در  
 گلشن مشکوی<sup>۱۱</sup> خود آورد - دران نزدیکی از سلطان  
 بارور گشت - شبی در خواب چنان دید که ماهتاب از  
 آسمان جدا شد در دامن او افتاد - از خواب سراسیمه  
 برجست و این ماجرا را بشاه گیتی‌ستانی سلطان بهلول  
 در میان نهاد - فردای آن معبران و کاهنان بحکم بپایه سریر  
 حاضر آمدند - استفسار تعبیر آن خواب نمودند - معبران<sup>۱۲</sup>  
 ۱۱ ۱۲ ملکه جهان فرزندی بلند اقبال برآید که تخت گیر  
 و صاحب تاج گردد و بادشاه عالم گیر شود و سوای  
 شاهی آثار ولایت ازان شاه بلند مکان نیز بظهور آید<sup>۱۳</sup>  
 ۱۵ ۱۶ دران ایام راجه مان از آنچه به سلطان قرار داده بود  
 بدیلی نفرستاد قطب خان و دریا خان بدین مهم نامزد  
 گشتند - درین ایام راجه مان کوس رحلت بسوی جهنم  
 کوفته بود پسرش قائم مقام او گشته براه انقیاد و فرمان

(۱) مشکو و مشکوی - بضم اول و سکون ثانی بمعنی بتخانه باشد و کنایه از حرم  
 سرای پادشاهان و سلاطین هم هست و خلوت خانه شیرین و خسرو را نیز گویند و بمعنی  
 کوشک و بالاخانه باشد مطلقا خواه کوچک خواه بزرگ و بعضی بالاخانه کوچک را مشکو  
 خوانند - برهان قاطع صفحه ۷۰۱

برداری پیش آمد - دوازده پیل و دو لک روپیه فرستاد  
و بخدمت قطب خان آمد و هزار گونه فرمان برداری  
و بندگی نمود - هر سال قرار داد که به بندگی تخت برساند -  
و دریا خان و قطب خان را باز گردانید \*

۳ ۱۸ بسیاری از حشم و اسباب خود بای داد \*

۵ ۱۸ جلال خان نام داشت بجنگ فرستاد - ازین طرف قطب خان  
و بهیکن خان را با سی هزار سوار نامزد فرمودند - احمد خان  
و قطب خان را فرمود که شما با ده هزار سوار در کمین  
نشینید و بهیکن خان با دوازده هزار سوار در مقابله او  
رود چون لشکر محمود چیره دستی نمود بهیکن خان پشت  
داده روان شد \*

۱۱ ۱۸ تا لشکر غنیم در میان آید \*

۱۳ ۱۸ غنائیم بسیار در کف آوردند - از آنجا مظفر و منصور  
بپایه سریر حاضر آمده مبارکبادی بتقدیم \*

۳ ۱۹ شاداب گردد و بادشاهی شود که هم دین ازو رونق یابد  
و هم دنیا بعمارت و زراعت کمال آبادان گردد - سلطان  
ازین نوید بغایت فرحناک شده بزم \*

۵ ۱۹ چون همه کار ازو نظام یافته بخطاب \*

۷ ۱۹ سرکار سنبل با لواحقان برو مقرر \*



- ۱۹ / قرملی که از امرای کبار بود سپرد چون شاهزاده»
- ۱۹ ۱۱ امبدوار فتح باید بود
- ۱۹ ۱۲ نظام بیا - گلی که بر بوته است آن را به تیر بزن»
- ۱۹ ۱۵ آن نونهال شاهی زد»
- ۱۹ ۱۶ آن جای مبارک بوده بعد آن چون ایام باران بسرآمد
- سرا پرده
- ۲۰ ۲ قطب خان و دولتخان نامزد شدند - اول مقابله بآن
- لعین افتاد اول سپاه»
- ۲۰ ۳ دران جنگ بروی میدان افتادند
- ۲۰ ۴ قطب خان و دولتخان بشمشیر درآمدند»
- ۲۰ ۹ بعد آن در صلح را بکشاد تا اودی پور خطبه و سکه بنام
- سلطان قبول نمود»
- ۲۰ ۱۳ چند روز در پنجاب بسیر و شکار مشغول بوده دران
- ایام
- ۲۰ ۱۴ صاحب سکه شده بود»
- ۲۰ ۱۶ نواحی ملتان که قبه الاسلام بوده زده و تاراج
- ساخته»
- ۲۰ ۱۷ چون ملتان در تصرف آرد سخن در تصرف پنجاب
- خواهد افتاد»

- ۲۰ ۱۹ امرای نامور بوده همراه شاهزاده بازید خان با سی \*
- ۲۱ ۱ ایشان کوچ بکوچ در نواحی ملتان رسیدند \*
- ۲۱ ۲ ایشان افواج قاهره درست ساخته در ملک او درآمدند -  
احمد خان \*
- ۲۱ ۴ برادر زاده خود را نورنگ خان نام با پانزده هزار سوار  
بر ایشان فرستاد آن جوان بر لولی عاشق بود او را نیز  
در عمارت انداخته با خود آورد چون معرکه قتال روی  
داد نورنگ خان ده هزار سوار \*
- ۲۱ ۱۳ داؤد خان با سپاه سلطان عنان در عنان دست به تیغ \*
- ۲۱ ۱۴ سپاه سلطانی نیز در آمیخت جنگی شد که چشم ستاره  
ندیده بود از خون کشتگان جوی روان شد آخر داؤد  
خان کشته شد و لشکر او روی بگریز نهاد چون این خبر  
بنورنگ خان رسید \*
- ۲۱ ۱۸ جان در کف نهاده به تیغ در آمد \*
- ۲۲ ۱ ناگاه بقضای الهی گوله زنبورک بر پیشانی او رسید  
مغر سرش در دامن او ریخته - چون خبر شهید شدن  
نورنگ خان به دلبر او رسید سلاح درپوشید \*
- ۲۲ ۴ با برادر او که بر روی سپاه شاهی ایستاده بود پیغام داد  
و با سران سپاه مصلحت نمود که چون من \*

- ۶ ۲۲ غنیم دو دله شود - چو آن زن همه حشم و پیلان  
نورنگ خان در پیش داشته در صف معرکه درآمد  
همه سپاه از اسب جدا \*
- ۸ ۲۲ سپاه احمد خان یکبارگی حمله آوردند و چنان به تیغ  
در آمدند که لشکر شاهی تاب نیاورده روی گردان شدند \*
- ۱۲ ۲۲ از آن طرف لشکر احمد خان فتح یافته برکاب احمد خان  
آمدند آن زن همان طور سلاح بسته آمد - همه سپاه  
چاره سازی (و) مصلحت آن زن که بظهور آمده بود بیان  
نمودند - احمد خان انگشت حیرت بدندان گرفته ده هزار  
روپیه و پیرایه جوهر آمود با زن بخشید \*
- ۱۷ ۲۲ لشکر دیگر بامداد طلبید - در ساز حرب شد - سلطان  
دیگر امرای کبار را روانه نمود - همه سپاه جرار طیار شد  
بر ولایت احمد خان \*
- ۲ ۲۳ احمد خان را به آن زن که کار مردان ساخته بود در کف  
آورده بقتل آورد \*
- ۳ ۲۳ بنوازش شاهانه سرفراز گشت \*
- ۶ ۲۳ بقالی بود که در حرفت سپاه گری روزگار خود بسر می برد \*
- ۸ ۲۳ و چین زلفش سنبل باغی را در پیچ و تاب نهاده \*

- ۱۳ ۲۳ اثری ندید در لباس جوگیانه کوی به بکوی خانه بخانه  
گردید تا یک سال برین برآمد تا بسرهند رسید \*
- ۱۷ ۲۳ افغان بآن زن که در بند او آمده بود گفت فقیری \*
- ۱۸ ۲۳ آن زن نانی در دست آمد چون شوهر را دید شناخت  
بقال گفت روزها گذشته که باین حال در جستجوی تو  
می‌گردم \*
- ۲ ۲۳ حرامزاده ایست آمده تا مرا ببرد افغان این سخن شنیده  
برون آمده فرمود تا او را بسته آن چنان زدند که استخوان  
او ریزه ریزه شد - در پایگاه انداختند \*
- ۶ ۲۳ اکنون من مسلمان شده‌ام از خویش و تبار خود جدا  
گشته‌ام بکا روم غلام شما شدم هر خدمتی که فرمایند  
تقصیری از من بوجود نخواهد آمد - الغرض \*
- ۱۲ ۲۳ راضی نیستی ترا چگونه خواهد برد الغرض افغان \*
- ۱۷ ۲۳ اسباب را فرمود تا در عقب بر شتران بار کرده بیارند  
زنکه را بر تاتوی سوار کرده می‌آوردند - آن روز بقال  
جلو آن تاتو کشیده می‌رفت - آن روز چون مردم افغان  
پیشتر رفته بودند آن بقال آن زنکه را براه دیگری برد \*
- ۳ ۲۵ ازان طرف بقال بچه نزدیک دیهی فرود آمده و خود  
در خواب \*

- ۲۵ ۷ آن افغان از اسپ فرود آمد \*
- ۲۵ ۱۰ بعد ازان افغان نبات از قربان برکشید و در جام آب ریخته شربتی ساخته پاره نوشید باقی را در جام گذاشته بخواب رفت \*
- ۲۵ ۱۹ و باز در خواب شد - خوردن همان و جان دادن همان - ناگاه رسانی که آن بقال اویران بود بشکست \*
- ۲۶ ۴ اکنون سر از گفته من بکشی برین منوال نیست و نابود خواهی شد \*
- ۲۶ ۹ اسپ دویی سوار ساخته سلامت در وطن خود رسید ذکر بعضی عجایب - احمد خان لودی را \*
- ۲۶ ۱۲ آن جهاز در آب فنا غرق شد احمد خان و سه کس دیگر بر یک تخته چوب ماندند \*
- ۲۶ ۱۳ شکر و ثنا گفتند \*
- ۲۷ ۱ ایشان بهر خانه و عمارت شهر در می آمدند بچونه و مروارید آراسته و خوشه خوشه یاقوت سرخ و سبز تعمیر کرده از قدرت آلهی حیران \*
- ۲۷ ۵ اینجا آب جز آب شور دریا در نظر نمی آید \*
- ۲۷ ۷ برگها بمثل تغار و غریق پرآب اند \*

مشمّل بر قدرت آله بود گریبان گیر شد *	۹	۲۷
درویش روشن رای نهاد *	۱۲	۲۷
حرکت آمد که پسر راجه مان بتحرّیک بعضی مفسدان	۱	۲۸
کوته اندیش پای از جاده عبودیت بیرون نهاده بود -		
و رای سارنگ نیز قدم از راه برداشته *		
استقبال آمد چارده اسپ و بیست فیل نذر گزراند	۳	۲۸
و ازان آتش سوزان خود را *		
باستقبال آمدند بتاریخ ۱۷ رجب سنه ۸۹۲ آن شاه *	۱۲	۲۸
جوار رحمت ایزدی پیوسته انار الله برهانه چنانکه فاضلی	۱۳	۲۸
گوید تاریخ وفات *		
زین خانه رخت *	۱۷	۲۸
جهان گشت معمور و بد رام او	۱۸	۲۸
به ثانی سکندر شده نام او		
نمانند یک کدخدای *	۱۹	۲۸
یکی گر رود دیگر *	۱۹	۲۸

## سلطان سکندر

۱ ۲۹

ابراهیم خان	جلال خان	میان قاسم	شیخ سعید فرملی
علی خان	عمر خان	یوسف خان	عیسی خان

( ۳۹۴ )

فرید خان	ملک آدم کا کر	اتا لودی	دریا خان
سید خان	حسین خان	مبارا خان لوهانی	خضر خان
خانخانان	دولتخان	مبارا خان	معروف خان
داؤد خان	محمود خان	خداوند خان	جمال خان
ممریز خان	نصیب خان	ابراهیم خان	کمال خان
فیروز خان	شهباز خان	تاتار خان	مونکر خان

نغمه سرایان سیر بادشاهی رسید بر افراز تخت چنان الحان  
برآورده اند که او پسر بزرگ سلطان بهلول بوده در ایام شاهزادگی میان  
نظام خطاب داشته \*

۲۹	۴	حق تعالی او را بغایت
۲۹	۶	هر که نظر کردی باول نگاه دل بدو دادی *
۲۹	۷	شیخ ابو الاعلی *
۲۹	۷	از صاحب کالان بوده *
۲۹	۸	زمستان در خلوتی بوده شیخ حسن *
۲۹	۱۰	صفای باطن طویت *
۲۹	۱۱	پیدا شد - نظام خان حیران ماند - پرسید ای شیخ *
۲۹	۱۴	پیشتر آئی - ایشان نزدیک رسیدند - نظام خان سر ایشان *
۳۰	۱	مبارا خان در رسید *
۳۰	۳	ایشان را هیچ ضرر نیست *

صفحه	سطر	
۳۰	۸	در بازار نوهته رقص می کند *
۳۰	۹	بتهایسر رفته کورکھیت را بخاک انپاشته برابر زمین نمایم بایمه آنجا در وجه مدد معاش ایشان پیموده *
۳۰	۱۰	ملک العلما الوقت میان عبد الله حاضر *
۳۰	۱۳	پادشاهان پیشین چه کرده اند گفت هیچ چیز نکرده *
۳۰	۱۶	پادشاهان اسلام بودند باین پرداختند شما نیز نه پردازید - ازین سخن *
۳۱	۱	در آغاز جوانی این چنین تعصب در زمه دین مسلمانی داشت گویند که در ایام سلطان بهلول تاتار خان که صوبه لاهور داشته و سیف خان که والی ملتان بوده - دران وقت گردنکشی و دلاور بودند - بعضی پرگنات بیحکم سلطان متصرف شدند *
۳۱	۵	پانیپته می بود بعضی مواضع بیحکم پدر بنوکران خود جاگیرداد *
۳۱	۶	شیخ سعید فرملی *
۳۱	۸	بمحضور شاهزاده آورد و گفت که بادشاهی دهلی مبارک باشد نظام خان فرمود که خیر هست *
۳۱	۱۱	دانسته مطایبه نمود *



صفحه	سطر	
۳۱	۱۲	دران وقت نظام خان هزار و پانصد سوار همراه *
۳۱	۲۰	می بیند که همراه خود جوانان چالاک دارید اگر شما *
۳۲	۵	غرق بخون می یابم *
۳۲	۹	هر دو صف بایستاد *
۳۲	۱۰	ازان طرف تاتار خان پانصد سوار در مقابل این سی سوار
		آمدند جنگ چنان شد که آتش از شمشیرها برون آمد *
۳۲	۱۲	غالب آمد و هزیمت داد سه مرتبه تلاش *
۳۲	۱۵	اقبال شاهی در آنها کار کرد - شما همه یاران اینجا باشید
۳۲	۱۶	سه مرتبه دریا خان تنها بر فوج تاتار خان تاخت
		باز بسلامت آمد بیاران ملحق شد - بعد دریا خان *
۳۲	۱۷	با هفده سوار از لشکر شاهزاده برون آمد و از طرف
		تاتار خان پانصد سوار بر حسین خان *
۳۳	۱	بعد ان عمر خان سروانی از شاهزاده رخصت یافته بحسین
		خان گفت .
۳۳	۳	درین اثنا ابراهیم خان *
۳۳	۴	گفت شمارا دوهائی خدا و نمک شاهزاده اگر از جا
		بجنبید - عمر خان گفت که چرا - ابراهیم خان گفت *
۳۳	۶	دریا خان و حسین خان پسران خواجگی کردید نظر توجه *

- ۳۳ ۹ مردان خوب از اسپ انداخته بر زمین غلطانید \*
- ۳۳ ۱۲ حسین برادر او گرفتار آمد باقی سپاه تاتار خان رو بگریز آورد \*
- ۳۳ ۱۴ میدان از اسپ فرود آمده .
- ۳۳ ۱۵ گردن کشان کار کرد \*
- ۳۳ ۱۶ بنواخته و بنوازش شاهانه خوشدل ساخت چون فتحنامه \*
- ۳۳ ۱ رشید و دلاور نظام خان است - سروپا و اسپ و فیل خاصه و فرمان ولی عهدی فرستاد - نقل است که چون اخبار فوت سلطان بهلول \*
- ۳۳ ۳ باتفاق امرا و سران سپاه جمال خان را در دهلی گذاشته اول بخدمت ..
- ۳۳ ۱۲ بتاریخ هفدهم شعبان روز بزرگ جمعه سنه ۸۹۴ قریب قصبه جلالی \*
- ۳۵ ۱ بالای بلندی \*
- ۳۵ ۲ قصر فیروزی \*
- ۳۵ ۲ خانننان فرملی و جمیع امراء کبار و سر سپاه نامدار در سن \*
- ۳۵ ۳ سلطان سکندر ثانی خطاب بر زبان مردم جاری شد چنانکه فاضلی گوید :

بیت

- شهباشی چو ذو القرنین شد اسلام را بانی  
مسلم شد ازان بر وی خطاب اسکندر ثانی  
و آن بادشاه عظیم الشان
- ۳۵ ۵ و چارماهی بوجه انعام بر سپاه بخشید و هر کس که  
از نوکران \*
- ۳۵ ۷ شخصی قلبه می راند آنجا دیگی نمودار شد آن را چون  
کشید پنج هزار اشرفی \*
- ۳۵ ۹ عرضه داشت - سلطان چون نیک نیت بود حکم فرمود  
که آن زر بهمان کس که یافته بود رساند - باز میان قاسم \*
- ۳۵ ۱۳ اگر لایق نمی دانست نمی داد \*
- ۳۵ ۱۶ تا دست دزد باو نرسد \*
- ۳۶ ۱ نقل است که در اجودهن در زمین بندگی \*
- ۳۶ ۱ قلبه رانی می کرد سنگی ظاهر شد - آن مرد \*
- ۳۶ ۳ ایشان جمعی را بجهت این کار فرستادند - چون آن مردم  
بشگافتند - در زیر سنگ چاهی نمودار گشت - شیخ را  
خبر کردند - ایشان خود بدانجا آمدند - دو سه کس در زیر  
آن چاه فرو گذاشتند دیدند که آن چاه پر از گنج است  
شیخ آن خزانه را بخانه آوردند - بعضی طبقها بوده که

بران نام سلطان سکندر ذو القرنین نوشته بودند همه مردم  
را قرار بران افتاد \*

۳۶ ۷ صوبه دیپالپور داشت دو سه سوار نزد بندگی شیخ \*

۳۶ ۸ تعلق بمن دارد و آن مال مال سلطان است \*

۳۶ ۹ دیگری را دعوی نبود چون عطای الهی بمن شده و در

زمین من برآمده شما را و دیگری را دعوی نماند علی خان  
این ماجرا بسططان \*

۳۶ ۱۳ نام ذو القرنین بود بسططان \*

۳۶ ۱۳ این قدر ظروف طلا و نقود بسیار برآمده \*

۳۶ ۱۵ که ما را هم بخدای حساب داد نیست \*

۳۶ ۱۹ تنکۀ مس از جائی بیابد بطفیل آن متاع خانه او نیز

بتاراج رود \*

۳۶ ۲۰ بغی ورزیده بود طغیان پیش آورده سلطان عمر خان

و یوسف خان را \*

۳۷ ۲ دنبال ایشان بدان جانب برافراخت - والی بیانه حصار

شد - عمر خان نیز آلات حصارگیری مرتب ساخته

و مورچال و ثباتها ظیار کرده - درین اثنا سلطان در آنجا

رسید حکم فرمود تا چار طرف جنگ اندازند و در اندک

تردد کار بر اهل قلعه تنگ ساخته والی آنجا به امان  
 بیرون آمد دستگیر گشت و بیان در ضبط درآمد -  
 عیسی خان را در آنجا گذاشته بدهلی رسید - روزی  
 بچوگان بازی در میدان ایستاده که خبر رسید \*

۸ ۳۷ با جمعی بلا انتباه (انتها) خروج نموده سلطان \*

۹ ۳۷ فرستاد و خود نیز در عقب روان شد - باریک شاه با لشکر

آراسته در مقابل آمد - درین اثنا قلندری \*

۱۲ ۳۷ در میان طایفه مسلمانان جنگ باشد \*

۱۶ ۳۷ خیریت طرفین \*

۱۶ ۳۷ القصه بعد کارزار باریک شاه بعجز پیش آمد او را بطریق

برادرانه باز بمرتبه دوم در جونپور آورده \*

۶ ۳۸ مبارا خان لوهانی \*

۹ ۳۸ بخانه خان جهان لودی \*

۱۰ ۳۸ رایات عالیات بطرف \*

۱۱ ۳۸ آنجا رسید چون آب کوده محل نزول \*

۱۳ ۳۸ گفت شش گروه \*

۱۵ ۳۸ سوار شد بعد آن خبر رسید که جوکا پانزده هزار سوار

و سه لک پیاده برو جمع آمده - از آنجا بسرعت راند -

خبر دیگر رسید که جوکا رو بگریز نهاد و جمعیت باغیان \*

قلعه چونند رسید دران قلعه سلطان حسین شرقی بوده جوکا	۲	۳۹
پناه بدو برد - سلطان رفته در پایان آن قلعه فرود آمد *		
سلطان حسین ایلچی فرستاد و جواب ناملایم پیغام کرد *	۶	۳۹
اگر فضولی خواهی کرد بجای شمشیر کفش خواهم زد *	۸	۳۹
جان نثاری کردید *	۱۵	۳۹
قرملیان و لوهانیان بمیسره *	۱۷	۳۹
ناگاه قلعه چونند در نظر درآمد *	۱	۴۰
با سپاه گران از قلعه برآمد *	۲	۴۰
امیر سیدو ایلچی *	۳	۴۰
سیدو را دستار *	۶	۴۰
فرمود که رحمت خدا بر شما باد هرگاه او *	۶	۴۰
از خیمه و جامه خواب و طعام *	۸	۴۰
از چونند گریخت مبارا خان لوهانی بعرض رسانید *	۹	۴۰
عرض کرد که خبرداران می گویند که بجانب بهار پور	۱۲	۴۰
می رود *		
بر کارهای او دارید *	۱۵	۴۰
گریخته به بهار پور رفته *	۱۶	۴۰
مقید ساخته آوردند سلطان را چون باریک شاه مقید در	۴	۴۱
نظر آمد او را به نصیب خان و عمر خان سپرد *		

۴۱ تادیب نمود چون در آنجا از تاب برشکال اسپان سقط  
شدن گرفتند از آن طرف بازگشت - دیگر ترددات عالی همتی  
و ملک گیری بسیار از او سرزده بعیش و عشرت در  
دهلی بنشست - قرار بود که چون پاس اول بگذشتی »

۴۱ ۱۵ خود بر پلنگ بودی و دو کرسی کلان بنزدیک می نهادند  
و چنینهای خاصگی می داشتند و هرکه از امرای  
در آنجا حاضر »

۴۲ ۱ سلطان طعام می خورد ایشان نشسته ماندندی چون فارغ  
می شد امرا از آنجا برخاسته در صفه ملوک طعام  
می خوردند - در انصاف ضرب المثل بوده - گویند که یکی  
از راجپوتان خریطه پر از اشرفی بمهر خود بصراف بچه  
که دوستی داشت سپرده بود

۴۲ ۶ چون بعد مدتی آن مرد باز آمد آن خریطه از او طلبید آن  
صراف بچه سر بمهر بدو باز داد چون او بخانه رفته آنرا  
نکشاد بجای اشرفی روپیه یافت دود از نهاد آن برآمد  
بصراف بچه گفت من خریطه پر از اشرفی »

۴۲ ۱۰ میان او و صراف بچه قیل و قال پیدا شد چنانکه معركة  
ایشان بمیان بیهوده رسید »

- ۴۲ ۱۳ دروغی ساخته از مجلس خود دور کرد - آن مرد حیران و پریشان نه روی آنکه صبر کند و نه چاره آنکه کار خود پیش برد آخر روزی \*
- ۴۲ ۱۶ حاضر ساخته جوان عرض حال بدان صاحب حال عرض رسانید \*
- ۴۲ ۱۹ فرمود که بعد چند روز پیش من آی \*
- ۴۲ ۲۰ آن روز جامه سفید پوشید \*
- ۴۳ ۱ از تن مبارک کشاده فوطه را بدست خود از کارد سه جا نقصان ساخته دران جامها پیچیده فرمود تا بگذر دادند وقت شستن \*
- ۴۳ ۴ رفوگر رفته آن را چنان رفوکراند (کنانید) که دیده صاحب نظران آن را نه دریابد \*
- ۴۳ ۶ بجامه دار حکم شده بود که چون جامها از خانه گذر بیایند بحضور بیار - چون جامه دار بحضور برد سلطان فوطه را کشاد و فرمود گذر را بیارند \*
- ۴۳ ۷ فوطه من دو سه جا نقصان بود این بی نقصان می نماید - گذر اول امان جان طلبید و قصه رفو را بعرض رسانید - سلطان گذر را رخصت داد - آن صراف بچه را طلبید



حکم شد تا آن هر دو را جدا جدا نشانند - رفوگر  
را طلبید»

۱۳ ۴۳ اگر براستی پیش آئی خوب - ترا به بخشم و آن کرده ترا  
بر روی نمی آرم و الا نه در پای پیل بسته بسزا رسانم  
صّراف بچه بگناه خود معترف شده آن اشرفها را  
بصاحبش باز داد همه مردم دربار بر فهم سلطان»

۱۹ ۴۳ کنیزکان حاضر نبودند چون نیم شب باران رسید»

۱۹ ۴۳ اندرون بردند»

۲۰ ۴۳ چون فردا بارعام بسلام آمد فرمود که امرای کبارند»

۲ ۴۴ لشکر بر ولایتی تعین می کرد و نشانیهای آنجا یکیک بیان  
می نمود گویا که امروز دیده است بعضی گویند»

۴ ۴۴ غیب می دادند - بعضی برانند که در دهلی معلی بود  
عبدال مؤمن نام روزی

۶ ۴۴ بمجرد روشن ساختن او ..

۱۱ ۴۴ گذر آنجا بوده موکلان گفتند که ما ترا آنجا می رسانیم  
او را آنجا بردند»

۱۳ ۴۴ بوسیله فرید خان که استاد سلطان بود چراغ را بخدمت  
سلطان آورد -

- ۴۴ ۱۵ بانواع نوازش سرفراز گردانید و بعضی ارباب او را بولایت  
منسوب نموده اند بدلالیت آن قصه آورده اند سلطان آنجا  
بود که مردی هندو رنگریز \*
- ۴۵ ۳ بدو سه گروه آبله \*
- ۴۵ ۳ سوار از عقب \*
- ۴۵ ۷ حق سبحانه تعالی \*
- ۴۵ ۸ زن خود را بر اسب سوار نموده راه پیش گرفتند \*
- ۴۵ ۱۰ زن را گرفته راه دیگر برداشتند \*
- ۴۵ ۱۳ در میان داده بودید \*
- ۴۵ ۱۴ درین اثنا دو سوار برقع پوش پیدا شدند \*
- ۴۵ ۱۶ شوهر تو بجا است \*
- ۴۵ ۱۷ او همچنان کرد رنگریز زنده شد ان دو سوار گفتند که  
ما انتقام تو از ایشان گرفتیم این هر دو اسب و آنچه متاع  
آنها بوده بتو بخشیدیم زن خود را سوار کن و راه مسکن  
خود پیش گیر رنگریز گفت بشما سوگند بدان خدای که  
این دولت کرامت نموده که مرده را زنده کردید یک مرتبه  
روی خود :
- ۴۶ ۴ رنگریز روی ایشان خوب طریق دیده سر بر پای ایشان

نهاد زمین خدمت ببوسید آن هر دو سواران در طرفه العین

از نظر \*

۴۶ ۹ حیران ماند - او را با متاع و اسپان در بارعام آورد

و ماجرا بیان کرد زن رنگریز را چون نظر بسلطان

افتاد شناخته بشوی خود گفت که همان شخص است که

ترا زنده گردانید \*

۴۶ ۱۲ رنگریز و زنش عرض نمودند چه حد ما ست که بگویم

این احسان در باره ما شما کرده اید و آن سواران را

کشتید ازین حرف غلغله در بارعام افتاد \*

۴۶ ۱۵ اسپان و متاع از شما است کسی دامن گیر شما نخواهد

شد رخصت نمود از امرا و سپاه هرکه در بارعام حاضر

بود حیرت زده ماندند \*

۴۶ ۱۶ بت پرستی نمایند و اصنام را در عهد او بزیر خاک پنهان

ساخته بودند \*

۴۷ ۲ قصابان داده بود تا گوشت وزن می کردند و در شعر

گفتن میل تمام داشته و خوب گفתי چون بندگی \*

۴۷ ۳ طواف مکه معظمه و از سیر عراق \*

۴۷ ۵ شام و ماورالنهر و خراسان در مسکن آبا و اجداد

خود رسیدند \*

- ۴۷ ۶ مسرور گشته این شعر بدوق تمام در ملاقات آن زبده  
ایام نوشته و کتاب مهر و ماه در خواسته \* ای مخزن الح \*
- ۴۸ ۲ و کتابت شوق آمیز بحضرت زبده العارفین شیخ سماؤ الدین  
نوشته که شیخ جمالی را زود روانه نمایند - نوشته سلطان  
به شیخ سماؤ الدین رسیده شیخ جمالی را بجد شدند که  
فقرا را از صحبت \*
- ۴۸ ۴ او را بدین واسطه اجر عظیم روی می دهد - شیخ جمالی  
چون آنجا رسید سلطان بسه گروه استقبال آمد باعزار
- ۴۸ ۷ اکثر با او بودی - بغایت نکته شناس و اهل معانی بود  
ازان اهل معانی را دوست داشتی \*
- ۴۸ ۹ و خوش آوازان چیده عالم که بی مثل و مانند و بی  
نظیر و یکتا بودند جمع آمده بودند \*
- ۴۸ ۱۱ بر آسمان چهارم \*
- ۴۸ ۱۲ چهار غلام سلطان بودند که هریک به هزار و پانصد دینار \*
- ۴۸ ۱۶ لطف الهی بوده گاه از پیاله حسن و آواز خودها شاه  
را مدهوش می ساختند \*
- ۴۸ ۱۸ چون یک نیم پاس از آخر شب ماندی می نواختند  
اول کداره - دوم ادانه سیوم حسینی چهارم رام کلی برین  
ختم می کردند \*

( ۲۰۸ )

صفحه سطر

۲۰ ۴۸ در زمان او غله بغایت ارزان شده بود بسی ولایات

هندوستان مفتوح شده و بعیش و عشرت گذراند و نام

نیک در جهان می ماند - دیگر ضابطه

## فهرست الرجال

آدم عَلَى نَبِيَّنَا وَ عَلَيْهِ السَّلَام ۱۳۰، ۲۰

آدم کاکر (ملک) ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۴۶

آقارضی ۱۱۳

ابراهیم افشار ۱۱۳

ابراهیم بیگ ۱۹۰، ۱۳۰

ابراهیم پسر عمر خان سروانی ۳۳

ابراهیم خان لودی ۲۵۵

ابراهیم زوج خواهر عادل شاه ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹

۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷

ابراهیم سور ۳۵۳، ۱۷۳

ابراهیم لنگ ۳۰۲، ۱۷۱

ابراهیم لودی (سلطان) ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۱، ۷۳، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵

۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۸، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳

۲۳۳، ۲۱۶، ۲۱۴، ۱۹۱، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۱۶

ابراهیم میرزا ۳۳۰، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۲

ابکه خان ۱۶۳

ابن ۳

( ۴۱۰ )

ابو البقا میر ۱۵۹

ابو الحسن برادر زاده قراجہ خان ۳۰۸

ابو العلی شیخ ۲۹

ابو القتح ۳۰۹

ابو القاسم بیگ ۲۰۷

ابو القاسم خلفا ۳۰۶

ابو المعالی شاہ ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۳۰

ابو المعالی (میر) ۳۶۱، ۳۵۶، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۹، ۳۳۷

۳۶۲، ۳۶۳

اتکہ خان ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۳

احمد برادر شیر خان ۱۷۸، ۱۷۷

احمد بن بھبل کم گو مصنف معدن الاخبار ۱۳۰

احمد بن حسن سور ۱۷۵

احمد بیگ ۱۸۴، ۱۳۰، ۱۱۳

احمد چپ ۱۹۴، ۱۹۰

احمد خان ۱۷۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۶۵، ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۸

۲۲۱، ۲۲۲، ۲۹۰

احمد خان بھٹی ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰

احمد خان پنی ۲۳۱

( ۴۱۱ )

احمد خان دیوانه ۳۴۲

احمد خان سربنی ۹۱ ۹۰۰

احمد خان سور ۳۳۸، ۲۹۹، ۲۴۵، ۲۳۶، ۲۱۲

احمد خان شاهزاده ۲۳۴

احمد خان فرملی ۶۰، ۵۹، ۵۸

احمد خان لودی ۲۷، ۲۶

احمد خان میانه ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۲۹

احمد خان میواتی ۱۰، ۵۰

احمد سلطان ۱۲۱

احمد سلطان شاملو ۳۰۲

احمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین ۱۲۳

احمد کبیر ۷۷

احمد یادگار مصنف کتاب ۳۶۸، ۱۰

اختیار خان ۱۳۲، ۱۴۰۰

اسکندر خان ۳۳۰، ۳۳۹، ۱۳۰۰

اسکندر سروانی ۱۳، ۱۱۰، ۱۰۰

اسکندر سلطان ۱۵۵

اسکندر (یا) سکندر (سور) ۳۵۱، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸

اسکندر شاه سروانی ۱۳، ۱۱۰، ۱۰۰

اسکندر لودی ببینید سکندر لودی (سلطان)





( ۴۱۳ )

الف خان ۲۹۲، ۱۷۲

آلہداد خان ۳۵۲، ۲۹۲، ۲۲۹، ۱۸۵، ۸۱، ۵۹

آلہداد خان سروانی ۳۳۸، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۰۹

آلہداد خان میانہ ۲۹۱

آلہوردی خان ۱۲۱، ۹۹

امانت خان ۲

امیر خلیفہ ۱۲۱، ۱۱۵، ۱۱۴، ۹۹، ۹۸

امیر علی دیوانہ ۱۱۳

امیر قلی بیگ ۱۱۶، ۱۱۵

امیر قلی سلطان ۱۱۴

امیر محمدی کوکلتاش ۱۱۴

امیر ہندو بیگ ۱۱۳

امین خاز سروانی ۵۷، ۵۶، ۵۵

امین خان سور ۵۵، ۵۴، ۵۳

اندھلی ۲۷۷

اویس سروانی ۲۴۶

ایمن خان ۲۳۴

بابا حاجی ۱۷۱

بابا دوست ۱۷۱، ۱۳۰

بابا دوست بخشی ۳۰۲

( ۴۱۴ )

بابر بادشاه ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸

۳۱۶، ۳۱۲، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۲۹، ۱۱۸، ۱۱۳

بابوس بیگ ۳۲۴، ۳۱۹

باربک شاه ۴۱، ۳۸، ۳۷، ۱۸

بازید خان ۲۳۴

باسدیو راجپوت ۲۲۰

باقی صالح ۳۱۸

بائی (بی بی) مادر فیروز خان ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۷

بایزید ۱۳۴

بایزید خواجه ۱۱

بایزید شاهزاده ۲۳، ۲۲، ۲۰

بایزید شیخ ۱۹۶، ۱۹۵

بایزید میان پسر آتا لودی ۸۳

بچکا خلیفه پادشاه بابر ۲۰۲

بختیار بیگ ۱۱۳

بخشو لکاه ۱۵۸

بداغ خان ۳۶۱، ۳۵۶، ۳۳۰، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶، ۱۹۴، ۱۳۰

بدر الدین جلوانی ۷۱

برمزید خان سور ۲۴۱

برمزید کور ۲۴۲، ۱۷۲

( ۴۱۵ )

برهان نظام الملک بحری ۲۷۲

بکرماجیت راجه ۱۱۵، ۷۴۰

بلبن (سلطان) ۱۱۰، ۳۹۰

بَلُو (عرف بهلول لودی) ۳

بنسیا ۲۶۳، ۲۵۹۰

بهادر خان ۲۳۵، ۲۳۴، ۱۷۲۰

بهادر سلطان ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۴۰۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳،

۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶

بهادر غلام ۱۵

بهار خان ولد دریا خان ۱۷۶

بهرام میرزا ۳۰۶، ۳۰۵

بهلول خان (لودی) ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳،

۳۹، ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۳، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵،

۱۷۳، ۸۰

بهلول شیخ ۱۵۱

بهوه میان ۹۲، ۷۶، ۷۵، ۴۲

بهیکن خان ۲۱۹، ۵۹، ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۴۳

بهیکن خان (شاهزاده) ۱۴

بیرام خان یا بیرم خان ۳۰۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۴۱، ۱۴۰،

۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۱، ۳۱۰، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۳،

( ۴۱۶ )

۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴،

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۱۸،

بیر سنگه ۳۴۹

بیگه بیگم ۳۱۳

بیگه جان کوکه ۲۰۲

بین ۱۳۳

پابوس بیگ ۳۲۳، ۳۱۹

پرتاب دیو (رای) ۱۰، ۶

پرشاد (رانا) ۱۶۷

پنجو سور ۲۵۵، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۰۵، ۱۸۸، ۱۷۲

پنیا ۲۵۹

پورنمل ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۹۱

پولاد بیگ ۱۳۰

پهاڑ خان ۱۷۲

پیر محمد ۳۶۶، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۲۰

تاتار خان ۲۳۳، ۱۰۹، ۶۵، ۳۳، ۳۲، ۳۱

تاتار خان قرملی ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱

تاتار خان کاسی (یا) کاشی ۳۳۷

تاتار خان کانسی ۲۷۶، ۲۷۵

( 11 )

تاتار خان لودی ۱۳۵

تاج خان ۲۹۰، ۱۷۲

تاج خان افغان ۱۸۲، ۱۸۳

تاج خان کرائی ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۲۷۲, ۲۷۳

تاج خان لودی ۱۷۸

تاج الدین ۳۴۷، ۳۴۶

تارا چند ۲۹۳

تردی بیگ = تردی خان ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳

120, 201, 228, 232, 267, 269, 272, 278

تردی خواجه ۱۳۰

تردی محمد خان ۳۵۱، ۳۵۲

ترسم بهادر ۱۲۷، ۱۲۶، ۹۹

تکہ خان ۱۶۳

١٣٠. تمر بیگ دیوانہ

تمر علی شغالی ۳۲۲

توچکہ بہادر ۱۴۴

تولک ۳۳۰

تیمور سلطان ۱۶۵

تیمور، بی ۳۲۲

حام فیروز ۱۴۰

جلال تھانیسری ۳۵۶

جلال خان ۲۱۵، ۲۰۸، ۱۹۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳

۲۹۲، ۲۸۴، ۲۳۱، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۹

جلال خان المتخلص بجالی ۴۸، ۴۷

جلال خان برادر سلطان ابراہیم ۱۱۰

جلال خان برادر زادہ سلطان حسین ۱۸

جلال خان پسر سلطان محمد حاکم بہار ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۷

جلال خان پسر شیر خان ۱۵۰

جلال خان پسر محمد شاہ ۱۶، ۱۵

جلال خان جاو ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۰

جلال خان خلیفہ ۱۷۲

جلال خان سروانی ۲۳۶

جلال خان سور ۲۴۱، ۱۷۲

جلال خان مخاطب بہ سلطان جلال الدین ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۶

جلال خان شاہزادہ ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۲۹، ۱۷۲

جلال ملا گیدی ۲۸۵

( ۴۱۹ )

جلال الدین بیگ ۳۱۸

جلال الدین خواجہ ۳۳۲، ۳۰۲، ۳۰۱

جلال الدین محمود خواجہ ۳۳۲

جلالی (شاعر) ۴۸، ۴۷

جلالیر خان ۱۱۳

جمال خان ۲۸۳، ۲۳۴، ۲۴۰

جمالی دهلوی ۴۸، ۴۷

جمیل بیگ ۳۱۱، ۳۰۹

جنت آشیانی (همايون پادشاه) ۲۰۱، ۱۶۷، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۲۹

۳۱۷، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۵۶، ۲۵۰

جنید برلاس ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۳۴، ۱۲۰، ۱۱۹

جنید خان ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۴

جنید خان پسر احمد خان ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱

جنید خان کرانی ۲۵۰، ۲۴۹

جوکی بیگ ۱۱۳

جولی بیگم ۳۱۵

جولی شیخ ۳۴۷، ۳۴۴

جون ۴۰



( ۲۲۰ )

جہانگیر قلی خان ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۱۹، ۹۸، ۹۱

۲۰۶

چاکر بیگ کولابی ۳۲۸

چاند بی بی ۲۰۲، ۱۷۲

چتر سال ۲۰

چوکا ۳۸

چولی اوزبک ۱۶۸

چوند بیگ ۳۰۸

حاتم طائی ۱۱۰

حاجی خان ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۳۳، ۸۵، ۸۱، ۶۵

حاجی شہنہ بے بی حسام خان (حاجی شہنہ)

حاجی محمد ۳۰۲

حسام خان (حاجی شہنہ) ۵، ۴

حسام خان شاہوخیل ۸۵

حسن بن ابراہیم سور ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳

حسن ارغون ۳۱۳، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۰، ۱۵۸

حسن خان ۳۰۸، ۲۰۸، ۱۵

حسن خان میواتی ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶

( ۴۲۱ )

حسن (شاه) ۱۶۱، ۱۶۲

حسن شیخ ۲۹، ۳۰

حسن علی ۱۷۱

حسن قلی ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۰۲، ۱۳۰،

حسن نواسه شیخ ابو العلی ۲۹، ۳۰

حسین ارغون ۳۳۳، ۱۵۸

حسین خان ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۰، ۶۵، ۳۳، ۳۲، ۱۶، ۱۵

حسین خان میان ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۶۲، ۶۱، ۶۰

حسین (سلطان) ۱۸، ۱۶، ۱۵

حسین سلطان شرقی ۳۹، ۴۰

حسین قلی ۳۲۷

حسین (میر) ۱۱۳

حمزه آصف خانی ۱

حمید خان ۱۷۲، ۹۴، ۶۱، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵

حمیده بانو بیگم والده حضرت خلیفه الهی ۳۱۳، ۱۵۹

حیدر دغلات کشمیری ۱۵۵

حیدر محمد آخته ۳۲۸

حیدر ملک آخته بیگی ۳۰۲، ۱۷۱

حیدر ملک حولگ ۱۱۹

( ۴۲۲ )

حیدر میزا ۱۵۷

خان اعظم ۱۵۶

خان بیگم ۳۰۷

خان جهان ۱۳۵ ۳۵۰

خان جهان شیرازی ۱۳۴

خان خانان ۶۵

خان خانان قرملی ۲۳۵ ۲۳۴۰ ۷۸۰ ۶۶۰ ۳۵۰ ۲۰۰ ۱۹۰

خان خانان لودی ۶۶ ۳۸۰

خان زاده بیگم ۳۶۲ ۳۰۷

خاوند محمود خواجه ۳۱۱

خدا داد ۲۴۱

خدا دوست پسر مصاحب بیگ ۳۱۹

خراسان خان ۱۳۷

خضر خان ۱۳۰ ۲۰

خضر خان ولد سلطان محمد خان سور ۳۶۹

خلیل شیخ نبیره حضرت شیخ فرید الدین شکر گنج ۲۳۱ ۲۱۴۰ ۱۹۷۰ ۱۵۳۰

خواجه خان ۳۳۷

خواجه غازی ۳۲۱ ۳۰۲۰ ۱۷۱۰

خواجه کلان ۱۱۴

( ۴۲۳ )

خواص خان ۲۱۹، ۲۱۵، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۷۲،  
۲۳۱، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲،  
۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳،  
خواص خان پسر ملک سکها ۱۵۰

دارا ۱۸۰

داؤد خان ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۴۲، ۲۳۳، ۱۷۲، ۸۵، ۶۵، ۲۱،  
داؤد خان سروانی ۸۴

داؤد شاه ۳۶۸، ۱

داؤد شاه خطاب ملو خان حاکم مالوه ۲۰۷

داؤد میانه ۱۷۲

درویش بیگ کوکه ۱۶۶

دریا خان ۲۳۴، ۱۹۳، ۳۳، ۲۸، ۱۴، ۱۳، ۱۳، ۱۳

دریا خان جلوانی ۱۰۶

دریا خان سروانی ۲۳۱، ۱۰۹

دریا خان لودی ۲۸، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰

دریا خان لوهانی ۱۹۲، ۱۸۹، ۸۶، ۳۲

دلاور خان ۲۳۴، ۹۸، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۶۵

دوده میانه ۲۵۵، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹

( ۴۲۴ )

دوست یگ ایشک آقا ۱۴۴

دولت خان ۲۲۹، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۳۸، ۱۰۹، ۸۱، ۷۰، ۶۵، ۱۸، ۶

۲۸۶، ۲۸۴، ۲۳۲

دولت خان اوجیاله ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶

دولت خان فرملی ۶۱

دولت خان لودی ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹

دولت خان نیازی ۲۹۱

دولت خواجه ۳۳۶

دولت شه کران ۳۴۹

ذو القرنین ( ایضاً بسینید سکندر رومی ) ۳۶

راج کنور ۲۲۱

راجو قتال بخاری ۴۴

راجه اندردون ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹

راجه بندیله ۲۲۸

راجه چندیری ۲۰۹

راجه راجور ۲۴۷

راجه روردیو ۳۶۹

( ۴۲۵ )

راجہ کالجی ۲۲۸

راجہ کایون ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰

راجہ کھلور ۱۲۴

راجہ مان ۲۸، ۱۷، ۱۶

راجی بی بی ۱۶، ۱۵، ۱۴

رام دیو ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۲۱

رام کلی ۴۸

رانا سانکا ۱۳۵، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۷۸

رای پرتاب دیو ۶

رای سارنگ ۲۸

رای سین ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴

رستم بہادر ۱۲۶، ۹۹

رستم خان ۶۵

رستم دستان ۷۸

رشیدی خواجہ ۳۱۵

رضی ( آقا ) ۱۱۳

رفیع الدین ۲۱۴، ۲۰۴، ۱۹۷

روی خان ۲۳۰، ۲۲۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۷

رنکا ( بقال ) ۲۷۹

( ۴۲۶ )

روشن بیگ ولد باقی بیگ جلایر ۱۶۶

زاهد بیگ ۳۱۶

زین خان ۲۳۴ ۱۰۹۰ ۶۵۱

زین خان نیازی ۲۴۱

زین صدر ۱۱۸

سالباهن ۴۰

سام میرزا ۱۳۷ ۱۳۶۰

سانکانیر ۱۹۰

سردار بیگ پسر قراچه خان ۳۱۹

سرمست خان ۲۲۴

سعادت خواجه ۳۳۶

سعید خان ۲۴۶ ۲۴۵۰ ۲۴۳۰ ۲۴۲۰ ۲۴۱۰

سعید خان پسر مبارک خان ۶۹

سعید خان فرط ۸۱

سعید خان لودی پسر مبارک خان لودی ۷۶

سعید خان نیازی ۲۴۱

سعید قرملی ۳۲ ۳۱۰

سکندر خان اذبک ۳۳۷

( ۴۲۷ )

سکندر رومی ( ذو القرنین ) ۳۵۲، ۱۸۰، ۸۱، ۳۶

سکندر سور ( سلطان ) نام منصور خان ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۰، ۲۹۹، ۲۹۸

۳۶۹، ۳۵۲

سکندر لودی ( سلطان ) ۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۷، ۴۷، ۴۶، ۴۰، ۳۵، ۲۹، ۲۸

۱۸۶، ۱۸۴، ۱۲۵، ۹۲

سکه پدر خواص خان ۱۷۸

سلطان آدم ۳۳۴، ۳۳۳

سلطان افشار ۳۰۹

سلطان بهادر ولد سلطان محمد خان سور ۳۶۹، ۳۶۷

سلطان بیگم ۳۰۱، ۱۷۱

سلطان حسین میرزا ۱۳۲، ۱۸

سلطان خانم ۳۰۵

سلطان خراسان ببینید علی بن موسی رضا علیه السلام

سلطان شه لودی ۲

سلطان عالم ۱۳۹

سلطان محمد ۳۲۹، ۵

سلطان محمد اوغلی ۱۱۳

سلطان محمد رشیدی ۳۱۵

سلطان میرزا ۱۵۷، ۱۵۶

سلطانہ بیگم ۳۰۶، ۳۰۵



( ۴۲۸ )

سلهڊي : ربيه ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۱۴

سلیم بن بهاء الدین چشتی ۲۳۹

سلیم خان ( اسلام خان ) ۳۳۵، ۳۳۳، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۳۱

سلیم سور ۲۷۷

سلیم میانه ۲۷۷

سلیمان بن حسن سور ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵

سلیمان میرزا ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۶

۳۶۳، ۳۳۷

سلیمان میرزا ولد خان میرزا ۳۱۴، ۳۰۷

سماء الدین قطب الاقطاب کنهوی ۴۸، ۴۷، ۴۴

سمندر بیگ ۱۵۸

سیام سندر پیل ۱۹۳، ۱۹۱، ۸۴

سیدا ۳

سبد ابن ۳

سید خان ۲۳۴، ۲۰۰، ۳۹

سید خان سور ۵۸، ۲۵۵

سید خان لودی ۵۰، ۴۹

سید خان میر ۴۰

سیف خان نیازی ۲۴۱، ۱۷۲

شاد بی بی ۲۰۲

( ۴۲۹ )

شادی غلام سلطان محمد ۱۷۸

شاه بداغ ۱۹۴

شاه عالم خطاب شیر شاه ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۷

۲۳۱، ۲۲۳، ۲۲۱

شاه قلی ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۰۴

شاه محمد سلطان اذبک ۳۲۶

شاه منصور برلاس (امیر) ۱۱۴

شاه میرزا ۱۵۰، ۱۳۵

شاهم خان ۱۱۳

شجاع خان ۲۷۲، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۴۶، ۲۴۲، ۲۳۴

شجاعت علی خان ۲۰۷

شمس خانون ۱۷۲، ۱۴

شمس خان نیازی ۲۴۱

شمس الدین ۱۲، ۱۱

شمس الدین التمش ۲

شمس الدین محمد کوکه ۱۵۶

شمس معین ۱۱۰

شهاب خان پسر پنجوسور ۲۵۵، ۲۲۴، ۱۷۲

شهباز خان ۳۳، ۱۷۲، ۸۷، ۸۶

شهباز خان لوهانی ۲۴۲

( ۴۳۰ )

شیخم -واجه خضری ۳۲۳

شیدا ۳

شیر افغن ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۰۸

شیر خان برادر مبارک خان ۳۸

شیر خان (یا) شیر شاه افغان ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۳۸

۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲

۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹

۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹

۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰

۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷

۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰

۳۵۵، ۳۳۴، ۲۹۹، ۲۸۵، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۴

شیر علی ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۶

صاحبقران ۱۲۹

صدر خان ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶

صورت سنگه راتهور ۲۵۹

صوفی سلطان ۱۱۳

صوفی قلی ۳۰۹

( ۲۳۱ )

صوفیان خلیفہ ۱۳۶

ضیاء برنی ۱۱۰، ۲۰۴۹

طاہر صدر ایلچی ۱۵۸

طہماسپ شاہ ۲۰۲، ۳۰۱، ۱۴۷، ۱۳۶

عادل خان شاہزادہ ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۷۲

۲۵۱، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵

عادل شاہ ( عمیر خان ) ۲۸۳، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸

۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵

۳۵۳، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۵

۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۵۴

عالم خان ۹۳، ۶۵

عایشہ سلطان بیگم دختر سلطان میرزا ۲۰۲

عبد الجلیل شیخ ۲۸۵، ۲۳۱، ۲۱۲، ۶۳

عبد الحی ۳۴۶

عبد الخالق خواجہ ۳۱۱

عبد الصمد شیرین قلم ۳۶۶

عبد الصمد مصور ۳۳۰

( ۴۳۲ )

عبد الصمد منصور ۳۳۰

عبد العزيز خان ولد عبد الله خان ۳۲۶

عبد القدوس گنگوهی ۳۵۶

عبد الله خان ۳۳۹، ۳۰۹

عبد المؤمن ۴۴

عبد الوهاب حاجی ۶۳، ۶۲

عثمان خان ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۴

عدلی بینید عادل شاه (میریز خان)

عرش آشیانی بینید اکبر پادشاه

عسکری میرزا ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۱۶، ۱۱۳

۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۲، ۳۰۱، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۴۷

۳۴۶، ۳۴۱، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۰۹

عقیقه بیگم ۲۰۲

علاء الدین بادشاه ۹۳

علاء الدین خلجی مالوهی ۲۳۲، ۱۱۵

علاء الدین (سلطان) ۱۰، ۹، ۶، ۵

علاء الدین کشلی خان ۱۱۰

علی علیه السلام ۳۰۵

علی (شیخ) ۱۶۷

علی بهاری ۳۳۰

( ۲۳۳ )

علی بیگ (شیخ) ۱۶۶، ۱۶۵

علی خان ۱۳۷، ۳۶

علی دوست ۳۳۴

علی سلطان ۳۰۳

علی قلی شیبانی ۱۳۰

علی قلی ولد حیدر علی سیستانی ۳۵۰، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۷

علی قلی همدانی ۱۲۷، ۱۲۶

علی بن موسی رضا (الامام) علیه السلام ۳۰۶

عماد الملک ۱۷۱، ۱۴۳

عمر خان ۴۱، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۲۰۱

عیسی خان ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۳۷

عیسی خان حجاب ۲۴۰، ۲۳۴، ۱۸۶، ۱۷۲

عیسی خان سور ۲۳۴

عیسی خان نیازی ۲۲۲، ۱۷۲

غازی خان سور ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۱۷۲

غازی خان مہلی ۲۳۸، ۲۳۴

غازی الدین حیدر ۲۰۳

غضنفر ۱۴۶، ۱۴۵

( ۲۳۲ )

غلام . علی شش انگشت ۳۳۴

غیاث ، ین بلبن ۲

فاضل بیگ ۳۱۶

فتا ۳

فتح جنگ خان خطاب شیخ بایزید ۱۹۶

فتح خان پسر اسلام خان ۸۶ ، ۷۰ ، ۶۵ ، ۱۲ ، ۴

فتح خان سروانی ۲۹۳

فتح خان سور ۲۷۳

فتح خان نیازی ۲۱۲

فخر الدین عراقی ۳۴

فخر الدین کوتوال ۴۹

فخر علی ۱۵۲

فرحت خان حاکم لاهور ۳۴۲

فردوس مکانی (ایضا ببینید بابر بادشاه) ۱۳۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۲ ، ۱۳۱ ، ۱۲۹

فرید بخاری ۲۵۶

فرید بن حسن نام شیر خان است (ایضا ببینید شیر خان) ۱۷۳ ، ۱۷۲

۲۰۳ ، ۲۰۱ ، ۱۹۶ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵

فرید خان ۶۵ ، ۴۴

فرید الدین گنج شکر بابا رح ۲۳۹ ، ۱۵۳

( ۴۳۵ )

فریدون ۸۱

فضایل بیگ برادر منعم خان ۳۱۶، ۳۰۸، ۲۶۲

فیروز خان ۱۷۲، ۳

فیروز خان شاهزاده (یا) فیروز شاه بن اسلام شاه ۲۷۱، ۲۵۷، ۲۳۴

۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲

فیروز خان کاکر ۲۹۱

فیروز شاه (بن رجب) ۱۱۶، ۲

قادر شاه ۱۳۸

قاسم بیگ ۱۱۳

قاسم توله (خواجه) ۳۲۱

قاسم حسین ۳۲۹، ۳۱۸، ۳۰۸

قاسم حسین بیگ ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۴۴

قاسم خان ۱۳۸

قاسم خان اوزبک ۱۷۸

قاسم (خواجه) ۳۲۱

قاسم کاهی ۳۴۵

قاسم (میان) ۳۵

قاضی جهان قزوینی ۳۰۵

قرا بیگ ۱۱۳



قراجہ بیگ ۱۱۳

قراجہ خان ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۹

قشقہ بابا ۳۲۰، ۳۱۰

قطب خان ۱۸۰، ۱۱۲، ۱۱۱، ۲۸، ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۹، ۸، ۳

۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۸۶

۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰

قطب خان سور ۲۴۱، ۲۳۴، ۱۷۲

قطب خان لودی ۷۱

قطب خان نیازی ۲۳۹، ۲۷۳

قطب الدین بختیار کاکی قطب الاقطاب رضی اللہ عنہ ۳۵۷، ۱۶

قلی (خواجہ) ۱۳۰

قلی (مرزا) ۱۳۰

قر بیگ ۱۹۰

قنبر دیوانہ ۳۴۳، ۳۴۲، ۱۹۴

قنبر علی سہاری ۳۳۰

قوس بیگ ۱۱۳

کابلی برادر محمد خان قورچی ۳۲۶

کالا پہاڑ ۱۷۲، ۳۸، ۶۵

کامران میرزا ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۳، ۸۹

( ۴۳۷ )

۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴،  
۱۶۸، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۵۰، ۲۵۵، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱،  
۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،  
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷

کبداره ۴۸

کبیر خان ۲۳۴

کریم داد خان طوع ۷۳

ککر خان ۱۷۲

کلان بیگ خواجه ۳۱۱، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۳۶

کمال خان سور ۲۴۱

کمر دیوانه ۳۰۶، ۱۹۴، ۱۹۰

کنبو بسینید احمد بن بهیل کم گو

کوکهرال ۲۰۵

کونیا ۲۶۲، ۲۵۹

کیان خان ۱۳۰

کیقباد ۳۵۵

کیکاؤس ۳۵۵

گدانی کنبوه ۳۶۵

گوپیا ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۹

گوچر خان ۲۳۴

( ۴۳۸ )

گیتی ستان ( لقب بابر بادشاہ ) ۱۲۱ ۱۲۰۰ ۱۱۹۰ ۱۱۷۰ ۱۱۵۰ ۱۱۴۰

۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲

لاد خان غلام حسن خان ۱۱۸

لاد ملک ۱۸۳ ۱۸۲

لاڈن شیخ ۶۳

ماکھن ( میان ) ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷

مالدیو ۲۲۸ ۱۶۵ ۱۶۴ ۱۶۳ ۱۶۲

مان ببینید راجہ مان

مانی حاکم امرکوٹ ۱۶۷

ماہم انکا ۳۰۲ ۱۷۱

ماہم بیگم ۱۳۲

مبارا خان ۲۳۴ ۳۳ ۳۰۰

مبارز خان ولد نظام خان سور ۲۷۷ ۲۷۵ ۲۷۴ ۲۷۳

مبارک خان لوهانی ۴۰ ۳۸ ۳۳ ۳۰

متو بی بی حرم اسلام خان ۱۱

مجد الدین سرھندی ۲۱۴

مجنون ۳۳۰

مجنون بیگ ۱۱۳

مجنون خان ۳۰۶

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم ۲۸۵، ۳۲۶، ۳۲۷

محمد افغان سلطان ۱۱۹

محمد بایسنقر حاجی ۳۱۰

محمد بن تغلق شاہ ۲۲۷، ۲۲۶

محمد (حاجی) ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۰۲

محمد حکیم شاہزادہ ۱۳۰

محمد حیدر ۱۳۰

محمد خان ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۷، ۳۱۰، ۳۳۳، ۲۲۱، ۱۷۹، ۱۷۲، ۷۰، ۳۶

۳۳۱، ۳۶۷

محمد خان حاکم بلخ ۳۲۶

محمد خان حاکم چوندہ ۱۷۶

محمد خان سور ۱۷۶

محمد خان شرف الدین اوغلو تکلو ۳۰۳، ۳۰۳

محمد خان قرملی ۴۱

محمد خان لودی ۸۴

محمد راجہ ۳۳۴

محمد زمان بن بدیع الزمان ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۳۵، ۱۳۴

محمد (سلطان بہار) ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۵۴، ۱۲۰، ۸۷، ۸۶

محمد (سلطان جونپور) ۱۵، ۱۴

( ۴۴۰ )

محمد (سلطان دهلی) ۴، ۵

محمد (سلطان) پسر بزرگ شاه طهماسب ۳۰۳

محمد سلطان میرزا ۳۰۸، ۱۵۰۱، ۱۳۵

محمد (سید) ۳۳۴

محمد عادل سلطان ببینید عادل شاه

محمد علی طغای ۳۱۶

محمد غوث گوالیاری ۱۵۱

محمد قاسم ۳۱۴

محمد قاسم خان موجی ۳۲۶

محمد قرملی کالا پهاڑ ۱۷۲، ۱۵۱، ۲۸۱

محمد مومن فرخودی ۳۳۴

محمد قلی طغای ۳۱۶

محمد مهدی خواجه ۱۱۸، ۱۱۷

محمد همایون ببینید همایون بادشاه

محمود (سلطان) ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱

محمود پادشاه ماندو ۶

محمود پسر سکندر لودی ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۷، ۱۳۳

محمود بیگ ۲۹۲، ۱۹۰۱

محمود خان ۱۷۲، ۹۷، ۹۶، ۷۰، ۶۵

( ۴۴۱ )

محمود خان پوندک ۲۹۲

محمود خان غلام سلطان ابراهیم ۱۱۵

محمود خان لودی ۱۰۹

محمود سربنی ۸۵

محمود شاه گجراتی ۲۷۲

محمود شرقی (سلطان) ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰

محمود شیخ ۳۶

محمود عادل (سلطان) مشهور بعدلی ۲۷۷

مخدوم جهانیان ۷۷

مخلص شرابدار ۸۶، ۸۵

مدا بن حسن سور ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵

مراد خواجه ۳۳۶

مراد ولد شاه طہاسپ ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۶

مریم مکانی ۳۱۲، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۵۹

۳۱۵

مسکین (مُقری) ۳۳۳

معروف خان ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۸۹، ۷۸، ۶۵

معظم خواجه برادر مریم مکانی ۲۰۱، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۳۰

۳۱۵، ۳۰۲، ۳۰۱

( ۴۴۲ )

معین الدین: چشتی سلطان اہند غریب نواز رح ۳۵۷

مقیم ہروی ۱۳۲، ۱۳۱

ملک آدم کا کر ۶۵، ۴۶

ملک چالاک ۱۷۲

ملک سکھا ۱۵۰

ملو (نام بھول) ۳

ملو خان ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۹

ملو خان سروانی ۱۰۹

ملو خان والی مندو ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶

ملو غلام ۲۸۵

ممریز خان (عادل شاہ) ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰

منصور خان ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۰

منعم خان ۳۳۸، ۳۳۵، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۲

منور بیگ ولد نور بیگ ۳۰۸

منہاج الدین جرجانی ۱

مواس ۱۲۹

مومن (شاعر) ۱۱۰

مونکر خان ۱۷۲

موہن منداہر ۱۲۵

موید بیگ ۳۰۸

( ۴۴۳ )

موید بیگ دولدی ۱۴۹

مهاتند طبیب ۲۱۵

مهر واصل ۳۱۶

مهر وکیل ۳۱۶

مهدی خواجه ۳۶۲، ۱۳۱۰، ۱۱۳۰

میان مانکهن ببینید ما کهن (میان)

میان نظام ۱۹

میدنی رای ۱۲۳

میر حسین ۱۱۳

میرزا بیگ برلاس ۳۲۰

میرک بیگ ۱۱۳

میرک میرزا ۳۰۸

ناصر الدین ولد سلطان شمس الدین التمش ۱

ناصر الدین محمود شاه ۳۴۶

ناموس بیگ ۳۲۴، ۳۱۹۰

نرسنگ بوندیله ۲۲۸، ۲۲۷

نصیب خان ۲۹۱، ۲۲۱۰

نصیب خان سروانی ۲۹۲، ۲۹۱۰

نصیر خان ۳۳۷



( ۴۴۴ )

نصیر خان لوهانی ۲۵۰، ۲۴۹

نظام بن حسن سور ۱۷۹، ۱۷۵

نظام خان ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۹۰، ۲۹۰

نظام خان خطاب سلطان سکندر لودی ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۱۹

نظام دانشمند ۲۳۱

نظام الدین امیر ۱۱۳

نظام الدین اولیا ۲۰۰، ۱۵۴

نظام الدین خلیفه (امیر) ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹

نظام سقا ۱۵۴

نعمت خاتون ۷۱

نمازی خان ۲۳۴

نور الدین محمد ۳۰۵، ۱۵۱

نورنگ بیگ ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۳

نورنگ خان ۲۲، ۲۱

ولیداد خان ۲۳۴، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۹۵

هاشم بیگ ۱۶۳

همایون (شاهزاده) یا بادشاه ۱۲۴، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۴

۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸

( ۲۲۵ )

۳۰۲، ۳۰۱، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۲۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۸،  
۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۳۵، ۳۰۵

همایون لودی ۶۶

هندال میرزا ۱۵۰، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷،  
۳۱۱، ۳۰۷، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱،  
۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۲

۳۳۳، ۳۳۶

هندو بیگ ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۳،  
۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۷

هیبت خان ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۵، ۱۷۲، ۱۱۰، ۱۰۹، ۶۷، ۶۵، ۴۱،  
۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۴، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۲

هیما (دختر زرگر) ۱۷

هیمو ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۲،  
۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۳، ۳۵۲،  
۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶

یادگار بیگ ۱۳۴

یادگار ناصر میرزا ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۴، ۱۴۳،  
۳۴۶، ۳۴۴، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۷، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰

یعقوب بیگ ۱۹۵

( ۴۴۶ )

یمین خان ۹۳، ۶۱، ۵۱

یوسف برادر حید ملک آخته بیگی ۳۰۲، ۱۷۱

یوسف خان ۸۱، ۶۱، ۳۷، ۳۱

یونس علی (امیر) ۱۱۳

---

## فہرست الاماکن والبحور

آب ایستادہ ۳۰۷

آب بیاہ ۳۳۷، ۳۵۱

آب جون ۳۴۱

آب درہ ۳۱۶

آب راوی ۱۵۷

آب ستلج ۳۳۷

آب سلطان پور ۲۰۵

آب سندھ ۳۳۳، ۲۲۷

آب سیاہ ۳۵

آب طالقان ۳۲۳

آب گنگ ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۶، ۵۲

آب میاہ ۳۵

آب نربدا ۲۱۰

آشام ۱۸۵

آگرہ ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۴، ۹۹، ۹۲، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۴، ۴۵، ۲۸، ۲۴

۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۱

۱۹۸، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰

( ۴۴۸ )

۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۶،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵، ۱۵۶،

۲۷۵، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۰

ابرام (قصه) ۳۳۰

اتانوه ۲۲۰

اجیر ۲۸۳، ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۲۹، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۹۰

أجین ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۱۲، ۲۸۰

احدآباد ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۹،

ادی پور ۴۱

اردبیل ۳۰۶

ارک (قلعه) ۱۴۲

ارک کابل ۳۱۲

اساول ۱۴۶

اسلام گزه ۲۵۶

اشتر گرام ۳۳۰

اشکمش ۳۱۴

الور ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۳۳

امرکوٹ ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۴

امروهه ۳۰۰

( ۴۴۹ )

انبالہ ۲۴۳، ۳۱۰

اندپتھہ ۱۱۴

اندراب ۳۳۰، ۳۱۶، ۳۱۴

اندرون ۱۹۷

اودھہ ۱۷۸، ۶۹، ۴۱۰

اودی پور ۲۰

اوڈیسہ ۱۸۵

اوک (قلعہ) ۳۰۳

ایمن آباد ۱۷۰

بابا حاجی (قلعہ) ۳۰۲، ۳۰۱

بالٹات (کوہ) ۲۰۵

بامیان ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۸

بداؤن (یا) بدایون (یا) بداؤن ۲۲۰، ۲۱۵، ۴۷، ۳۸، ۹، ۸، ۶

۳۴۴، ۳۴۳

بدخشان ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۰، ۳۰۶، ۱۳۳

۳۳۲، ۳۲۹

بروج ۱۴۴

برودہ ۱۴۴

برهانپور ۱۴۴

( ۴۵۰ )

بقلان ۳۲

بکرام ۳۰۵

بکرونه ۱۵۷

بلخ ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۱۳۳

بلام ۳۳۵

بلغرام ۲۱۳

بنگاله ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۹۹، ۴۱

۳۳۹، ۲۹۰، ۲۲۷، ۲۰۸، ۲۰۳، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲

بنگش ۳۳۳، ۳۳۱

بپور ۸۶

بهار ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۱۹، ۸۷، ۸۶، ۴۰

۲۲۸، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵

بهرکنده ۱۸۷

ببروج ۱۴۵، ۱۴۴

ببره ۲۹۸

ببکر ۳۰۷، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷

۳۱۶

ببکهر ۱۵۸

ببکانون ۷۰

ببورا ۶۲

( ۴۵۱ )

ہوگانو ۷۰

ہونگانو ۷۰

ہون گارنون ۷۰

ہیرہ ۱۵۷

بیانہ ۲۳۸، ۲۲۹، ۱۹۰، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۰، ۱۰۹، ۸۱، ۴۵، ۳۷، ۳۶

۲۸۸، ۲۸۳، ۲۷۵، ۲۴۱

بینی حصار ۳۱۲

پاتر ۱۵۹

پادھرہ ۱۲۱

پالم ۱۰۷

پانی پتہ ۲۳۴، ۱۲۹، ۱۱۴، ۱۰۴، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۳۱، ۱۲، ۵

۳۶۷، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۸

پتن ۱۴۴

پتہ ۲۴۰، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۹، ۱۸۵، ۵۰، ۴۹، ۴۱

پتیالی ۳۷

پشاور ۳۳۷، ۳۳۱، ۹۱

پشور ۲۵۶

پنار گدھ ۳۶۹



( ۴۵۲ )

پنجاب ۲۲۱، ۱۵۴، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۶، ۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۷، ۲۰، ۱۷

۳۳۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۵۶، ۲۴۸، ۲۴۳

پنج شیر ۳۲۲

پنچھر ۳۲۲

پھرہ ۱۵۷

تالقان ۳۲۰

تالی ۳۷

تبحر ۳۲۲

تبریز ۳۰۶

تس کیلگی ۳۰۲

تہ (یا) تہہ ۲۴۰، ۱۶۸، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۱۶

تھانیسر ۳۵۶، ۳۵۵، ۲۹۵، ۹۳، ۳۰

تیرگران ۳۱۴

جالندر ۳۳۷

جالیسر ۶۲

چانپانیر (یا) چانپانیر ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۳۹

جریر ۱۴۳

( ۴۵۳ )

جلال آباد ۴۱

جلالی (قصہ) ۳۵، ۳۴

جمنہ ۱۰۷

جنت آباد ۱۵۱

جنہار ۴۱

جودھپور ۵۱، ۵۰

جون (دریا) ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۴۲، ۲۲۹، ۲۰۶، ۱۲۲، ۱۲۰

جونپور ۱۱۵، ۸۵، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۲۹، ۱۸، ۱۶، ۱۴

۱۸۴، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۱۶

۳۰۰، ۲۷۸، ۱۸۵

جوند ۱۷۸، ۸۰، ۴۰، ۳۹

جونہ ۱۷۶

چارکنڈ ۱۹۱، ۱۸۶

جھلم ۲۲۸

جیسلمیر ۱۶۳

جیل ۱۶۳

چانسو ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۹

چاندپور ۶۲

چانسو ۱۹۱

( ۲۵۲ )

چتور ۱۳، ۱۳۶، ۱۳۵

چار ۲۱، ۲۳۰۰، ۲۰۳، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۵۲، ۱۳۸

۳۶۹، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۸۳، ۲۶۳، ۲۴۲

چندیری ۲۱۴، ۲۱۰، ۱۷۹، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۸۳

چنهار ۳۰۰

چوسه (یا) چوسا ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۵۲

چار کند ۱۵۱

حجاز ۳۳۲

حرمین شریفین ۲۳۹، ۴۷

حصار ۳۲۷

حصار فیروزه ۳۴۲، ۳۳۸، ۳۳۷، ۱۷۳، ۹۳

حوض رسولانه ۳۳۹

حوض سنگ ست ۲۱۳

حوض شمسی ۳۴

خاص پور تانده ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳

خراسان ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲

خضرآباد ۴

خطا ۱۴۳

( ۴۵۵ )

خلیل ۳۳۱

خواجه الواح ۳۲۱

خواجه خضر ۳۱۹

خواجه ریواج ۳۲۱

خواجه نواز ۳۱۹

خود (قلعه) ۸۰

خوست ۳۱۶، ۳۱۴۰

دامغان ۳۰۴

داؤد زئی ۳۳۱

دره گز ۳۲۷

دکهن ۳۴۹

دلو ۲۴

دنکوت ۳۳۳، ۲۴۶۰

دو آب ۳۴۲، ۱۰۰

دوارکا ۲۵۹

دهلی ۲۸، ۲۷، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲

۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۲، ۴۷، ۴۴، ۴۱، ۳۸، ۳۴، ۳۳، ۳۱، ۲۹

۱۵۲، ۱۲۸، ۱۰۳، ۹۹، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۸۸، ۸۵، ۸۳، ۷۶، ۷۵

۲۵۰، ۲۴۲، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۳، ۲۰۵، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۷۷

( ۴۵۶ )

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۱۸،

۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸

دیب ( بندر ) ۱۴۰

دبن پناه ( قلعه ) ۲۲۶، ۲۵۶، ۳۲۲

دیوبالپور ۳۶، ۳۳۷

دیه افغان ۳۱۷

راجور ۲۲۸، ۲۵۰

رُتک ۲۱۳

رتنبه‌ور ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷

رستاق ۳۲۸

روشاق ۳۲۸

روغنی ( کتل ) ۳۰۷

روم ۱۴۲، ۴۷

روه ۲۳۳، ۱۷۳

رهتاس ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۵۱،

۲۲۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۳۷

رهتاس خورد ۳۰۰، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۸

( ۴۵۷ )

رھتاس کلان ۲۲۸

ریون ۲۳۵

زمین داور ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۵

زنگ ۱۴۲

سادھورہ ۴

سارنگپور ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۷، ۱۳۷

ساسرام ببینید سہسرام

سال زمستان ۱۶۸

سال وھسان ۱۶۸

سامانہ ۳۴۱، ۹۹، ۳

سپاہیان ۳۲۹

سرستی ۲۵۴

سرکچ ۱۴۶

سرھند (یا) سرھند ۲۴۳، ۱۲۴، ۹۳، ۲۳، ۱۹، ۱۶، ۱۱، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲

۲۵۴، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۲۹۱

سکندرہ ۱۰۹

سکیتہ ۲۰۴

سلطان پور ۱۵۷

( ۴۵۸ )

سلیم گڑھ ۲۵۰، ۳۳۱

سنار گام ۲۲۷

سنبل (یا) سنبل ۱۹۰، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۹، ۸۶، ۳۵، ۱۹

۳۳۳، ۳۳۲، ۳۰۰، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰

سند (یا) سندھ ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۴، ۳۳۱، ۲۰۵، ۱۵۸، ۱۲۴، ۲۰

سوالک ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۲۶۵، ۲۵۰، ۲۳۳

سورت ۱۴۵، ۱۴۴

سور لوق ۳۰۵، ۳۰۴

سورون ۲۱۵

سون پتھ ۲۵۷، ۱۱۴، ۹۳

سونکر ۱۳۹

سونگ ۱۳۹

سہرام یا سہرانو ۲۷۱، ۲۳۳، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳

۲۷۲

سیالکوٹ ۱۵۷

سیستان ۳۰۲

سیکری ۲۳۹، ۲۳۷

سیوہان ۱۶۰

شاخدان ۳۱۴

( ۴۵۹ )

شال ۱۶۸

شال دمتان ۱۶۸

شال کوٹ ۱۶۸

شال مشانک ۱۶۸

شام ۳۳۲، ۴۷۰

شاهپور ۲۸۳

شاه دھورہ ۴

شاه لالہ ۸۹

شترگران ۳۱۴

شمس آباد ۱۴

ضحاک ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۱۶، ۳۱۷

طالقان ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۴

طوس ۳۰۶

عجم ۲۳۹، ۴۷۰

عراق ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۴، ۳۰۲، ۱۴۷، ۵۱، ۴۷۰

عرب ۲۳۹، ۴۷۰



( ۴۶۰ )

عقبه ۳۳۰

غور ۳۲۳، ۳۲۰

غور بند ۳۲۱، ۳۱۶

غوری ۳۲۰، ۳۱۶

غزنی (یا) غزنین ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۷، ۱۶۴

فارس ۵۱

فرح ۲۹۸

فرنگ ۱۴۲

فقیر سال زمستان ۱۶۸

فیروز پور ۱۱۷

فیروز پور جهرکه ۲۴۱، ۱۱۷

فیروز پور میوات ۲۴۱

قیچاق ۳۳۹

قراباغ کابل ۳۲۲

قریام ۷۳

قصر فیروز ۳۵

قلعه انک ۳۲۶

( ۴۶۱ )

قلعه اسرام ۳۳۰

قلعه ایبک ۳۲۶، ۳۲۵

قلعه ظفر ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴

قلعه معظم ۳۱۵

قندز ۳۲۸، ۳۱۶

قندهار ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۱، ۳۱۸

قنوج ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۰، ۷۱، ۷۰

۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۰۱، ۱۶۹، ۱۶۸

کابل ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۱۶، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۸، ۸۱

۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۰، ۲۵۵، ۲۳۳، ۲۰۵، ۱۶۹، ۱۶۴

۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳، ۳۱۱

۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۲۷

کالپی ۱۵۵، ۱۱۱، ۷۲، ۷۱، ۱۸، ۱۶

کالنجر ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۸۴، ۱۳۳، ۸۳، ۶۹

کدھر ۷۳

کدھی ۱۵۰

کران ۳۱۴

کردیز ۳۳۳

( ۴۶۲ )

کرکھت ۳۰

کرنال ۳۵۷

کرہ ۴۰ ۷۰۰ ۷۶

کرہ کتک ۷۳

کرہ مانکپور ۱۹۴

کرھی ۱۵۰۰ ۱۵۱۰ ۱۵۳۰ ۱۸۶

کڑہ کتک ۷۳

کڑہ مانکپور ۱۷۸

کشم ۳۱۴۰ ۳۱۵

کشم ۳۱۴۰ ۳۲۲۰ ۳۲۳۰ ۳۲۵۰ ۳۲۸

کشمیر ۱۵۷۰ ۳۳۴۰ ۳۳۵

کعبہ (علیا) ۲۲۸ ۵۷۰ ۵۶۰ ۵۵۰ ۲۷۰ ۲۶۰

ککھر ۳۲۴

کلینجر ۲۲۸

کمایون (کوہ) ۲۴۱

کماییت ۱۴۴

کھرد ۳۱۶

کنایت ۱۳۹

کنبلہ ۳۷

( ۴۶۳ )

کنہایت ۳۳۹

کنہایج ۱۳۰، ۱۳۹

کنکھ ۷۳

کنور (پرگنہ) ۹۴

کنولاپور ۲۸۳

کولاب ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۱

کولاپور ۲۸۳

کوہ پایہ ۲۴۰

کوہ مندروود ۳۳۰

کھیل ۱۲۷

کھروندہ ۹۵، ۹۴

کھرہ بک تنکھ ۷۳

کھرہ کنتھت ۷۳

کیتھل ۱۲۷

کیلکی ۳۰۳

گجرات ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳

۳۳۹، ۳۰۰، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۷

گڈھی ۱۵۰

گردیز ۳۳۳، ۳۳۱

( ۴۶۴ )

گرهی ۱۵۰

گکر ۲۳۳

گنگ ۱۵۵، ۱۵۶

گوالیار (یا) گوالیر ۲۰۶، ۲۰۷، ۱۳۵، ۱۱۵، ۸۳، ۷۴، ۷۳، ۶۹، ۱۶،

۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۱، ۲۷۰،

۳۵، ۳۰۰، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱،

گور موسوم به جنت آباد ۳۶۹، ۱۸۳، ۱۵۱،

لادو سرای ۵

لاهور ۱۴۷، ۱۳۶، ۱۲۴، ۱۱۹، ۹۳، ۹۲، ۷۸، ۳۱، ۲۱، ۲۰، ۱۶، ۱۰، ۵

۲۳۳، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱،

۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴،

لدانه ۲۸۳

لکهنو ۷۲، ۱۶۹

لمغانات ۳۳۲، ۳۳۱

لمری ۱۵۸، ۱۵۹

مالاوه سرای ۵

مالوه ۲۵۸، ۲۴۶، ۲۴۲، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۳۸، ۱۳۷، ۷۳، ۷۲، ۲۸، ۱۰،

۳۰۰، ۲۹۵، ۲۷۵، ۲۷۴،

( ۴۶۵ )

مان ۴۷

ماندو (یا) ماندون ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۸، ۱۰۸، ۶۰، ۴۱

مانزو ۱۰۸

مانکوت ۲۳۸

ماوراءالنهر ۴۷

متهره ۲۹۸

محمود آباد ۱۴۳، ۱۴۴

مشهد مقدس ۳۰۶، ۳۰۴

مصر ۴۷

مکة معظمه ۲۳۳، ۲۲۳، ۲۳۳

ملتان ۱۷۵، ۱۱۶، ۳۱، ۲۱، ۲۰

مندسور ۱۳۷

مندو ۲۰۹، ۲۰۶، ۱۳۹، ۱۳۸

منگیر ۱۵۰

مولیا ۱۴۲

مولیان (قلعه) ۱۴۲

مولیه ۱۴۲

مومن آباد ۱۹۵

مہروٹی ۵

( ۴۶۶ )

مہرولی ۵

مہرونی ۷

مہروٹی ۵

مہمند ۳۳۱، ۳۳۲

مہوات ۳۶۶، ۲۴۱، ۲۳۸، ۲۲۶، ۲۰۴، ۱۳۳، ۱۱۸، ۵

نارنول ۱۷۳

ناری ۳۱۴

ناکار ۲۶۰

ناگرمو ۷۶

ناگور ۱۶۴

ندینہ ۶۲

نرباد ۱۴۳

نرور ۲۰۶

نریلہ ۳۵۳، ۱۲۰

نگرکوٹ ۸۱، ۴

نلیرہ ۱۲

نندگانو ۱۹۲

نندنہ ۲۳۳

( ۴۶۷ )

نندنه کوهستان ۲۰۵

نوآباد ۳۰

نوساری ۱۴۵، ۱۴۴

نوشهره ۱۵۷

نهرواله ۱۴۴

نیاس ۳۳۳

نیلاب ۲۳۳، ۲۲۷

نیمکهار ۲۳، ۲۰

هانشی ۷۸، ۷۰

هرات (یا) هری ۳۰۴، ۳۰۳، ۱۳۶

هرهاله ۳۳۴

هند ۳۱۲، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۵، ۱۷۳، ۱۵۸، ۱۱۴، ۵۸، ۵۷، ۲۷

۳۴۹، ۳۵۵

هندوان ۱۶۶

هندوستان ۱۷۹، ۱۶۳، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۶، ۹۷، ۹۱

۳۳۳، ۳۳۵، ۳۰۰، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۳۳، ۲۲۸، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۸۹

۳۶۷، ۳۶۵، ۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۳۶



( ۴۶۸ )

هندوکوه ۳۲۳، ۳۱۴

یکرویه ۱۵۸، ۱۵۷

---

فهرست الفاظ غیر مانوسه از فارسی و هندی و غیرهما  
که در زیر متن کتاب حل کرده شد یا درین  
فهرست معانی آنها داده شد

اتاغه ۲۸۱

اسارا ۲۶۳

الاغ ۲۴۹

اُنْگ ۳۱۷

اُوس ۳۰۹

اُناغه ۲۲

بانپی ۲۶۹

باولی ۱۱

بدری خوردن ۱۳

بنجارا ۱۹۵

بور ۲۸۰

بهشیرا ۲۲۷، ۲۰۶

پاس ۱۹۹

پالیز ۲۶۱

( ۴۷۰ )

پرتاب ۲۸۰

پرکالہ ۱۱۳

پکال - پکھال (۱۱) ہندی - اسم مونث - وہ کھال کے تھیلے جسمین پانی  
بھر کر بیل یا خچر پر لادا کرتے ہیں - مشکِ کلان - فرهنگ آصفیہ  
جلد اول صفحہ ۴۰۹

پھر ۱۹۹

پھرہ ۲۸۷

تانوئی (۲۴) غالباً بمعنی تانگا - ہندی اسم مذکر - ایک قسم کی تیز رفتار  
چھوٹی سی بن چھتری کے ہندوستانی گاڑی جسکو رھرو کہتے ہیں -  
عراۃ خرد - فرهنگ آصفیہ جلد اول صفحہ ۴۶۵  
تغار (۲۷) بر وزن قطار - فارسی - تشت گلین است کہ دران آب کنند -  
فرهنگ اندراج جلد اول صفحہ ۷۰۲

تکیہ ۱۰۲

تمک ۳۶۱

جولان ۸

چغر - یا چقر (۱۰۱، ۱۰۲) غالباً بمعنی خندق است اگرچہ در لغت  
این معنی بنظر بندہ نیامد

چوٹول ۶۳

چوکی ۲۸۷، ۱۹۹

( ۳۷۱ )

چھپر ۲۶۴، ۱۰۲

جی کردہ (۱۳) بمعنی جمع کردہ - فرهنگ اندراج جلد اول صفحہ ۹۶۲

خواب خرگوش ۲۸۵

دارات ۳۵۷

دَبَّہ ۱۲۳

درائی - صحیح دھائی ۳۳

دھائی - ہندی - فریاد ہے - الغیث - الامان - الحفیظ -

فرہنگ آصفیہ جلد دوم صفحہ ۲۸۸

ڈولہ (۱۸۸، ۵۳) ہندی - اسم مذکر - محافہ - زنانہ سواری - فرہنگ

آصفیہ جلد دوم صفحہ ۳۲۶

دونا ۲۶۹

ڈیرا - ڈیرہ ۲۰۹، ۲۰۷، ۶۲

رای بیل (۵۳) ہندی - اسم مونث - ایک قسم کی چنبیلی کے پھول اور

اس کے درخت کا نام بیلا - فرہنگ آصفیہ جلد دوم صفحہ ۳۴۹

رہورک ۲۲

راوتی ۱۰۹

زبان سرخ ۱۳۱

زہورک ۲۹۴

ژندہ پوش ۱۷۴، ۱۰۶

ساخت ۲۸۰

سرکوب ۱۴۱

سرنده ۲۰۱

سروپا ۲۸۹

شانه بین ۳۶۰

شبرک ۱۲۲

شش تاره ۲۰۱

ظلمانی ۲۸۶

غرّ دل ۲۰۹

غریق (۲۷) غرق - ڈوبنا - سر سے پانی گزر جانا - غریق (صفت) ڈوبا

ہوا - فرهنگ آصفیہ جلد سوم صفحہ ۳۰۴

فوطہ ۲۸۲، ۳۵۸

قراول ۳۱۱، ۳۳۹

قُلّچی ۳۲۴

کرکھت (۳۰) در اصل لفظ سنسکرت کُروک کہتر است - کتاب مقدس

هندوان مسمیٰ بہ گیتا اول از ان مقام شایع شد - ملاحظہ فرمائید

امپیریل گریٹر اف انڈیا - جلد دوم صفحہ ۲۲۷

کُند ۱۰۱

کندو (۲۷) این لفظ از زبان سنسکرت اخذ کردہ شد در اصل کُند است

( ۴۷۳ )

معنی ظرفی مانند خُم بزرگ - ببینید مونیر ویلیمس - سنسکرت  
انگلش دکشنری صفحہ ۲۸۹ و ایضاً ویولرس - لیکسیکو پرسیکو  
لائنم - جلد دوم صفحہ ۸۹۷

کوت ۱۴۹

کوٹھری ۲۶۴

کوچہ سلامت ۲۷۸

کوکناری ۲۴۱

کوٹھ ۵۲

کھانہ ۲۴۷

کھار (۱۸۸) ہندی - اسم مذکر - ڈولی یا پالکی اٹھا کر چلنے والا یہ لفظ  
اصل میں کندها ہار تھا یعنی کندھے پر بوجھ اٹھانے والا -  
فرہنگ آصفیہ جلد سوم صفحہ ۶۰۳

کھٹ (۴۹) در اصل کھاٹ است - ہندی - اسم مونث - چار پائی -  
پلنگ - فرہنگ آصفیہ جلد سوم صفحہ ۶۰۲

گنجور ۲۷۷

گوہر آمود ۲۸۹

گیدی - کیدی ۲۸۵

لوتہ ۱۰۴

مانگ ٹیکہ ۶۰

( ۴۷۴ )

محل ۳۰۳

نقار ۱۲۶

نیب (۵۹) ہندی - اسم مذکر - نیم کا درخت - ایک نہایت تلخ درخت کا

نام - فرهنگ آصفیہ جلد چہارم صفحہ ۶۲۵

ورائی صحیح دھائی ۵

ہرل ۳۲۳

یاسا ۳۵۵

یاساق ۳۵۵

---

## غلطنامہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۵	۱۰	ورائی	دھائی
۸	۹	باوجود کہ	باوجودیکہ
۱۱	۷	پکال	پکھال
۲۶	۱۹	مشکن	مسکن
۳۰	۹	کرکھیت	کرکھیت
۳۳	۴	درائی	دھائی
۳۴	۱۵	ستہ	سنہ
۳۶	۲۰	محمد خان	عمر خان
۴۲	۱۱	نمود	نمود
۵۱	۱۶	خریوزم	خربوزہ
۷۴	۲۱	نستیزنا	نستیزند
۹۶	۱۱	نمک بستہ	نمک بستہ
۹۸	۱۹	ببسنید	ببینید
۱۰۹	۱	ود	بود
۱۱۰	۲	شانان	شبانان
”	۲۵	رقام	ارقام
۱۲۹	۲۳	وفاث	وفات
۱۵۰	۲۰	الپٹ	الیٹ



( ۳۷۶ )

افتاده بود	فتاده بود	۱۴	۱۸۰
و از	واز	۲۰	۱۹۶
جوشن	جوش	۸	۲۰۷
گیدی	کیدى	۱۱	۲۱۲
عراده	غراده	۲۰	۲۳۰
انگلیسی	انگلی	۱۷	۲۳۲
بانى	بائى	۶	۲۳۸
آمده اند	آمده اند	۷	۲۷۹
سوار	نوار	۱۰	۲۸۶
نزد	بزد	۷	۳۰۷
نمودند	نمودند	۲	۳۳۵
آثارِ دولت خواهی	آثارِ دولت خواهی	۷	۳۳۵
اندر	اندر	۳	۳۴۸
و نیز کتاب	در نیز کتاب	۲۲	۳۶۷
یادگار	یارگار	۲۳	۳۶۸

---

## فهرست الکتب

آئین اکبری در زبان انگلیسی مترجمه بلاخن

اخبار الاخیار

اکبر دی گریٹ مغل در زبان انگلیسی - مصنفه ونستهه استهه

اکبر نامه

امپیریل گرینیر

برهان قاطع

بوستان مصنفه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة

هارعجم

تاریخ اسلمی

تاریخ بدایونی (یا) منتخب التواریخ

تاریخ دورن در زبان انگلیسی

تاریخ شیر شاه در زبان اردو مترجمه مظفر علی خان ولا

تاریخ شیر شاه در زبان انگلیسی مصنفه قانون گو

تاریخ فرشته

تاریخ فیروز شاهی مصنفه ضیاء برنی

( ۴۷۸ )

تاریخ نظامی (یا) طبقات اکبری

تاریخ هند در زبان انگلیسی مصنفه الیث

تاریخ هندوستان در زبان انگلیسی مصنفه الفنستن

تذکره الوقعات از جوهر آفتابچی

ترجمه تاریخ بدایونی در زبان انگلیسی از کرنل رینکن

توزک جهانگیری

جرنل رایل ایشیاتک سوسائتی جلد شانزدهم سنه ۱۹۱۶

جوتترو گوش در زبان بنگله مصنفه اس - ام - نگور

خزینة الاصفیاء

خلاصة التواریخ

دهاکه یونیورسٹی اسٹدیز جلد اول سنه ۱۹۳۵ع

دی امپیریومگنی موگولس در زبان لائینی مصنفه دی لات

سیکولو پیڈیا اوف اندیا در زبان انگلیسی مصنفه بلفور

طبقات اکبری (یا) تاریخ نظامی

غیاث اللغات

فرهنگ آصفیه

فرهنگ اندراج

فریگمنت اوف انڈین هستری در زبان انگلیسی مترجمه لتهه برج

( ۴۷۹ )

فهرست کتب خطی فارسی در بریتش میوزیم مصنفه داکتور ريو

قيصر اکبر در زبان المانی مصنفه فون-نوئر

قيصر اکبر مترجمه انتی بیورج

کلکته ریویو جلد پنجاه و هفتم

کیتلوگ اوف کاینس انڈین میوزیم در زبان انگلیسی مصنفه رائت

کیمرج هستری اوف انڈیا در زبان انگلیسی

گائیڈ تُو میوزیکل انسٹرومنٹس در زبان انگلیسی مصنفه میروارتهه

لیکسی کون پرسیکو لائینم مصنفه ویولرس

مآثر الامرا

مآثر رحیمی

محامدن دانستیز در زبان انگلیسی مصنفه لین پول

مخزن افغان

مرآت آفتاب نما

مرأة الجنان للیافی

معارج الولايت

معدن الاخبار (یا) معدن اخبار احمدی

مغل نیومس میٹکس در زبان انگلیسی مصنفه هودی والا

منتخب التواریخ

منتخب اللباب

مُوزِیکِ آئِنڈ میوزیکل انسٹرومنٹس اوف سَدَرن انڈیا در زبان انگلیسی

• مصنفہ دے

نَریٹو اوف جَرنی تھرو خراسان در زبان انگلیسی مصنفہ کرنل مینک گریگر

واقعات مشتاقی

ہمایون بادشاہ در زبان انگلیسی مصنفہ پروفیسر اس - کے - بینرجی

ہمایون نامہ مصنفہ گلبدن بیگم

---

## مندرجات الكتاب

بہلول لودی ۲

سکندر لودی ۲۹

سلطان ابراہیم لودی ۶۵

ظہیر الدین بابر شاہ ۱۱۳

محمد ہمایون بادشاہ ۱۳۰

شیر شاہ ۱۷۲

اسلام شاہ ۲۳۵

فیروز شاہ بن اسلام شاہ ۲۷۲

عادل شاہ ۲۷۷

ابراہیم شاہ ۲۹۲

سکندر شاہ ۲۹۹

رفتن محمد ہمایون بادشاہ بطرف ایران و دیگر واقعات سفر ۳۰۱

یورش محمد ہمایون بادشاہ برای فتح ہندوستان ۳۳۵

تمتہ احوال عادل شاہ و انتقالِ سلطنتِ ہندوستان بہ جلال الدین محمد اکبر

بادشاہ ۳۳۸

اختلافِ قرآت ۳۷۱

فہرست اسماء الرجال ۴۰۹

۷۲

( ۴۸۲ )

فهرست الاماکن و البحور ۴۴۷

معانی الفاظ غیر مانوسه هندی و غیره ۴۶۹

غلطنامه ۴۷۵

فهرست الکتب ۴۷۷

مندرجات الکتاب ۴۸۱

---

new copy and have given the variants separately; from the 49th page, I have based my text on the three MSS. The copy of the Society is indicated الف, the Būhār Library copy ب and the Lahore copy ج.

From the colophon of the Lahore copy it appears that the name of this work is *Tārīkh-i-Shāhī* and not *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghina* or *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Ludī wa Sūrī*. The previous cataloguers as well as Elliot had defective copies and consequently coined a name according to the subject matter of the book. The metrical colophon of the work appearing in the Lahore copy after والله اعلم بالصواب was, I think, written by the copyist and not by the author. In my opinion, the book should end with the previous Arabic sentence. This manuscript was copied by a calligrapher who was a good Persian scholar and poet, and at the end he gives the date of transcription as A.H. 1054 (A.D. 1644).

I acknowledge my deep gratitude to Prof. Ḥāfiẓ Muḥammad Maḥmūd Shīrānī, an eminent orientalist of the Lahore University, for having lent his valuable copy to the Society, without which, the work could not have been successfully edited. I think the recommendation of Major Lees could not have been carried out so long as a third and accurate copy was not forthcoming. I hope and trust that the book will be of some use to the students of Indian History. In conclusion I gratefully acknowledge the help I received from Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Royal Asiatic Society of Bengal.

M. HIDAYAT HOSAIN.

ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,  
Calcutta, April, 1939.

---



The British Museum has only 16 foll. of this work, containing the account of Humāyūn from his accession to his arrival at Bābā Hāji in A.H. 949 (see the text, p. 171). It is described by Rieu in his Persian Cat., Vol. III, p. 922, where it is stated "Sir H. Lanot held it to be posterior to the *Tārīkh-i-Dā'ūdī* which it generally follows closely". The *Tārīkh-i-Dā'ūdī* is also a history of the Lūdī and Sūr dynasties from the time of Bahlūl Lūdī to the death of Dā'ūd Shāh in A.H. 984, A.D. 1576. 'Abdallāh composed the work during the reign of Jahāngīr (A.H. 1014-1037, A.D. 1605-1627). For a full description of the latter work see Elliot, History of India, Vol. IV, p. 434; Rieu, Cat. Vol. I, p. 243; and Bankipore Cat., Vol. VII, p. 34.

Major W. Nassau Lees, in the Journal of the Royal Asiatic Society (New Series), Vol. III, 1868, pp. 447 and 448, gives abstracts of the preface of our work and also of that of the *Tārīkh-i-Dā'ūdī*.

These are two distinct historical works on the reigns of the Lūdī and Sūr dynasties and deal practically with the same period. Major Lees attaches much importance to our history and in 1868 selected this work for publication in the Bibliotheca Indica. "Thus," he says on p. 447, "in the next work which I have selected and already recommended for publication in this series, viz., the *Tārīkh-i-Afāghānah*, it is stated, as will be seen in the extract given below, that since the publication of the *Tabaqāt-i-Nāṣirī* and the *Tārīkh-i-Fīroz-Shāhī* no history of merit has been written and hence this history was compiled. The name of the author is Ahmad Yādgar." Sujan Rai in his work *Khulāṣat-ul-Tawārīkh*, composed in A.H. 1107, A.D. 1695, lithographed at Delhi in 1918, mentions on p. 7, a history called *Tārīkh-i-Afāghīna* by Husain Khān Afghān which also deals with the accounts of Sulṭān Bahlūl Lūdī with his descendants, and Sher Shāh with his descendants. It is a quite distinct work by a different author, though the names of the two works and their subject matter happen to be identical.

While the work was in the press, and 48 pages had already been printed, I received the information from Shams-ul-'Ulamā' Prof. 'Abd-ur-Rahmān of St. Stephen College, Delhi, that Prof. Hāfiẓ Muḥammad Maḥmūd Shīrānī of the Lahore University possessed a MS. copy of the *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghīna*. I at once approached the Shams-ul-'Ulamā' for a loan of the copy and Prof. Shīrānī very kindly placed his MS. at my disposal. On examination, I found it to be a very good and reliable copy and that it does not end abruptly, as the two Calcutta copies do. I compared the 48 printed pages with this

sometimes absurd stories in order to breathe some life into the dry facts of the history of the reigns of the Kings. He uses in several places Urdū words (a list of them with their meanings is given at the end) which are not found in other contemporary historical works.

Mr. Beveridge in the *Journal of the Asiatic Society of Bengal* (New Series), Vol. XII, 1916, page 289, says "Perhaps the most valuable part of his book is his account of the last two years of Bābur's reign. It supplements the *Memoirs of Bābur*, and also *Ferishta* and *Abul-Fazl*, for, as Professor Dowson remarks in a note to p. 42, there is no mention elsewhere of the expedition against the Mundāhirs. If we had not Aḥmad Yādgār's work, we should not know that Bābur marched to Lahore in the third year after his accession, i.e., in 935, or that he met the Rājah of Kahlūr at Sirhind, and sent a punitive expedition against the Mundāhārs of Kaithal (in the Karnāl district)." In so far as the Afghān rulers are concerned, we find in this book certain accounts which are not known from any other sources, viz., the cause of Sher Shāh's attack on Kālinjar (see p. 228), the duration of the reign of Fīrūz Shāh, son of Islām Shāh (see p. 272), as two months, etc. All Mogul Historians (see p. 274, note 5) unanimously hold that Fīrūz Shāh ruled only for three days, but this work assigns a longer period of reign to him. This statement of our author, as far as I can see, must be correct and Colonel Sir Wolseley Haig in the *Cambridge History of India*, Vol. IV, p. 64, also describes the incident of the assassination of Fīrūz Shāh just as it appears in this work. European scholars, such as Vincent A. Smith (vide *Akbar the Great Mogul*, p. 39) and Von Noer (*Kaiser Akbar*, Vol. I, p. 116), quote this work with regard to the execution of Hīmū by Emperor Akbar. Though the former writer thinks that the deed was done by Akbar, the latter holds that it was perpetrated by Bairam Khān (for a detailed discussion, see my note I, p. 364).

Two copies of the work are in Calcutta, one in the Royal Asiatic Society of Bengal, numbered 114, and described in the Cat. of the Persian MSS. of the Society under the name of *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Lūḍī wa Sūrī*, and the other in the Būhār Library, a section of the Imperial Library, Calcutta, and described in the Cat. of the Būhār Library under No. 62, where it bears the title *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afāghāna*, the same title as is given in Elliot's *History of India*, (Vol. V, p. 1). These two copies in Calcutta are practically identical, one being a copy, as it were, of the other, as there is hardly any variation in the readings in both the texts; both end abruptly, and at the same place.

the present writer was the son of the *wazir* to Mīrzā 'Askarī on account of this sentence. It should be noted that the sentence was not his, but only a *verbatim* citation from the *Ṭabaqāt-i-Akbarī* as shown above.

The author mentions as his authorities two works, viz. the *Tārīkh-i-Nizāmī* and the *Ma'dan-i-Akḥbār*. The *Tārīkh-i-Nizāmī* should be identified with the *Ṭabaqāt-i-Akbarī*<sup>1</sup> by Nizām-ud-Dīn Aḥmad bin Muqīm al-Haravī. According to the latter's own statement in the preface, he was descended from Kḥwājah 'Abdullāh Ansārī (*d.* A.H. 481, A.D. 1088), the celebrated saint of Hirāt. His father Kḥwājah Muqīm Haravī had been successively *Dīwān* of the household of Emperor Bābur, and *Wazir* of Mīrzā 'Askarī, Governor of Gujarāt. He held a high military command under Akbar. He died at the age of 45 in A.H. 1003, A.D. 1594, in the 39th year of Akbar's reign. This work is known by three different names: (1) the *Ṭabaqāt-i-Akbar Shāhī*, (2) *Ṭabaqāt-i-Akbarī*, and (3) *Tārīkh-i-Nizāmī*. By *Ma'dan al-Akḥbār* the author probably means *Ma'dan-i-Akḥbār-i-Aḥmadī*<sup>2</sup> written by Aḥmad bin Bahbal bin Jamāl Kamgū commonly known as Kanbū. It is a general history of the world and was composed in Jahāngīr's reign about A.H. 1023, A.D. 1614. It is also sometimes designated *Ma'dan-i-Akḥbār-i-Jahāngīrī*.

The author of the present work shows scant regard for dates and at the end of the reign of each Afghān King gives fanciful and

---

<sup>1</sup> Rieu in his catalogue of Persian MSS. British Museum, Vol. I, p. 220, says "it (the *Ṭabaqāt-i-Akbarī*) is the earliest of the general histories of India and the foundation of all the later works on the same subject".

It has been printed in the *Bibliotheca Indica* of the Asiatic Society of Bengal in three volumes and also translated into English by Mr. B. De. Of the translation Volumes I and II have been issued in the same series and Vol. III is in progress. For further details of the work and author see, Badā'ūnī, *Muntakhab-ut-Tawārīkh*, Vol. II, p. 396; Elliot, *Bibliographical Index*, Vol. I, pp. 180-84; Elliot, *History of India*, Vol. V, pp. 177-476, where a considerable part of the work is given in English; Morley, *Catalogue*, p. 58, where a detailed account of its contents will be found; *Critical Essay*, p. 38; *Annex. Munich Catalogue*, p. 83; *Copenhagen Catalogue*, p. 21; Rieu, *British Museum Catalogue of Persian MSS.*, Vol. I, p. 220; *Ethé, India Office Library Catalogue*, Nos. 225-232; *Ethé Bodl. Library Catalogue*, Nos. 184-191; *Abdul Muqtadir, Bankipore Catalogue*, Vol. VII, p. 1; and *Nassau Lees, Journal of the Royal Asiatic Society, New Series*, Vol. III, 1868, p. 451.

<sup>2</sup> For other particulars see Rieu, *Catalogue British Museum*, Vol. III, p. 888, and *Ethé, India Office Library Catalogue*, No. 121.

and *Tārīkh-i-Firūz Shāhī*<sup>1</sup> respectively at the request of their rulers. On the other hand Elliot (Vol. V, p. 1) remarks "The author mentions incidentally that his father was *vazir* to Mirza Askari, when the latter was in command of Humāyūn's advance guard in his campaign in Gujarat". Elliot obtained this statement from Blochmann (see note 1, p. 1, Vol. V). Beveridge also (Journal of the Asiatic Society of Bengal, New Series, Vol. XII, 1916, p. 287) says: "his (Aḥmad Yādgār's) father was in the service of Humāyūn's brother Mīrzā 'Askarī". This fact is based on the sentence

این ضعیف از پدر خود که دران زمان وزیر میرزا عسکری بوده  
 شنید که در نیم روز که هوا در غایت حرارت بوده گجراتیان از  
 احمدآباد سرعت رسیدند ۰

occurring on p. 143 of the present text. The author has copied *verbatim* the entire history of Humāyūn from the *Ṭabaqāt-i-Akbarī*, and the sentence, cited above, occurs therein (Vol. II, p. 37). Blochmann, Elliot and Beveridge were all misled into thinking that

---

present work is dedicated to the son of Altanush, Nāsir-ud-Dīn Mahmūd Shāh (A.H. 644-664, A.D. 1246-1265). It was completed in the month of Shawwāl, A.H. 658, A.D. 1260. A portion of this work, which is connected with the history of India, comprising sections XI, XVII-XXII has been edited by Captain Nassau Lees in the *Bibliotheca Indica*, Calcutta, 1864. An English translation of the entire work except the first six sections by Major H. G. Raverty has been printed in the same series, and copious extracts from the *Ṭabaqāt*, in English, will be found in Elliot's History of India (Vol. II, pp. 259-383). See also Akhbār-ul-Akhyār, p. 79, Ḥajjī Khalifa, Vol. IV, p. 153, Aumer, München Catalogue, p. 67; Rieu, British Museum Catalogue, Vol. I, p. 72; Ethé, India Office Catalogue No. 14; Ethé, Bodleian Catalogue, No. 16, and Abdul Muqtadir, Bankipore Catalogue, Vol. II, p. 5.

<sup>1</sup> The *Tārīkh-i-Firūz Shāhī* is a history of the Kings of Delhi, from the accession of Sultān Ghiyāth-ud-Dīn Balban (A.H. 662, A.D. 1263) to the sixth year of the reign of Firūz Shāh (A.H. 758, A.D. 1356) by Ḍiyā'ud-Dīn Baranī. He was born in A.H. 684, A.D. 1285, and was the favourite disciple of the most celebrated saint Khwājah Nizām-ud-Dīn Auliya (d. A.H. 725, A.D. 1324). He frequently associated with learned men and enjoyed the close friendship of Amīr Khusrāu and Mīr Ḥasan of Delhi. He died probably in or shortly after A.H. 758, A.D. 1357, and was buried in the Mausoleum of his spiritual guide. See Akhbār al-Akhyār, p. 117; Elliot, History of India, vol. III, p. 93, and Vol. IV, p. 484; Rieu, Cat. British Museum, Vol. III, p. 919, Ethé, India Office Cat. No. 211; Ethé, Bodl. Cat. Nos. 172-174, and Abdul Muqtadir, Bankipore Catalogue, Vol. VII, p. 26.

## PREFACE

This work is commonly known by the name of *Tārīkh-i-Salāṭīn-i-Afghāna*, though in my opinion it should be called *Tārīkh-i-Shāhī*. It is important as it deals with the last two years of Bābur's reign in detail and with the Afghān rulers of India in full. It gives an account of Bahlūl Lūdī (A.H. 855-894, A.D. 1451-1488), Sikandar bin Bahlūl (A.H. 894-923, A.D. 1488-1517), Ibrāhīm bin Sikandar (A.H. 923-930, A.D. 1517-1526), Sher Shāh (A.H. 946-952, A.D. 1539-1545), Islām Shāh (A.H. 952-960, A.D. 1545-1552), Fīrūz Shāh who reigned only for two months (A.H. 960, A.D. 1552), 'Adil Shāh (A.H. 960-961, A.D. 1552-1553), Ibrāhīm Sūr (A.H. 961-962, A.D. 1553-1554) and Sikandar Shāh (A.H. 962, A.D. 1554). It also deals incidentally with Bābur (A.H. 932-937, A.D. 1526-1530), Humāyūn (A.H. 937-963, A.D. 1530-1556) and the entry of Akbar (A.H. 963-1014, A.D. 1556-1605) in A.H. 964 (A.D. 1556) into Delhi. A narrative of these three sovereigns of the Mogul Dynasty was not the chief object of the author, but as their story is inseparably mixed up with the accounts of some of the rulers of the Afghān dynasty, the author had to refer to these three also.

The author of the work is Aḥmad Yādgār. Very little is known about him, except what he himself states in the preface. He was at the court of Dā'ūd Shāh bin Sulaimān, the last King of Bengal (A.H. 980-984, A.D. 1572-1576). The present work was composed by him under the orders of Dā'ūd Shāh as the latter wanted a history of the Afghān rulers to be written on the same lines as those of Minhāj-ud-Dīn Jūzjānī and Ḍiyā' Baranī who had composed the *Ṭabaqāt-i-Nāṣirī* <sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> The *Ṭabaqāt-i-Nāṣirī* is a general history of the world from the earliest times to A.H. 658 (A.D. 1259), dealing more especially with the dynasties which flourished in Ghūr, Ghaznah and Hindustān in the 6th and 7th centuries of the Hijrah. Its author is Minhāj-ud-Dīn bin Srāj-ud-Dīn Jūzjānī. He was born in A.H. 598, A.D. 1191, and was brought up in the *ḥaram* of the Princess Māh-i-Mulk who was a daughter of Sultān Ghīyāth-ud-Dīn Muḥammad bin Sām and a foster sister of Minhāj-ud-Dīn's mother. He came to India in A.H. 624, A.D. 1227, at Uchh, then the seat of Sultān Nāṣir-ud-Dīn Qabāchah. After the overthrow of Qabāchah by Altamish (Iltutmish) he followed the conqueror to Delhi and filled under him and his successors the highest office of the law. His Indian career is told by Elliot (History of India, Vol. II, pp. 260 and 261). The



# TĀRĪKH-I-SHĀHĪ

(ALSO KNOWN AS TĀRĪKH-I-SALĀṬĪN-I-AFĀGHĪNA)

OF

## AHMAD YĀDGĀR

A HISTORY OF THE SULTĀNS OF DELHI FROM  
THE TIME OF BAHLŪL LŪDĪ (A.H. 855 894) TO  
THE ENTRY OF EMPEROR AKBAR INTO DELHI IN  
A.H. 964

EDITED BY

M. HIDAYAT HOSAIN



Printed at the Baptist Mission Press  
Published by the Royal Asiatic Society of Bengal

---

CALCUTTA

1939





BIBLIOTHECA INDICA

WORK NO. 257



TĀRĪKH-I-SHĀHĪ

PERSIAN TEXT

# NOTICE

## BIBLIOTHECA INDICA

PUBLISHED BY  
THE ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

THE Bibliotheca Indica is a collection of works belonging to or treating of Oriental literatures and contains original text editions as well as translations into English, and also bibliographies, dictionaries, grammars, and studies.

The publication was started in 1849, and consists of an Old and a New Series. The New Series was begun in 1860, and is still running.

The issues in the series consisted originally of fascicles of 96 or 100 pages print, though occasionally numbers were issued of double, triple or larger bulk, and in a few cases even entire works were published under a single issue number. Of late years the single issues are made as much as possible to constitute complete volumes. Several different works are always simultaneously in progress. Each issue bears a consecutive issue number. The Old Series consists of 265 issues; in the New Series, till January 1st, 1939, inclusive, 1,519 issues have been published. These 1,784 issues represent 254 different works; these works again represent the following literatures :—

Sanskrit, Prakrit.  
Rājasthānī, Kāshmirī, Hindī.  
Tibetan.  
Arabic, Persian.

Several works published are partly or wholly sold out, others are still incomplete and in progress. A few works, though incomplete, have been discontinued.

Two price-lists concerning the Bibliotheca Indica are available and may be had on application. One describes the Indian and the other the Islamic works published in the series. These lists are periodically revised.

The standard sizes of the Bibliotheca Indica are three :—

Demy (or small) octavo.  
Royal (or large) octavo.  
Quarto.

The prices of the Bibliotheca Indica as revised in 1923 are based (with some exceptions) on the following scale per unit of 96 or 100 pages in a fascicle as the case may be :—

SL. no. 030584

(BIBLIOTHECA INDICA)  
A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

(TĀRĪKH-I-SHĀHĪ)  
(ALSO KNOWN AS TĀRĪKH-I-SALĀṬĪN-I-AFĀGHĪNA)

OF

AHMAD YĀDGĀR

A HISTORY OF THE SULTĀNS OF DELHI FROM  
THE TIME OF BAHLŪL LŪDĪ (A.H. 855-894) TO  
THE ENTRY OF EMPEROR AKBAR INTO DELHI IN  
A.H. 964

EDITED BY

M. HIDAYAT HOSAIN

Work Number  
257



Issue Number  
1530  
New Series

(Complete Work)

CALCUTTA:

Printed at the Baptist Mission Press  
Published by the Royal Asiatic Society of Bengal,  
1, Park Street  
1939



B. I.

57



B.I

57

